فرهنگ علمی و فنی

انگلیسی - فارسی

ترجمه و تالیف : ناصر سلحشور

فرهنگ علمی و فنی

انگلیسی ـ فارسی

شامل واژه‌های :

فیزیك، شیمی ، الکتریسته ، معماری و راه و ساختمان ، زمین شناسی ، جانورشناسی ، گیاه‌شناسی ، روانشناسی و ریاضیات .

ترجمه و تالیف : ناصر سلحشور

اسم کتاب : فرهنگ علمی وفنی (انگلیسی ، فارسی)
ترجمه و تاء لیف : ناصر سلحشور
ناشر : انتشارات اردیبهشت ـ ۶۴۵۶۸۹
چاپ : پاپا
سال چاپ : اول ـ بهار ۱۳۶۳
تیراژ: ۲۰۰۰
حق چاپ برای ناشر محفوظ .

پیش گفتار

گسترش فنون و صنایع و دسته‌بندی‌آنها به رشته‌های جداگانه ، همچنین پیدایش واژه‌های نوین و روزافزون‌که معلول همین دسته‌بندی میباشند ، امر تفهیم‌آنها را جهت دانش‌پژوهان و ارباب تکنیك‌مشکل ساخته است . بویژه درکشور عزیز ما چه بسیارکیفیت تکنیك ، اعم از شناسائی خودآن ، یاظهور واژه‌های جدید و مختلف مربوط بآن، هنوز هم نزد برخی ناشناخته باقی‌مانده است .

امروزه درکشورهای صنعتی و پیشرفته فرهنگ‌هایی در زمینه فنون‌مختلف ،که تعداد آنها قریب به‌صد رشته‌گوناگون میباشد ،تدوین و انتشار یافته‌که فرهنك حاضر یکی ازآنهاست . با این تفاوت که در عین‌کوچکی در باره چندین‌شاخه ازعلوم مختلف ، چون‌فیزیك، شیمی، راه و ساختمان ، زمین‌شناسی ، معادن ، الکتریسته ، طب، گیاه‌شناسی جانورشناسی ، روان‌شناسی و ریاضیات‌گفتگو میکند .

بدیهی است ، وجود یك فرهنك علمی و در عین‌حال روان برای

دانش‌جویانی که درخلال تحصیل با واژه‌های مربوط برشته اختصاصی خود، چه در جزوات درسی و چه هنگام مطالعه کتب علمی خارج از دروس دانشگاهی مواجه میشوند، و دسترسی باستاد یا مرجعی برای پرسش ندارند، بس‌ضروری است.

انگیزه ترجمه این‌ناچیز ازهمین‌جا سرچشمه میگیرد· تا باشد از این رهگذر، خدمتی به‌دانش‌پژوهان و دانش‌آموختگان رشته‌های ذکرشده در بالا، انجام گرفته باشد.

درخاتمه یادآوری هرگونه لغزش و اشتباه، موجب خورسندی مترجم گشته و درصورت‌گوشزد در چاپهای بعدی اصلاح خواهد شد.

ناصر سلحشور

راهنمای مراجعه بفرهنگ :

هر لغت انگلیسی اعم از بسیط یا مرکب بترتیب حروف الفبا در جای خود درج شده و هرجا بین دوجزء یك لغت مرکب ، خط پیوندی بشکل (-) گزارده شده ، ترتیب الفبائی را مختل نمیکند ، مانند : **load-bearing wall** که در زیر **load** آمده است . درمتن فرهنك کراراً دوحروف (رش) بچشم میخورد که اختصار دو کلمه «رجوع شود به» بوده و نشانه آنست که در لغت مورد مراجعه ، معنی و شرح مبسوط تری در باره واژه نخستین داده شده و بعبارت بهتر مکمل آن میباشد .

اغلب برای وضوح بیشتر معنی لغت ، شرح مختصری درپرانتز داده شده که نبایستی تعبیر بر تطویل کلام گردد . یا آنکه در جاهای بخصوصی بمنظور روشن ساختن مطلب و جلوگیری از تکرار مکرر ، واژه‌ای بحالت تشبیهی آمده است که عین آن بزبان اصلی متن باحروف ریز(۸ گوشه) نوشته شده . لیکن برای فهم بیشتر معنی آن بایستی بخود لغت مراجعه شود. جداولی چند ، از قبیل ، جدول تبدیل واحدهای طول ، وزن وحرارت به آنچه که در ایران متداول میباشد ، همچنین جدول کاملی از عناصر شیمیائی با وزن و ظرفیت اتمی آنها ، بمنظور سهولت در امر مراجعه ، بطور یکجا درآخر فرهنك آمده است .

پوزش و توضیح

تهیه‌وتدوین‌هرگونه نشریات‌یاکتاب، همواره بایك‌سلسله‌مشکلات گوناگون همراه میباشدکه مسئله تصحیح‌وچاپ و صحافی‌نیز درشمارآنها است. بویژه‌که اگر این‌کتاب یك‌فرهنك‌علمی و فنی باشد کتاب‌حاضر هم درآستانه‌اولین مرتبه‌انتشار خود از این‌گونه لغزش‌های جزئی‌برکنار نمانده . بنابراین باکمال معذرت از دانشمندان و اهل‌فن تقاضا دارم ' قبل از استفاده از این‌فرهنك ، بلغزش مشروحه در ذیل توجه فرموده و بانظر واقع‌بینانه خودبدیده‌عفو بآن‌بنگرند . بدیهی است‌که‌درچاپ‌های بعدی در رفع آن‌کوشش خواهد شد .

هنگام شماره‌گزاری صفحات ، درگروه M اشتباهاتی‌رخ‌دادکه بهتر دانستم‌آنها را تحت شماره‌های ترتیب M1،M2وM3 و الی‌M24 بطورجداگانه شماره‌گذاری‌کنم تادرجای خود ، درمتن‌فرهنك بیاید . و البته لازم بیادآوری است‌که این امر بهیچوجه ترتیب الفبائی را مختل نکرده ، و فقط بمنظور یادآوری‌است تا مراجعه‌کننده ، هنگام‌برخورد باآنها دچار اشکال نگردد .

تعداد صفحات فرهنك در صورت ظاهر ۴۸۸ صفحه شماره‌گزاری

شده که البته این تعداد سوای ۲۴ صفحه مربوط بدسته M وصفحات بدون شماره میباشد . وچون تعداد اخیررا بآن بیفزائیم رقم ۵۲۴ ، یعنی تعداد اصلی صفحات فرهنك روشن میگردد .

بی‌مناسبت نیست در اینجا یادآورشدکه این جامع‌ترین فرهنك در نوع خود میباشدکه تاکنون بزبان فارسی ترجمه و تدوین گردیده و امید است سودمند افتد .

مترجم

A

A :

اختصار نام‌شیمیائی (آرگون)

a : **argon**

حروف‌اول‌الفبای‌یونانی (آلفا)

a/an :

چون حروف مزبور در جلو بعضی از کلمات در آیند معنی (بی ـ بدون) را میدهند

مثال *Amorphos* ـ بی‌شکل ـ بی‌نظم.

A.C:

اختصـار دو کلمه جریـان متناوب

a.c. **antecibum**

(آنتی‌سیبون داروئی که قبل از غذا بمریض میدهند.

مخفف کلمـات

A.C.T.H.:

adreno . *Cortico Tropic hormone*

نوعی هورمون مخـاطی کـه بطور آزمایشی در مفاصل روماتیسمی و دیگر بیماریها بکار میرود.

A.D.P, A.T.P.

غده‌یی :

A . P.

arithmetc progression

تصاعد حسابی.

A.U. :

مخفف دو کلمه «واحد انگستروم»

A.W. atomicweight : رش

وزن اتمی

abdomen:

گودال شکمی ، بطن ، بخش سوم بدن حشره

abductor :

عضله مبعده ، عضله دور کننده

aberration : نابجائی

خطا ، انحراف ، عدم تمرکز بیک کانون

ablation :
سایش ، فرسایش ناشی ازآب یـا توده یخ غلطان

abney level
نوعی طراز .

abomasum
شیردان ، چهارمین شکم جـانور علفخوار مانند : گاو .

abortion :
عدم تکامل ، سقط (جنین)

abortion contagious :
نوعی بیماری مسری دامی که باعث تلف شدن حیوان در سن (۶ ـ ۷) ماهگی میگردد .

abrasive :
ساینده ، پاك کننده ، مانند : کاغذ سمباده و امثال آن :

abreaction : واکنش دور
نوعی‌عکس‌العمل روانی ، روشی از معالجه اختلالات روانی کـه طی‌آن بیمارمیکوشد تاخاطرات تلخی‌راکه بذهن اوراه یافته است فراموش کند

abscess :
دمل ، ماده ،آبسه. نقطه متورمی‌از بدن‌که درزیر پوست‌آن باکتری‌ها و سلول هـای مرده خون جمع شده بـاشد .

abscissa :
عرض . طول فواصل مساوی‌اضلاع یك راستگوشه نسبت بـه زاویـه آن

abscission layer :
نقطه قطع ساقه میوه یا برك درخت از شاخه‌آن

absolute :
خالص ، قطعی‌مانند: **absolute** *Alcohol* الکل خالص .

absolute magnitude :
قدرمطلق

absolute unit :
واحد مطلق، مانندواحدجریان‌برق یا فشار .

absolute zero :
صفرمطلق،مانندصفردرجه‌سانتیگراد از حرارت سنج که در آن آب یخ می‌بندد در این درجه از حـرارت مولوکول ها فاقد هرگونه حرکتی میباشند

absorb :
جذب ، مانندگازکربن دو اکسید که بوسیله آب جذب میگردد

absorption :
عمل جذب ، مجذوبیت .

absorption lines :
چون نور از میان اجسامی مانـند

کننده. در شیمی‌موادی را گویند که باعث‌تسریع‌در استحاله ماده‌ای بماده دیگرگردد مانند کلورایدکه جهت تسریع در سفت شدن آن سیمان بکار میرود.

accelerometer :
سرعت سنج ، شتاب سنج ، دستگاه سنجش‌تغییرسرعت که‌درزیردریائی‌ها بکار میرود

acceptor circuit:
مدار الکتریکی‌در رادیو که ممکن است خوددارای‌یك فیوزوکویل باشد دریك‌چنین‌مداری‌جریان‌الکتریکی در اطراف حرکاتی‌عکس‌یکدیگر داشته وفرکانس‌این نوسانات بستگی به اندازه های فیوز وکویل دارد تا مدار یك‌حالت‌فرکانس طبیعی بخود بگیرد .

access time :
زمان مجاز، در ماشین‌حساب مدت زمانی‌را گویندکه یك شماره‌از بخش حافظه‌آن‌استخراج میگردد.

accessory food factors:
ویتامین های موجود درغذا، مقدار مواد لازمه جهت بدن انسان که بایستی در غذا موجود باشد.

accommodation :
تطبیق ، اصلاح ،تنظیم‌عدسی دوربین

محلول‌ها یا گازها عبور کند خطوط تاریکی نمایان میگردد که آنهارا باین نام میخوانند .

abutment :
پایه جناحی محافظ پل.سقف قوسی ومانندآن که وزن‌پل را تحمل کرده وازکشش‌آن‌بسمت خارج و درنتیجه تخریب آن جلوگیری میکند

abyssinian well :
نوعی‌لوله‌نوك‌دار که بمنظور استخراج آب توسط پمپ ، با شمع کوب‌بزیر زمین میفرستند .

abyssal :
نقاط عمیق در دریاها و اقیانوس ها

acanthus :
شوکت‌الیهود ، نوعی گیاه که برك های آن در سر ستون های رومی و یونانی بکار میرفت.

acarus :
نوعی کرم ریز که بشکل عنکبوت میباشد .

acceleration :
شتاب ، سرعت ، هرجسمی که پس از هر ثانیه سرعتش ۳۲ پا سریعتر از ثانیه اول گردد

accelerator :
شتاب‌دهنده‌گاز ، دراتومبیل، تسریع

درخون، درانسان بوجود می‌آید .

aceton :

آسی‌تون ، مایه‌ای بیرنگ بفرمول

$CH_3 \cdot CO \cdot CH_3$

که در تهیه الکل‌سازی بکار میرود . مورد استفاده آن حل‌کردن چربی ومواد‌چسبنده میباشد . گازآسی‌تون را قبل از ذخیره در آسی‌تون حل می‌کنند .

acetyl :

گروهی از اتم ها بفرمول

$CH_3 \cdot CO$ مانندااسی‌تیل کلوراید بفرمـول : $CH_3\,cocl$ واسیـد اسی‌تیل‌سل‌سلیك که معادل آسپیرین میباشد .

acetyl choline :

آستیل‌کولین . مواد شیمیائی‌که در نرون‌هـا تشکیل شده وضربات عصبی رابه‌عصب منتقل میسازد . چون ماده مزبوربیدن انسان تزریق شود باعث تحـریـك سلسله پـاراسیمپاتتیك میگردد .

acetylene :

استیلین ، نوعی‌گازکه با نوری خیره‌کننده میسوزدوآنرااز کلسیوم کاربید وآب میگیرند. فرمول آن

$CaC_2 + 2H_2O \rightarrow C_2H_2$

برای دیدن فواصل دور و نزدیك .

accoucheur :

دکتر زایمان .

accumulator :

کومولاتور، ، مخزن برق ،انباره برق در اتومبیل که جهت استارت زدن و روشنائی‌مورد استفاده قرار میگیرد .

accumulator(hydraulic)

مخزن هیدرولیکی، مخزن بزرگی که آب راتوسط‌تلمبه‌واردآن‌میکنند تابعداً آنراجهت‌گردش‌ماشین‌آلات مورد استفاده‌قراردهند .

acetabulum :

کاسه مفصل ،گوده .

acetaldehyde :

$CH_3 \cdot CHO$ الکل‌آسیدآستیك

acetic acid :

اسید استیك ، مانند اسید سرکه ، که فرمول شیمیائی آن$CH3\text{-}COOOH$ بوده وخالص این اسیدبی‌رنگ میباشد. *Acetate* نیز نمك جوهر سرکه میباشد مانند آستیت نمك سرب‌که معادل‌قند سرب‌بوده ودررنگ‌کاری مورداستعمال دارد. پیدایش و وجود

acetonaemia اجسام استونی درخون

نوعی‌بیماری‌که براثروجودآسی‌تون

میباشد .

achene :

تخم برهنه ، گیاهی که تخمدان آن خاردار باشد مانند : حقه شاه بلوط

achlor hydria :

فقدان اسیدهیدروکلریك در مایع موجود درمعده .

achondro plasiac dwarf :

شخصی که کلیه اندازه های بدنش ، جز بازوها وپاها ، طبیعی وکامل است

achromatic lens

عدسی بی‌رنگ، عدسی ساده ورنگ ناپذیر ، نوعی عدسی که لبه رنگی منعکس نکرده خود شده تشکیل از دو نوع شیشه مختلف .

achromatin :

بی‌رنگی ، رنگ‌ناپذیری . ماده‌ای در هسته یك سلول که رنگ‌ناپذیر میباشد .

acid :

اسید ، مایعی‌ترش مزه که رنگ آبی را تبدیل به قرمز میکندمعروف‌ترین نوع آن‌عبارتند از : اسیدسولفوریك اسیدکلریدریك واسید نیتریك .

acid radial :

بنیان اسیدی، هر گاه یك‌مولوکول اسید سولفریك H_2SO_4 را در نظر بگیریم گروه اتمهای SO_4 آن‌بنیان‌اسیدمزبور نامیده میشود . همچنان است در مورد اسیدنیتریك HNO_3 که بنیان اسیدی آن NO_3 میباشد

acidosis :

اسید اضافی‌درخون ، که گاهی بر اثر تغییر وتحولات شیمیائی عارض میگردد .

acid steel :

اسید استیل ، پولاد آب داده‌ونسوز

aclinic line :

خطی‌نزدیك استوا که درآنجاعقربه قطب‌نما بسمت زمین خم نمیگردد

acne :

جوش صورت ، که معروف‌به جوش غرور جوانی است ومعمولا درسنین ۱۳ تا ۲۰ سالگی عارض میگردد .

aeconit :

تاج‌الملوك ازاین‌گیاه داورئی‌تهیه میکنند که چون روی موضع دردناك قرار دهند ، درد تخفیف میابد . داروی مزبورسمی‌ترین نوع‌داروی آلکالوید میباشد .

acoustic properties :

جلو اتوموبیل .

actin :

نوعی پروتئین که در بافتهای عضله یافت میشود

actinic rays :

اشعه شیمیائی ، آن قسمت از اشعه خورشید که برروی فیلمهای عکاسی اثر میگذارد . مانند اشعه ماوراء بنفش

actinium :

یکی از اجسام رادیواکتیو.

actino :

شعاع، پرتو .

actino morphic :

ستاره ای شکل .

actinometer:

پرتو سنج، دستگاهی که توسط آن نیروی اشعه خورشید را اندازه میگیرند .

actino myces :

نوعی قارچ ستاره‌یی شکل ، که در اطاقهای زیرین ساختمان ایجاد بوی رطوبت میکند .

actino mycosis:

بیماری قارچی، نوعی بیماری که بر اثر قارچ یا ترکیبات آلی مشابه عارض انسان میگردد .

activated carbon :

ذغال آکتیوتیه ، ذغالی که بدون هوا

خاصیت صوتی، مانند خاصیت صوتی یك هال که درآنجا شنوندگان صدا را بهتر واضحتر میشنوند .

acquired character :

تغییر تدریجی سیرت ، یاوضعیت بدنی یك حیوان یا گیاه که درطول عمر عارض آنها میگردد . این عارضه ناشی از بیماری ، کار یا طرز تغذیه و غیره میباشد .

acriflavine :

نوعی داروی ضد عفونی زرد رنگ بسیار قوی که از شیره ذغال کوك گرفته میشود . اثر داروی مزبور در مجاورت خون فوق‌العاده زیاد میشود .

acro :

سر ، نوك ، قله ، دورترین نقطه .

acromegaly : درشت انتهائی

نوعی بیماری غده‌ای مخاطی که باعث بزرگ شدن فوق‌العاده سر ، دستها و پاها میگردد .

acromion process :

نوك شانه ، قسمت بالای بازو که بشانه منتهی شده وکمی رو بعقب است .

acrylic resins fibres :

شیشه نشکن ، نوعی شیشه که در آن پلاستیك نیز بکار رفته‌است تا از شکنندگی آن کاسته شود، مانند شیشه

از سوختن چوب بدست آید .

activated molecule

مولکو اکتیو یعنه

activated slodge :

گل و لای خالص شده ، برای این منظور جریان هوا از میان گل عبور میدهند

active immunization

مصون سازی ، واکسینه کردن ، بمنظورجلوگیری ازابتلاء انسان‌به بیماری‌های‌ساری، باکتری مرده یا ضعیف شده را به بدن بیمار وارد می‌سازند تامصونیت پیداکند

passive immunization:

واکسینه‌کردن ، علیه بیماری مانند آبله که میکرب آنرا دربدن‌حیوانی مانند اسب کشت میدهند .

active principle :

داروی‌مؤثر ، قسمت‌اصلی‌مؤثردارو، بدون موادی‌که بمنظورتغییر رنگ ومزه‌بآن میزنند .

acute :

نوك تیز ، حاده (در هندسه)

acute illness :

بیماری حـاد ،

adam,s apple :

برآمدگی گلو ، سیب حضرت آدم

جوزك .

adaptation :

توافق ، سازش ، جرح و تعدیل : تغییراتی‌که در حالات جسمانی یـا زندگی حیوانات یاگیاهان بوجود آمده وآنهارا بـرای محیط آماده زیست میکنند .

addendum :

ضمیمه قسمت فوقانی دندانه دنده .

adhesion :

چسبندگی ، حالت چسبیدن دوشیئی بیکدیگر. این‌واژه معمولادر امور ساختمانی بکارمیرود برای مثال ، الوار باچسب می‌پیوندند ، آجر با ساروج . دربتونهای مسلح‌فلزرا با سیمان در محل‌میچسبانند .

addison,s disase :

ضعف، کمی فشارخون ، تیرگی‌رنگ پوست‌که براثر نارسائی غدد فوق کلیه‌عارض میگردد .

additive compound :

(چسب‌مایع) که ازترکیب، اتیلین + کلورین ← اتیلین کلوراید بدست می‌آید .

$C_2H_4+Cl_2 \rightarrow C_2H_4 \cdot Cl_2$

additive methodof colour - photography :

گلو روئیده واگر بزرگ شوداعمال
تنفس را مختل میسازد

adenosine triphosphate (A.T.P.) :

آدینوسین تری فسفات ، ماده‌ای‌در سلول زنده‌که انرژی ذخیره‌کرده‌و هنگامیکه به (A.T.P.) تبدیل میگردد ، انرژی ذخیره را آزاد میکند .

adhaes or adhes :

چسبنده ، الصاق دهنده، ایجادبافت های‌چسبنده‌یی‌دراطراف نقطه‌مجروحی از بدن مانند آپاندیس .

adiabatic :

بی دررو ، بدون مدخل و مخرج

adiabatic demagnetization

روشی جهت رسیدن به برودت تا ۲۷۲ درجه سانتیگراده‌بدین‌ترتیب که یك قطعه‌کریستال مغناطیس شده را تحت شرایط مخصوصی از حالت مغناطیسی خارج میکنیم تا انرژی موجود در خود راآزادکند

adiabatic expansion :

هرگاه‌گاز را در ظرفی سرپوشیده فشرده‌کنیم‌گازمزبور بطورناگهانی منبسط شده‌ومتوجه‌سوراخی میگردد

طرز تشکیل‌رنگهای مختلف فیلم رنگی ، مثلا قسمت های قرمز،آبی وسبز فیلم از نقاط بسیار کوچکی تشکیل شده و دیگر قسمتهای رنگی آن از ترکیب نقاط قرمز آبی و سبز تشکیل یافته است. برای نمونه رنگ‌ارغوانی‌مخلوطی‌از رنگ‌آبی‌و قرمز میباشد و اساس تلویزیتهای رنگی را تشکیل میدهد میتوان باین منظور نام برد

additives :

مواد روغن سازی ، موادی‌که‌برای جلوگیری از چسبندگی‌روغن و بالا بردن مرغوبیت آن بآن میفزایند و همچنین بغذا نیز موادی مخصوص مانند بعضی از ادویه وسس‌ها میزنند تا رنگ‌آنرا تغییردهند .

adductor muscle :

عضله مقربه ، عضله ایکه‌بازویادیگر اعضای بدن را بسمت بدن میکشد .

adenine :

آدی‌نین ، نوعی مواد شیمیائی در عضلات‌که از ترکیب اسیدهای ناکلیك تشکیل میگردد .

adenitis :

ورم غده ، التهاب غده . لنفاوی .

adenoids :

غده‌یی ، غددلنفی‌که درپشت زبان و

کـه از ظـرف خارج شود . لیکن مقدار انرژی که صرف انبساط گاز میگردد باعث سرد شدن آن نیز میشود

adiabatic lapse rate

تنزل حرارت آتمسفر در طبقات بالای زمین، هر گاه توده‌ای ازهوای خشك بسمت آن حرکت کرده ودر آنجا منبسط گردد خنك شده وحرارتش مساوی با حرارت موجود آتمسفر میگردد که آنرا بدون تغییرات جدیدی همچنان حفظ خواهد کرد .

adipic acid :

اسید چرب ، نوعی اسید که درطبیعت درریشه چغندرقندیافت میشود . لیکن آنرا بطور مصنوعی ساخته ودرصنعت پلاستیك سازی نیز بکار میبرند

adipose tissue :

بافت چربی (دربدن انسان وحیوان)

admiralty measured mile :

میل دریائی که معادل ۶۰۸۰ پـا میباشد .

adrenal :

قلوه گاه .

adrenal glands :

غده فوق کلیوی ، مغز غده مزبور بداخل خون ترشح شده و همین امر حالت ترس وخشم را درانسان بوجود میاورد که حاصل آن پرید گی رنگ ، ضربان شدیـد قلب و عوارض مشابه میباشد .

adsorb :

جذب سطحی ، حل ، تغییر حـالت از زمانیکه یك گاز در محلولی چون آب سودا حـل گشته و در سطح آن پـخش میگردد

adventitious :

نابجا ، اتفـاقی ، عارضی ، مانـنـد ریشه های نا بجا در گیاه .

adze :

تیشه مخصوصی که درقایق سازی مورد استفاده قرارمیگیرد.

aerate

هوا دادن ، گازدار کردن :

هوائی که بزور وارد مایعی چون سودا یالیموناد کنند. بدیهی است که چون درب بطری مایعـات مزبوررا باز کنند حبابهای هوا خارج خواهند شد .

aerial :

آنتن . (برای رادیو یا تلویزیون)

aerial perspective :

پرسپکتیو هوائی . فاصله تصویری را توسط انوار مختلفی نشان دادن. اشیاء دوری که بخوبی آشکار نبوده

لیکن بیشتر برنك آبی می‌نمایند

aerial root :
ریشه‌هوائی،ریشه‌بعضی گیاهان که‌روی ساقه آنها تشکیل میگردد .

aerobatics :
حرکات ماهرانه‌خلبان‌توسط‌هواپیما مانند آکروبات و غیره ...

aerobe :
موجود هوازی ، موجوداتی که فقط قادرند درهوا زندگی کنند .

aerodynamics :
ایرودینامیك ، مطالعه در باره اثر نیرو بر روی‌اجسام.مانندنیروی‌هوا بر هواپیما .

aerofoil :
شکست هوا ، خنثی کردن فشارهوا.

aerograph :
رنك پاش ، دستگاه مخصوص که رنك را مانند تلمبه بصورت پودر میپاشد .

aerolite :
سنك‌آسمانی ، احجارآسمانی

aeronautics :
علم‌هوانوردی، هوانوردی‌توسط‌هواپیما و غیره ...

aerosol :
ذرات معلق‌آب در هوا مانند ، مه و

غیره ...

aesthesia :
نیـروی لامسه .

aestival :
تابستانی .

aether :
اتر.

aetiology :
علت شناسی،علم تشخیص علل‌امراض

afferemt nerve :
عصبی که فرمانها را بمغز و نخاع میرساند .

affinity :
میل ترکیبی ، کشش ، نیروئی که باعث هم بستگی‌اتم‌های مولکو میگردد.

after - birth :
جفت ، جنین که بعد از تولد نوزاد از مادر خارج میگردد .

after - damp :
گاز سمی که پس ازیك انفجـار در معدن ذغال‌سنك‌در هوامنتشرمیشود .

after image : تصویربعدی
هر گاه‌شخصی برای‌مدتی‌نسبتاًطولانی به جسم درخشانی بنگرد، چون‌چشم ازآن‌بر گیرد و به‌دیوارسفیدی نگاه کند هنوز تصویر جسم درخشان را

برنگ‌دیگری خواهدید .

after math :

چین دوم (گیاه یاحبوبات)

Ag :

اختصارنام شیمیائی نقره

agar-agar :

ژله مخصوصی که از گیاه در یائی بدست آمده وجهت کشت باکتری‌در آزمایشگاه مورداستفاده‌قرارمیگیرد

agaric :

قارچ ، گیاه قارچی .

agate :

عقیق ، سنگی‌است‌بسیارسخت وقیمتی برنگ‌کبود .

ageing,age-hardening:

آلیاژ فلزی مخصوص‌که از ترکیب آلومینیوم و مس یا فلزدیگر بدست میآیدو پس‌از چندساعت یا چند روز گرم‌کاری‌وسردکاری درآب، سخت میگردد .

agene :

نام تجارتی نیتروژن تری‌کلورایدکه‌جهت‌سفیدکردن آرد گندم وغیره مورد استفاده قرارمیگیرد .

agfa color :

آگفا کلور ، روشی از عکاسی جهت تهیه‌فیلم رنگی‌که درآن از سه نوع فیلم حساس به رنگهای آبی ، سبز و قرمز استفاده میکنند .

agglomerate rock

سنگ‌آتش فشانی ، سنگ‌های عظیمی که درمیان خاکستر آتش‌فشانی در مجاورت آتش فشانها یافت میشود.

agglutination :

ترکیب، بهم‌پیوستگی، مانندپیوستگی باکتریها یا سلولهای‌خون بیکدیگر

aggregate :

توده سنگریزه یا سنگ شکسته‌که با ماسه و سیمان مخلوط و درساختمان بکار میبرند .

aggrecultural drain

زه‌کشی ، خشک‌سازی درکشاورزی. برای این منظور لوله‌های‌سفالین یا بتونی خلل و فرج دار با قطر داخلی تقریبی ۱۳ اینچ‌درزیرزمین قرار میدهند، بطوریکه محل‌اتصال آنها باز بوده و آب موجود در قسمت های زیرین را میکشد

agog or agogue :

محرک ، موادی‌که باعث تولید شیر دردام‌و دیگر حیوانات میگردد .

agonic line :

خطی برروی نقشه‌که ازنقطه شمال دقیق عقربه قطب‌نما بدون انحراف

۲ ـ محفظه یا اطاقی که بین هوای آزاد و هوای فشرده در زیر آب قرار گرفته کارگران در داخل آن بکارهای حفاری و غیره اشتغال دارند

Al:

اختصار نام آلمینیوم.

ala :

بالدار .

albedo :

سفیدی ، سنجش قابلیت انعکاس سطح جسمی درمقابل نور. برای مثال قابلیت انعکاس سطح سیاره ژوپیتر ۰/۴۴ است .

albino :

زال ، آدم مو سفید که مقاومت وی در مقابل نور خورشید کم است .

albinism :

حالت و کیفیت *albino*

albumen :

سفیده تخم مرغ .

albumins :

آلبومین ، پروتئین ساده مانند ، سفیده تخم مرغ که در آب محلول و در مقابل حرارت سفت میگردد .

albuminoids :

شبه آلبومین ، ماده یی غیر محلول مانند ناخن ، مو . وجود آلبومین در ادرار

رسم می کنند

agoraphobia : میدان ترس

بیم از فضای باز ، ترس از آنکه انسان در یك فضای لایتناهی قرار گیرد .

agriculture :

کشاورزی ، فلاحت .

ailerons :

شهپر ، بالچه ، لبه های متحرك در بال هواپیما که باعث بالا رفتن یك بال و پائین آمدن بال دیگر میگردد .

air conditioning :

تهویه مطبوع .

air foil :

هوا شکن ، قسمتهای مختلفی در هواپیما که جهت حرکت آنرا درهوا تغییر داده واز سقوط آن جلوگیری می کند ، مانند بالها ، بالابر ، سکان.

air frame :

بدنه و بالهای هواپیما (بدون موتور)

air glow :

اشتعال هوا ، نور کمرنگی که بعلت جریانات فیزیکی وشیمیائی در قسمت های بالای جو بوجود میاید .

air lock :

۱ ـ حباب هوائی که درلوله مایعات بوجود آمده و از جریان آنها جلوگیری می کند .

خم کنندفضاهای کوچکی در آن بوجود میاید که حرارت را جذب یا دفع میکند.

algae:

جلبك ، گیاهی دریائی که فاقد گل و بـرك وریشه حقیقی میباشد و در جاهای نمناك و روی صخره‌هـا نیز سبز میشود .

alginates :

موادی که از علف دریـائی بـوجود آمده‌وجهت‌تهیه‌بستنی ، کالای‌نسوزو ابریشم مصنوعی بکارمیرود .

algebraic sum :

جمع‌جبری .

alidade :

آليداد، عضاده ، خط‌کش‌مخصوصی که دارای دولبه عمودی درهردو سر خود میباشد .

alignment charts :

نوموگراف ، جـدول ساده‌ای کـه محاسبات را مختصروآسان میسازد.

alimentary :

غذائی ، مربوط به‌تغذیه .

alimentary canal :

سراسرطول لوله مری کـه از دهان شروع شده و به اندامهای گوارشی ختم میشود .

علامت بیماری کلیوی میباشد.

alburnum :

چوب‌نو یك درخت که شیره گیاهی از میان‌آن عبور میکند .

alcohols:

الکل، ترکیبی‌از هیدروکربن‌بایك یا دواتم هیدروژن از مولکو که با OH جابجا شده باشد . مانند، متان CH_4 الکل‌متیل CH_3OH الکل‌تیل $CH_3 . CH_2 OH$ و بالاخره الکل معمولی مانند ، شراب ، آبجو و ..... که همه‌الکل‌اتیل هستند

aldehyde :

ترکیبی از گروه اتمهای CHO با گروه هیدروکربن برای تبدیل آن به اسیدمیتوان‌آنرا اکسیده‌کرد .

aldol :

ماده‌ای که از پیوستن دو مولکو از *aldehyde* بدست میاید .

aleurone grains :

ذرات کوچکی‌ازپروتئین که در گیاه بمنزله مخزن غذا محسوب میگردد بخصوص در دانه حبوبات .

alfol :

نام تجارتی‌ورقه‌های نازك‌آلومینیوم که قابل انحنا بوده و چون آنـرا

aliphatic compounds :
ترکیبات چربی ، مانند ترکیبات کربن که از رشته اتمهای پیوسته تشکیل یافته مانند ·
متان CH_4 ، اتان $CH_3 \cdot CH_3$
بوتان $CH_3 \cdot CH_2 \cdot CH_2 \cdot CH_3$

aliquot part :
عدد عادکننده (در ریاضی) مانند .
۲ و ۱۰

alizarin :
روناس ، رنگ روناس که امروزه آنرا از ذغال چوب نیز استخراج میکنند .

alkali :
قلیا ، ماده‌یی مانند سوداکه روی اسید اثرداشته وآنرا خنثی میکند .

alkali metals :
فلز قلیائی، مانند پتاسیم، سدیم ، لیتیوم روبیدیوم و کاسیوم .

alkanes :
پارافینها .

alkaloids :
شبه قلیا ،
گروهی ازمواد آبی که منشأ گیاهی داشعه و روی بدن انسان اثردارند مانند نکوتین کاکوئین کوئنین، موردفین و غیره ...

alkyl :
گروهی از اتم ها که درترکیبات مختلف یکسان باقی مانده وکیفیت خود را همچنان حفظ میکند)

allelomorphs :
مشخصات متضاد درتوارث، چون بلند در مقابل کوتاه . ژن‌هایی که این مشخصات را منتقل میسازد)

allergic :
مبتلا به حساسیت، هرگاه شخصی به سفیده تخم‌مرغ حساسیت داشته باشد ، حتی اگر مقدار کمی از آنرا بخورد در وی عکس‌العمل حاسیت بروز میکند برخی ازمردم گاهی نسبت به موی اسب بوی گل مخصوص یا نیش حشرات و غیره حساسیت دارند که در این صورت بایستی از آنها دوری جویند

allo :
دیگر ، (پیش‌وندی) است چون‌در کلمه *Allomorphous* شیئی‌است که ازیك نوع ماده ساخته شده لیکن شکل‌های مختلف متبلوردارد .

allornone : قانونی که تصریح میکند یا بافت عصبی یا بطور کامل بوظیفه خودعمل میکند یا برعکس بهیچوجه عمل نمیکند و حد وسطی بین این دو حالت وجود ندارد

بدین معنی که ضعیف‌تر یا قوی‌تر کار کند .

allotropes :
شکل‌های مختلف یك جسم ، مانند الماس گرافیت وذغال که‌شکل های مختلف کربن را تشکیل میدهند

alloy :
آلیاژ ، بار ، عیار ، غش .ترکیب دوفلز یا بیشتر با یکدیگر بطوریکه فلز جدید از نظراستحکام‌وکیفیت بافلزات‌ترکیبی متفاوت‌باشد .

alluvial :
رسوبی، ته‌نشین‌شده‌در کنار رودخانه

almacantar :
دوایر موازی با افق که آسمان‌رابه حلقه‌هایی تقسیم میکنند .حالتی‌را گویندکه دو ستاره ،با یك فاصله در بالای افق قرارگرفته باشند

alopecia :
طاسی ، کچلی ، ریزش مو.

alpaca :
آلپاکا،نوعی‌شترآمریکائی‌که‌دارای موهائی بلند است .
مو ، یا پارچه‌آلپاکا .

alpha particle :

ذرات رادیواکتیوکه‌براثرشکستن بعضی از عناصررادیو اکتیویته‌چون رادیوم ، اورانیم یا پلوتونیم تولید میگردد . ذرات‌مزبوردارای بار الکتریکی مثبت میباشند

altazimuth :
یك تلسکوپ که بتوان آنرا بسمت بالا یا دایره وار گردانیده و زوایای‌مختلف را درآسمان اندازه گرفت .

alternating current
جریان برق متناوب

alternator :
آلترناتور، مولد متناوب ، دستگاه مولد برق متناوب حرکت خودرا توسط یك روتر از توربین بخاری میگیرد .

alternation of generation:
تناوب‌توالد .

altitute af star :
زاویه ارتفاع یك ستاره درآسمان

alto - cumulus cloud :
ابرهای متراکم .که درارتفاع‌ده تا بیست هزارپائی قرارمیگیرند .

alum :
زاج ، زاج سفید ، زاغ .

alumina: $Al_2 O_3$

اکسید آلمینیوم، گل پاك

aluminium :

فلز آلومینیوم ،

alumino - thermic reaction:

یك عکس‌العمـل شیمیائی ناشی از محترق شدن‌پودر آلومینیوم با اکسید یا دیگر فلـزات بدین ترتیب کـه آلـومینیوم اکسیژن را ازفلزهـای مزبور گرفته و بشدت میسوزاند و ذوب میکند و خودیك‌حالت‌جوش خوردگی تشکیل میدهد .

alums :

آلومز، نمك دوتائی‌ترکیب‌شیمیائی مشابه آلوم‌که تشکیل بلورهای هم شکل را میدهد . آلوم معمولی از $K_2SO_4 \cdot Al_2(SO_4)_3 \cdot 24H_2O$ یعنی سولفات آلومینیوم با ۲۴ مولکول آب تشکیل یافته است .

Alveolus :

حفره‌هـای منظم مانند حفره‌هـای روشن دندان درآرواره

alveoli :

حفره های هوائی، مانند حفره‌های ریتین .

amalgam:

محلول فلز در جیوه ، ترکیب فلز و جیوه .

amaurosis :

نوعی‌کوری ، از دست دادن بینائی بر اثر صدمه دیدگی‌مغز یااعصاب. در این حـالت خـودچشم‌مستقیمـاً مضروب‌یا مجروح نشده است .

ambi dextrous :

ذوالـیمنین ، کسی کـه دو دست او بیك اندازه قدرت داشته‌و مورد استفاده قرار میگیرد .

ambient :

محیط ،(گرداگرد) هوای محیط.

ambiguous:

مبهم .

ambiguous case:

حالت یا مسئله مبهم .

ambit :

پیرامون ، وسعت ، محیط

amblyo pia :

نزول آب سیـاه ناقص، ضعف‌باصره که‌براثر استعمال‌دخانیـات‌و الکل بوجود میـاید .

amboceptor:

استقرار متمم .

ambulatory fever :
تب سبك ، كه‌شخص بتواندباوجود آن راه برود .

amide:
آمید ، ترکیبی که درآن یك اتم هیدروژن آمونیا با اتم ویژه گروه یك‌اسیدآلی‌جابجا شود .

amine :
آمینه ، ترکیبی که درآن یك اتم هیدروژن آمونیا (NH_3) با يك گروه هیدروکربن‌جابجاشود .

amino acids:
اسید های آمینه ، اسیدی‌که دارای یك گروه COOH و یك‌گروه NH_2 باشد

ameter :
آمپرمتر ، آمپرسنج ،دستگاهی‌که نیروی جریان‌برق‌رابه آمپر اندازه میگیرد .

ammonia :
محلول یا بخارآمونیاك ، ترکیبی است از یك اتم نیتروژن‌وسه اتم هیدروژن NH_3 ،محلول‌ـ‌زبوربوی زننده ای دارد .

ammonites :
فسیل‌های‌حیوانات دریائی که‌معمولا بشکل‌حلزون‌هـای‌تخت‌یافت میشود.

ammonium:
آمونیوم، گروهی از اتم‌های NH_4

ammonium chloride :
آمونیوم کلوراید ، (NH_4Cl) که در سوراخهای باطری خشك‌یا لاکلانشه بکار میرود .

ammonium nitrate :
آمونوم نیترات ، NH_4NO_3 که در مواد منفجره بکار میرود .

ammonium sulphate:
سولفات‌آمونیوم ، $(NH_4)_2SO_4$ ماده‌ای سفید و متبلور کـه بمنظور افزودن نیتروژن بخاك‌مورداستفاده قرار میگیرد .

amnesia :
فراموشی، که براثرمصدوم شدن‌مغز عارض انسان میگردد .

amnion :
تخم‌دان ، زهدان ، قسمت درونـی یك تخم مرغ عبارت از کوریون آمنیون میباشد .

ammonia clock :
ساعت اتمی .

amoeba :
جانور تك سلولی .

amorphous :
بی‌شکل ، بی‌نظم ، جسمی که اتم‌های

alumina: Al_2O_3
اکسید آلمینیوم، گل پاك

aluminium :
فلز آلومینیوم ،

alumino - thermic reaction:
یك عکس‌العمل شیمیائی ناشی از محترق شدن‌پودر آلومینیوم با اکسید یا دیگر فلزات بدین ترتیب که آلومینیوم اکسیژن را ازفلزهای مزبور گرفته و بشدت میسوزاند و ذوب میکند و خودیك‌حالت‌جوش خوردگی تشکیل میدهد ·

alums :
آلومز، نمك دوتائی‌ترکیب‌شیمیائی مشابه آلوم‌که تشکیل بلورهای هم شکل را میدهد . آلوم معمولی از $Al_2(SO_4)_3 \cdot 24H_2O$. K_2SO_4 یعنی سولفات آلومینیوم با ۲۴ مواکو آب تشکیل یافته است .

Alveolus :
حفره‌های منظم مانند حفره‌های روشن دندان درآرواره

alveoli :
حفره های هوائی، مانند حفره‌های ریتین .

amalgam:
محلول فلز در جیوه ، ترکیب فلز و جیوه .

amaurosis :
نوعی‌کوری ، از دست دادن بینائی بر اثر صدمه دیدگی‌مغز یااعصاب. در این حالت خودچشم‌مستقیماً مضروب‌یا مجروح نشده است .

ambi dextrous :
ذوالیمنین ، کسی که دو دست او بیك اندازه‌ قدرت داشته‌و مورد استفاده قرار میگیرد .

ambient :
محیط ،(گرداگرد) هوای محیط.

ambiguous:
مبهم .

ambiguous case:
حالت یا مسئله مبهم .

ambit :
پیرامون ، وسعت ، محیط

amblyo pia :
نزول آب سیاه ناقص، ضعف‌باصره که‌بر اثر استعمال‌دخانیات‌و الکل بوجود میاید .

amboceptor:
استقرار متمم .

ambulatory fever :
تب سبك ، كه‌شخص بتواندباوجود آن راه برود .

amide:
آمید ، ترکیبی که درآن یك اتـم هیدروژن آمونیا با اتم ویژه گروه یك‌اسیدآلی‌جابجا شود .

amine :
آمینه ، ترکیبی که درآن یك اتـم هیدروژن آمونیا (NH_3) با یك گروه هیدروکربن‌جابجاشود .

amino acids:
اسید های آمینه ، اسیدی که دارای یك گـروه COOH ویك گروه NH_2 باشد

ameter :
آمپرمتر ، آمپرسنج ،دستگاهی که نیروی جریان‌برق‌رابه آمپر اندازه میگیرد .

ammonia :
محلول یا بخارآمونیاك ، ترکیبی است از یـك اتم نیتروژن‌وسه اتـم هیدروژن NH_3 ،محلول‌زبوربوی زننده ای دارد .

ammonites :
فسیل‌های‌حیوانات دریائی که معمولا بشکل‌حلزون‌هـای‌تخت‌یافت میشود.

ammonium:
آمونیوم، گروهی از اتم‌های NH_4

ammonium chloride :
آمونیوم کلوراید ، (NH_4 Cl) که در سوراخهای باطری خشك‌یـا لاکلانشه بکار میرود .

ammonium nitrate :
آمونیوم نیترات ، NH_4NO_3 که در مواد منفجره بکار میرود .

ammonium sulphate:
سولفات‌آمونیوم ، $(NH_4)_2SO_4$ ماده‌ای سفید و متبلورکـه بمنظور افزودن نیتروژن بخاك‌مورداستفاده قرار میگیرد .

amnesia :
فراموشی، که براثرمصدوم شدن‌مغز عارض انسان میگردد .

amnion :
تخم‌دان ، زهـدان ، قسمت درونـی یك تخم مرغ عبارت از کوریون آمنیون میباشد .

ammonia clock :
ساعت اتـمی .

amoeba :
جانور تك سلولی .

ámorphous :
بی‌شکل، بی‌نظم ، جسمی که اتم‌های

دوسر تیز ، موجودزنده‌یی که‌طول آن دو اینچ بوده واز لحاظ شکل‌ظاهری بین کرم و ماهی میباشد . موجود مزبور دراعماق‌شن و ماسه‌زندگی میکند وچون بشکل مهره های‌کمر انسان است،مورد مطالعه علمی‌قرار میگیرد .

amphoteric :

اسیدگرائی ، هرجسمی‌که قادر به ترکیب با اسید بوده و یا عمل یك اسید رادر ترکیب انجام دهد .

ampli :

عریض ، وسیع

amplification factor :

عامل‌نیروافزا ، تقویت صوت،عاملی که‌باعث افزایش نیروی الکتریسته در دستگاههای صوتی الکتریکی میگردد .

amplifier :

آمپلی‌فایر ، لامپ رادیـوکه جهت افزایش نیروی جریان متناوب‌بکار رفته وصدا را تقویت میکند .

amplitude :

میدان نوسان ، فاصله بین وسط و سرموج،اندازه‌گیری ارتفاع‌موج‌از سطح‌آب ساکن

آن بطور نا منظم قرار گرفته باشند مـانند ، سولفوردر حالتی‌که هنوز بصورت پـودرمیباشد .

ampere :

آمپر ، واحد سنجش جریان یـك مدار الکتریکی

ampere turn :

آمپرترن , دستگاه اندازه گیـری قدرت یك الکترو مگنت ، بدین معنی که‌تعداد‌پیچش‌سیم‌باطراف‌مگنت در تعداد آمپرهایی‌که ازمیان آن عبور میکند، ضرب‌میگردد .

amph .

اطراف (لغت یونانی)

amphtheatre :

آمفی‌تأتر ،که تماشاچیان دورادور آن روی جایگاه می‌نشینند .

amphibia :

جانور دوزیست ، مانند غورباغه ، وزغ ، و سمندرکه هم‌در آب‌و هم درخشکی‌زندگی می کنند .

amphiboles :

گروهی‌از سنگهای معتبرکه تشکیل یك صخره‌را بدهند مانند،سنگهای سیلیکاکه دراعماق یـافت میشود و سنگهای‌آتش‌فشانی

amphioxus :

ampoule :

آمپول .

amputation :

برش ، قطع اندام ، مانند ، پا و دست از طریق عمل جراحی .

amygdaloid :

بادامه ، بادامی شکل .

amyl :

۱ ـ گروه هیدروکربن

$CH_3 \cdot CH_2 \cdot CH_2$
$CH_2 \cdot CH_2$

۲ ـ نشاسته ، آهار

amylacious :

نشاسته‌یی .

amylases :

مـاده تخمیری یاحـل نشدنی کـه باعث انهدام، نشاسـته‌ها میگردد مانند ، پتیالین در دهان که بـاعث تغییرات شیمیائی میگردد بدون آنکه خود تغییری یابد .

amyl acetate :

امیل اسی‌تیت ، ماده‌ای با طعم میوه که بمنزله اسانس بکار میرود

amyl alcohol :

امیل الکل ، وجود دو اتم زنجیری در اتیل الکل مانند (الکل شراب) امیل الکل دارای پنج اتم زنجیری میباشد .

amyl nitrite :

امیل نیتریت ، مـاده ایـکه جهت پائین آوردن فشار خون ورقیق کردن آن در بیماری قلبی مورد استفاده قرار میگیرد

anabatic winds :

بادهائی که از اثر حرکات جبهه هوای گرم بوجود میآید.

anabiosis:

بازگشت بزندگی، درحالیکه شخص یا حیوان مرده بنظر میرسد

anabolism :

آنابولیزم ، تغییر حالت اورگانیکی بدن که ازاثرات غدد ناشی میگردد . مانند ، رشد جسمانی وتغییر حالات شیمیائی.

anaemia :

کم خونی، فقدان هموگلوبین در خون

anaerobic :

زندگی کردن بدون هوا .

anaesthesia :

بی‌حسی ، بی‌هوشی ، درطول مـدت عمل جراحی که بر اثر تنفس کلرو فرم واتر صورت میگیرد .
بی‌حسی موضعی توسط تزریق کوکائین انجام میگیرد .

anaglyph :
برجستگی زینتی برروی‌سنك یا گچ

anal :
مربوط به مقعد .

analgesia :
بی‌دردی ، عدم احساس درد .

analgesic :
مسکن ، داروئی که درد را تخفیف داده یااز بروزآن جلوگیری کند. مانندمورفین .

analogue :
قیاس ، یك آلت محاسبه‌که مستقیماً با اعداد سروکار نداشته بلکه آنها را تبدیل به مقادیر فیزیکی میکند مانند،طول‌دریك خط‌کش‌لغزنده‌یا ماشین حساب .

analogous :
قابل مقایسه ، نظیر ، مانند ، در گفتگو ازآمپرو مانندآن

analogy :
قیاس ، شباهت

analysis :
تجزیه ،تحلیل موشکافی , که‌بیشتر در شیمی‌مورداستفاده‌قرار میگیرد.

anaphoesis :
حرکت ذرات معلق بسمت «آنود» تحت تأثیریك میدان الکتریکی

anaphylactic shock
حساسیت در مقابل پروتئین ، عکس‌العمل فوری عضلات در مقابل تزریق پروتئین ، در اشخاصیکه نسبت به پروتئین حساسیت دارند.

anastigmatic lens
عدسی‌های‌نارسا ، عدسی‌هایی که‌قادر به نشان دادن‌تصویر خطوط‌متقاطع و افقی‌و عمودی دریك‌زمان‌نیستند.

anastomosis :
پیوندروده‌یا رگ‌توسط عمل‌جراحی

anatomy :
کالبد شناسی ، تشریح ، استخوان بندی .

anchylo :
کج , خمیده .

anchylosed joint :
بهم پیوستگی استخوانهای مفصلی از بدن بطوریکه مفصل مزبوربعلت سختی فوق‌العاده هیچگونه حرکتی نکنند .

anchylostomiasis :
رش به : *ankylostomiasis:*

andro :
نر ، نرینه .

androecium :
اندام نرینه گل .

androgynous plant :
گیاه نر و ماده .

Anemometer :
باد سنج ، باد نما .

aneroid barometer :
هواسنج خشك ، كه توسط یك جعبه خلاء باجدار فنری کارمیکندو باافزایش فشاراتمسفر جعبه بداخل فشار آورده و باکاستن فشار جو ، جداره فنری بخارج حرکت میکند .

aneurin :
ویتامین B ، فقدان این ویتامین باعث بیماری بری بری میگردد .

aneurism :
آنوریسما ، ورم قسمتی از سرخرك كه ناشی ازضعف جداره مجرای رك میباشد .

angina :
آنژین ، گلودرد ، ورم گلو .

angio :
رك .

angio spermae :
شکاف تخمه ،(درگیاهان گلدار) گیاهانی مانندکاج و صنوبرو دسته های مشابه آنها فاقد شکاف تخمك هستند

angle iron :
آهن نبشی .

angle of friction :
زاویه اصطکاك .

angle of incidence :
رش به : *incidence*

angle of internal friction:
زاویه اصطکاك داخلی ، اصطکاك در قسمتهای داخلی خاك های زبره كه فاقد چسبندگی میباشند مانند ، شن و ماسه شسته و تمیز .

angle of repose :
شیب ملایم ترانشه یا خاکریز که بر اثر تند باد ریزش نکند .

angstrom unit :
واحدانکستروم ، واحدطولی که برابر است با یکصد میلیونیم سانتیمتر و جهت سنجش طول موج نورمورد استفاده قرار میگیرد .

angus smith's solution :
مخلوط قیر و ذغال ، صمغ و روغن بزرك كه بیشتر بعنوان بهترین ماده ضد زنگ جهت چدن بکار میرود .

angular momentum :
مقدار جنبش زاویه ای شیئی که درحال

میرود.

animalcule :

جانور ذره‌بینی .

anion :

آنیون ، یك اتم یا مولکو بابار الکتریکی مثبت یا منفی .

anisotropic :

جسمی که دارای خواص گوناگون‌در جهات مختلف‌باشد ،
مانند یك بلوراینوتروپك که ممکن است مقاومت‌آن در مقابل جریان الکتریکی،ازجهت افقی‌بیش‌ازجهت راستگوشه‌یی باشد .

ankylosed :

رش به : *anch*

ankylostomiasis :

کرم قلاب‌دار ، نوعی بیماری‌که بوسیله موجود زنده ریزی بانسان سرایت‌کرده وآنرا *onkylostoma* نامند .

annela :

گرم‌کردن و خنك‌کردن شیشه‌یافلز بمنظورکاستن ازحالت تردی و شکنندگی آن .

annelida :

حلقوی بدن ، موجودی چون کرم خاکی‌که بدن آن حلقوی باشد

گردش است.هرگاه دو جسم‌متحرك در یك زمان توسط‌کوپل‌هائی‌متوقف شوند اجسام مزبور دارای مقدار جنبش مساوی‌میباشند

angular velocity :

شتاب زاویه‌ای یك چرخ عبارت است‌از زاویه‌یی‌که درهر ثانیه طی کند. این مقدار را معمولا به رادیان در ثانیه اندازه میگیرند.

anhydride :

بی‌آب ، جسمی‌که با آب ترکیب شده و تشکیل یك اسید راداده‌باشد مانند ،انیدرید (اسیدبدون‌آب) که از اسید سولفریك SO_4H_2 میباشد .

anhydrite :

سولفات‌کلسیم‌بدون‌آب $(CASO_4)$ که با خاك رس و آب میدهد گچ (مانندگچ پاریس)وچون‌آنرا‌بانمك های‌آمونیوم بکار برند میدهدکود

anhydrous :

پودری است‌سفیدرنك لیکن‌سولفات مس‌متبلوردارای‌آب‌بوده‌وآبی‌رنگ میباشد .

aniline . :

جوهر،مایعی چرب و بیرنك از بنزین‌که جهت رنك سازی بکار

annual :
سالیانه ، گیاهی که سالی یکبار تخم بدهد و پژمرده گردد

annual ring :
حلقه داخلی بدن یك درخت که سالی یکی به آنها اضافه میگردد .

annular eclipse :
خسوف حلقه‌وار ، خسوفی که طی آن ماه کاملا خورشید را نمی‌پوشاند، لیکن حلقه‌ای از نور در روی ماه مشاهده میگردد .

annulus :
حلقه کوچك ، فاصله بین دو دایره کوچك و بزرگ هم‌مرکز .

anode :
آنود ، قطب مثبت (دررادیوو وسایل برقی مشابه)

anode load :
یك مقاومت ، یاآلتی الکتریکی شبیه به آن که در مدار مثبت لامپ رادیو قرار دهند .

anodise :
روکش کردن آلومینیوم، با لایه‌یی از اکسیدآن ، بوسیله الکترولیز (تحلیل الکتریکی)

anodyne :
داروی مسکن ، آرام بخش ، مانند افیون .

anopheles :
آنوفل، پشه مالاریا ، که‌چون انسان را بگزد اورامبتلابه بیماری مالاریا میکند .

anorthic system of crystals :
یك قطعه بلور ، که نمیتوان آنرا اطراف یك خط گردانید ، چراکه پس از گردانیدن کمتر ازیك دور ، مجدداً گوشه ، لبه ها و سطوح آن بحالت اولیه خود بازگشت خواهند کرد مانند ، سولفات مس .

anorexia :
بی‌اشتهائی ، عدم اشتها .

anoxia :
مقدار اکسیژن در خون یابافتها .

anser :
مرغابی ،

enseriformes :
اردك سانان ، ازخانواده اردك و (پا مرغابی (پا پرده داران)

antacid :
ضدحموضت، ماده‌ای مانندبی کربنات سدیم که بمنظور تقلیل اسید معده استعمال میگردد .

اندام‌نر گیاهان‌پست، مانندسرخس‌ها وخزه‌ها .

anthocyanins :
ماده مخصوص شیمیائی‌که رنگ گل ها را بوجود میاورد

anthracene :
آنتراسین، ماده‌یی‌که اززغال‌بدست آمده‌و باآن یك نوع رنگ قرمز میسازند .

anthracite :
آنتراسیت، زغال سنك‌خشك‌و خالص که پس‌ازسوختن خاکستر بسیارکمی بجای میگزارد .

anthrax :
کفکبرك ، گنده‌طاول ، سیاه زخم

anthroidape :
میمون آدم وار .

anthropology :
انسان شناسی .

anthropometry:
تن پیمائی ، اندازه‌گیری علمی بدن‌انسان‌مانند ، قد،وزن ، جمجمه و غیره . . . .

anti :
ضد ، مخالف .رش‌به: *antibody*

antibiotic :
انتی بیوتیك ، مواد شیمیائی که از

ante :
قبل‌از ، جلو .

antenatal .
در جلو .

antefixae
قطعه‌سنگهای‌آرایشی‌عمودی‌که درلبه بام ساختمان‌کارمیگذارند .

antenatal clinic :
آزمایشات پزشکی‌مادر، قبل ازتولد کودك.

antenna :
آنتن تلویزیون و رادیو ، شاخك احساس‌کننده حشره.

anterior :
پیشین ، جلوی ، مقدم .

anterior poliomye litis :
آماس والتهاب قسمت جلو ماده خاکستری رنگ عصب نخاع ، یك بیماری عفونی‌که اغلب باعث تحلیل نیروی عضلانی در اندام‌ها و دیگرقسمت‌های بدن میگردد .

anthelmintic :
کرم‌کش ، داروی ضدکرم .

anther :
گرددان ، بساك . (درگل)

antheridium :

استعمال میکنند تا از روئیدن گیاه جلوگیری شود .

anti - friction :

ضداصطکاك .

antigen :

آنتی‌ژن ، ماده‌یی‌مانند، سم‌باکتری که ایجاد *antibody* در خون میکند .

anti - logarithm :

آنتی لگاریتم ،

رش به : *logarithm*

anti - matter :

ضدماده ، ذراتی‌که شباهت‌زیادی به ماده داشته وچون باهم درآمیزند یکدیگررا نابود میکنند .

anti - proton :

ضد پروتون ، که شبیه پروتون‌بوده لیکن دارای‌بار الکتریکی منفی میباشد .

anti - electron :

ضدالکترون ، یك‌الکترون با بار الکتریکی مثبت .

antimer :

تصویرآئینه ، دوبلورکه هم شکل بوده ولی‌عکس یکدیگر قرارگرفته باشند .

باباکتری گرفته میشود . مانند ، پنسیلین .

antibody :

آنتی بادی ، ماده مخصوص که در خون تشکیل شده و باکتری ها و ویروس‌ها را نابود میکند

anticathode :

ضدکاتود ، صفحه‌یی درلوله‌های‌اشعه ایکس که اشعه‌های کاتودباآن بر خوردکرده‌وباعث خروج اشعه‌ایکس میگردند.رش‌به ، اشعه ایکس .

anticline :

چینه‌های کمانی‌شکل‌درلایه‌های‌سنگی. (درزمین‌شناسی)

anticyclone

گرد باد .

antidote :

پادزهر ، تریاق ، ماده‌یی شیمیائی که برای جلوگیری ازاثرات سوء سم به‌بیمارمیدهند

antifebrin :

تب‌بر ، ضدتب ، این دارو از اسید آسیتیك تهیه میشود .

antiflood valve :

سوپاپ اطمینان ، مانع‌طغیان مایع.

antifouling :

رنگ ضد گیاه ، که‌درکف کشتی‌ها

antimony :

آنتیمون ، سنگ سرمه ، یك عنصر فلزی سفید مایل بآبی که جهت‌سخت کردن سرب بکارمیرود .

antinodes :

دیاگرام ارتعاش یك‌قطعه‌نخ یا ریسمان کشیده مانند سیم و یولون .

antipodes :

ساکنین نقاط متقاطردرروی زمین.

antipyretic :

داروی تب‌بر .

antiscorbutic :

داروی ضد جرب ، مانندلیمو ترش که از بیماری مخصوص ،

از بیماری مخصوص ، دریانوردان جلوگیری میکند .

antisepic :

ضدعفونی کننده ، ماده‌یی که جهت ضدعفونی زخم وغیره بکارمیرود .

antispasmodics :

دافع تشنج ، دارویی‌که باعث آزاد شدن عضلات میگردد .

antitoxin :

مایه ضدزهر ، زهرکش .

anti – vitamin :

رش به ، *toxdmin*

antrum :

آنتروم ، حفره ، سوراخ ، فضای خالی داخل یك استخوان مانند ، حفره بالای دندانها که درست‌بالای حدقه چشمان قرار گرفته است .

anvil :

سندان ، یکی‌ازاستخوان‌های‌کوچك گوش .

anxiety state :

حالت تشویق ونگرانی .

aorta :

آورت ، شاه رگ آورت که خون رااز قلب بتمام نقاط بدن میرساند.

apatetic coloration :

همرنگ شدن بدن حیوان با محیط زندگیش .

aperient :

ملین ، داروی ملین .

aperiodic :

عقربه شاخص یك دستگاه که بدون دورشدن یانزدیك شدن ازرقم فوراً بایستد .

aperiodic circuit :

یك مدارالکتریکی که هیچگونه نوسانی نداشته باشد .

aperture :

روزنه ، سوراخ که نور ازمیان آن عبور کند .

عارض میشود .

apo :

دور ، کنار .

apogee :

اوج ، دورترین نقطه درزمین یاهر سیاره دیگرکه یک قمر بدور آن میگردد .

apomorphine :

داروی قی‌آور ، که‌قسمت کمتری‌از آن باعث ایست سرفه میگردد .

apparent magnitude :

درخشندگی نسبی یک ستاره‌آنطورکه اززمین مشاهده میگردد .

apparent movement :

حرکت نسبی یك ستاره ، خورشیدو غیره مانند آنکه شخص روی زمین ایستاده و حرکت سیارات دیگر را ببیندبحال‌آنکه خود وی بازمین در حال گشتن است .

appendix :

آپاندیس ، یك تکه روده‌که ته آن کوربوده‌ودرسمت راست‌لگن خاصره قراردارد . چون‌ورم‌کرد ودردناك شد بایستی‌آنرا توسط عمل جراحی خارج سازند .

appendectomy :

عمل‌جراحی‌که توسط‌آن‌آپاندیس‌را

apex :

نوك ، سر ، رأس ، زاویه .

aphasia :

ازدست دادن‌قدرت تکلم براثرصدمه مغزی .

aphelion :

منتهای اوج .

aphis :

شته ،شپشه گیاه .

aphonia :

بی‌صدائی ، بی‌صوتی ، که بر اثر یك سرما خوردگی سخت یا سینه درد ومانند آن عارض شود .

aphta :

برفك ، دانه برفك . دانه‌های ریز خاکستری رنگ که داخل دهان بوجود میآید .

apical :

واقع درنوك یارأس .

aplanatic lens :

انحراف محیطی ، عدسی‌که درآن ، خطوط بر اثرمنحنی ناقص عدسی ، از شکل اصلیشان خارج نشده‌وانحنا نمییابند .

apnoea :

ایست تنفس ، که‌براثروجود کربن دو اکسیدهای بسیار ریز در خون

خارج میسازند .

apperception :

ابداع فکری نوین ، آوردن فکری جدید که با افکارقبلی همبستگی داشته باشد .

appleton layer :

قسمتی از اتمسفر در ۱۵۰ میلی زمین که امواج کوتاه رادیو اکتیو را منعکس میکند .

apron :

پیش بند ، پیش آمدگی سیمانی در بنا .

apse line :

خطی که نقاط واقع درمدار یك سیاره را وصل کند . نقاط مزبور نزدیك ترین ودورترین فاصله ازمرکزی میباشند که سیاره در اطراف آن درحال گردش است .

apter :

بدون بال ، بی بال .

apterygota :

دسته ای از حشرات که فاقد بال وپر هستند .

aqua :

آب .

aqua fortis :

اسید نیتریك .

aquamarine :

زمرد کبود فام ، زمرد دریائی .

aqua regia :

ترکیبی که ازیك قسمت اسید نیتریك وچهار قسمت اسید هیدروکلریك تشکیل یافته و طلا را حل میکند .

aqueous humour :

قسمت آبگینه زجاجیه چشم .

ara :

شخم ، گاوآهن .

arable land :

زمین قابل کشت و زرع .

arachnida :

از دسته عنکبوت ها .

arbor :

مرغك یا آسه (درچرخ تراش) میله مرکزی در ساعت که فنراصلی ساعت بدورآن می پیچد .

ark dam

سدضربی ، سدی که فشار افقی آن توسط پایه های جناحی واقع درطرفین دره خنثی میشود . مصالح اصلی این نوع سدها را معمولا بتون تشکیل میدهد .

arc (electric) :

قوس الکتریکی ، یك جریان الکتریکی درهوا یا گاز که فوق العاده

سوزاننده ودرخشان میباشد .

arc rib :

پایه حمال سقف ضربی .

arc - welding :

جوش قوسی ، ذوب چند فلز توسط قوس الکتریکی .

archae :

قدیمیّ ، کهنه .

archaeology :

باستانشناسی .

archae opteryx :

نوعی مرغ که دردوران اولیه میزیسته .

arche :

شروع ، نخستین .

arche - type :

نمونه أصلی ، مانند نمونه هواپیما و اتومبیل که بعداً از روی آن تعداد زیادتری میسازند .

arche gonium :

اندام ماده خزهها وجلبكها .

archimedean drill :

متهارشمیدس ، نوك این مته در سر یك پیچ حلزونی نصب شده و دستگیرهیی توخالی و متحرك روی پیچ قرارداردکه چونآنرا به بالاو پائین حرکتدهند مته گشتهوسوراخ میکند .

archimedean screw :

پیچ ارشمیدس ، يك لوله شیبدار که داخل آن پیچیحلزونی قرار گرفته و چون آنرا بگردانیم آب درلوله بگردشآمده وخارج میگردد . امروزه جهت بالا بردن غلات و حبوبات آنرا مورد استفاده قرار میدهند .

archimedes - principle

اصل ارشمیدس ، «درباره وزن مخصوص اجسام بدین معنی : «هر جسمیکه درآب فرورود ، معادل وزنآب هم حجمش ازوزنش کاسته میشود » .

archipallium

قسمت اولیترمغزمانندمغز حیوانات که در آن مواضع بویائی و چشائی بزرگتر ازدیگرقسمتها است .

architrave :

گچبری سرستون ،گچبری اطراف درگاهی .

archivolt :

کنده کاری برروی طاق نما .

arena :

شن.

arenaceous plants :
گیاه مخصوص شنزار ، گیاهی که‌در مناطق شنزارمیروید .

areola :
هاله دورزخم یا پستان ، حجره ، حفره .

argent :
نقره .

argentite :
سنگ نقره .

argill :
خاك رست ، خاك رس .

argol :
ماده قرمزرنگی که هنگام شراب سازی در ته‌ظرف تشکیل میشود .

argon :
آرگون ، گازی بی‌اثروخاصیت .

arithmetic mean :
واسطه حساب، مانند ارقام، ۳و۱۱
۱=۵

arithmetic progression:
تصاعد حسابی ، یك رشته ارقام‌که طوری قرارگرفته باشند تا هر یك کوچکتریابزرگتر ازعددقبلی باشد مانند۱۹ و ۱۵ و ۱۱ و ۷ و۳ ،در دراینجا هرعدد ۴ واحد بزرگتر ازعدد قبلی است .

arium :
محلیکه درآن چیزهایی مانند گیاهان وحیوانات را نگاهداری میکنند .

armature :
آرمیچر ، .قطعه‌یی‌آهن نرم‌درانتهای یك مگنت که‌آنرا همیشه قوی نگاهدارد ، آن قسمت ازدینام که‌در آن الکتریسته جریان دارد .

aromatic :
خوش بو ، معطر ، گیاهی خوشبو .

aromatic compounds :
ترکیب‌آروما تیك ، که‌مولکولهای آن دارای‌اتم‌های کربن بوده وآنها را درحلقه یاحلقه‌هایی‌ترتیب داده باشند .

arrangements :
رش به ، *permutation*

arris :
زاویه خارجی ، نبش .

arrested crushing :
خردکردن سنگ توسط سنگ‌شکن مخصوص ، فك این‌نوع سنگ شکن متحرك بوده و هنگام کار بطرفین حرکت میکند .

arsenic :
مرگ موش، عنصری‌فلزی برنگ

خاکستری ، کهسمی بوده و جهت شفاف کـــردن شیشه نیـز بـکار میرود .

artefact :

سنگ‌تراشیده که بمنزله ابزارمورد استفاده قرار گیرد .

arterial road :

جاده‌اصلی که جاده‌های‌فرعی‌متعددی ازآن منشعب میگردد .

arterioles :

شریان‌ها ، سرخرگ‌هایی‌که خون‌را ازسرخرگ اصلی به دیگرقسمت‌های بدن میرساند .

arterio - sclerosis :

ضخیم شدن جداره شریان‌ها بـعلت کهولت‌یا براثر بیماری .

artesian well :

چاه‌آرتیزین ، چاه جهنده ، نوعی چاه‌که براساس‌ظروف مرتبطه‌احداث شده وبدون دخالت پمپ ، آب از آن فوران میکنند .

arthr :

اتصال ، رابطه .

arthritis :

ورم مفاصل ، بادمفاصل .

arthropoda :

جانورمفصل‌دار ، مانند ، خرچنگ عنکبوت ، وعقرب .

articulate :

مفصل‌دار کردن ،شمرده تلفظ کردن یا سخن گفتن .

articulated skeleton :

یك اسکلت‌آزمایشگاهی یا آموزشی کـه کلیه مفاصل آن در محل‌های مربوطه خود قرارداشته باشند .

artificial cementing :

تمرکز وترکیب خاکهای هرز کـه بطورکلی به سه‌ترتیب زیـر مـورد استفاده قرارمیگیرند .

۱ ـ بمنظورسیمانکاری درصورتی که انـدازه ذرات‌آن بیش از ۲ میلیمتر باشد

۲ ـ باطریقه ژوستن در صورتیکـه اندازه‌ذرات‌آن بترتیب‌از $\frac{۱}{۲}$ تـا ۲ میلیمتر باشد

۳ـ از $\frac{۱}{۲}$ تا ۰.۳/. میـلیمتر را معمـولا جهت ساختـن گـل بکار میبرند .

artificial harbour :

بندرمصنوعی، بندری که‌موج‌شکن‌های متعددی دراطراف‌آن ساخته شده و پناهگاهی‌جهت کشتی‌ها بوجودآمده است .

عدد میکروب تشکیل میگردد .

ascites :

استسقای شکم .

ascorbic acid :

اسید اسکوربیك ، ویتامین ث که‌در میوه‌های تازه یافت شده و در قدیم کم بودآن باعث‌بیماری دریانوردان میشد .

asdic :

اختصار کلمات

allied submarine Detection investigation committee

وآن‌دستگاهی‌است که در جستجوی کشتی‌های مغروق مورد استفاده‌قرار میگیرد‌بدین ترتیب که چون آنرا بزیرآب بفرستند امواج صوت را ببالا مخابره‌کرده و زمان انعکاس آنرا اندازه میگیرد.

ase :

نوعی ماده تخمیری حل شدنی (انزیم) که قادراست تغییر شیمیائی را سبب شده بدون‌آنکه خود تغییر حالتی بدهد .

ashlars :

سنگهای تراشیده بنا ، سنگ ساختمانی .

artificial horison :

افق مصنوعی ، درمواقعیکه نمیتوان افق حقیقی را رؤیت نمود ، ظرفی را پرازجیوه کرده ومسیر افقی رابا کمك زاویه یا ب ۶۰ درجه وظرف مزبورتعیین‌میکنند .

aryl :

ریشه رادیکال‌گروهی ازاتم‌هایی‌که درترکیبات مختلف تغییر شکل نمیدهند .

As :

اختصارنام شیمیائی ارسنیك .

asafoetida :

آنقوزه ، نوعی صمغ‌که از گیاهی مخصوص‌میگیرند وآنرا درداروهای مسکن اعصاب بکارمیبرند .

asbestos :

پنبه نسوز ، که‌آنرا ازنوعی الیاف معدنی میگیرند .

ascaris :

کرم روده ، کرم سفید ، که‌بدن‌آن مدور بوده ودراندرون‌انسان‌زندگی میکند .

asci :

یك‌کیسه یاساك .

ascomy cetes :

هاك یاکیسه‌یی که در آن معمولا ۸

ashlering :
الوارهایی که بمنظور تقویت لایه سقف وکف بطور عمودی قرارمیدهند .

aspect ratio :
فاصله بین یك سربال هواپیما تاسر بال دیگر بخش بر عرض بالها . طول سراسری بالهای هواپیما تقسیم بر عرضشان .

asphalt :
قیر ، اسفالت .

asphyxia :
خناق ، خفگی ناشی از کمبود اکسیژن درخون .

aspiration :
تنفس ، دم ، در تلمبه و امثال آن.

aspirator :
هواکش، دستگاهی که توسط تنفس، مایع یا گاز را از منبعی بخارج میکشد .

aspirin :
نام دیگر استیل ، سالیسیلیك که بعنوان داروجهت تخفیف درد تب مورد استفاده قرار میگیرد .

assay :
سنجش ، عیارگیری ، محك زنی تعیین مقدار طلایا نقره در یك آلیاژ یا سنك معدنی.

assimilation :
جذب یا تحلیل غذا دربدن.

association :
انجمن ، اتحاد ، شرکت .

aster / astro :
ستاره مانند ، شبه ستاره .

astronavigation :
راندن کشتی یا هواپیما براهنمائی ستاره ها .

asteroids :
خرده سیاره، سیاره‌های کوچکی که هنگام عبورشان از اطراف خورشید از میان مارس وژوپیتر میگذرند.

asthen :
ضعیف ، ناتوان ، سست.

asthenopia :
ضعف قوه بینائی ، یا ضعف عضلات چشم .

asthma :
تنگه نفس ، نفس تنگه، که اغلب بر اثر حساسیت نسبت به پروتئین‌های مخصوص عارض انسان میگردد.

astigmatism :
بی‌نظمی جلیدیه ، (نوعی بیماری چشم)

astragal :
نیم دایره‌یی بشکل قوزك که در سنك

بنا قرارگرفته باشد

astragalus :

استخوان قوزك پا .

astrokhan :

پوست بخارا ، که دارای موهای ریزفرفری محکم میباشد.

astringent :

قایض ، منقبض شونده .

astronomical unit :

واحد طول هیئتی، که عبارتست از فاصله‌متوسط کره‌زمین‌از کره‌خورشید و مقدارآن ۹۲/۰۰/۰۰۰ میباشد.

astrophysics :

فیزیك هیئتی،مطالعه‌درباره‌چگونگی و طبیعت ستارگان ، مانندحرارت، قدرت نور و عناصر شیمیائیشان .

asymmetric :

يك‌اتم کربن که‌چهاررادیکال‌مختلف بآن پیوسته ، و ایجاد هم ترکیبی کند .

asymptote :

درشکل‌هندسی‌خطی‌را گویند که‌خطی دیگرهرقدرهم نزدیك‌آن رسم شود آنراقطع‌نکند .

ate :

يك نمك شیمیائی ، مانندکربنات که خود نمك‌اسیدکربنیك میباشد.

atebrin :

انبساط ، نارسائی‌دیتین‌بهنگام‌تولد، یا فرو ریختن‌آن هنکام بیماری .

atheroma :

ضخیم شدن وتورم شریانها .

athleters foot :

نوعی بیماری‌قارچی که‌باعث‌خشونت و آب‌آوردن پوست میگردد.

athodyd :

يك مجرای‌اروترمودینامیك ، آلتی که بتوان با آن سریعتر از سرعت صوت حرکت کرد . مانند يك هواپیمای جت‌که هوا را از دماغه جلو بداخل‌کشیده وآنرا با سوخت مخلوط و پس از سوختن‌گازحاصله از قسمت عقب آن خارج میگردد .

atlas bone :

نخستین مهره گردن

atmolysis :

طریقه مخصوص ازجداکردن‌دوگاز از يك مخلوط توسط دستگاهی که گازهای مزبور با دو سرعت‌مختلف ازمیان‌آن عبور میکنند

atmospherics :

هوائی ، جوی ، نیروی الکتریکی که در رادیو ایجاد صدا یا ترك می کند .

atoll :

جزیره مرجانی

atomic :

اتمی ، هیدروژن‌هائی که بصورت‌اتم بوده وتشکیل‌مولوکول نداده‌باشند

atomic bomb :

بمب اتمی ، آلت منفجر شونده یی که ماده درونـی‌آن توسط شکستن مولوکولهای اتم‌های اورانیـوم و پلوتونیم تبدیل به انـرژی میگردد این‌بمب اولین بار بسال ۱۹۴۵ در نیومکزیکو بکاررفت .

atomic clock :

ساعت اتمی .

atomic heat

حرارت اتمی، مقدار حرارت‌لازمه جهت بالابردن حرارت یك گرم اتم تا یك درجه سانتیگراد .

atomic number :

عدد اتمی، عده پروتونهای اتم یك عنصرعدد اتمی‌آن عنصرمیباشد.

atomic pile :

نام قدیمی‌راکتوراتمی.

atomic theory :

نظریه اتمی، که گفتگو از چگونگی و ساختمان‌اتم میکند مانند آنکه میگویدهر ماده‌ازتعدادی اتم‌تشکیل یافته وکلیه اتم هـای یك جسم بـا یکدیگر یکسانند .

atomic weight :

وزن اتمی، وزن یك اتم ازهرعنصر نسبت به وزن یك اتم از هیدروژن، با در نظرگرفتن اینکه وزن اتمی هیدروژن یك میباشد .

atomizer :

سیفون ،اسباب مخصوصی‌که بافشار قسمت‌لاستیکی‌آن مایع بصورت‌پودر بخارج میپاشد .

atony :

سستی ، ضعف‌درعضلات .

atresia :

تنك شدگی‌مجرا .

atrophy :

نقصان قوه نمو ، لاغری.

atropine

داروئی‌که از بلادن بدست میآید و برای‌جلوگیری از ترشح و تشکیل مایعـات در دهـان ، بینـی‌و چشم استعمال میگردد تا مجراهای تنفس هنگام بیهوش کردن بیمار کاملا باز بـاشد.

attenuation :

ضعف عمومی ، تضعیف شدن بدن‌بر اثر سم، باکتری یا برق گرفتگی

attrition :
سائیدگی، اصطکاك .

au :
اختصار نام شیمیائی طلا .

audi / audio :
شنیدن .

audible :
رسا ، شنیده‌شدنی ، مسموع .

audibility :
رسائی ، مسموعیت ، که شعاع تقریبی آن ۱۵۰۰۰ ارتعاش درثانیه میباشد .

audio - frequency
فرکانس رسایی ، تعداد امواج الکتریکی درثانیه ۱۵۰۰۰ میباشد.

auger :
مته ، زمین سوراخ کن که آنرا با دست یا دسته مخصوصی میگردانند

aur :
گوش .

aural :
گوشی، مربوط به گوش .

aurist :
پزشك گوش ، متخصص گوش.

aureomycin :
اورومایسین .

auri :
طلا .

auriferous rock :
سنك طلا .

auricle :
دهلیز قلب ، گوشك دل ،قسمت خارجی گوش .

auricular canal :
مجرائی که منتهی بگوش میگردد .

aurora borealis :
کمانهای نورانی و رنگینی که در انتهای شمال براثر ذرات الکتریکی خورشید بوجود میآیند . همین کمانهای نورانی در جنوب ایجاد میگردد .
aurora australis نامند .

auscultation :
گوش کردن صداهای درونی بدن .

austenite :
فلزی که ازحل شدن کربن در آهن بدست آمده است .

auto :
خود بخود .

autoclave :
قابلمه، ظرف مخصوص استرلیزه کردن ابزار جراحی .

autochthonous :
اذلی، ذاتی، جبلی.

autogenous :
خود زا .

autogiro :
نوعی هلی کوپتر.

auto - intoxication :
مسمومیت داخلی، که ناشی از ترشحات داخل بدن صورت میگیرد .

autolysis :
تجزیه سلولی، شکستن مواد شیمیائی یك سلول مرده توسط انزیم های موجود در آن؛ انزیم های موجود در یك سلول زنده همواره ازیکدیگر جدا هستند .

autonomic :
مستقل ، دارای استقلال .

auto - suggestion :
تلقین شخصی، بدین معنی که شخص بخود تلقین کند که بیمار است و بر اثر آن بیمار گردد .

autoxidation :
زنگ زدن فلز بهنگام خشك شدن رنگ آن.

aux :
افزودن ، افزایش یافتن.

auxanometer :
رشد پیما ، آلت مخصوصی که توسط آن مقدار رشد طول قسمتی از گیاه را اندازه میگیرند .

auxins :
اکسین ها ، موادی که روی برگهای گیاه تشکیل شده و باعث رشد آن میگردد یا در ریشه جای گرفته و باعث ایجاد ریشه میشود . این مواد درادرار حیوانات یافت شده و آنهارا در آزمایشگاه نیز میتوان بطور مصنوعی ساخت.

available :
موجود ، فراهم .

avian :
مربوط به پرندگان ، سل مرغی .

avogadro's hypothesis
حجم های مساوی از گازهای مختلف با حرارت و فشار مساوی دارای مولوکولهای مساوی میباشند .
این نظریه را آواگادرو دانشمند ایتالیائی که بین سالهای ۱۷۷۶ ۱۸۵۶ میزیسته ثابت نموده و بنام خود او اسم گذاری شد .

awl :
درفش، سوراخ کن .

زنجیر مانند بیکدیگر متصل میگردد .

axolotl :

نوعی جانور دوزیست .

axon :

استوانه محوری .

axon reflex :

ضربان عصبی که مستقیماً روی عضلات اثر میگذارد ، و اثر آن از طریق رشته‌های بافت‌های عصبی بوده و از میان سلول های عصبی عبور نمیکند .

axonometric drawing

ترسیم شیئی مانندیك خانه که چون آنرا از زاویه ۴۵ درجه ازبالا نگاه کنیم قسمت جلو آنرا هم ببینیم .

azides :

اسیدهیدرازوییك (HN_3) که دارای سه نیتروژن اتم میباشد .

azimuth :

زاویه‌سنجش موقعیت‌یك ستاره نسبت به شمال .

azodyes :

گروه های آزو که برنگهای زرد یا قرمز یاقهوه‌ای میباشند.

awn :

داسه ، خاردرسرجو و گندم .

a xial :

محوری ، محورمانند.

a xial strain :

فشار محوری .

axicon :

نوعی عدسی که کانون آن دارای عمق زیادی بوده و قادراست نور را از شیئی که در فاصلهٔ دوری‌قرار دارد، درمحور خوددر کانون‌متمرکز کند .

axil :

زاویه فوقانی بین برگ و ساقه یك گیاه .

axilla :

گودی زیر بغل .

axis :

محور ، آسه .

axis cylinder :

بافت عصبی که از سلول عصبی‌شروع شده و به جائیکه‌عصب باندام متصل میگردد ختم میشود.

axminster carpet :

قالی که ریشه‌های آن توسط گره‌های

B

B :
اختصار نام شیمیائی (بورون) .

B . A :
انجمن انگلیسی .

Ba :
اختصار نام شیمیائی باریم

B. C. G :
ب . ث . ژ ـ اختصار اسم واکسن سل .

B . H . P :
قوه اسب ترمز ـ توان عملی موتور .

B. M. :
نشان (درمهندسی)

b. p. :
نقطهٔ جوش .

B . T . h . U. :
واحد حرارت انگلیسی

B . T . U :
هیئت مدیره واحد تجارت .

B . W . D :
بشکل میکرب ، میله‌یی.

B :
بتا ، دومین حرف الفبای یونانی .

babbitt's metal :
بابیت، آلیاژ نرمی از سرب، قلع، مس وانتیمون که جهت ساختن یاطاقان‌های محووری بکارمیرود.

bacillus :
باسیل، تك یاخته ،میکروب گیاهی

bach . e . m . f :
فشار الکتریسته درعکس جهت یلش جریان اصلی.

محل مورد نظر ، محل اولیه را از محل ثانوی بازدیدمیکنند.

back - step sequence :
نوعی جوشکاری، که هر گاه ازراست بچپ شروع شود مازاد فلز جوش عکس این جهت ، یعنی بسمت راست رسوب میکندیا بالعکس.

backwash :
جریان آب یا هوا که توسط پروانه يك کشتی یا هواپیما بعقب رانده شود .

bacteriophage :
نوعی ویروس که باکتری را معدوم میسازد .

bacteriostatic :
جلوگیری ازدیادباکتریها بطریقی غیرازکشتن آنها .

bacterium :
موجودات بسیار ریز ذره بینی که بیشتر آنها تك ساولی میباشندو بعضی از آنها زیان آور و برخی دیگر مفیدند .

bacteriolgy :
میکروب شناسی.

baffle - board :
صفحه مانع ، صفحه مخصوصی که جریان هوا ، گازیا مایعات را در

back - cutting :
تراش ، برش یا خاکبرداری توسط ماشین آلات راهسازی .

back - fire :
تشعشع جاری، که بواسطه اشعه های موجود و دائمی بوجود میاید.

backing :
تغییرجهت دادن، مانند برگرداندن عقربه ساعت از شمال غربی بهشمال شرقی از مسیر جنوبی .

back iron :
آهن پشتی تیغه رنده نجاری.

back lash :
مقدارلقی یاشلی يك دنده بر روی شفت یاحرکت آزاد يك قطعه ماشین برروی قطعه دیگر.

back prop :
نوعی ستون توخالی که خاك را از عمق گودال یا شیارهای گود ، بسطح زمین منتقل میکند .

back saw :
اره مخصوصی که دارای دسته بسیار محکم و سراسری بوده و برای برش مستقیم چوب بکارمیرود.

backsight :
بازدیدمضاعف توسط دستگاه تئودولیت بدین معنی که پس ازاتمام کاربازدید

جهات مختلف فراهم میسازد.

bagasse :

تفاله نیشکر، نیشکرفشرده.

bailey bridge :

پل نظامی منسوب به شخصی مرسوم به *sir donald bailey*

bailey furnace :

کوره بیلی ، که الکتریکی بوده ودر آن ذغال بمنزله مقاومت جهت گرم کاری آهن و پولاد مورد استفاده قرار میگیرد.

baileys beads :

نقاط روشنی که لحظه ای قبل از کسوف کامل درلبه ماه مشاهده میشود .

baize :

نوعی فلانل زبر.

barelite :

یك ماده پلاستیکی که از اسید کر بولیك (فنول) وفورمالدهید ساخته شده و ازخود آن اشیاء مختلف نرم ساخته میشود .

balance :

ترازوی بسیاردقیق.

balance box :

جعبه موازنه ، وزنه تعادلی که در سمت دیگر جر ثقیل بمنظور برقراری توازن قرار میدهند .

balance bridge :

پل متحرك.

balancing :

میزان ، تنظیم ، موازنه طراز (در نقشه برداری)

balance - staff :

اکسل چرخ تعادل .

balance - wheel of a watch :

رقاصك ساعت .

balata :

کائوچو، که درخت آن درآمریکای جنوبی بعمل آمده واز آن وسائلی از قبیل تفاله ، تسمه و مانند آن میسازند .

baleen :

استخوان بال یا وال .

balk :

مرز ، زمین شخم نشده

ball and socket joint :

سیبك وکاسه آن، محل اتصال استخوان سیبك مانند وکاسه جایگاه آن .

ballast :

پاره سنك ، شن یا هرجسم سنگین مشابه با آنها که در ته کشتی میریزند تا آن را بحالت موازنه نگاهدارند.

ممکن میسازد .

balneo :

حمام ، شستشو .

balneotheory :

درمان بیماری بوسیلهٔ شستشو .

balsa wood :

نوعی چوب بسیار سبك که در مدل هواپیما بکارمیرود .

balsam :

بالزام، گل‌حنا ، نوعی‌صمغ‌چسبناك که بآسانی تبخیر شده و بوی‌خوشی دارد .

band :

باند ، یك رشته فرکانس امواج مانند امواج رادیو .

bandanna .

دستمال ابریشمی یا پنبه‌یی گلدار که طرح آن رنگ نشده باشد یا آنکه کلیه نقاط آن رنگ شده و گل‌آن را بکلی‌جداکرده باشند.

band - pass filter :

آلت مخصوصی که‌جریان الکتریکی را با فرکانس معینی از خود عبور داده‌لیکن جریانهای دیگرراضعیف کرده یا قطع میکند .

band - saw :

اره برقی،اره‌تسمه‌یی که توسط برق

ball - bearing :

بلبرینك .

ball - clay :

خاك مخصوصی که برای سفید کردن کوزه بکارمیرود .

ball - cock :

شناور ، که جهت تعدیل سطح آب بکار میرود بدین معنی که چون‌سطح آب دریك طرف پائین تر از حد معین برود شناور مزبور هم باآن پائین رفته‌درنتیجه‌آب بداخل‌ظرف جریان میابدتا بسطح‌اولیه خودبرسد مانند شناور کولرهای‌آبی .

ballistics :

مطالعه علمی در مورد وضعیت یك اسلحه آتشین‌مانند ،فشار گاز داخل تفنك و نیروی گلوله‌آن .

ballistic pendulum :

پاندول بالیستیکی، شیئی‌آویزانی که تیری در آن خالی کنند و سپس‌قدرت‌ضربه‌آنرااندازه بگیرند.

ballon :

بالون ،محفظه‌پرباد که‌بهوابفرستند

ball - valve :

سوپاپ ساچمه‌یی، ساچمه مزبور در ته لوله مایعات یاگاز قرار داشته وعبور گاز یا مایع را فقط ازیکسو

کارمیکندو بمنظور برش‌های گوناگون ودرهم برهم مورد استفاده قرار میگیرد .

band screen :

تور سیمی که درمخازن هیدرولیك بعنوان صافی بکار میرود.
صافی مزبوررا درقسمت دخول مایع بمخزن قرارمیدهند تا ازورود مواد جامد وخارجی بمخزن جلوگیری شود .

bank a fire :

توده کردن ذغال سنگ بطوریکه آتش بآرامی وبتدریج بسوزد. مانندموتور لوکوموتیویا کشتی بهنگام توقف آنها .

bar :

وزن .

barometer :

هواسنج ، میزان‌الهوا .

barbiturates :

نام تجارتی گروهی ازداروها ، مانند: آلونال، ورونال، ولومینال

barbituric acid :

اسید باربی‌توریك ، داروی خواب آوری که‌هم‌ازراه‌دهان‌مصرف‌میگردد و هم‌بطورتزریق. درصورت‌استعمال زیادشخص بآن عادت خواهدکرد .

barff's process :

طریقه‌مخصوص‌ازروکش کردن‌آهن بمنظور حفاظت‌آن توسط وزاندن بخاربرروی آن ، هنگامیکه کاملا گداخته است .

barge :

قایق مخصوص ته‌صاف وچهارگوشی که جهت حمل‌ونقل‌کالا درآبهای جزیره‌یی مورد استفاده قرارمیگیرد این‌قایق زمانی‌بانیروی اسب‌حرکت میکرد .

barge – boards :

تخته‌هایی‌که بمنظور پنهان ساختن محل تقاطع دیواروسقف در بامهای شیب‌دار بکارمیرود .

barium :

باریم ، عنصری‌فلزی وسنگین .

barium meal :

مخلوط سولفات‌باریم وآب که‌هنگام پرتونگاری‌نواحی شکم‌ولگن‌خاصره به بیمارمیدهند تانواحی مذکور در عکس مشخص گردد .

bark :

رش . به: *barque*

barm :

مایه خمیرنان ، که بمنظوروورآمدن سریع بآن میزنند .

baroque :

خانه‌هایی راکه درقرن هفدهم ساخته میشد و نمای آن تزئینی بود .

barque :

قایق یاکرجی بادبان دار .

barrage :

سدبندی ، بندسد .

barrel :

بشکه ، چلیك ، محل فنر درساعت.

barysphere :

پوسته سنگین فرضی زمین .

barytes :

باریت ، سولفات باریم معدنی که سنگین بوده ودرمعادن طویل-قلع یافت میشود. مواد مزبور بمصرف ساختن رنگ سفید میرسد .

basal metabolism :

یك سری از تغییرات شیمیائی و فیزیکی دربدن که لازمه زندگی انسان وحیوان میباشد.

basal metabolic rate :

مقدار متابولیك یا سال، که توسط اندازه گیری مقدار اکسیژن مصرف شده وکربن واکسید حاصله بهنگام استراحت کامل شخصی مورد نظر ، تحت شرایط حرارت ثابت ندارد آزمایش میگردد.

basalt :

سیاه سنگ ، سنگ‌های تیره رنگ بسیار قدیمی که‌دارای دانه‌هایی نیز میباشند.

bascule :

باسکول ، پلی که یك سمت یا هردو سمت آن متحرك بوده وراه رابرای عبور کشتی بازمیکنند .

base :

اصل نمك .

base exchange :

تغییریك اصل شیمیائی توسط اصل دیگر مانند جابجا شدن کلسیم (آهك) باسدیم .

base line :

(درهندسه) قاعده ، اساس ، پایه .

base metal :

فلزاساسی ، مانند مس ، قلع وروی که چون درهوا گرم شوند اکسیده میگردند . طلا ونقره از این دسته محسوب نمیشوند .

basi / basic :

اساسی ، اصلی .

basic dyes :

رنگ‌های قلیائی که بوسیله اسید بدست آمده وجهت طرح‌های چاپی روی کتان مورد استفاده قرار میگیرند .

basic slag :

تفاله یاجوش کوره ، که ترکیبی ازآهك وفسفر بوده و بمنزله کود درکشاورزی مورد استفاده قرار میگیرد .

basidiomy cetes :

دسته‌یی ازخزه‌ها که باعث ایجاد آفت غله میگردند .

basiphil cells :

سلولهای سفیدخون که توسط رنگهای قلیائی بسهولت تغییر رنگ داده و مشخص میشوند . آنها بهنگام بیماری یا مسمومیت درخون بوجودمیآیند.

bas relief :

نقش نیم برجسته که کمی ازسطح قطعه سنگ یاچوب بالاتر قرار گرفته و جزئی ازآنرا تشکیل داده است .

bast :

لیف درخت ، پوست ایفی .

bastard :

حرامزاده .

bat :

خفاش .

bathy :

مربوط به اعماق دریا .

bathy sphere :

محفظه فلزی محکمی که در اعماق دریا مقاوم است .

bathy scaphe :

نوعی قایق زیرآبی که درکاوشهای مربوط به اعماق مورد استفاده قرار میگیرد .

batrachian :

ازخانواده غورباغه ، وابسته به دو زیستان .

batten :

توفال ، بست چوبی ، تخته باریك.

batter :

شیب سمتی ازدیوارکه قسمت فوقانی آن لاغرترازپائین آن باشد .

boudot code :

طریقی ازمخابره حروف توسط نقطه .

baulk :

شمش چوبی ، قطعه چوب مربعی که بیش از ۶ × ۶ اینچ باشد .

bauxite :

خاك رستی که ازآن آلومینوم بدست میآید .

bay :

خلیج ، جلوخان ، دهنه .

bayonet :

سرنیزه .

Be :

اختصاراسم شیمیائی بریلیوم .

beading :

قطعه چوبهای بلندی که یک سمت آنها گرد بوده و آنها را روی لبه جعبه ومانندآن میکوبند تا تشکیل یك لبه گرد را بدهد .

beam :

عریض‌ترین‌قسمت‌پهنای کشتی ، تیر، شمع ، تیرچوبی یا آهنی سقف اطاق .

beaker :

کاپ کوچك‌شیشه‌یی که‌در آزمایشگاه های شیمیائی مورداستفاده دارد .

beak iron :

نوك کلاغی سندان ، سرباریك سندان .

beam compasses :

نوعی پرگار بزرگ ، که جهت رسم‌دوایر بزرگ که مورد استفاده‌قرار میگیرد ، پرگاربازودار .

beam bender :

دستگاه خم‌کاری که میله‌های فلزی را خم وراست میکند.

bearing :

تکیه گاه انتهای تیر یا سرستون ، (درنقشه برداری) زاویه بین مبدأ وخط مفروض .

bearings :

یاطاقان (دراتوموبیل) .

bearing capacity

مقاومت مصالح ،مقاومت‌خاك ودیگر مصالح‌ساختمانی که معمولا برهرفوت مربع محاسبه میشود .

bearing pile :

تیرحمال ، پایه پل ، پایه مقاوم .

bearing pressure :

تقسیم‌نسبت‌فشارجسمی برجسم‌دیگر.

bearing sets :

چهارچوب ، که بمنظورمحافظت حفره یادیواربکارمیرود .

bearing stratum :

طبقه یاچینه‌یی اززمین که از نظر مقاومت، مناسب‌یافشارمقداربارواقع برروی آن انتخاب میگردد .

beat :

صدای منظمی که‌ازمجاورت‌وبرخورد دوصدای توأم‌موسیقی استماع‌میشود.

beaufort scale :

بادسنجی که درقرن نوزدهم توسط شخصی موسوم‌به(آدمیرال‌بیوفورت) اختراع شد . شاخص مزبورازصفر تا ۱۲ درجه بندی شده وفشاربادرا مشخص میسازد . بدین معنی که رقم

صفردلالت برجریان بادآرام و رقم ۱۱ دلالت بروجود بادشدید بسرعت ۷۵ میل درساعت میکند .

beaver - board :
تیروتخته ساختمان که ازالیاف چوب ساخته شده باشد .

beaver - cloth :
پارچه‌بسیارمحکمی که نرم بوده‌و برای دوخت پالتوبکارمیرود

beck :
رش به : beak

beckets :
حلقه‌های کوچك طناب که‌دراطراف کشتی بسته شده و بمنزله دستگیره مورد استفاده قرارمیگیرد .

bedford cord :
پارچه‌کتانی‌ضخیم که راه راه‌های برجسته داشته وبرای‌تودوزی‌اتوموبیل بکارمیرود .

beetle :
چکش چوبی بزرگ ، تخماق .

beetle plastic/beetle ware :
آمینوپلاستیك کـه در رنگ‌هـای درخشان ساختـه شده وبیشتر برای فنجان قهوه مـورد استفـاده قـرار میگیرد .

bel :
واحد اندازه‌گیری اوج صوت .

belay :
بستن ، مهارکردن .

belemnite :
فسیل حیوانی دریائی که‌بشکل گلوله‌تفنگ بوده و گویـا از خانـواده (اکتاپوس) هشت پامیباشد .

belladonna :
بلادن، گیاهی ازخانواده‌سیب‌زمینی .

bell,s palsy :
تحلیل نیروی‌عضلات یك‌طرف‌صورت .

belve dere :
اطاقی‌که ازدوطرف‌درمعرض‌کوران بوده‌ودربالای‌ساختمان بناشده است .

benched foundation :
فونداسیون پله مانند ، زیربنای‌پله مانندکه درشیب نلغزد .

bench - mark :
نشان . (درمهندسی) .

bend :
گره طناب ، گره‌زدن .

bending moment :
ممان خمش ، که اختصار آن «M» میباشد .

benthon :
حیوانات وگیاهـان‌آبزی .

وخط مقروض .

bearings :
یاطاقان (دراتوموبیل) .

bearing capacity
مقاومت مصالح ،مقاومت خاك ودیگر مصالح ساختمانی که معمولا برحرفوت مربع محاسبه میشود .

bearing pile :
تیرحمال ، پایهٔ پل ، پایه مقاوم .

bearing pressure :
تقسیم نسبت فشار جسمی برجسم دیگر .

bearing sets :
چهارچوب ، که بمنظور محافظت حفره یادیوار بکارمیرود .

bearing stratum :
طبقه یاچینه یی اززمین که از نظر مقاومت، مناسب بافشارمقداربارواقع برروی آن انتخاب میگردد .

beat :
صدای منظمی که ازمجاورت وبرخورد دوصدای توأم موسیقی استماع میشود.

beaufort scale :
بادسنجی که درقرن نوزدهم توسط شخصی موسوم به(آدمیرال بیوفورت) اختراع شد . شاخص مزبورازصفر تا ۱۲ درجه بندی شده وفشار بادرا مشخص میسازد . بدین معنی که رقم

Be :
اختصاراسم شیمیائی بری‌لیوم .

beading :
قطعه چوبهای بلندی که یك سمت آنها گرد بوده و آنها را روی لبه جعبه وماننده آن میکوبند تا تشکیل یك لبه گرد را بدهد .

beam :
عریض‌ترین قسمت پهنای کشتی ، تیر، شمع ، تیرچوبی یا آهنی سقف اطاق .

beaker :
کاپ کوچك شیشه یی که درآزمایشگاه های شیمیائی مورداستفاده دارد .

beak iron :
نوك کلاغی سندان ، سرباریك سندان .

beam compasses :
نوعی پرگار بزرگ ، که جهت رسم دوایر بزرگ مورد استفاده قرار میگیرد ، پرگاربازودار .

beam bender :
دستگاه خم کاری که میله‌های فلزی را خم وراست میکند.

bearing :
تکیه گاه انتهای تیر یا سرستون ، (درنقشه برداری) زاویه بین مبدأ

صفردلالت برجریان بادآرام و رقم ۱۱ دلالت بروجود بادشدید بسرعت ۷۵ میل درساعت میکند .

beaver - board :

تیروتخته ساختمان که ازالیاف چوب ساخته شده باشد .

beaver - cloth :

پارچه بسیارمحکمی که نرم بوده و برای دوخت پالتو بکارمیرود

beck :

رش به : beak

beckets :

حلقه‌های کوچك طناب که دراطراف کشتی بسته شده و بمنزله دستگیره مورد استفاده قرارمیگیرد .

bedford cord :

پارچه کتانی ضخیم که راه راه‌های برجسته داشته و برای تودوزی اتوموبیل بکارمیرود .

beetle :

چکش چوبی بزرگ ، تخماق .

beetle plastic/beetle ware :

آمینوپلاستیك که در رنگ‌های درخشان ساخته شده وبیشتر برای فنجان قهوه مورد استفاده قرار میگیرد .

bel :

واحد اندازه گیری اوج صوت .

belay :

بستن ، مهارکردن .

belemnite :

فسیل حیوانی دریائی که بشکل گلوله تفنگ بوده و گویا از خانواده (اکتاپوس) هشت پامیباشد .

belladonna :

بلادن، گیاهی ازخانواده سیب زمینی.

bell,s palsy :

تحلیل نیروی عضلات یك طرف صورت.

belve dere :

اطاقی که ازدوطرف درمعرض کوران بوده‌ودربالای ساختمان بناشده است.

benched foundation :

فونداسیون پله مانند ، زیربنای پله مانندکه درشیب نلغزد .

bench - mark :

نشان . (درمهندسی) .

bend :

گره طناب ، گره‌زدن .

bending moment :

ممان خمش ، که اختصار آن «M» میباشد .

benthon :

حیوانات وگیاهان آبزی .

bentonite :

خاك رستی که چون با آب مخلوط شود دارای خاصیت انبساط سریع میباشد وهرچه رطوبت آنرا زیاد کنند سرعت انبساط آن بهمان نسبت بیشتر خواهدشد .

benzaldehyde :

روغن بادام تلخ .

benzedrine :

داروئی که باعث تحریك مراکز فوقانی مغزمیگردد . وچون رگ‌های بینی راهنگام تنفس منقبض میکند ، سرما خوردگی راتخفیف میدهد .

benzene :

بنزین ، فرآورده قیرذغال سنگ .

benzene ring :

حلقه‌بنزین ، مولوکول‌های بنزین که از ۶ اتم‌کربن‌ویك اتم‌هیدروژن تشکیل یافته .

benzine :

بنزین ، فرآورده نفت خام که قابلیت تبخیرآن فوق‌العاده است.

benzoic acid :

اسید بنزویك ، که برای حفاظت میوه ازفساد استعمال میشود .

benzoin :

نوعی صمغ‌که ازیك نوع درخت جاوه‌یی میگیرند.

benzol :

نام تجارتی بنزین غیر خالص و مخلوط روغن‌های مشابه‌آن.

benzyl benzoate :

مایه‌یی معطرکه‌پوست‌بدن را التیام می‌بخشد .

beriberi :

بری‌بری ، نوعی بیماری عصبی که براثرکمبودویتامین B عارض انسان میگردد .

berkefeld filter :

دستگاه مخصوصی جهت تصفیه آب .

bermuda rig :

مجموعه‌یی ازبادبان‌کشتی بادی که بادبان‌اصلی‌آن‌راتوسط قطعات‌چوب سفت ومحکم نموده وسرچوب‌ها را داخل کیسه‌هایی که روی بادبان دوخته‌اند قرارمیدهند .

bernouilli's principle:

اصل برنولی‌که بشرح ذیل بیان‌شده است: مجموع‌انرژی‌جریان هرپوند مایع ، درلوله‌یی با اقطار متفاوت که مایعی درآن‌جریان داشته‌باشد، یکسان‌است زیرا درنقطه‌یی که‌سرعت بیشتراست فشارکمترمیباشد ، بنا براین مایع درنقاط باریك‌ترسریعتر

حرکت نموده ودر نقاط وسیع‌تر ، خیلی کندتر حرکت میکند ، لیکن در حالت اخیر جریان وسیع‌تر میباشد .

bertillon system :
روش برتولین ، روش مخصوصی از اندازه‌گیری بدن انسان بطوریکه پلیس قادراست توسط آن مجدداً متهم را بشناسد .

beryllium :
بری‌لیوم ، یك فلز که سبك‌تر و سخت‌تر از آلومینیوم بوده چون آنرا بامس ترکیب کنند فلزی بسیار سخت بدست آمده و هر گاه آنرا با پولاد ترکیب کنند فنری بدست میآید که خاصیت ارتجاعی خود را از دست نمیدهد .

beryllium silicate :
سیلیکات بری‌لیوم ، سنگهای خالص «بریل» که از سیلیکات بری‌لیوم وسیلیکات آلومینیوم تشکیل یافته .

bessemer process :
درصنایع پولاد سازی جریان باد را ازمیان آهن مذاب عبور میدهند و باین ترتیب کربن ، منگنز ، سیلیکن و فسفر را با اکسیژن ترکیب و آن را تبدیل به پولاد میکنند .

beta - particles :
ذرات یا اشعه «بتا» ذرات الکتریسته منفی (الکترونها) که با سرعت نور از اتمهای بعضی مواد رادیو اکتیویته خارج میشوند .

beta - transformation :
استحاله بتا ، هر گاه یك نوترون را به جسمی که درراکتور اتمی قرار داده‌اند ، بیفزایند ، جسم مزبور تبدیل به رادیواکتیو خواهد شد . در این حالت ممکن است جسم اخیر از خود ذرات بتا تشعشع کند ودراین صورت بجدول پریودیك (جدول قرار گیری اجسام بترتیب وزن اتمی‌شان) خواهد پیوست . واورانیوم نیز ممکن است بدین طریق به جسم «ترانس‌ورانیك» تبدیل گردد .

betatron :
آلت مخصوصی که سرعت الکترونها را فوق‌العاده میکند واساس کار آن مانند ترانسفورماتور میباشد ، لیکن بجای آنکه جریان دریك سیم برقرار باشد ، الکترونها دراطراف یك لوله شیشه‌یی که بین‌دوسرِیك مگنت ، که خود دارای جریان متناوب میباشد ، میگردند .

bevel edge :
لبهٔ شیب دار یا اریب ، مانند لبه دنده پنیون در دیفرانسیال .

bhang :
hashish : رش به :

Bi :
bismuth اختصار اسم بیسموت

bi :
(در اصطلاح شیمی) یعنی نمک اسیدی که در آن فقط قسمتی از هیدروژن اسید با فلز جابجا شده باشد . مانند: اسید سولفوروس H_2SO_3

bias :
کجی ، یك برشدگی ، اریب .

bib - cock :
شیر سر کج مایعات .

bichromate :
dichromate رش به :

bicuspid tooth :
چهارمین دندان دهان انسان .

biennial plant :
درخت دوساله ، درختی که در سال دوم تخم میدهد .

bifid :
هر چیز که بشکل Y باشد .

bifilar suspension :
طریقه نگاهداری شیئی مانند یك اهرم ، توسط دو رشته ریسمان ، بطوریکه هر گاه اهرم باطراف بگردد ریسمان بجلو وعقب تاب میخورد :

bifurcated rivet :
میخ پرچ شکاف دار .

big - end :
سر بزرگتر شاطون که با میل لنگ در گیر میشود .

bight :
هر قسمتی از میان طناب که از دوسر آن دور باشد ، حلقه طناب .

bilateral symmetry :
دوسمت یا جانب قرینه . مانند دو طرف صورت ، هر گاه بینی را حد وسط بگیریم .

bile :
صفرا ، زرداب .

bilharzia :
بیماری مخصوص مناطق گرم که از حلزون بانسان سرایت میکند .

billet :
شمش ، چوب صاف .

bimetallic strip :
اهرمی که از دو نوع فلز تشکیل شده باشد وچون آنها را پهلوی یکدیگر قرار داده وحرارت دهند یکی از آنها زودتر منبسط گشته وباعث خم

شدن دیگری خواهد شد .

binary :

دوتائی ، جفتی ، دوفلزی .

binary compound :

ترکیب دوتائی (درشیمی).

binaural :

برای هردو گوش ، مانند گوشی پزشکان که ضربان قلب باهردو گوش شنیده میشود .

binding energy :

تجمع انرژی که قسمت‌های هسته‌یك اتم را جمع کرده و هرگاه اجزاء آن تفکیك شوند ، هسته مزبور هم رها خواهد گشت .

Binet simon scale (test) :

آزمایش بینه روانشناس مشهور، این آزمایش عبارت از اینست که هوش کودك‌راهر سال بامطرح کردن سؤال های مخصوصی می‌سنجند .

binnacle :

جعبه مخصوص نگاهداری قطب‌نمادر کشتی .

binocular :

نوعی دوربین چشمی .

binomial :

دوجمله‌یی (درجبرومقابله)

binomial nomenclature.

استعمال دواسم برای گیاه و حیوان مانند : رز ،روزا(نام‌گلی است) یا *canina – (dog)* که هردو اسم سگ است .

binomial co-efficients:

ضرایب دوجمله‌یی .

binomial theorem :

وسیله‌یی ازنوشتن اعدادی مانند ، $(a+x)^{6}$ یا $(a+x)^{2}$ بدون عمل ضرب .

bio :

مربوط به زندگی .

biochemistry :

بیوشیمی ، تغییرات‌شیمیائی که در بدن یك‌موجود زنده صورت‌میگیرد

biological control :

کنترل بیولوژیکی، که توسط‌جانداری جهت‌کنترول رشد و ازدیاد جاندار دیگری مورد استفاده قرار میگیرد مانندآنکه برای جلوگیری از نمو علف‌های هرزه ازحشرات استفاده میکنند .

biological shield

دیوار ایمنی که هنگام نصب تاسیسات اتمی مانند راکتور بدور محل ساختمان کشیده‌شد تا در گرمای از

biotin :

بیوتین ، یکی‌ازویتامین های گروه B که جهت آماده کردن و فعالیت خمیرترش (مایه) همچنین باکتری های مخصوص مفید بوده ودر حفظ سلامتی انسان نیزمؤثراست .

bipack :

نام تجارتی روش آماده کردن فیلم‌در دوربین‌جهت گرفتن‌فیلم‌های سینمائی رنگی .

biparous :

دوقلوزائیدن .

bire fringence :

انکساردوگانه نورهمانطورکه از میان بلورهای معین یااشیاء دیگر عبورمیکند .

Birkeland & Eyre furnace :

قوس الکتریکی که جهت جداکردن نیتروژن ازهوا بکارمیرود .

biscuit :

کوزه گل‌پخته وبدون لعاب.

bismuth :

عنصر فلزی سفید ـ خاکستری که بآسانی‌میشکند . آلیاژسربی بیسموت هنگامی‌که‌سخت‌میشود بزرگتر گشته و جهت حروف چاپ مورد استفاده

خطرات احتمالی مصون بمانند . دیوارمزبورمعمولا بتونی میباشد .

biology :

بیولوژی ، زیست‌شناسی، علم‌حیات.

biometery :

مطالعه درباره اندازه گیری‌های مربوط به زیست شناسی که برمبنای ریاضیات قراردارد .

biophysics :

بیوفیزیك ، مطالعه درباره خواص فیزیکی قسمت‌های مختلف بدن موجودات زنده وتغییرات حاصله‌در آنها .

biopsy :

آزمایش علمی در مورد قسمتی جدا شده ازبدن موجود زنده .

biosynthesis :

بیوسینتاتیك ، ترکیبات بدن موجود زنده که از مواد ساده تشکیل یافته است .

biotic :

مربوط به‌حیات ،مانند: **antibiotic** که عبارتست ازپنسیلین که‌توسط‌آن موجودزنده‌یی درمقابل موجودزنده دیگر ازخود دفاع‌میکند . پنسیلین درطب بمنظورمعدوم کردن باکتریها مورد استفاده قرارمیگیرد .

قرارمیگیرد .

bismuth - meal :

نمك های بیسموت که قبل ازپرتـو نگاری از بیمار ، آنرا همراه‌غذاباو میخورانند .

bi - stable :

دستگاه یاهر گونه آلتی که چون از حرکت بازایستد دریك سمت از دو سمت خود میایستد . مانند آنکه سکه‌یی را بالا بیندازیم ازسمت شیر یا خط روی زمین قرارگیرد .

bistoury :

چاقوی کوچك جراحی .

bisulphite :

بی‌سولفیت .

bit :

تیغه‌ماشین‌تراش ، تیغه‌یامته‌مخصوص سوراخ کردن چوب ، تیغه رنده نجاری .

bitts :

دوتیرچوبی که در کشتی پهلوی هم قرارمیدهند و طناب بآن‌می‌بندند .

bitumen :

قیرطبیعی .

bivalve :

ماهی صدف که دارای دوصدف باشد مانند صدف خوراکی .

black body :

رادیان کامل ، جسمی که تمام شعاع های حرارت و نوررا جذب کرده‌و هیچیك ازآنهارا منعکس نمیسازد. و هرگاه آنراگرم سازند تا حد ممکنه حرارت‌ونور میتابد .منظور اصلی وعلمی از این رادیان ابتدا تعیین‌مقدارانرژی هرطول موج بود، لیکن از نتایجی که بر اثرتجربه بدست‌آمده میتوان‌آنرا توسط‌نظریه *quantum* بیان داشت.

blackett - schuster law:

قانون بلاکت شوستر، قانون مزبور میگوید ، هرجسم بزرگ دواری ، مانند زمین ، عمل آهن‌ربا راانجام میدهد . (البته بایستی درنظر داشت که این قانون هنوزکاملا بـه ثبوت نرسیده‌است) .

bladder worm :

نوع کشیده کرم کدو .

blanch :

سفیدکردن‌رنگ گیاه توسط پرورش آن درتاریکی.

bland fluids :

مایعات ملایم مانند شیرکه باعث حساسیت معده نمیگردد.

blast :
صدای انفجار ، جریان شدید هوا یا بخار .

blast furnace :
کوره قالبگری.

blasting powder :
موادمنفجره مخصوص ترکاندن سنك.

blattidae :
حشره یی از خانواده سوسك که دارای بالهای ضخیمی میباشد .

blattnerphone :
آلتی که صوت را توسط آهن ربا کردن نوارفلزی ضبط میکنند.

bleaching powder :
ماده سفید کننده پارچه .

bebb :
تاول کوچك .

blende :
روی .

blephar :
مربوط به پلك چشم .

blind spot :
نوعی عارضه چشمی .

block and tackle :
قرقره و طناب .

block coefficient:
ضریب قرقره طناب خوردر کشتی .

block diagram :
دیاگرام یا نقشه ترتیب قرار گرفتن آلات وادواتی مانند داخل یکدستگاه رادیو یا تلویزیون .

block - plan :
نقشه ساختمان .

block plane :
رنده فلزی که تیغه آن در شیب پائین قراردارد .

block system :
مانع روی خط راه آهن . مانع مزبور در هر دو سر خط قرار گرفته و ترن قادر نخواهد بود از آن عبور کند مگر آنکه راه را باز کنند .

bloodgroups .
گروه های خون ، که بچهار گروه تقسیم شده اند ، و هر گاه بخواهند بشخص بیماری خون تزریق کنند بایستی حتماً با گروه خون وی مطابقت کند. درغیر اینصورت وضع بیمار خطرناك و گاهی منجر بمرگ میگردد.

bloom :
شکوفه دهنده .

blooming mill :
نورد ، ماشین های مخصوصی که اوله های آهن را به ورق تبدیل

board foot :

واحد اندازه گیری چوب که عبارتست از ۱۲×۱۲×۱ اینچ

Board of Trade Unit :

مقدار انرژی الکتریسته یی کـه توسط یك آلت الکتریکی ، (در صورتیکه مصرف آلت مزبـور یك کیلوات ساعت باشد) مصرف گردد.

boaster :

قلم‌درز (درسنگ‌تراشی).

boastes ashlars :

سنگهای تراشیده‌ساختمانی که‌دارای علامات منظم قلم‌زدگی دریك زاویه باشند .

bob :

شاغول(دربنائی).

bobbin :

قرقره ماسوره .

bobstay :

قطعه‌سیم یاطنابی‌که ازکشیده شدن دکل کشتی‌جلوگیری‌میکنند.

bodkin :

انبرك، بندکش، یك‌سوزن‌بسیار بزرگ

body :

جسم ، توده ، جرم .

میکنند .

blowfly :

مگس گوشت .

blow - hole :

دررو ، منفذ ، سوراخ هواگیر .

blow - pipe :

بوری ، نیچه ، لوله‌یی‌که ازدرون آن بخارگاز یا هوا بشدت بیرون میزند مانندچراغ کوره‌ای.

blueing :

آبی‌کردن سطح فلز توسط گرم‌کاری آن‌در خاکسترچوب .

blue lias :

خاك رست آبی رنگ وسنگ آهك کمرنگ، لایه های خاك که ۱۴۵ میلیون سال‌قبل‌تشکیل گردیده‌است.

blueprint :

رنگ‌کردن‌زمینه‌نقشه، کاغذپارچه‌یی مخصوص چاپ نقشه، نوعی‌چاپ‌کاغذ اوزالید .

blue vitriol :

سولفات مس متبلور .

blunger :

دستگاه خاك‌مخلوط‌کن، این‌دستگاه دارای تیغه‌هایی بوده و خاك کوزه گری‌را مخلوط میکنند .

body- centred crystal:
ترتیب قرار گرفتن اتم های یك بلور یعنی در هر گوشه مخروط یکی قرار گرفته ویکی هم در وسط قرار گیرد مانند اکثر فلزات .

bogie :
چرخ های جفتی واگون .

Bohr theory :
نظریه بوهر : یك اتم تشکیل شده است ازیك هسته وتعدادی الکترون که در مدارهای متعدد ودرفواصل دوروتزدیك نسبت به هسته در گردشند مسیر هر الکترون بستگی به انرژی آن دارد . هر گاه یکی از الکترون ها از مدار وسیمتری بداخل مدار کوچکتری بیفتد تشعشعاتی صورت میگیرد . انرژی این تشعشعات مساوی است با تفاوت میان انرژی یك الکترون در مدارهای بزرگتر و کوچکتر .

boiling point :
نقطه جوش ، درجه جوش ، حرارتی که در آن یك مایع بجوش میآید .

bole :
تنه درخت ، گل قرمز که جهت طلائی کردن لبه های کتاب بکار میرود .

bolide :
سنگ آسمانی ، که چون بزمین میرسد منفجر میگردد .

boll :
قوزه ، تخمدان .

boll weevil :
حشره کرم مانندی که آفت قوزه پنبه است .

Bolman truss :
خرپای بلمن ، خرپا های متناوب یك سقف .

bolometer :
حرارت سنجی که جهت اندازه گیری حرارت تشعشع مورد استفاده قرار میگیرد . مانند حرارت تشعشع خورشید .

bolted flour :
آردالك شده ، آردرا بمنظور گرفتن ذرات هرچه ریزتر آن ازمیان پارچه ابریشمی عبور میدهند .

bolus :
یك گلوله غذا یا دارو .

bombazin :
نوعی پارچه که ابریشمی بوده واز میان آن پشم عبور داده باشند .

bomb calorimeter :
ظرف فلزی که در آن مقداری مواد

borax bead :

قطعات کوچك بوره که در سر سیم ذوب شده باشند .

borbo rygmus :

بادیا قرقرشکم که ناشی از گاز معده میباشد .

Bordeaux mixture :

مخلوط سولفات مس و آهك که سیب زمینی وما نند آنرا از آفات و بیماری گیاهی مصون میدارد .

bore :

یك موج جذرومدی که از سمت دریا بجهت عکس جریان رودخانه جاری شود موج های مرتفع جذر ومدی. سوراخ سلیندرموتور، یاسوراخ لوله تفنگ .

boric :

بوریك .

boron :

پودری قهوه یی رنگ ، شکلی از اسیدبوریك H_3BO_3 .

borrow pit :

حفره یی که از آن خاك استخراج کنند .

bort :

قطعه کوچك الماس که در ابزار تراش مورد استفاده قرار میگیرد.

وزین مانند ذغال سنگ دراکسیژن میسوزددرخالیکه خود ظرف در آب قرارداده شده است. بالارفتن حرارت آب خاصیت حرارت سازی مواد مذکور را تعیین میکند .

bond :

قید ، ضامن ، مواد چسبنده بین بتون و فلز که درکارهای ساختمانی بکار میرود. بندکشی در آجرها ی سیمانی و مانندآنها .

bond :

نیرویی که اتمهای یك مولوکول را بطور پیوسته نگاهداری میکند .

boning rods :

میله های T شکلی که جهت سنجش صحیح شیب ، مانند شیب جاده ، مورد استفاده قرار میگیرد .

boom :

سدشناور، بادبان اضافی در کشتی.

boost :

افزایش فشار آب توسط یك تلمبه فرعی که دراواسط لوله قرار میدهند.

boracic acid :

اسیدبوریك $H_3 Bo_3$

borax :

بوره ، نوعی سدیم بورت که در صنایع شیشه سازی بکار میرود .

boss :

پشتی، قطعه ضخیم ترفلزی که در پشت قطعات دیگر قرار میگیرد .

bottle screw :

لوله‌یی که دارای یك پیچ راست گرد و یك پیچ چپ گرد باشد وسر پیچ ها حلقه مانند بوده و بمنظور سفت کردن طناب یا کابل بیشتر در کشتی بکار میرود .

botulism :

نوعی مسمومیت غذائی.

boucle :

فری ، فرخورده .

bougie :

میل جراحی . این میله معمولا از لاستیک بسیار نرمی ساخته شده و آنرا داخل یکی از سوراخهای بدن میکنند .

boul :

اراده و تصمیم .

boulder :

تخته‌سنگهای بزرگ بقطر ۱۰ سانتیمتر .

boulder clay :

مخلوط تخته‌سنگ و خاك رست که پس از ذوب شدن توده‌های یخ غلطان بجای میمانند .

boule :

سنگ های قیمتی قرمز یا آبی رنگ ، مبل و صندلی و جعبه هایی که در آنها سنگهای قیمتی یا زر و سیم نشانده باشند

boundary layer :

نزدیکترین قشر هوا به بال یك هواپیما ، این قشر بعلت اصطکاك باسطح بال ، خیلی کندتر از قشرهای دیگر حرکت میکند .

Bourdon gauge :

گژ بوردون ، آلت مخصوصی جهت اندازه گیری فشار بخار در یك موتور .

bovidae :

رمه ، گله گوسفند ، بز و مانند آن.

bow compass :

پرگار کوچکی که جهت رسم دوایر بکار میرود .

Bowden wire :

نام تجارتی فنر لول در بعضی دستگاهها مانند فنر ترمز دوچرخه .

bowline :

گره مخصوصی که در سر طناب میزنند تا طناب ثابت بماند .

bow saw :

اره کمانی .

bowsprit :
میله چوبی که در دماغه کشتی قرار دارد .

box calf .
فشردن چرم نرم، هنگامیکه مرطوب میباشد آن را میفشارند. تا مربع های کوچکی روی آن ایجاد گشته و دوام آن بیشتر گردد.

box spanner :
آچار بکس .

box - wood :
چوب شمشاد ، که بسیار سخت بوده و خط کش و دستگیره های چوبی از آن میسازند .

Br :
اختصار نام شیمیائی برومین .

brace :
دسته ، اهرم ، بند، بست ،

brachi :
بازو ، بازوئك .

brachial :
بازوئی، بازومانند ، وابسته به بازو.

brachiation :
تاب خوردن توسط بازوان (مانند تاب خوردن میمون).

Brachiopoda :
دسته یی ازماهی های کوچك صدف که اکثراً بصورت فسیل یافت میشود .

brachy:
کوتاه .

brachycephalic ،
کله کوتاه ، جمجمه کوتاه .

bract :
کاسبرك ، برگ کوچکی که ساقه گل را به ساقه اصلی متصل میسازد

brad :
میخ ریز که طرفین آن مسطح میباشد

brady :
آهسته .

brady :
ضربان آهسته قلب .

brake horse - power :
نیروی مؤثر موتور یك اتومبیل که توسط قراردادن ترمزی بروی چرخها اندازه گیری میشود، توان علمی موتور

Bramah press :
پرس مخصوص بسته بندی پشم که توسط فشار آب در یك سیلندر کارمیکند.

branchi :
مربوط به برنشیت .

branchia :
اندام تنفس ماهیان .

Brassica :
گیاهی از خانواده کلم .

brattice :
دیوارهایی‌ازچوب‌یا پارچه‌که‌جریان هوارا به بخش‌مخصوصی‌ازمعدن‌ذغال هدایت میکند .

braze :
لحیم کردن ، برنج جوش کردن .

breastsummer :
تیرسردر ، حماله .

breccia :
قطعات سنگی که توسط موادی بهم چسبیده و تشکیل صخره را داده باشد .

breeder reactor :
یك راکتور اتمی که در عین حال مواد قابل‌انشقاق رامصرف‌میکند مواد غیرقابل‌انشقاق را نیز بصورت قابل انشقاق در میاورد .

breeze :
پس‌مانده ذغال .

Breguet spring :
فنرمویی‌مانند، فنرقاصك‌ساعت‌مچی .

brei :
بافت های بدنی که آنهارا بمنظور مطالعه بیشتر بصورت ذرات ریزی تقسیم میکنند .

brevi :
کوتاه .

brevipennate :
دارای بالهای کوتاه .

brig :
نوعی کشتی دو دکلی .

brigantine :
کشتی که‌دارای بادبانهای مربع در جلو و بادبانهای غیر مربع در طرفین باشد .

brightemitter :
سیم‌درخشان وگرمی که الکترون‌را در یك لامپ رادیو بخارج میفرستد لیکن یك سیم تیره رنگ هیچگونه درخشندگی هنگام‌کار نشان نمیدهد

Bright's diseas :
تورم کلیه‌ها .

brilliant note :
نوت‌موسیقی که‌دارای‌صدای‌فوق‌العاده بلند (آورتن) باشد

Brinell hardness test :
آزمایش سختی منسوب به برینل : در این آزمایش یك‌گلوله فلزی را بانیروی‌معینی‌در یك سطح میکوبند سپس فرو رفتگی حاصله را اندازه میگیرند .

briquette
خوش‌سوز، مخلوط خاکه ذغال‌سنگ با موادی مانند قیر که آنرا بصورت گلوله درآورند تا آماده‌سوختن گردد.

Bristol board :
تخته صاف و مسطحی که نقاش‌ها بعنوان مقوا درنقاشی از آن استفاده میکنند .

Britannia metal :
فلز سفید که بمصرف ساختن قاشق ، کتری چای و مانند آن میرسد و ترکیبات آن عبارتند از : حلب ، آنتیموئی ، مس و گاهی روی و سرب.

British Association screw thread :
پیچ های سرشکاف دار ریز از ۱ تا ۲۵ میلیمتر باشد .

British thermal unit :
واحد انگلیسی حرارت ، و آن عبارت است از مقدار حرارتی که بتواند حرارت یك پوند آبرا تا یك درجه سانتیگراد بالا برد .

broach :
مته دستی ، ابزاری که دارای تیغه شش گوش بوده و نوك آن باریکتر از ته آن میباشد و آنرا در داخل سوراخ پس و پیش میکنند تا گشادتر گردد .

broadcloth :
ماهوت .

brocade :
زری ، دیبت ابریشمی گلدار .

bromine :
برومین ، عنصر غیرفلز ، مایع قرمز سیر با بوی بد و سوزنده .

bronchi :
نایچه . نایژه .

bronchitis :
تورم نایچه .

bronto :
رعد .

brontosaurus :
مارمولك بسیار عظیم ما قبل تاریخ .

bronze Age :
عصر برنز ، که همزمان با ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد میباشد و در آن زمان ابزاررا برای اولین مرتبه از برنز ساختند .

Brownian movement :
حرکت دائمی ذرات بسیار ریز مانند جوهر هندی در یك مایع ، بدین صورت که مولوکول های آب با ذرات جوهر برخورد کرده و آنها را بحرکت

brattice :

دیوارهئی ازچوب یا پارچه که جریان هوارا به بخش مخصوصی ازمعدن ذغال هدایت میکند .

braze :

لحیم کردن ، برنج جوش کردن .

breastsummer :

تیرسردر ، حماله .

breccia :

قطعات سنگی که توسط موادی بهم چسبیده و تشکیل صخره را داده باشد .

breeder reactor :

یك راکتور اتمی که در عین حال مواد قابل انشقاق رامصرف میکند مواد غیرقابل انشقاق را نیز بصورت قابل انشقاق در میآورد .

breeze :

پس مانده ذغال .

Breguet spring :

فنرغولی مانند، فنر رقاصك ساعت مچی .

brei :

بافت های بدنی که آنهارا بمنظور مطالعه بیشتر بصورت ذرات ریزی تقسیم میکنند .

brevi :

کوتاه .

brevipennate :

دارای بالهای کوتاه .

brig :

نوعی کشتی دو دکلی .

brigantine :

کشتی که دارای بادبانهای مربع در جلو و بادبانهای غیر مربع در طرفین باشد .

brightemitter :

سیم درخشان وگرمی که الکترون را در یك لامپ رادیو بخارج میفرستد لیکن یك سیم تیره رنگ هیچگونه درخشندگی هنگام کار نشان نمیدهد

Bright's diseas :

تورم کلیه ها .

brilliant note :

نوت موسیقی که دارای صدای فوق العاده بلند (آورتن) باشد

Brinell hardness test :

آزمایش سختی منسوب به برینل : در این آزمایش یك گلوله فلزی را با نیروی معینی در یك سطح میکوبند سپس فرو رفتگی حاصله را اندازه میگیرند .

briquette

خوش‌سوز، مخلوط خاکه ذغال‌سنگ با موادی مانند قیر که آنرا بصورت گلوله درآورند تا آماده سوختن گردد.

Bristol board :

تخته صاف و مسطحی که نقاش‌ها بعنوان مقوا در نقاشی از آن استفاده میکنند.

Britannia metal :

فلز سفید که بمصرف ساختن قاشق، کتری چای و مانند آن میرسد و ترکیبات آن عبارتند از: حلب، آنتیموئی، مس و گاهی روی و سرب.

British Association screw thread :

پیچ های سرشکاف دار ریز از ۱ تا ۲۵ میلیمتر باشد.

British thermal unit :

واحد انگلیسی حرارت، وآن عبارت است از مقدار حرارتی که بتواند حرارت یك پوند آب را تا یك درجه سانتیگراد بالا برد.

broach :

مته دستی، ابزاری که دارای تیغه شش گوش بوده ونوك آن باریکتر از ته آن میباشد و آنرا در داخل سوراخ پس و پیش میکنند تا گشادتر گردد.

broadcloth :

ماهوت.

brocade :

زری، دبیت ابریشمی گلدار.

bromine :

برومین، عنصر غیرفلز، مایع قرمز سیر با بوی بد و زننده.

bronchi :

نایچه، نایژه.

bronchitis :

تورم نایچه.

bronto :

رعد.

brontosaurus :

مارمولك بسیار عظیم ما قبل تاریخ.

bronze Age :

عصر برنز، که همزمان با ۲۰۰۰ سال قبل ازمیلاد میباشد ودر آن زمان ابزاررا برای اولین مرتبه از برنز ساختند.

Brownian movement:

حرکت دائمی ذرات بسیار ریز مانند جوهرهندی در یك مایع، بدین صورت که مولوکول های آب با ذرات جوهر برخورد کرده و آنها را بحرکت

brattice :
دیوارەیی از چوب یا پارچه که جریان هوا را به بخش مخصوصی از معدن ذغال هدایت میکند .

braze :
لحیم کردن ، برنج جوش کردن .

breastsummer :
تیر سردر ، حماله .

breccia :
قطعات سنگی که توسط موادی بهم چسبیده و تشکیل صخره را داده باشد .

breeder reactor :
یك راکتور اتمی که در عین حال مواد قابل انشقاق را مصرف میکند مواد غیرقابل انشقاق را نیز بصورت قابل انشقاق در میآورد .

breeze :
پس مانده ذغال .

Breguet spring :
فنر موئی مانند ، فنر رقاصك ساعت مچی .

brei :
بافت های بدنی که آنها را بمنظور مطالعه بیشتر بصورت ذرات ریزی تقسیم میکنند .

brevi :
کوتاه .

brevipennate :
دارای بالهای کوتاه .

brig :
نوعی کشتی دو دکلی .

brigantine :
کشتی که دارای بادبانهای مربع در جلو و بادبانهای غیر مربع در طرفین باشد .

brightemitter :
سیم درخشان وگرمی که الکترون را در یك لامپ رادیو بخارج میفرستد لیکن یك سیم تیره رنگ هیچگونه درخشندگی هنگام کار نشان نمیدهد

Bright's diseas :
تورم کلیه‌ها .

brilliant note :
نوت موسیقی که دارای صدای فوق العاده بلند (آورتن) باشد

Brinell hardness test :
آزمایش سختی منسوب به برینل : در این آزمایش یك گلوله فلزی را با نیروی معینی در یك سطح میکوبند سپس فرو رفتگی حاصله را اندازه میگیرند .

briquette :
خوش‌سوز، مخلوط خاکه ذغال‌سنگ با موادی مانند قیر که آنرا بصورت گلوله در آورند تا آماده سوختن گردد.

Bristol board :
تخته صاف و مسطحی که نقاش‌ها بعنوان مقوا در نقاشی از آن استفاده میکنند.

Britannia metal :
فلز سفید که بمصرف ساختن قاشق، کتری چای و مانند آن میرسد و ترکیبات آن عبارتند از : حلب، آنتیموئی، مس و گاهی روی و سرب.

British Association screw thread :
پیچ های سرشکاف دار ریز از ۱ تا ۲۵ میلیمتر باشد.

British thermal unit :
واحد انگلیسی حرارت، وآن عبارت است از مقدار حرارتی که بتواند حرارت یك پوند آب را تا یك درجه سانتیگراد بالا برد.

broach :
مته دستی، ابزاری که دارای تیغه شش گوش بوده و نوك آن باریکتر از ته آن میباشد و آنرا در داخل سوراخ پس و پیش میکنند تا گشادتر گردد.

broadcloth :
ماهوت.

brocade :
زری، دبیت ابریشمی گلدار.

bromine :
برومین، عنصر غیرفلز، مایع قرمز سیر با بوی بد وسوزنده.

bronchi :
نایچه. نایژه.

bronchitis :
تورم نایچه.

bronto :
رعد.

brontosaurus :
مارمولك بسیار عظیم ما قبل تاریخ.

bronze Age :
عصر برنز، که همزمان با ۲۰۰۰ سال قبل ازمیلاد میباشد ودر آن زمان ابزاررا برای اولین مرتبه از برنز ساختند.

Brownian movement :
حرکت دائمی ذرات بسیار ریز مانند جوهر هندی در یك مایع، بدین صورت که مولوکول های آب با ذرات جوهر برخورد کرده و آنها را بحرکت

bubo :

خیارك .

bucc :

گونه یی .

buccal cavity :

چاله‌های گونه‌ها.

Buchner funnel :

قیف‌مجهز به صافی‌جهت‌مجزا کردن مواد جامداز مایع .

bucking bar :

اهرمی که‌بهنگام پرچ کردن‌میخ‌پرچ در سر آن قرار میدهند.

buckram :

قدك ، کرباس‌آهاردار .

budding :

جوانه زدن ، بارور شدن .

buff :

پرداخت‌کردن فلز مانند ، قاشق نقره و غیره ...

buffer :

چرخ سمباده ، پرداخت‌گر.

bufo :

قسمی‌غوك یاوزغ .

bulbar :

قسمت پائین مغز که به مغز حرام منتهی میگردد .

در میآورد .

brucella :

نوعی باکتری که باعث تب مالت میگردد ، همچنین نوعی‌باکتری که باعث‌مرگ‌ومیر احشام ، قبل‌ازتولد میگردد .

Bruckner cycle :

تغییرات‌هوا که دانشمندان معتقدند که هر ۳۵ سال یکبار اتفاق میافتد

brush :

ذغال دینام .

brush decharge :

دشارژ ذغال دینام ، بدین معنی که جریان الکتریسته در سراسر یك فضای باریك‌باصدائی شبیه‌سوت‌عبور کرده و هنگامیکه‌فشار الکتریکی غیر کافی‌میباشد ، باعث جرقه زدن آن میگردد .

Brussels carpet :

فرش مخصوصی که‌دربافت‌آن پشم را درسطح گره‌های‌نخ،درلایه‌های‌متعدد و برنگهای گوناگون جا میدهند .

bubble harbour :

طریقه مخصوصی جهت حفاظت‌بندر توسط‌آزاد کردن حباب های هوااز لوله‌های زیرآبی‌بمنظور خنثی کردن امواج .

bulk factor :

نسبت حجم پلاستیك پودر و اجناس ساخته شده از آن .

bulkheads :

تیغه ، دیوارداخل کشتی که آنرا بدو قسمت کرده ویك قسمت بمنزله انبار مورد استفاده قرار میگیرد و از طرفی هرگاه آب وارد یکی از آنها شود درد یگری نفوذنخواهد کرد .

bulla :

حباب مانند .

bulldozer :

بولدوزر ، این ماشین شبیه تانك نظامی بوده و بمنظور خاکبرداری مورد استفاده قرارمیگیرد .

bollheads :

آجرهای کله گاوی ، یك سر این آجرها باریکتراز سردیگر بوده و بمصرف ساختمان سقف قوسی میرسد .

bull - nosed :

نیم گرد .

buna :

لاستیك مصنوعی که ازماده ای بنام « بوتادین » تهیه گردیده و حالت ارتجاعی آن کمتر از لاستیك های معمولی میباشد .

bunion :

پینه شست پا .

bunker :

انبارذغال در کشتی یاقطارمسافر بری .

Bunsen burner :

نوعی چراغ کوره ای مخصوص آزمایشگاه که در آن گاز قبل از سوختن با هوا مخلوط میشود .

bunt :

ناخوشی قارچی گندم که آنرا تبدیل به پودر میکند .

buoyancy :

خاصیت کم شدن وزن اجسام هنگامیکه در مایع فرو روند باندازه وزن مایع هم حجمشان از وزن آنها کاسته میشود رش به : اصل ارشمیدس .

burette :

بورت ، لوله شیشه ای مدرج که مورد استفاده آزمایشگاهی دارد .

burin :

قلم حکاکی .

burlap :

کرباس ، پارچه کیسه ای .

burnish :

پرداختن ، صیقلی کردن .

burr :

مته دندانسازی وامثال آن .

burring :

خراشیدن یا تراشیدن لبه‌های تیز.

bursa :

کیسه آبکین کوچک که داخل بدن حیوانات قرار دارد، مخصوصاً در نقاط اصطکاکی بین پوست و عضله یا استخوان.

bus - bar :

میله رابط بین دو مدار الکتریکی یا بیشتر.

bush :

بوش.

butadiene :

یك گاز بیرنگ که دارای چهار اتم کربن زنجیری میباشد.

butane :

گاز بوتان که بهمراه نفت از چاه خارج میگردد.

butt :

انتهای چهار گوش یك تیر.

butt - hinge :

لولائی که داخل لبه جعبه فرو نشسته بطوریکه با سطح درب یکسان باشد.

butterfly valve :

سوپاپ پروانه‌یی شکل. صفحه‌یی که روی یك شفت، داخل لوله‌یی میگردد و بمنظور، کنترول تبخیر نفت موتور تعبیه گردیده است.

buttock :

کفل، نیامن.

buttress :

شمع، پشتیبان دیوار.

butyl group :

گروه اتم‌های CH_3CH_2 یا CH_2CH_2

butyl alcohol :

الکل باتیل که بمنظور حل کردن صمغ جهت تهیه روغن جلا بکار میرود

by - pass :

سوپاپ فرعی (درماشین).

by - pass condenser :

فیوز فرعی، که جهت جریان متناوب را آسان کرده و آنرا از جریان مستقیم مجزا میسازد.

by - pass jet engine :

نوعی موتور جت که قسمت عظیمی از هوا را بداخل مکیده بدین ترتیب هوای مزبور بداخل موتور اصلی نمیرود بلکه درپشت موتور با گازهای گرم مخلوط میگردد.

by - product :

فرآورده‌های فرعی، مانند تفاله‌های فلز درصنعت پولاد سازی.

بوده و بمنزله اندام تنفسی و جمع آوری غذای مورد استفاده این حیوان قرارمیگیرد .

byss :

توده‌های نخ نرم وکتان مانند ؛

byssoid :

ریش ماهی صدف‌که بشکل تارهایی

C

C:

مخفف اسم سانتیگراد *centigrade*
واختصار نام شیمیائی کربن *carbon*

c:

سرعت نور .

c.c.:

سانتیمترمکعب .

c.g.s.:

سانتیگراد ـ گرام ـ ثانیه .

C.H.U. centigrade heat unit.

واحد حرارتی سانتیگراد .

C.R.T. cathode - ray tube:

لوله اشعه کاتد.

ca:

اختصارنام شیمیائی کلسیم .

cable:

کابل ، سیم ضخیم برق، طناب سیمی یا زنجیر .

cabochon:

نگین نیم گرد ، سنگ قیمتی که بشکل نیم گرد تراشیده باشند .

cabriole:

پایه مبل یامیز که بشکل پاچه عقب بز تراشیده باشند .

cacao:

کاکائو .

cachet:

کپسول .

میباشد .

caisson :
سدصندوقی ، صندوق زیر آبی کـه استوانه‌یی‌یامستطیل‌شکل بوده‌وآنرا دراعماق آب قرارمیدهند تا بتوان فونداسیون بنائی‌رادر کف آب‌ساخت.

caisson disease :
نوعی‌بیماری که‌براثرفشارزیادعارض انسان‌گشته وباعث حل نیتروژن‌در خون میگردد .

calamin :
سنگ توتیا ، کربنات روی که در بیماری پوستی‌ناشی از آفتاب‌زدگی استعمال میشود .

calamus :
نی،قسمت لوله یی یك‌پر.

calcaneum :
کالکانیوم ، استخوان پاشنه پا .

caline :
فسفات کلسیوم که ازاستخوان‌سوخته تهیـه‌میگردد .

calcite :
کربنات کلسیوم($CACO^{3}$) متبلور که‌در سنگ مرمر یا سنگ آهکـی یافت میشود .

calcium :
کلسیوم ، عنصری فلزی وسفیدکـه

cachexia :
ضعف مزاج که بعد ازناخوشی‌عارض انسان‌میگردد .

cacodyl :
تـرکیب‌آرسنیك‌کـه دارای بـوی زننده‌یی‌میباشد وبمصرف‌سفت‌کردن لاستیك میرسد .

cadmium :
کادمیوم ، عنصرفلزی سفیدرنگ که جهت‌آبکاری سطح فلز با برق بکار میرود .

caesarian :
سزاریان٪خارج‌کردن طفل ازرحم مادرتوسط‌آلات وادوات پزشکی‌بـا کمك عمل جراحی .

caesium :
کاسیوم ، فلزقلیائی‌که روشنائی‌باعث تشعشع الکترون ازآن میگردد .

caffeine :
کافئین ، موادسفیدمتبلورکه ازچای یا قهوه میگیرند .

cainozoic era :
عصرپیدایش پستانداران‌که آنرا به تقریب ۵۵ میلیون سال قبل ازمیلاد گفته‌اند .

cairngorm :
سنگ زرد مایل بقهوه‌یی که تزئینی

استفاده قرارمیدهند .

calender :
غلطکهای گرمی که بیکدیگر فشرده شده و برای پولیش کردن کاغذمورد استفاده قرارمیگیرند .

calibrate an instrument :
اندازه گیری قطر داخلی سیلندر .

calibre :
قطر داخلی لوله مانند لوله تفنگ .

caliche :
نیترات سدیم .

calico :
چلوار .

callipers :
پرگار قطرپیما ، ابزار مخصوص اندازه گیری قطرسیم ، میله و یا قطر خارجی لوله .

callouse :
پینه پوست بدن .

calomel :
جیوه سفید ، کلوراید مرکوروس (Hg^2Cl^2)

calor gas :
گازکالور ، گاز بوتان که بمصرف چراغ گاز میرسد

بشکل آهک میباشد .

calcium carbide :
کلسیوم کاربید(CaC^2) که چون آنرا با آب مخلوط کنند گازاستیلین میدهد

calcium chloride :
کلسیوم کلوراید$(CACL)$ ترکیب مخصوصی که در بتون میزنند تاسریعتر مخلوط شده وخود را بگیرد .

calcium oxide :
اکسید کلسیوم(CaO) مصرف بنائی دارد .

calcium sulphate :
سولفات کلسیوم $(CaSO^4)$این جسم نیز گچ رابسرعت سفت میکند .

calculus :
سنگ مثانه ، سنگ کلیه .

differential calculus :
integral calculus :
حساب فاضله ـ محاسبه تفاضلی محاسبه انتگرال.

calder-type reactor :
راکتور نوع کالدر ، سوخت این راکتور ازفلز اورانیوم طبیعی تأمین شده و برای خنک کردن آن از گاز و اکسید کربن استفاده میکنند و برای ملایم کردن آن ، یعنی کاستن سرعت نوترون‌ها گرافیت را مورد

کشتی مغروق مورد استفاده قرار میگیرد .

cameo :
برجسته کاری درجواهر و سنگهای قیمتی مانند نگین انگشتری .

camera obscura :
تاریکخانه ، فانوس عکاسی .

cames :
قطعه سربی طویل که بشکل H بوده وشیشه وپنجره رانگاه میدارد. مانند پنجره های شیشه یی کلیساها که برنگ تیره میباشد .

campbell stoke :
یك گلوله شیشه یی که باعث سوختن علامت موجود برروی یك قطعه کاغذ انحنا یافته، باکمك اشعه آفتاب گشته و بدین ترتیب اوقات نورآفتاب را نشان میدهد .

canada balsam :
مایعی که ازدرخت بالزام میگیرند و بمصرف چسباندن شیشه به شیشه میرسد .

cancellate :
شبکه سوراخ سوراخ شده .

cancer :
سرطان .

cancinoma:
آماس سرطانی ، سرطان پوست .

calori :
کالری، واحد گرماسنج، سنجش گرما .

caloritic valve :
ارزش گرم کنندگی اجسامی مانند ذغال سنگ .

calorimeter :
کالری متر ، گرماسنج .

calx :
اکسید حاصله از گرم شدن فلزدر هوای آزاد .

calypt :
پوشیده ، مستتر .

calyx :
غلاف یا کاسه گل ، حقه گل .

cam :
بادامك میل سوپاپ درموتوراتومبیل .

camber :
انحنای روی جاده ازیك سربسوی دیگر بطوریکه آب از سطح خارج شود .

cambium :
لایه نسوج زنده (گیاه شناسی)

cambric :
نوعی پارچه کتانی که جهت دوختن دستمال مصرف میشود .

camel :
مخزنی از هوا که جهت بالا آوردن

میگردد .

cantilever :

دو دهانه‌یی ، تیر یا پایه‌یی که یك سر آن ثابت و متصل بمحلی بوده و سر دیگر آن آزاد میباشد .

cantilever bridge :

پل دو دهانه‌یی .

cantilever crane :

جرثقیلی که یك سر یا هر دو سر آن در امتداد یکدیگر پیش آمده باشد .

caoutchouc :

کائوچو ، لاستیك خام .

capacitance :

سنجش نیروی کاپاسیتور : اندازه گیری نیروی یك فیوز برق .

capacitative reactance :

مقاومت درمقابل یك جریان متناوب توسط یك کاپاسیتور ، (فیوز الکتریکی) .

capacity :

گنجایش ، ظرفیت ، صلاحیت .

capill :

مویرگ .

capillary tube :

لوله موئین .

capillary attraction

مقدار آبی که بر اثر تجاذبه بین

candela :

رش به *cdndle pouer* .

candle power :

نیروی شمع ، واحد اندازه گیری نیروی منبع نور .

canine :

وابسته بخانواده سگ ،سگ سانان.

canker :

خوره ، قانقریا .

cnnabis :

نوعی گیاه کنفی که از آن طناب میسازند .

cannel coal :

نوعی پودر ذغال سنگ که برنگ تیره بوده و باشعله درخشانی میسوزد. از این پودر گاز استخراج میکنند

cannon bone :

استخوان ساق پا .

cannon pinion :

چرخ دندانه‌داری که روی یك لوله قرار گرفته و باشفت چرخ مرکزی ساعت درگیر میشود .

cannula :

لوله یا میله توخالی که در جراحی مورد استفاده دارد .

canthus :

زاویه‌ای که بین دو پلك چشم تشکیل

carat / karat :

قیراط ، عیار ، واحد خالص
بودن طلا که حداکثر آن ۲۴ است

carbide:

کاربید ، ترکیبی از کربن و فلز .
مانند ، کلسیوم کلوراید .

carbinol :

کاربینول ، نام دیگر الکل متیل
(CH^4OH)

carbohydrate :

کربوهیدرات ، گروهی از ترکیبات
شیمیائی که شامل گلولز ، قند ، نشاسته
و سلولز میگردد .

carbolic acid :

اسید کربولیك ، فنول ، نام شیمیائی
فنول محلول در آب که تشکیل یك
مایع بدبو را میدهد و درحمام و
آزمایشگاه ها مورد استفاده قرار
میگیرد .

carbon :

کربن ، عنصر شیمیائی موجود در
ذغال سنگ ، ذغال چوب گرافیت
و الماس‌ها .

carbon dioxid:

اکسید کربن ، (CO^2) از سوختن
ذغال در هوای آزاد بوجود میاید

مولو کولها ، داخل لوله بسیار باریکی
کشیده شود ، مانند یك قطعه کاغذ
خشك کن یا فتیله چراغ نفتی .

capit :

نفتی .

capital :

سریك ستون .

capjewel :

قطعه جواهری که روی سر یك میله
کوچك درساعت مچی قرارمیدهند.

capricorn :

جدی ، بزغاله ، برج جدی .

capriform :

بزغاله‌یی شکل .

capstan :

چرخ طناب ، چرخ لنگر .

capstan lathe :

چرخ خراطی که روی آن چندنوع
ابزارقرارداشته و هریك بنوبه خود
مورد استفاده قرار گیرند .

capsule :

کپسول ، محفظه کوچك طلق مانندی
که مقدار معینی دارو درآن قرار
داده‌اند و بیمار بهنگام احتیاج
آنرا می‌بلعد . تخمدان گیاه ، حقه .

carapace :

کاسه سنگ پشت .

از کربن‌های مونواکسید و نیکل که آنها را نیکل کربونیل می‌نامند .

carborandum :
کربوراندوم ، نام تجارتی کارپید سیکیلون ، [SIC] ماده سخت و تیره رنگی که جهت تیز کردن اشیائی مانند چاقو وغیره بکار میرود .

carboxyl group :
گروه کربوکسیل ، شکل اسیدی گروه اتمها (COOH) مانند اسید استیك (CH^3)

carbuncle :
یاقوت آتشی ، لعل ، کورك ، گنده تاول .

carburettor :
کاربراتور ، دستگاه سوخت و هوا رسان روی موتور های بنزینی . دستگاه مزبور سوخت هوا را به نسبت معینی مخلوط کرده وداخل سیلندر موتور میدهد تا احتراق حاصل گردد

carburize :
ترکیب سطح فلز با کربن .

carcinogen :
ماده ای که باعث بروز سرطان میگردد .

carcinoma:
آماس سرطانی .

carbon monoxide
کربن مونو اکسید (CO) از سوختن درهوای غیر کافی بدست بیاید . همچنین در گازسمی که از اتومبیل خارج میگردد وجود دارد .

carbon tetrachloride :
ترا کلورایدکربن (ClC^4) که در دستگاه بکار میبرند تا آتش بیرون بدهند . همچنین جهت زدودن روغن و چربی پارچه بکارمیبرند .

carbon cycle :
گردش کربن در طبیعت ، جداشدن ترکیبات کربن از گیاه یا حیوانات به هوا و برگشت مجدد آنها .

carbon acid :
اسید کربنیك ، (H^2CO^3) اکسید کربن محلول در آب ، مانند آب سودا .

carboniferous rocks :
سنگ های کربنی ، دسته‌ای از سنگ ها که دارای کربن بوده و در ۲۷۰ میلیون سال قبل وجودداشته .

carbonize :
ذغال کربن ، ذغال زدن . حرارت بدون هوا که تشکیل کربن بدهد .

carbonyl group :
گروه اتمهای (CO) ، ترکیبی

cardi :
قلب .

cardiac :
مربوط به قلب .

cardiagram :
ترسیم ضربان قلب که توسط دستگاه مخصوصی برروی کاغذ انجام میگیرد.

cardiazol :
کاردیازول ، داروئی که از کامفور بدست میآید و موردمصرف آن منظم کردن کارمرکز مغز و نخاع تیره پشت است که تنفس انسان را تنظیم میکنند .

cardinal :
اصلی ، مانند اعداد اصلی :
۱ - ۲ - ۳ - ۵ ...
یا چهارجهت اصلی یك قطب نماما نند: N ، S ، E ، W. که البته آنرا *cardinal points* نامند .

carding :
شانه کردن پشم یا پنبه .

cardioid curve :
منحنی که بشکل قلب باشد .

caries :
پوسیدگی دندان یا استخوان، مانند استخوان تیره پشت .

carina :
صفحه کف قایق ، حمال کشتی ، زورق (درگیاه شناسی).

carlines or carlings :
حماله کشتی، تیر نگاهدارنده دکل کشتی .

carminative :
بادشکن ، مانند بیکربنات سودا و مانند آن .

carnallite :
نمك هاى پتاسیوم و منیزیوم که از دریاچه‌های خشك شده نمك استخراج کرده وازآن بعنوان کود درمزارع استفاده میکنند .

carnelian :
عقیق جگری .

carnivora :
جانورگوشتخوار ، مانند شیر وببر.

carnot,s cycle :
سیکل منسوب به کارنوت ، تغییرات سری درموتور کارنوت .

carnot,s principle :
اصل کارنوت . یك موتور حرارتی مانند موتور بخاری، موتور مزبور حرارت را ازشیئی گرم گرفته وآنرا تبدیل بـه کار میکند در عین حال مقداری از حرارت موجود جهت

گرم کردن شیئی سرد بکارمیرود .

carotenes :

جسم قرمز و متبلوری که در هویج وکره وجود دارد و در بدن انسان ویتامین A میسازند .

carotid artery :

شریان ، شاهرگ که خون را به سر میرساند .

carp :

میوه ، تخم گیاه ، مانند *pericarp* که عبارت است از قسمتی از گیاه که اطراف تخم قراردارد .

carpal :

وابسته به مچ ، مچی ؛

carpels :

قسمتی از گیاه که تشکیل اوول را میدهد .

carrageen :

نوعی خزه ایرلندی که با آب ، ژله سفید رنگی جهت غذا میسازد

carrier of disease :

ناقل بیماری که خود از بیماری مانند دیفتری یا تیفوئید رنج نمی برد لیکن ممکن است شخص دیگری را مبتلا سازد .

carrier wave :

ناقل موج .

carrion :

لاشه حیوان مرده ، گندیده

cartesian :

هماهنگ کننده .

cartilage :

غضروف ، نرمه استخوان .

cartouche :

سنگ تراشیده و کنده کاری شده که شبیه طومار باشد

cartridge paper :

کاغذ فشنگی ، کاغذ بسیار محکم و سختی که در نقشه کشی بکارمیرود .

caruncle :

گوشت پاره ، لحیمه .

caruneulus :

نقطه قرمز و کوچکی که در گوشه چشم قراردارد .

carvel – built boat :

نوعی قایق چوبی که قطعات چوب آن لبه به لبه یکدیگر قرارداده شدورویهم نیستند :

caryatid :

سرستونی که بشکل صورت زن میباشد.

caryopsis :

میوه یی خشك که شبیه دانه های گندم است .

cascade :
آبشار کوچك ، یك سری آلات و ادوات مخصوص که کار آنها شبیه یکدیگر بوده و دومی یاولی و سومی به دومی کمك میکند تا کاری تکمیل شود. مانندماشینهای بخاری که چون آب باخری برسد کاملامنجمد است.

case :
جعبه های کوچك حروف چاپ .

case – hardening :
سخت کردن آهن و تبدیل آن به پولاد .

casein :
پروتئین شیرو پنیر.

casein plastic :
نوعی پلاستیك که از *formalin* و *casein* ساخته‌میشود.

casement :
در، یاپنجره. لولائی.

cashew nut :
بادام هندی .

cashmere cloth :
پارچه کشمیری .

cassiterite :
اکسید حلب .

cast :
قالب ریختگی .

cast – iron :
چدن .

cast off :
محاسبه تعداد صفحات‌چاپ شده‌که قرار است‌کتاب شود.

caster or castor :
غلطك پایه صندلی ، چرخ کوچك پایه‌داری که زیر پایه صندلی نصب شده و بهرطرف میگردد .

castle nut :
مهره سرشکاف‌دار که دارای شش شکاف در یکسو باشد.

catalepsy :
جمودهحالتی از بیهوشی که طی‌آن عضلات باصطلاح خشك شوند.

catalyst :
ماده‌یی‌که باعث تغییرات شیمیائی سریع مواد دیگری‌میگردد ، بدون آنکه‌درخود آن تغییری حاصل‌شود مانند پلاتینیوم که باعث تسریع‌در ترکیب هیدروژن بااکسیژن‌میگردد.

catamaran :
نوعی قایق دو بدنه‌یی یا دوپوششی.

cataphoresis :
حرکت ذرات موجود در یك مایع

catch pit :
آبگیر ، حفره هایی که آب در آنها جمع میشود .

catch points :
سوزن دوراهی (درراه آهن).

catechu :
کات هندی که در رنگرزی و چرم سازی مورد استفاده قرارمیگیرد .

caten :
زنجیر .

catenary curve:
منحنی زنجیری .

cathartic :
مسهل ، کارکن .

catharsis :
ابراز هیجانات وعقده‌های روحی بمنظوررهائی یافتن ازآنها .

catheter :
میل مجرای بول .

cathetometer :
تلسکوپ کوچکی که روی ارقامی حرکت کرده و جهت اندازه‌گیری دقیق ارتفاع مورد استفاده قرار میگیرد .

cathode :
کاتد ، قطب منفی الکتریکی .

لزج وچسبنده بسمت کاتد (قطب منفی) توسط جریان الکتریکی.

cataplexy :
نوعی بیماری که شخص طی آن بیحس شده و بسر زمین میافتد و قدرت حرکت از وی سلب میشود گرچه هوش خود را همچنان حفظ میکند .

cataract :
آب مروارید (در چشم) که بر اثر کهولت عارض میشود .

catarrh :
زکام ، نزله .

catatonia :
نوعی بیماری که براثر آن شخص در حالت ثابتی باقی میماند وقدرت حرکت و تکلم ازوی سلب میشود.

catch crop :
چین زودرس ، برداشت محصولی که بلافاصله پس از محصول بهار کاشته شده و قبل از پائیز بدست میآید مانند ، کاهو ، تربچه ، اسفناج و مانند آن.

catchment area :
منطقه‌یی از خشکی که رودخانه آب خود را از آن میگیرد .

cathode rays :
اشعه کاتد، جریانی از الکترونها که از کاتد خارج میشود

cathode ray tube :
لوله اشعه کاتد .

cathodic protection :
حفاظت کاتدیك، طریقه حفاظت فلز از زنگ زدگی توسط گذراندن یك جریان کوچك الکتریکی بین سطح فلز مورد نظر وسطح آب مجاور آن.

cation :
یك یون مثبت که بسمت کاتد حرکت میکند .

catkins :
آرایش نگینی یا تسمه ئی . (در گیاه شناسی) مانند بلوط .

cat - ladder :
نردبان مستقیم وعمودی .

catoptric substance :
جسمی که جهت انعکاس نور مورد استفاده قرارمیگیرد مانند آئینه .

catadioptric substance:
جسمی که نوررا منعکس وهم منکسر میکند .

caul :
مشیمه

caulk :
درز کف کشتی را گرفتن .

caustic :
سوزش، سوزش پوست بدن، سوزآور.

caustic curve :
منحنی نازکی که کمی انحنا داشته و نوررا به کانون منتقل میکند .

caustic surface :
منحنی که بر اثر شکست نور بر روی بعضی مایعات مانند چای در فنجان ایجاد میگردد . این منحنی شکل درخشانی خودنمائی میکند .

caustic potash :
هیدرواکسید پتاسیوم (KOH)

caustic soda :
هیدرواکسید سدیم (NAOH) که حلال چربی میباشد .

cautery :
داغ و درفش ، عمل داغ کردن یا سوزاندن. آهن داغ .

cavings :
جداکردن گندم ازساقه آن هنگام خرمن کوبی .

cavitation :
گود سازی ، این نوع حفره معمولا درسطح مایعی که در معرض توربین یا چرخ دنده وامثال آنها قراردارد

ستارگان آن ثابت باشند .

celestial equator :

خطاستوای فرضی سماوی که چون خط فرضی استوای زمین میباشد .

celestine :

سولفات استرانیتوم ، (S_rSO_4) .

cell :

سلول ، کوچکترین واحد سازنده اندام موجودات زنده .

cellophane :

جسمی‌فوق‌العاده نازك ، چون کاغذ .

cellular :

سلولی .

cellular tissue :

بافت سلولی .

cellulitis :

تورم بافتی .

celluloid :

سلول مانند سلولوید .

cellulose :

بافت چوب .

cellulose acetate :

مواد پلاستیکی که از سلولوز واسید آستیك ساخته میشود و بمصرف فیلم ومانند آن میرسد .

cellulose nitrate :

نیترات سلولوز ، ماده‌یی که برای

ایجاد میشود .

cavity :

سوراخ ،حفره ، نقاط خالی‌دربدن.

cavity magnetron :

استوانه مسبنی‌که دارای یك سوراخ بزرگ در وسط و هشت سوراخ کوچکتردراطراف‌آن میباشد و هر یك‌ازسوراخ‌های‌هشت‌گانه بهسوراخ مرکزی متصل میباشند . سوراخ مرکزی کاتد راتشکیل‌داده واستوانه خودبمنزله‌آنود محسوب میگردد .

cavity radiation :

جسم سیاه .

cavity resonator :

ارتعاش حفره‌یی .

cavity wall :

دیواردو پوششی‌که میان آنها خالی باشد .

Cd :

علامت شیمیائی کادمیوم .

Ce :

علامت شیمیائی سیریوم .

ceiling :

سقف .

celestial sphere :

کره سماوی ، تجسم آسمان بشکلی که آنرا داخل توپی فرض کنیم‌که

ساختن مواد منفجره بکارمیرود .

celotex :

سلوتکس ، تخته نرم که درکارهای ساختمانی بکار میرود . این تخته ازالیاف فشرده نیشکر ساخته شده است .

celsius :

نام ارقام درجه گرماسنج سانتیگراد.

cement :

سیمان .

cementation :

سیمان کاری ، سمنت کاری .

cementite :

کاربید آهن (Fe_3C) در چدن و فولاد که بسیار سخت ولی شکننده میباشد .

censorship :

عیب جوئی ، کنترول عقاید .

centigrade thermometer :

حرارت سنج سانتیگراد . حرارت سنج صد درجه یی .

centimeter :

سانتیمتر ، یکصدم متر .

centre – bit :

مته مخصوص چوب که سوراخهای وسیعی درآن ایجاد میکند .

centre board :

صفحه یی که در کف قایق قرارمیدهند تا از یك برشدن آن جلوگیری شود.

centre of buoyancy :

شناوری ، خاصیت نگاهداری برروی آب .

centre of gravity :

مرکز ثقل تعلیق .

centre punch :

سنبه ، آلت نوك تیزی که جهت ایجاد یك سوراخ کوچك بکارمیرود .

centrifugal force :

نیروی گریزازمرکز .

centrifuge :

سنتری فیوج ، آلت مخصوصی که در آن یك ظرف پرازمایع باسرعت زیاد درحول خود گردش کرده و مایع موجود درظرف بسمت پائین کشیده شده وبخارج نمیریزد .

centriole :

بافت میانی سلول یك حیوان ، که چون سلول بدوقسمت تقسیم گردد ، بافت مزبوراولین قسمت مورد تفکیك خواهد بود .

centripetal force :

نیروی مایل بمرکز ، نیرویی که جهت گرداندن شیئی در اطراف

دایره‌یی لازم میباشد .

centroid :
مرکز ثقل .

centrosome :
جرم کوچکی که نزدیك هسته یك سلول قرارداشته وازدو نیمه شدن آن جلو گیری میکند .

centrum :
قسمت وسط یکی از مهره های پشت که دراطراف آن بخش‌های دیگر تشکیل یافته .

cephal :
قسمت سر انسان .

cephalopoda :
طبقه‌یی از حیوانات دریائی مانند هشت‌پا که دهان‌آن درمیان پای‌آن قراردارد .

cepheid variables :
ستارگان مختلفی که مرتباً تغییر درخشندگی میدهند .

ceptor :
دریافت‌کننده احساس .

ceramic :
سرامیك ، وابسته‌به‌سفال سازی.

cercal :
مربوط به دم ، وابسته بدم .

cereb :
مخ ، مغز سر .

cerebellum :
مخچه .

cerebrum :
مخ . مغز بزرگتر .

cerebro – soinal fluid
مایع اطراف مغزوداخل نخاع .

cerium :
عنصرفلری ، آلیاژمخصوصی از آن که سنگ‌فندك‌را از آن‌میسازند.

cerumen :
چرك یا موم گوش .

cervix :
پشت گردن ، قفا ، قسمت باریك‌یك لوله .

cervidae :
ازخانواده گوزن.

cestoda :
کرم کدو .

cetacea :
خانواده بال ، جانورانی که ازتیره بال باشند .

cheat :
موی زبر .

chain :
زنجیر ، سلسله ، چون‌در

gunther's chain :

زنجیر گانتر ، که طول آن ۶۶ فوت است لیکن .

ramsden engineer chain :

که ۱۰۰ فوت میباشد .

chain reaction :

عکس‌العمل زنجیری (درشیمی) .

chair :

پایه ریختگی ، که به تراورس‌های چوبی یا بتونی راه‌آهن پیچ‌شده .

chalcedony :

سنگ یمانی .

chalcocite :

سولفیت سیاه مس .

chalcopyrite :

سولفیت مس وآهن . سنگ مس .

chalybeate springs :

چشمه‌های آب آهن دار .

chalybite :

کربنات‌آهن .

chamfer :

پخ ، تراشیدگی ، شیارذادن ، پخ دار کردن .

champleve :

ترتیب‌آرایش‌دادن فلز .

chancre :

شانکر ، تورم سخت که در مرحله اولیه بیماری سفلیس عارض انسان میشود .

character :

سیرت ، صفت اختصاصی .

characteristic of a logarithm :

مفسر لگاریتم .

characteristic curve :

مختصات یك منحنی .

charge :

پر کردن باطری .

charles low :

قانون چارلز : هر گازی درصفر درجه‌سانتیگراد، درهر درجه‌افزایش حرارت ، باندازه $\frac{۱}{۲۷۳}$ حجم خود منبسط میگردد .

charmeuse :

ابریشم روشن یاساتین .

charpy impact test :

ترتیب‌آزمایش مقاومت مصالح در مقابل ضربه .

chase :

رانکا (درچاپخانه) .

chaser :

شاسی وموتور یك اتوموبیل بدون بدنه :

chatoyancy :

درخشش یك سنگ جواهر هنگامی که آنرا بچرخانند .

chaulmoogra oil :

روغن مخصوص درمان جذام .

cheil :

لب‌ها .

cheilitics :

تورم لب‌ها .

cheiro :

دست .

chela :

چنگك ، چنگال .

chemical :

شیمیائی ، ماده‌شیمیائی ، دارو .

chemist :

شیمیست ، داروساز .

chemical equation :

معادله شیمیائی ، موازنه شیمیائی .

chemo – receptor :

عضوی ازبدن مانند حس چشائی و بویائی که‌درمقابل موادشیمیائی‌متأثر میگردند .

chemo therapy :

کموتراپی ، روشی ازمعالجه‌ناخوشی توسط‌موادشیمیائی که روی‌عضومورد نظراثرداشته‌باشد. مانندباکتری که باعث بیماری شده لیکن هیچ گونه آسیبی به‌بدن نمیرساند .

chemurgy :

استفاده‌ازموادشیمیائی‌درکشاورزی ، کاشتن سیب زمینی بمنظور گرفتن الکل صنعتی ازآن .

chenille :

بافته ، منسوج ، مانند قالی که پشمهای آن بشکل «V» درتاروپود آن قرارگرفته باشند .

chenopodium oil :

روغن ضدکرمك معده .

chest saw :

اره کوچك دستی .

cheyn – stokes breathing :

نفس های مقطع و بلند وکوتاه شدن آن که اغلب قبل‌ازمرگ‌رخ میدهد.

chiasma :

برخورد دوخط بشکل« × »چون‌در

obtic chiasma :

برخورد عصب بینائی درمغز.

chicken pox :
آبله مرغان .

chiffon :
پارچه بسیار لطیف و نرم که بمنزله شال گردن بکارمیرود .

chigger :
کنه .

chilled metal :
سرد کردن سریع فلز بمنظور سخت کردن آن .

chilopoda :
نوعی هزارپا .

chimaera :
پیچیدن ساقه گیاهی به ساقه گیاه دیگر بطوریکه در یك شاخه دو نوع گل بروید .

chimney breast :
لوله بخاری آجری که پیش آمدگی داشته باشد .

chinchilla :
چین چیلا، جانوری شبیه خرگوش که پوست او پشم خاکستری وظریفی داشته و بمصرف تهیه لباس زنانه میرسد .

chinese white :
رنگ اکسید روی .

chintz :
پارچه مخصوص گلدار که بمصرف رویه صندلی ومبل میرسد .

chiro :
دست .

chiroptera :
دست خفاش که بمنزله بال آن نیز محسوب میگردد .

chiropody :
علم معالجه دست وپا .

chitin :
ماده یی ازجنس صدف که پوسته خارجی حشرات مانند ، ماهی صدف ، را تشکیل میدهد .

chittenden's diet :
نوعی رژیم غذائی که مقدار پروتئین محتوی آن بحداقل برسد .

chlamydo :
دارای پوشش .

chlamydospore :
تخم یاهاگ یك قارچ که دارای یك پوشش ضخیم میباشد .

chloasma :
کلاسما، وجود لکه قهوه یی رنگ روی پوست، قبل ازتولد نوزادوهنگامیکه شخص مبتلا به سل میباشد .

chloral :
کلورال، نوعی داروی خواب آور .

chlorella :
قسمی جلبك سبز كه آنرا كشت میکنند گاهی هم بمصرف غذا میرسانند.

chlorine :
کلورین .

chloroform :
کاوروفورم که با آن شخص را بیهوش میکنند .

chloromycetin :
کلورومیستین ، ماده‌یی که در آمریکای جنوبی از خزه خاکی میگیرند وجهت معالجه تیفوس و تب تیفوئید بکار میرود .

chlorophyll :
کلروفیل، ماده سبز ینه گیاه .

chlor – promazine :
کلورپرومازین ، داروئی که جهت فراموش کردن آلام و ناراحتی‌ها به بیمار میخورانند .

chloroquine :
کلوروکوین، داروی مالاریا.

chock :
گوی ، تکه چوبی مخروطی شکل که آنرا جهت متوقف ساختن شیئی گردنده بکار میبرند .

choke :
خفه کردن ، مسدود کردن ، محدود کردن .

chokedamp :
گاز کربن واکسید (CO^2) که پس از انفجار معدن ذغال بجای میماند.

cholera :
وبا .

cholesterol :
کلسترول ، ماده‌یی که درتمام سلول های بدن مخصوصاً درسلول‌های عصبی یافت میشود .

choline :
کولین ، ماده‌یی که در کلیه سلولها بویژه در مغز و صفرا زرداب وجود دارد .

chord :
رباط ، ریسمان، زه ، وتر .

chordata :
جانوران غول‌پیکر و عظیم‌الجثه ماقبل تاریخ که دارای ستون فقرات نرم وطویلی بودند.

chorea :
داءالرقص ، نوعی بیماری که باعث رقص و تکان خوردن‌های بی اراده عضلات شخص میگردد .

chorioallantoic membrane :
پرده بیرونی جنین .

chromophores :

گروهی ازاتمهای مخصوص که باعث تقویت خاصیت رنگ آمیزی رنگ میگردد .

chromosomes :

کروموزومها ، هنگامیکه یك سلول بدونیمه‌یا بیشتر تقسیم‌میگرددقطعات آن روی میله‌کوتاهی موسوم به کروموزوم مرتب میگردد . در هر انسان ۴۶ کروموزوم وجود دارد.

chromosphere :

قشرخارجی خورشید.

chron :

زمان .

chonograph :

کرونوگراف ، آلت سنجش زمان.

chronometer :

ساعت دقیقی که گرما وسرما در آن تأثیر ندارد.

chronometer escapement :

چرخ دنگ کرونومتر (ساعت).

chronoscope :

آلت سنجش کوچکترین واحد زمان ؛ تا $\frac{1}{1000}$ ثانیه.

choroid coat of the eye :

قسمت میانی چشم که محتوی خون میباشد .

chrom :

رنگ .

chromatin :

کروماتین ، قسمتی ازسلول که‌رنگ را جذب کرده وبخشهای دیگرآن بیرنگ باقی‌میماند .

chromatic aberration:

بیرنگ ، رنگ‌ناپذیر ،عدسی‌ساده، شیشه بی‌رنگ .

chromatography :

روش تجزیه شیمیائی‌توسطجذب‌مایع بوسیله نوعی خاك رست و اکسید آلومینیوم .

chromatohores :

اجرام سلولها که دارای موادرنگ آمیزی میباشندمانندگیاهان وپوست حیوانات .

chromic acid :

اسیدکرومیك .

chromium :

کرومیوم ، عنصرفلزی‌آبی ـ سفید که‌کلیهٔ ترکیبات‌آن بطوردرخشانی رنگ‌آمیزی شده‌است

chrysalis :
بادامه ،نوچه ، پیله پروانه .

chrysolite :
زبرجد .

chuck :
مرغك یا گیره چرخ تراش، سه نظام.

chute :
شیب تند ، ناودانك شیب داری که توسط آن خاك سنگ و دیگرمصالح را داخل کامیون منتقل میکنند .

chyle :
کیلوس .

chyme :
کیموس .

cicada :
جیرجیرك ، زنجره .

cicatrix :
داغ ، نشان ، جای زخم .

insecticide :
حشره کش.

cilia :
ریشه گیاهی، مویچه ،موی ذره بینی.

ciment fondu :
نوعی سیمان که ازآهك و باکسیت تهیه شده و بسرعت خود را میگیرد و در مقابل آب دریا نیزمقاوم است.

cimex:
نوعی ساس ، حشره بدون بال خون خوار .

cinchona :
درخت گنه گنه ، پوست گنه گنه.

cincture :
تسمه، حلقه صافی که بدور سرتیر یا شمع قرارمیدهند .

cinnabar :
شنگرف،معدن سیمان ، سولفیدجیوه.

cinque :
پنج، مانند *cinque - foil* آرایش پنج لا .

cipher :
صفر ، صداهای یکنواخت و دائمی که ناشی از جابجا شدگی زیرزمین میباشد.

circuit :
مدار الکتریکی ، مانندمدارباطری به چراغ وبالعکس .

circular functions :
توابع دایره ، مانند ، سینوس ، کسینوس و تانژانت یك زاویه که در محاسبه یك مثلث مورد استفاده قرار میگیرند .

cicrular measure :
سنجش واندازه گیری دایره یی ،

به‌ترتیب اندازه گیری زاویه های یك رادیان . رادیان عبارتست از قلب که خون ازآنجا خارج و ازطریق شاهرگها و رگها بتمام نقاط بدن و از ریه‌ها مجدداً بقلب بازمیگردد

circum :
دور ، اطراف .

circumference :
محیط دایره ، طول محیط دایره .

circum – nutation :
حرکت دورانی سریك گیاه در حال رشد .

circum scribe :
محیط کردن یك شکل هندسی، مانند آن که دایره‌یی بکشند تا تمام نقاط یك مثلث را قطع کند .

cire – perdu :
طریقه‌یی از ریخته گری هنری در فلز ، یك مجسمه مومی راپس ازساختن با گچ می‌پوشانند ، سپس موم را ذوب کرده واز قالب خارج میکنندو بجای آن فلزمذاب‌را داخل میکنند. مانندآنچه که دندانسازان هنگام قالب گیری دندان طلا انجام میدهند .

cirrhosis :
تشمع ، بیماری زردی .

cirro/cirrus :
ابرهای سفیدی که درارتفاع ۲۵۰۰۰ پائی یا بیشتر، ازیخهای بلوری تشکیل میگردند.

cis – compound :
نمایش ترتیب قرار گرفتن اتمها در دوترکیب .

cis – lunar space :
فضای بین زمین ومدار ماه .

citric acid :
اسیدسیتریك ، جوهرآبلیمو .

citronella :
روغن شیرین ، مانند روغن لیموکه ازچمن بدست آمده وبمصرف دور کردن حشرات میرسد .

cirtus plants :
مرکبات ، خانواده لیمو ، پرتقال ونارنج ومانندآنها.

Cl:
اختصارنام شیمیائی کلورین .

clad :
شاخه کوچکی ازگیاه .

cladding :
پوشاندن روی فلزتوسط آجریافلزی دیگربمنظورمحافظت آن درمقابل آب .

clamp :
گیره ، بست ، بند ، کپه آجر ، سیب‌زمینی وغیره .

slap - boards :
تخته‌هایی که لبه آنها را طوری بریده ورنده کرده باشند که کاملا بغل به‌بغل بایکدیگر جفت شوند .

clarendon :
نوعی چاپ‌سیاه رنگ بسیارغلیظ که دارای خطوط پهن نیز باشد .

clase :
شکسته ، مانند **plagio - clase** نوعی ازسنگ‌های آتش‌فشانی که بلورهای آن در جهات شیب دار و اریب میشکنند .

calsis :
شکستن ، مانند **osteoclasis** ، شکستن یك استخوان بمنظور ترمیم کردن مجدد آن .

clast :
شکستنی ، مانند **osteoclast** ، سلول‌هایی که شکسته وباعث فساد استخوان میگردند . مانند آنکه دندانهای شیری انسان میریزد و دندانهای محکم‌تری بجای آنها میرویند .

clastic rocks :
صخره‌هایی که ازقطعات سنگ‌های شکسته آتش‌فشانی یا رسوبات آب تشکیل‌شده باشند .

claudication :
لنگی ، شلی ، احساس دردهنگام راه رفتن .

intermittent claudication :
لنگی متناوب ، که پس ازیك راه پیمائی طولانی واختلال در گردش خون ، عارض انسان میگردد .

claustrophobia :
وهم ازمکان سربسته ، ترس ازاینکه مباذا درمکانی محدود انسان حبس گردد .

clava :
یك چماق ، گرز ، چماق .

clavicle :
ترقوه ، چنبر .

claw - hammer :
چکش میخ‌کش .

clearance :
خلاصی ، فاصله بین دوشیئی بطوری که بایکدیگر تماس نیابند .

cleat :
گره ، گیره .

cleavage :
عمل شکافتن ، شکافتگی .
cleft plate .
صفحه شکاف دار ، خاك ، رخنه .
clench a nail :
خم کردن سرمیخ وبرگرداندن آن درچوب .
clew :
گوشه‌های تحتانی بادبان کشتی .
clew lines :
سررشته نخ یاطناب .
clicking :
برش قسمت بالای چرم .
climacteric :
بحرانی ، سن یأس درزنان .
clin :
شیب ، مانند clinometer آلت اندازه گیری زوایای تپه .
clinch :
پرچ کردن ، قطع کردن ، چیزی راسفت گرفتن .
clinic :
آموزش طب بالینی ، درمانگاه .
clinical :
درمانگاهی،لوازم درمانگاهی‌مانند.
clinical thermometer
درجه تب گیر .

clinker :
تفاله کوره .
clinker built (boat) :
قایقی که تخته‌های کنار آن روی یکدیگرقرارگرفته باشند.
cloaca :
لوله تخلیه یازه‌کشی ، لوله تخلیه فضولات دربرخی ازموجودات .
clockwise :
درجهت گردش عقربه ساعت چیزی راگرداندن .
clone :
رویش گیاه توسط شاخه یاریشه آن بدون کاشتن بذر مانند سیب‌زمینی.
clonic contraction:
گرفتن یاسفت شدن ناگهانی عضله وبازشدن یا آزاد شدن آن بطور مکرر .
closed chain :
زنجیربسته .
closed circuit :
مدار بسته الکتریسته ، این حالت هنگامی رخ میدهدکه‌جریان آن کامل گردد .
closed - circuit televi sion :
مدارتلویزیون که در آن دوربین

تصویر مستقیماً به کابل‌ها متصل شده و تصویرمیاندازد .

clostridia :

باکتری که باعث ابتلاء شخص به کزاز میگردد .

cloud chamber :

ظرفی را در نظرمیگیریم که مملو از گازی مانند اکسیژن و بخار آب میباشد ، در این حالت هر گاه ظرف مزبورمورد یك حمله الکتریکی واقع شود از خود یون هایی بجای گذارده و گاز بسرعت منبسط میگردد ، واین عمل باعث انقباض بخارآب شده و تشکیل قطرات آب بر روی یون ها میدهد . ونتیجتاً اثری ازذرات پراکنده بچشم میخورد .

clove – hitch :

گره یك طناب یا ریسمان هنگامیکه بخواهیم آنرا روی یك لوله یااهرم ببندیم .

club – foot :

کج پا ، پاچنبری .

club – moss :

رصن ، نبات کبریت .

club – root :

نوعی بیماری گیاهی مانند کلم ، که باعث ضخیم شدن ریشه میگردد .

clutch :

کلاچ اتوموبیل ، رابط بین موتور یك اتوموبیل وجعبه دنده آن .

co :

اختصار نام شیمیائی کوبالت .

co۲ :

اختصارنام شیمیائی گاز کربن دو اکسید .

coach screw :

پیچ بزرگ چوب که سرآن چهار گوش باشد .

coagulate :

دلمه شدن ، سخت شدن ، جامد شدن مانندآنکه چون شیرترش شوددلمه میگردد .

coalite :

نام تجارتی ذغال چوب بلوط .

coaming :

لبه بلند ، حائل . مانند لبه بلند قسمت دخولی یك کشتی .

coarctation :

تنگی ،فشردگی، ضیق .

coasting:

راندن یك دوچرخه ، اتومبیل یا وسیله سواری نظیرآنها درسراشیبی بطوریکه احتیاج بکار بردنیرو نداشته باشد .

coaxial cable :

سیم ضخیم الکتریسته که مقاومت هدایت جریان فرکانس‌های زیاد را داشته باشد.مانند کابل تلویزیون و تلفون‌های دور .

cobalt:

کوبالت ، فلز لاجورد.

cobalt 60 :

کوبالت ۶۰ ،رادیوایزوتوپ‌مصنوعی کوبالت که‌بجای‌رادیوم جهت‌معالجه بیماری سرطان و همچنین مصارف صنعتی‌موردااستفاده قرارمیگیرد.

cocaine :

کوکائین، مواد مخدری که از گیاه مخصوص بخود گرفته و مصرف داروئی دارد . وآنرا هنگام عمل جراحی بمنظور تخفیف درد بیمار، بوی تزریق میکنند .

coccus :

کوکائین ، باکتری مدور یا بیضی شکل ذات‌الریه .

cuccyx :

دمبلیچه .

cochlea :

صدف‌گوش ، حلزون‌گوش.

cockpit :

اطاق زخمی‌ها درکشتی.

cocoon :

پیله‌کرم ابریشم .

coddington :

نوعی‌عدسی که‌شیئی‌رابزرگ‌تو‌کوچك نشان داده و درتحقیقات‌گاها بکار میرود .

codeine :

جوهرمسکن افیون :

coefficient :

ضریب، نماینده، هم عامل .

coel :

خالی، تهی، مانندشکم ودیگرقسمت های میان تهی‌بدن .

coelacanth :

نوعی ماهی‌که تیره پشت‌آن تهی بوده و ۳۰۰میلیون‌سال‌قبل‌میزیسته.

coelenterata :

موجودآبی‌که شبیه ماهی ژله بوده و فقط دارای یك‌حفره‌ودهان‌دربدن خود میباشد .

coeliac disease :

نوعی بیماری درکودکان‌که طی‌آن معده‌کودك از هضم بعضی از غذاها عاجزمیماند .

coelostat :

کولستات ،آلت مخصوصی‌که آئینه راگرداننده وآنرا روی تلسکوپ

cold chisel :
اسکنه سرد که جهت آهن سرد یا سنگ مورد استفاده قرار میگیرد .

cold - drawn :
گرفتن روغن از دانه های روغنی بدون گرم کردن آن . فشردن فلز یا شیئی نظیر آن ، بدون گرم کاری.

cold - front :
قسمت جلو جبهه‌یی ازهوای سرد که درزیر جبهه‌هوای گرم‌وزیدن گرفته و ایجاد باران می کند .

coleopter :
نوعی‌هواپیمای آزمایشی که تشکیل شده‌است‌از، موتورجت وبال که‌بدنه آن بشکل استوانه‌یی میباشد. پرواز آن از زمین عمودی بوده‌وبعد افقی پروازمیکند .

coleoptera :
نوعی حشره‌بدون بال که‌ازخانواده سوسك میباشد .

colitis :
آماس قولون .

collagen :
پروتئین موجوددر استخوان وبافت های پیوندی که چون جوشانده‌شود بصورت ژله‌درمیآید .

ثابت‌میکند تاقسمتی آسمان‌ازهمواره مد نظر باشد .

coenzymes :
سد صندوقی موقت جهت حفاری . عملیات حفاری در میان سدهٔزبور، که نفوذ ناپذیرمیباشد، صورت میگیرد .

cog :
دندانه ، زبانه .

cogging :
ایجاد بریدگی وشیار در يك شمع یا تیر بطوریکه بریدگی قطعه ثانوی درست داخل آن قرار گیرد

cohesion :
پیوستگی،چسبندگی ، التصاق ، قوه جاذبه‌ذرات .

coincidence method :
روش انطباق ، رویهم افتادن.

coition :
جماع ، مقاربت .

coke - breeze :
ترکیب پوکه ذغال سنگ یا سیمان جهت ساختن‌آجرهای ساختمانی.

col :
دره بین قله‌های‌دوکوه .

colchicum :
سورنجان، پیازسگ، پیازحضرتی.

collotype process :

روش چاپ تصویر از ژلاتین که تمام جزئیات عکس را روشن میسازد . زیرادراین روش کاغذچاپ به مربعات کوچك تقسیم نمیگردد تا از وضوح تصویر بکاهد .

colo :

مربوط به قولون .

coloboma :

عدم رشد کامل چشم که ناشی از تورث باشد .

colophon :

ته صفحه ، نشان ناشر در ته کتاب ، طرح آرایشی که درصفحه تیتر کتاب چاپ میشود .

colorado beetle :

سوسك کلورادو ، که گیاه سیب زمینی را نابود میسازد .

colostrum :

کلستروم ، شیرحیوان بلافاصله پس از زائیدن .

colour code :

روش نشان دادن اندازه ادوات الکتریکی مانند فیوز و رزیستور توسط مشخص کردن آنها با رنگهای مختلف .

collar beam roof :

سقف مجهز به تیرهای «A» شکل

collateral :

پهلوئی ، جنبی ، عرضی ، کلاله یی

colles fracture :

شکستن استخوان ساعد

collet :

طوقچه ، حلقه نگین دار ، حلقه نگاهدارنده شیئی درچرخ تراش .

collimation :

موازی قرار دادن ، تعدیل کردن ، منطبق کردن .

collimation line :

خط تنظیم آلت نقشه برداری ، که از نقطه تقاطع تارهای موئین شبکه میگذرد . خط کلیماسیون .

collimation method :

روش کلیماسیون ، این سبك ، کار نقشه برداری را ساده کرده است ، بدین معنی که میتوان سطح چند نقطه را در یك زمان ، از محل تمرکز دوربین نقشه برداری ، پیمود ، بدون آنکه محل آنرا تغییرداد .

colloidal state :

حالت سریشمی ، حالت لزجی و چسبندگی .

colour index :
نوری که شفاف تر و درخشان تر بچشم ما برسد ، دلیل طول موج بیشتر آنست نسبت بآنکه اثرقوی‌تر برروی‌صفحه عکاسی دارد . نتیجتاً یك‌ستاره‌مایل به‌قرمز ممکن‌است‌نورش بچشم درخشان بیاید لیکن‌درعکس چنین نخواهد بود .

colp :
مربوط به‌آلت تناسلی زنان ، رحم.

columbium :
نیوبیوم ، عنصر فلزی خاکستری رنگ که بعنوان‌آلیاژ درساختمان فلزات مقاوم حرارت مانند ،موتور جت ، بکارمیرود .

colza oil:
روغن نوعی‌کلم روغن ، روغن منداب .

coma :
(ریشه درهندسه) ، بیهوشی مطلق ، دسته‌بی‌مو.

combinations :
ترکیب ، دسته بندی ،جورکردگی ترکیبات.

combine :
ترکیب کردن، آمیختن، (درشیمی) ترکیب شدن یاکردن دو یا چند عنصر .

combining weight :
وزن ترکیبی ، وزن هرعنصرکه بتواند بایك‌گرم هیدروژن ترکیب شود . مثلایك اتم کربن با چهاراتم هیدروژن ترکیب میگردد .

comet:
ستاره‌دنباله دار ، ذوذنب.

commensalism :
هم سفره گی ،دوعضوکه با یکدیگر بزندگی ادامه داده و غذای آنها نیزیکی باشد . مانند یك شقایق که در لاك خرچنگ زندگی میکند .

commensurable quantities :
مقادیر متناسب، مقادیر متوافق یا هم اندازه‌که دارای مقیاس مشترك باشند .

comminute :
خردکردن .

comminuted fracture :
خرد شدن استخوان.

commissure :
دو قطعه کاملا متشکل و بهم چسبیده مانند استخوان جمجمه .

communication theory :
نظریه کامـونیکاسیون یا مکاتبات و ارتباطات توسط رادیو ، تلگراف وماننده آنها .

commutator :
کموتاتور، آلت تغییرجهت بـرق.

companion :
روکش کردن پلکان نردبان یا پله درکشتی .

companion - way :
نردبان یا پله .

comparator :
دستگاه بسیار دقیق سنجش طول یا رنگ ها .

compass plane :
رنده یی که ته آن قوسی(نیم گرد) میباشد .

compass saw :
نوعی اره دسته دار.

compatible drugs :
داروهای سازگار ، که میتوان آنها را بدون آنکه خاصیت خـود را از دست دهند یاسمی گردند، بایکدیگر مخلوط نمود .

compensate :
جبران کردن ، پاپا پای یاتهاتری عمل کردن، موازنه کامل کردن .

compensation balance :
ترازوی متکافی .

complement :
دارای خـاصیت متمم یـا مکمل ، تکمیلی، تمام کننده.

complementary angle:
زاویه متمم .

complex :
کمپلکس، عقده .

complex number :
عدد کمپلکس که عددی فرضی میباشد.

compliance :
تسلیم ، قبول، اجابت ، عدم مقاومت فنر .

compo :
استفاده از سیمان جهت تزئین سقف

compo board :
قطعات باریك چوب که باچسب کنـار یکدیگر چسبانده وآنهارا با کاغذ های با دوام بپوشانند تا در امـور ساختمانی بکاربرند .

compo pipe :
لوله نرم قابل انحنای گاز که از آلیاژ سرب میباشد .

component :

اجزاء جزء ترکیب‌کننده، مانند اجزاء شیمیائی که چون آنهارا با یکدیگر ترکیب‌کننده ماده‌یی تازه بدست میآید .

components of electric current :

ترکیب جریان الکتریکی ، مانند جریان‌های مختلف متناوب‌ومستقیم که با یکدیگر ترکیب‌واز یکدیگر قابل‌تفکیك می‌باشند. این عمل‌توسط یك «چوك» خفه‌کن انجام‌میگیرد.

components of force :

اجزاء نیرو .

compositae :

مجموعه‌یی‌از گلهای کوچك که‌تشکیل یك گل کـامل را بدهند مانـند گل داودی یا گل مروارید .

compositae :

ترکیب ، سازه ، عناصر مـوجود در یك‌ماده واندازه‌های هریك ازآنها.

compost :

کود ترکیبی ، مواد سبزی‌جات که توسط‌عمل‌باکتریها پوسیده وتشکیل خاکی غنـی منـاسب کشاورزی را میدهد .

compound :

ترکیب ، جسم مرکب .

compound leaf :

برگ مرکب .

compound magnet :

آهن‌ربای مرکب ، که ازچندقطعه تشکیل شده باشد .

compound E :

کورتیزون .

compress :

کمپرس ، فشردن ، مانـند فشرده شدن هوا درسیلندرموتور .

compton effect :

اثر کمپتون ، هنگامیکه اشعـه x توسط نورپخش میگردند طول موج آنها بیشتر میگردد .

compulsion neurosis :

نوعی بی‌نظمی درسلامت فکر که‌طی آن ، بیماراحساس میکندکه بایستی کارهـای بخصوصی را انجـام دهد. مانند آنکه وی بخود تلقین‌کندکه بایستی‌کلیه تیرهای چراغ برق سر راه‌خود را لمس‌کند وهرگاه نکند دلواپس میباشد .

computer :

ماشین حساب .

conation :

اراده یا میل .

concave :

مقعر، توگود .

concentration :

تمرکز ، غلیظ سازی ، غلیظ کردن آب توسط برخی مواد شیمیائی .

concentric circles :

دوایرهم‌مرکز ، دوایرمتحدالمرکز .

conception :

آبستنی ، باروری ، حمل .

conch :

صدف یک‌ماهی .

conchology :

صدف شناسی .

concrete :

بتون ، مخلوط سیمان وشن و سنگریزه

concurrent :

موافق ، دمساز ، همرس ، باهم‌کار کننده .

concurrent lines :

خطوط همرس .

concussion :

ضربت سخت وارد برمغـز بطوریکه مضروب بیهوش گردد .

condense :

منقبض کردن ، خلاصه کردن ، بهم فشردن .

condensed nucleus :

پیوند هسته (درشیمی) .

condenser :

فیوز ، خازن ، عدسی محدب ، آلت جمع کردن وتمرکزدادن برق .

conditioned reflex :

عکس‌العمل شرطی ، بدین‌معنی که هنگام غذا دادن به حیوانی مانند سگ، زنگی‌را بصدا درمیآورند وچون هرگاه زنگ را بصـدا در آورندسگ احساس گرسنگی‌خواهد کرد .

conduction :

انتقال، هدایت‌گرما یاالکتریسته .

conductance :

نقطه مقابل مقاومت ، ناقل .

conduit :

لوله بزرگ‌آب ، مجرا ، لوله‌سیم پوش .

condyles :

مهره‌مفصل ، دهره استخوان .

condy's fluid :

سولفات‌سدیم ، وپرمنگنات سدیم که بمنزله گندزاد وضدعفونی استعمال

میگردد.

cone :
مخروط ، شکل مخروطی (درهندسه).

coney :
پوست خرگوش که برای تهیه لباس بانوان مورد استفاده قرارمیگیرد .

configuration :
شکل دادن به ، ترتیب قرار گرفتن اشیاء بترتیب تقدم و تأخر ، مانند اتمهای یك مولوکول دریك مدل .

confluent :
باهم جاری شدن ، بیماری پوستی مانند آبله که نقاط ریز به نقاط وسیعتر می پیوندند .

congenital :
مادرزاد ، موروثی .

congested :
انبوه شدن ، دریك جا جمع شدن ، مانند نقطه یی از بدن که متورم شده ودر آنجا خون جمع میشود .

conglomerate :
بهم چسباندن ، بهم چسبیدن ، گرد آوردن .

conic sections :
تقاطع مخروطی . منحنی هایی که از برشهای زوایای مختلف مخروط بدست میآید .

conidium :
کانیدیوم ، هاگهای گرده مانندی که ازانواع خزه ها بدست آمده ودر ظرف قرار نمیگیرند .

coniferae :
درختان مخروطی شکل مانند کاج که سلولهای نرآنها بارآورمیباشد و سلولهای مزبور در اندامهای مخروطی آن جایگزین و درخت را بارور میکند .

coniine :
کونیین ، داروئی که ازشوکران بدست میآید وچون آنرا بنوشند تنگی نفس باعث مرگ میگردد .

conjugate :
جفت ، مزدوج ، توأم ، درهم آمیخته ، هم ریشه .

conjugate foci :
کانونهای هم مرکز .

conjunction in :
واقع درقران ، هنگامی یك سیاره در قران است که یك خط مستقیم اززمین بخورشید و خط مستقیم دیگری از زمین به سیاره هردودر یك امتداد قرار گیرند . چون در

inferior conjunction :
هنگامیکه سیاره یی بین زمین و

conservancy system :
سیستم حفاظت منابع طبیعی .
conservation of energy :
ابقاء انرژی‌را نمیتوان بوجودآورده یا نابودکرد بلکه میتوان آنرا از حالتی به‌حالت دیگردرآورد. مانند تبدیل الکتریسته به گرما .
conservation of matter :
ابقاء ماده .
conservation of momentum :
ابقاء نیروی حرکت‌آنی .
console :
شمع ، طاقچه عاریه ، میزیك یادو پایه‌که تکیه آن بدیوار باشد .
constant proportions :
مقدارثابت ، نسبت پایدار .
constantan :
آلیاژ نیکل‌ومس که‌ازآن‌سیم‌مقاومت الکتریکی میسازند .
constellation :
صورت‌فلکی ، برج.
constipation :
یبوست مزاج .

خورشید قرارمیگیرد .
conjunctiva :
غشاء ملتحمه .
conjunctivitis :
آماس ملتحمه .
conjunctive :
پیوستگی ، اتصال .
conjunctive parenchyma :
بافتی که بمنزله لایی، بین‌بافت‌های دیگردرحیوان یا گیاه عمل‌میکند .
connate water :
آب اولیه ، مقدارآبی‌که هنگام بوجودآمدن سنگ در آن وجود داشته وهرگز هم ازآن‌خارج نشده است .
connecting - rod :
شاطون (درموتور) .
connective tissue :
بافت پیوند دهنده (دربدن انسان)
conning tower :
برج دیده‌بانی درکشتی جنگی .
connotation :
دلالت یا اشاره ضمنی .
consanguinity :
قرابت صلبی ، نسبت .

constituent :
جزء ترکیب‌کننده ، تشکیل‌دهنده، مانند روی که تشکیل دهنده آلیاژ برنز میباشد .

constitution :
نهاد، سرشت ، تعداد و ترتیب‌قرار گرفتن اتمهای یك مولوکول .

constriction :
انقباض ، تنگ شدن‌ناگهانی لوله.

contact :
تماس، برخورد، مجاورت،اتصالی، ارتباط .

contact angle of :
زاویه تماس ، زاویه بین‌سطح مایع و طرفین کوزه یا ظرف که با آن تماس دارد .

contact process :
ترتیب تهیه اسید سولفریك. (SO^4H^2)

contagious disease :
بیماری‌سری ، ناخوشی‌واگیردار.

continuous waves :
امواج مداوم ، امواج پیوسته یا متصل مانند امواج الکتریسته که در تمام مسیر خود یکنواخت میباشند .

contour lines :
خطوط واقع بر روی نقشه که قسمت‌های‌مختلف و یکنواخت‌کشور را نشان میدهند .

contract :
منقبض‌کردن یا شدن .

contra-rotating propellers :
گردش دوچرخ پره‌دارعکس جهت گردش‌یکدیگر که یکی پشت‌دیگری واقع‌شده باشد . همین امر باعث مستقیم‌رفتن وعدم‌انحراف هواپیمای یك‌موتوره بچپ‌وراست میگردد.

contusion :
کوفتگی بدن‌وعضله .

convection of heat :
انتقال گرما در‌مایعات یاگازها از سوئی بسوی‌دیگر .

converge :
دریك‌نقطه جمع شدن ، متوجه یك نقطه شدن ، بهم‌نزدیك‌شدن .

conversion :
برگشت ، تبدیل ، گردانی،تسعیر.

conversion hysteria :
هیجان زیاده از حد که باعث اختلالات وضعیت دماغی میگردد و سپس اختلالات جسمانی متعاقب

coolidge tube :
لوله اشعه X که در آن الکترونها براثر کاتدگرم بوجود میآیند .

co-ordinate link :
سلسله یا پیوند هم پایه ، ارتباطی بین اتمهای یك مولوکول که خود توسط تقسیم شدن الکترونهای یکی از اتمها بوجودمیآید . برای‌مثال، هراتم اکسیژن دارای ۶ الکترون در حلقه خارجی میباشد ویك‌سولفر اتم نیزدارای ۶ الکترون در حلقه خارجی‌میباشد . لیکن‌درترکیبات، اتمها تشکیل حلقه‌های۸ الکترونی را میدهند .

co-ordinates :
مختصات نقطه . (در هندسه) .

co-ordination :
هم‌آهنگی بین اعضای بدن، بوجود آمدن هم آهنگی مخصوصاً هنگام انجام عملیات هنری .

cop :
پنبه ریسیده روی دوك همانطور که از ماشین‌بافندگی پائین میآید.

copal :
سندروس متبلور .

copernican system :
روش کوپرنیك ، سابقاً عقیده بر آن

آنست .

convertiplane :
نوعی هواپیمای قابل تبدیل به - هلی‌کوپتر .

convex lens :
عدسی‌محدب ، عدسی که وسط آن ضخیم‌تر از اطرافش باشد .

convex mirror :
آئینه‌محدب .

conveyor :
نقاله ، آلات انتقال اشیـاء که در کارخانجات مورد استفـاده قرار میگیرد .

convolute :
طوماری ، بهم‌پیچیده ، حلقه .

convolution :
پیچیدگی ، حلقه . قسمت چین - خوردگی‌های‌مغز درسطح .

convulsions :
تشنج ، تکان ، اضطراب .

convulsion therapy :
درمـان تشنـج ، توسط دارو یـا الکتریسته .

coolant :
مایعات خنك کننده موتور ، مانند آب و روغن .

بود که خورشید و سیارات بدور زمین میگردند ، لیکن کوپرنیك دانشمند معروف (۱۴۷۳-۱۵۴۳) برای اولین بار عکس این عقیده را ثابت نمود .

coping :
بالاترین رگه دیوار یا چینه که آنرا طوری بسازند تا آب باران روی آن جریان یابد .

coping - saw :
اره منحنی وزوه‌داری که دریك دسته مربع شکل نصب شده باشد .

coplanap forces :
سه یا نیروی بیشتری که روی یك سطح وارد آید .

copolymer :
نوعی پلاستیك که از دوماده پلاستیك سازی بدست آمده و مرغوبیت هر دو را در برداشته باشد .

copperas :
زاج سبز ، زاج قبرسی .

copra :
نارگیل خشك .

copro :
فضولات انسان یا حیوان .

copula :
رابط ، جزء رابط بین دو شیئی ، دو قسمت ازیك پل .

corac :
منقارشکل ، نوك کلاغی .

coracoid process :
قسمتی از استخوان شانه که بشکل نوك پرنده می باشد .

corbel :
پیشامدگی ساختمان ، چوب زیر حمال .

cord :
نام واحد حجم چوب که ابعاد آن ۴ × ۴ × ۸ فوت باشد .

cordite :
ماده متحرقه‌یی که از الیاف چوب ساخته میشود ، اسید نیتریك و گلیسیرین که دراسلحه آتشین مورد استفاده قرارمیگیرد .

corduroy :
مخمل نخی راه‌راه که شلوار ازآن تهیه میشود .

core :
تخمدان ، مغز ، ثقل ، الکترونهای داخلی اتم .

corliss valve gear :
وجود چهار شیر در موتورهای ثابت (زمینی) که بخار از آنها داخل و خارج شده و بطرفین پیستون برخورد

میکند بطوریکه آنرا بچپ وراست حرکت میدهد .

corm :

انتهای ساقه برخی از گیاهان که در زیر خاك قرار داشته و بشکل پیاز باد میکند و بسیار سخت هم میباشد .

cornu :

بوق ، چون در .

cornute :

بوقی شکل .

cornea :

قرنیه چشم .

cornice

کتیبه ، گچ بری زیر سقف یا سر ستون .

corolla :

جام ، حلقه گلبرگ (گیاه‌شناسی) .

corollary :

نتیجه ، قضیه‌فرضی (ریاضی) .

corona :

هاله یا اکلیل ، اتمسفر خورشید که هنگام کسوف سفید رنگ بنظر میرسد .

coronary circulation :

شکل گردش خون در بدن .

corpus :

بدن ، نعش .

corpus callosum :

بافتهای عصبی که دو طرف مغز را بیکدیگر متصل میکنند .

corpus striatum :

توده مواد خاکستری و سفید ، با خطوط رنگین که در ته مغز قرار دارد این عضو حرارت بدن را کنترول میکند .

corpuscle :

ذرات بسیار ریز مانند ، ذرات خون .

corpuscular theory of light :

نظریه ذرات نور ، که کیفیت نور را چنین بیان میکند : نور عبارتست از ذرات ریزی که باسرعت زیاد حرکت میکند .

correlation :

بستگی دوچیز بهم ، ضریب یك رقم که نزدیکترین همبستگی بین دودستگاه اعداد را میرساند .

corrosion :

زنگ‌زدگی ، فساد شیمیائی فلز بر اثر یك اسید .

corrugated :

شیاردار ، موجی .

قسمت ازیك پل .

corac :

منقارشکل ، نوك کلاغی .

coracoid process :

قسمتی از استخوان شانه که بشکل نوك پرنده می باشد .

corbel :

پیشامدگی ساختمان ؛ چوب زیر حمال .

cord :

نام واحد حجم چوب که ابعاد آن ۴ × ۴ × ۸ فوت باشد .

cordite :

ماده محترقه یی که از الیاف چوب ساخته میشود ، اسید نیتریك و گلیسیرین که دراسلحه آتشین مورد استفاده قرارمیگیرد .

corduroy :

مخمل نخی راه‌راه که شلوار ازآن تهیه میشود .

core :

تخمدان ، مغز ، ثقل ، الکترونهای داخلی اتم .

corliss valve gear :

وجود چهار شیر در موتورهای ثابت (زمینی) که بخار از آنها داخل و خارج‌شده وبطرفین پیستون برخورد

بود کـه خورشید و سیارات بدور زمین میگردند ، لیکن کوپرنیك دانشمند معروف (۱۴۷۳-۱۵۴۳) برای اولین‌بار عکس این عقیده راثابت نمود .

coping :

بالاترین رگه دیواریا چینه که‌آنرا طوری بسازند تاآب‌باران روی‌آن جریان یابد .

coping - saw :

اره منحنی رزوه‌داری که درپك‌دسته مربع‌شکل نصب شده باشد .

coplanap forces :

سه یا نیروی‌بیشتری که روی‌یك‌سطح واردآید .

copolymer :

نوعی‌پلاستیك که از دوماده پلاستیك سازی بدست‌آمده و مرغوبیت هردو را دربرداشته باشد .

copperas :

زاج‌سبز ، زاج قبرسی .

copra :

نارگیل خشك .

copro :

فضولات انسان‌یاحیوان .

copula :

رابط ، جزء رابط‌بین‌دوشیئی ، دو

میکند بطوریکه آنرا بچپ‌وراست حرکت میدهد .

corm :
انتهای ساقه برخی از گیاهان که در زیر خاك قرار داشته و بشکل پیاز باد میکند و بسیار سخت‌هم‌میباشد .

cornu :
بوق ، چون در ،

cornute :
بوقی شکل .

cornea :
قرنیه چشم .

cornice
کتیبه ، گچ‌بری زیر سقف‌یا‌سر ستون .

corolla :
جام ، حلقه گلبرگ (گیاه‌شناسی) .

corollary :
نتیجه ، قضیه‌فرضی (ریاضی) .

corona :
هاله یا اکلیل ، آتمسفر خورشید که هنگام کسوف سفید رنگ بنظر میرسد .

coronary circulation :
شکل گردش خون در بدن .

corpus :
بدن ، نعش .

corpus callosum :
بافتهای عصبی که دو طرف مغز را بیکدیگر متصل میکنند .

corpus striatum :
توده مواد خاکستری و سفید ، با خطوط رنگین که در ته‌مغز قرار دارد این عضو حرارت بدن را کنترول میکند .

corpuscle :
ذرات بسیار ریز مانند ، ذرات خون .

corpuscular theory of light :
نظریه ذرات نور ، که کیفیت نور را چنین بیان‌میکند : نورعبارتست از ذرات‌ریزی که باسرعت زیادحرکت میکند .

correlation :
بستگی‌دوچیز بهم ، ضریب یك‌رقم که نزدیکترین همبستگی بین‌دودستگاه اعداد را میرساند .

corrosion :
زنگ‌زدگی ، فساد شیمیائی فلز بر اثر یك‌اسید .

corrugated :
شیاردار ، موجی .

corrugator muscle :

عضله‌یی که باعث چین خوردن پیشانی میگردد .

cort :

پوست ، مانندپوست پسته و فندق .

cortex :

پوست ، قشر ، پوست مخ ، پوست کلیه .

corti organ of :

قسمت حلزونی گوش که صدا توسط آن به‌عصب شنوائی میرسد .

corticosterones :

ماده‌یی که توسط غشاء خارجی غدد فوق کلیوی ساخته میشود .

cortisone :

کورتیزون، ترکیب E که‌در بیماری‌ های رماتیسمی مصرف میگردد .

corundum :

سنگ سمباده .

corymb :

خزمه(گیاه‌شناسی) .

coryza :

زکام ، ریزش .

cosecant :

قطرظل تمام (هندسه) .

cosine :

جیب تمام (هندسه) .

cosmic radiation :

تشعشعات کهکشانی ، تشعشعاتی که از فضای خارجی وارد جو زمین میگردد . اشعه‌های اصلی بیشتر از پروتون‌ها تشکیل شده‌اند .

cosmogony :

فرضیه یا اصول آفرینش گیتی، مطالعه درباره کائنات .

cosmology :

کازمولوژی، مطالعه درباره جهان هستی و آنچه در او هست و روابط آنها بایکدیگر .

cost :

مربوط به‌دنده .

costal :

دنده‌یی ، ضلعی .

cotangent :

کوتانژان ، ظل‌تمام (هندسه) .

coterminous :

هم‌مرز ، هم دوش .

cotter pin :

ایشبیل ، پین مخصوصی که سر آن دو شعبه شده و جایگاه‌آن سوراخی است درسرهرمهره‌یی که‌آن‌مهره را از خارج شدن از محل خود باز میدارد .

گیرد .

couple :

جفت ، زوج ، چرخ هـای محرك موتور لوکـوموتیو ، دو نیروی مساوی‌ومتضاد درروی یك‌چرخ یـا میله .

coupled circuits :

دومدار الکتریکی بطوریکه‌مقداری از انرژی الکتریکی موجود در یك‌مدار بمدار دیگر منتقل گردد.

coupling :

کوپلینگ ، اتصال ، رابط .

course :

رگه ، لایه‌های‌آجر دردیوار .

covalency :

پیوستن دواتم بیکدیگر توسط‌تقسیم شدن دوالکترون. معمولا توسط هر اتم‌یك‌الکترون تهیه میگردد ، لیکن ممکن است هردو الکترون‌هم‌توسط یك اتم تهیه گردد .

cowl :

کلاهك‌دود کش که‌بمنظورجلو گیری از وزش باد در آن نصب میگردد .

cowpox :

آبله‌گاوی ، که از شیر گاو سرایت میکند .

cotyledon :

لپه (گیاه شناسی) ، چـون *monocotyledon* گیاه تك لپه‌یی . مانند علف

coulomb :

کلمب ، واحد اندازه‌گیری مقدار الکتریسته .

coulter .

گاوآهن ، خیش .

coumarine :

کومارین ، ماده‌یی‌که برای‌خوشبو کردن توتون بآن میزنند .

count :

شمردن ، سنجش اندازه پشم‌وکتان بافته‌که در ریسندگی بکارمیروند.

counter :

ضد ، مقابل ، عکس .

counter – clock – wise :

عکس‌جهت‌گردش عقربه ساعت .

counterpoise :

موازنه‌کردن ، متعادل‌کردن .

countershaft :

شفت واسطه‌درموتور .

counter sink :

ایجاد سوراخی‌درشیئی مانندچوب بطوریکه سرپیچ برابر باچوب‌قرار

coxa :

مفصل فوقانی پا ، استخوان ران .

Cr :

اختصار نام شیمیائی کرم .

crabbing :

بخار دادن و کشیدن لباس پشمی بمنظور جلوگیری از چروك شدن آن .

cracking :

تجزیه و تزریق هیدروکربورهای نفت .

crackleware :

ظروف لعابی که سطح آن دارای ترك های کوچك زیاد باشد .

cramp :

گیره مخصوص چوب ، هنگامیکه دو قطعه چوب را چسب یا سریشم زده اند داخل آن قرار میدهند تا خوب بیکدیگر بچسبند .

crampon :

چنگك ، قلاب ، چنگك مخصوص نگاهداری سنگها هنگام بالابردن شان توسط جرثقال .

cranium :

کرانیوم ، کاسه سر ، جمجمه .

crank :

هندل ، هندل زدن موتور .

crash

پارچه زبر ، پارچه حوله یی .

crazing :

شکستن ، مو برداشتن ، مودار کردن سطح شیئی شکستنی مانند ، سیمان ، سفال ومانند آنها .

cream - laid :

کاغذ خط دار .

cream of tartar :

جوهر ترش که هنگام شراب سازی میگیرند و در نانوائی بکار میبرند .

creatine :

کریتین ، ماده یی که در عضلات بدن وجود داشته و هنگام کار عضلات مصرف میگردند .

creep :

خزش فلز ، وتغییر شکل دادن آن در معرض کشش دائمی .

crenate :

کنگره دار کردن ، دندان موشی کردن .

crenellated :

کنگره یی شکل .

creosote :

کروزوت ، جوهر قطران .

crepe :

کرپ ، نوعی پارچه زبر .

crepe rubber :
لاستیك کرپ ، که عاج‌دار بوده و در تخت کفش بکار میرود .

crepitation :
ترق‌و تروق ، جزجز ، و صداهایی شبیه آنها .

crepuscular :
تلق‌وشفق ، سرخی بامداد وشامگاه .

crescents .
سلول‌های جنسی موذی وزیان‌آور .

cresol :
مایه‌یی بیرنگ وکریستال مانند که ازقیرذغال سنگ میگیرند .

cretaceous :
تباشیری ، که دارای گچ میباشد .

cretaceous period :
دوره‌سنگ گچ ، بین ۱۴۰ – ۱۷۰ میلیون سال قبل میباشد .

cretin :
خلقت ناقص آدمی بعلت ضعف غـده تیروئید .

crible :
غربالی ، سوراخ سوراخ .

cribellum :
صفحه سوراخ داری که عنکبوت تار خودرااز میان سوراخ‌های آن عبور میدهد .

cricoid :
حلقه‌یی شکل ، حلقوی

cricoid cartilage :
سیب‌آدم ، برآمدگی گلو

cringles .
حلقه‌های فلزی که روی طناب در لبه بادبان قرارمیدهند .

crisis :
بحران بریدن ناگهانی تب ، کاهش ناگهانی حرارت بدن در پایان‌تب.

critical angle :
زاویه بحرانی .

critical mass :
مقدار کافی دورانیم یا پلوتونیم که بتواند ازخود عکس‌العمل زنجیری نشان بدهد .

critical pressure :
فشار بحرانی ، مقدار فشاری که در آن یك گازچون سردشده وبحرارت بحرانی خود برسد تبدیل بمایع خواهد گشت .

critical state :
حالتی بین مایع و گاز .

crockets :
گچ بری تزئینی کوچك که در لبه سقف یاپنجره ایجاد میکنند .

cromagnon man :

انسان کروماگنون ، که بقایای آن در فرانسه یافت شده و ۲۵ تا ۴۰ هزار سال قبل میزیسته . و قادر بساختن ابزارآلات ازسنگ وتصویر نگاری بر روی دیوار های غار بوده است .

crookes tube :

لوله کروکس ، لوله‌یی شیشه‌یی که فشار گاز در آن بسیار کم بوده و از میان‌آن الکتریسته عبور میکند.

crookes glass :

شیشه کروکس ، که چون آنرا در مقابل اشعه نور قرار دهند، نورقادر به نفوذ درآن نیست .

cross - cut saw :

اره اریب بر ، اره مزبور دارای دندانه های اریب بوده وچوب را نیز بهمان شکل میبرد .

cross - hatching :

رسم خطوط متقاطع در یك طرح بطوریکه خطوط مزبورنشان دهنده مواد مختلف باشند.

cross - section :

نمای برش خورده ، نمای عرضی هر شیئی .

crotch :

تیر دوشاخه ، محل انشعاب.

crown glass :

شیشه گرد یا چرخی ، نوعی شیشه که ازسود ، آهك و سنگریزه ساخته شده و دیر گدازتر از شیشه معمولی است .

crown octavo:

قطعه‌یی کاغذ ۲۰ × ۱۵ اینچی که آنرا تا کرده و ۸ برگ ۵ × ۷$\frac{1}{2}$ اینچی باآن بسازند .

crown wheel :

کرانویل، نوعی دنده که‌دندانه‌های آن در بغل آن قرار داشته و در دیفرانسیال اتوموبیل وظیفه مهمی‌را انجام میدهد .

cruc :

صلیب ، مانند cruciform صلیبی شکل، چلیپائی .

crucible :

بوته ، ظرف مخصوص ذوب فلز .

cruciferae :

گل‌چلیپائی،هر گل که چهار گلبرگ داشته باشد مانند‌کلم وخانواده‌آن .

cruising speed:

سرعت معمولی یك هوا پیما ، یا

سرعت یك وسیله نقلیه بهنگام مسافرت که از ۹۰ درصد حداکثر سرعت آن تجاوز نکند .

crustacea :
ازخانواده خرچنگ ، کـه دارای اندامهای چسبیده بوده وسر و گلو آنها پوشیده ازجسم شاخی است .

crutch :
چوب زیر بغل، که بشکل ∇ میباشد، آن قسمت ازساعت دیواری کـه از دوطرف باپاندول تماس یـافته و باعث نوسان آن میگردد .

cryo :
مربوط به یخبندی .

cryogenic technique :
روش یافن منجمد کردن و پـائین آوردن حرارت تاحد بسیار پائین .

cryolite:
مواد معدنی که درصخره‌های خـارا (گرانیت) یافت شده وشبیه نخ سفید میباشد ، ودر صنایع شیشه سازی و آلومینیوم سازی بکار میرود .

crypt :
نهان ، مخفی .

crypto gam :
گیاه نهان زا ، گیاه کمزاد .

crystal :
بلور، کریستال ، ترتیب قرار گرفتن اتم ها یایـونها در جسمـی مانند دانه‌های شکر یا نمك

crystalline :
بلوری ، متبلور .

Cs.
اختصاراسم شیمیائی کازیوم .

Cu :
اختصارنام شیمیائی کوپر (مس) .

cube :
توان سوم ، عدد مکعب .

cubic root :
ریشه سوم ، کعب ، جذرمکعب .

cubic system of crystals :
یك بلور مکعب شکل که دارای سه محورمتساوی میباشد .وهرگاه آنرا درحول یکی ازمحورها بگـردانیم لبه‌ها، رویه‌ها ، وزوایاازیك نقطـه دیده میشوند .

culex :
پشه‌ها .

cullet :
شیشه خرده ومانند آن کـه داخل مواد دیگر ذوب وشیشه‌های جدیدی ازآنها بسازند .

آزمایش فلزاتی چون طلاونقره مورد استفاده قرارمیدهند .

cupola :
گنبد ، قبه ، سطح مقعر . سقف گنبدی .

cupola furnace :
کوره ذوب آهن که سقف آن گنبدی میباشد .

curare , curari :
نوعی سم که از گیاهی چون گیاه استرکنین میگیرند و هنگام عمل جراحی جهت بیحس کردن موضع استعمال میگردد .

curb pins :
پین تنظیم فنر موئی ساعت جهت عقب وجلورفتن آن .

cure :
عمل آوردن ماده یا جسمی مانند توتون وچرم توسط مواد شیمیائی یا حرارت .

curette :
یکی ازآلات جراحی که شبیه قاشق بوده وآنرا جهت تخلیه نقاط خالی مورد استفاده قرارمیدهند .

curie :
کوری ، واحد اندازه گیری مقدار مواد رادیواکتیو .

culm :
ساقه میان تهی گیاه ، مانندعلف .

cultivator :
شخم زن ، گاوآهن ، خیش .

culture :
کشت میکروب درمحلی مناسب .

culvert :
آبگذر، نهر سرپوشیده ، مجرای سرپوشیده یالوله های عظیمی جهت انتقال بخار .

cumbent :
قرارگرفتن ، خوابیدن، درترکیب مانند ، *procumbent* ساقه خوابیده گیاه بروی زمین *recombent* خوابیدن گیاه به پشت بروی زمین.

cumulo -nimbus :
توده های ابرهنگام رعد وبرق .

cumulus :
توده یاکپه ابرمترا کم درارتفاعات زیاد .

cuneus :
کوه .

cuneate uniform :
گوپی شکل .

cupel :
بوته ، قال یاظرفی که از خاکستر استخوان ساخته شده وآنرا جهت

curie point :
حرارتی که فلز آهن‌ربا شده خاصیت آهن‌ربائی خود را در آن از دست میدهد چون ، نیکل کــه در ۳۵۸ درجه سانتیگراد این خاصیت را از دست میدهد .

current :
جریان آب بیك سو ، مانند جریان رودخانه که همانند جریان الکتریسته است درسیم .

curs :
شتاب .

cursores :
مرغ دونده مانند شترمرغ .

cursor :
خط کش لغزنده ، یك قسمت لغزنده ازیك دستگاه .

curtain wall :
دیوارپوششی بدون بارکــه معمولا روی یك شمع میسازند .

curvature :
کجی ، انحنا ، اندازه گیری انحنای یك خط .

cusec :
فوت مکعب درثانیه ، مانند اندازه گیری جریان آب .

cusp :
گوشه ، نوك ، پایه .

cuticle :
بشره‌پوست ، فوق‌الجلد .

cut - out :
کلید یا سویچ قطع و وصل جریــان الکتریسته ، قطع جریان .

cut - pile :
ترتیب بافتن‌ولوت بطوریکه گره ها وحلقه‌های نخ درسطح قرار گیرندتا بعداً آنها را بریده وباز کنند .

cut - spirits :
ویسکی یا برندی که داخل آنها آب کنند تا رقیق تر گردند .

cutter :
کرجی‌های یك رزمناو که دارای دو بادبان درجلومیباشد .

cyan :
آبی‌سیر .

cyanamide :
سیانامید ، کودی که آهــك وازت خاك را زیادکند .

cyanates :
نمك‌های اسید سیانیك .

cyanide hardening :
سخت کردن سطح فلز باسیانید سدیم مذاب .

cyanosis :

یرقان ازرق ، تیرگی رنگ چهره که ناشی از کمبود اکسیژن درخون میباشد .

cybernetics :

مطالعه درباره کیفیت ووظایف قسمت های مختلف یك ماشین یا انسان . مانند وظیفه پیستون درسیلندرموتور یامغز درسر انسان .

cycle :

گردش ، دور ، یك سلسله وقایع و رویداد که مکرر اتفاق بیفتد .

cyclic compounds :

ترکیبات حلقوی ، ترکیبات شیمیائی که ازیك یا حلقه‌های بیشتری ازاتم کربن تشکیل شده باشد . مانند بنزین یاپیریدین .

cyclo :

دایره .

cycloid curve :

منحنی غلطان ، منحنی شبه‌دایره .

cyclothymia :

سیکلوتمیا ، اختلالات دماغی که باعث هیجانات وبحران‌هایی از قبیل غم وغصه ، ناامیدی و مانند آن میگردد .

cyclotron :

سیکلوترون ، آلت مخصوص تولید ذرات سنگین الکتریکی،مانندذرات آلفا .

cylinder :

سیلندر ، استوانه .

cyma :

سطوح «S» شکل برروی چوب ، گچ وسنگ .

cyme :

نوعی آرایش خوشه‌یی ، گروهی گل برروی یك شاخه که بترتیب آرایشی بازشوند .

cyno :

سگ .

cynoidae :

حیواناتی از خانواده سگ ،مانند گرگ .

cyst :

کیسه ، مثانه ، تخمدان .

cysticer cosis :

بیماری کرم کدو .

cystine :

یك اسید آمینه که دارای سولفور بوده و بیشتردرموجود دارد .

cyto :

سلول ، یاخته .

cytology :
سلول شناسی ، یاخته شناسی .

cytoplasm :
سیتوپلاسم ، پروتوپلاسم یک سلول .

D

D :

اختصار نام شیمیائی ، دیوتریوم .

D . A . H. :

بی نظمی درکار قلب .

disordered action of heart .

D . C . :

جریان‌مستقیم (درالکتریسته) .

direct current.

D . D . T . :

د . د . ت . ماده‌یی‌حشره‌کش .

D layer :

قشری ازآتمسفر که در ارتفاع ۶۰ ــ ۵۰ میلی‌قرار گرفته‌وهنگامی که‌لکه‌های‌خورشید نمودارمیگردد، امواج کوتاه رادیــویی را متوقف میسازد .

D light :

نور D . نور نارنجی‌رنگ‌سدیم که از نمك‌معمولی‌درشعله بوجودمیآید .

dacryo :

اشك .

dacryocystitis :

تورم مجرای اشکی .

dado :

خط رنگی تزئینی یا دیگرتزئینات مشابه درقسمت تحتانی دیواراطاق.

Dakin's solution :

محلول داکین ، محلول ضد عفونی کننده‌یی که‌کلورین را آزادمیکند.

Daltonism :
رنگ کوری ، عجز در تشخیص تفاوت رنگ قرمز وسبز .

Dalton's atomic theory :
فرضیه اتمی دالتون که گوید : ماده ازاتمهای بیشماری تشکیل یافته . اتمهای هر ماده مشابه یکدیگرند . اتمها یکدیگررا جذب کرده وتشکیل ابعاد ثابتی را میدهند .

Dalton's law of partial pressure :
قانون دالتون درباره فشارهای نسبی . که چنین بیان میشود : هر گاه مخلوطی ازگازهای مختلف را درنظر بگیریم ، فشارهریك ازگازها بهتنهائی نیزبرابر با فشار گازهای مخلوط شده هم حجم آن خواهد بود .

damascene :
موجدار یاآبدار کردن فلز . مرصع کردن .

damask :
حریر گلدار ، پارچه رومیزی موجدار .

damp :
وجودگازدرمعدن ذغال .

damper :
مانع ، خفه کن .

damping :
بی حرکت کردن ، ازحرکت شیئی متحرك كاستن مانندكم كردن نوسان پاندول ساعت .

damping down a fire:
مرطوب کردن ذغال سنگ بمنظور کند سوختن آن .

damping - off :
نوعی بیماری گیاهی در گیاه جوان که براثر رویش قارچ در نقاط مرطوب وسرد بوجود میآید .

damp - proof course :
مصالح ضد رطوبت که در دیوارمنازل بکارمیبرند تا آجررطوبت پس ندهد .

dandy roll :
نوعی غلطك چاپ که ازسیم بافته ، ساخته شده است .

Daniell cell :
پیل دانیل ، که تشکیل شده است از دوقطب ، یکی روی که درمحلول سولفات روی قراردارد ودیگری مس که درمحلول سولفات مس میباشد و

جریان برق بصورت مداری از مس بسمت روی درجریان‌است .

Darwinian theory :

نظریه‌داروین ، زاده کلیه‌موجودات با والدینشان کمی فرق دارند و آنهایی زنده میمانند که تفاوتشان بامحیط بیشتر سازگار بوده وبقیه میمیرند . بنابراین شکل ظاهری و خصوصیات نوعی‌دسته اول بتدریج با محیط سازگارخواهد شد .

Darwin's tubercle :

برآمدگی قسمت‌فوقانی‌لاله گوش که درانسان کوچکتر ولی در میمون بزرگتراست . این تحقیقات‌منسوب به داروین میباشد .

date line :

هرگاه‌یك مسافر، مسافرت دور دنیا را ازسمت شرق شروع‌کند از نظر وقت صرفه‌جوئی زیادی کرده و هر گاه همین مسافرت را بسمت غرب شروع‌کند وقت زیادی را از دست خواهد داد .

datum :

ماخذ ، چیزمفروض ، فرض .

Davis apparatus :

دستگاه دیویس ، دستگاه مخصوص دم زنی که به شخص مغروق‌هواداده‌و همچنین‌ویرا ازاعماق‌آب روی‌سطح میآورد .

davits :

لنگرکش، کرجی بلندکن ، اهرمی مخصوص که با قلاب سرخود قایقی را بالا وپائین میبرد .

Davy safety lamp :

چراغ ایمنی داوی ، چراغ بادی مخصوصی که‌مورداستفاده معدنچیان بوده وساختمان‌آن طوری است که گازهای موجود در معدن را مشتعل نمیکند .

deactivate :

باعث‌ازکارافتادن،ازفعالیت افتادن.

decarbonize :

قشرهای سنگین کربن موجود در داخل یك موتور را خارج کردن.

deoxidize :

اکسیژن چیزی را خارج کردن .

dead angle :

زاویه‌یی که‌به سوپاپ‌های هوای یك موتوربخار بسته شده وموتورروشن نخواهدشدمگرآنکه چرخ‌های‌آنرا کمی حرکت دهند .

dead axle :

اکسل ثابت ، شفت ثابت که توأم با چرخها گردش نکند .

dead – beat :

ضامن چرخ دنده ، آلت مخصوصی که ازعقب زدن دنده جلوگیری میکند .

dead centre :

نقطه مرگ (در پیستون) نقطه‌یی که درآن میل‌لنگ با پیستون‌دریك‌خط قرار گرفته و نیروی بخار قادر بحرکت پیستون نیست‌مگرآنکه‌میل لنگ کمی ببالا یا بپائین بگردد .

dead-end :

نقطه‌راکد ، لوله‌آب گرم که‌به‌شیری منتهی شده و آب در آنجا متوقف میگردد ، نقطه توقف‌را نقطه راکد نامند .

deadeyes :

نوعی قرقره‌های طناب خور ثابت که وسط آنها سه سوراخ داشته و طناب در اطراف یکی از آنها بسته میشود و دیگری در یك سمت کشتی ثابت‌میباشد. چون‌دوقرقره رابسوی یکدیگر بکشندطناب سفت میگردد.

dead-head :

قرقره چوبی که به‌قلاب کشتی می‌بندند تا موقعیت کشتی را در آب تعیین کنند .

dead-lights :

روکش‌چوبی که درهوای‌بدوطوفانی روی‌پنجره‌های کشتی نصب‌میکنند .

dead load :

بارخشکه ، مانندبار یك‌پل‌بدون‌بار خارجی یا اضافی .

dead man's handle :

هرگاه راننده یك ترن برقی‌بعللی مانند بیماری‌یا مرگ آنی اهرم را فشار ندهدترن ازحرکت‌بازخواهد ایستاد .

dead reckoning :

محاسبه موقعیت یك کشتی‌یا هواپیما از سرعت‌یازمان آخرین محل‌توقف آن .

dead weight :

وزن‌خشکه *dead load*

deal :

چوب‌کاج یا چوب سفید که بقطعات معینی بریده شود . عرض‌این‌قطعات ۱۰ اینچ و قطرشان معمولا دواینچ میباشد . الوارکوچك .

debridement :

کندن‌پوست‌های اضافی روی‌زخم و هموار کردن‌آن جهت‌آوردن پوست نو .

Decapoda :
جانورده‌پا مانند خرچنگ یاجانور ده دست مانند ماهی مرکب

Decca :
نـام تجـارتی سیستم رادیوئـی هوانوردی .

decibel :
یکدهم‌بل،وآن‌عبارت‌است‌ازواحدی جهت‌تعریف‌تعداد دفعاتی که‌یك‌صوت قوی‌تر از صوت دیگری است .

decidua :
پرده افتنده غشاء .

deciduous :
ریزنده،افتنده،برگه ریزیابال‌ریز.

deciles :
دهدهی ، اعشـاری ، اندازه‌هـای اعشاری .

deckle edge :
لبه ناصاف‌کاغذ پس‌از بریدن‌آن .

declination :
میل، دوری‌ازاستوا، زاویه‌انحراف، تمایل ، خمیدگی، برگشت.

decoction :
جوشانده ، عصاره‌گیری .

decomposition :
انحلال، تجزیه ، پوسیدگی، فساد، تلاشی .

docompression :
آزادکردن یاآزاد شدن فشار وارد برهرجسم .

decorticated :
پوست‌کندن ، ورآمدن‌پوست .

decrement :
نقصان، کاهش، تنزل .

decubitus :
استلقا (درطب) .

decumbent :
خوابیده ، روی زمین کشنده (گیاه- شناسی) .

decussation :
چلیپائی، متقاطع ، مشبك (گیـاه - شناسی) .

dedendum :
قسمت پائین دندانه یك‌دنده .

deeps :
خط راهنما :

defaecation :
نام طبی‌تخلیه فضولات از معده در آزمایشگاه .

defervescence :
خنك‌شدگی ، افت‌حرارت . کاهش جوش‌وخروش .

deficiency disease :
بیماری‌ناشی‌ازکمبود مواد غذائی ،

degrees of freedom :
درجه گریز هرشیئی از نظر شکل یا مکان ، مانندنقطه‌یی که‌سه راه گریز دارد و می‌تواندببالاوپائین بطرفین وعقب‌و جلو حرکت‌کند . لیکن در شیمی عواملی ماننذفشار و حرارت راگویندکه بایستی‌آنهـا را قبل از حالت گاز ، مایع‌یاجامدشناخت.

dehiscence :
بازشدگی ، شکفتگی یك تخم یـا جوانه .

dehydrate :
بی‌آب کردن ، آب گرفتن از ، خشك‌کردن .

dehydration :
خشك‌کنی ، آب گیری ، بی آب‌ـ سازی ، مانند نقصان یافتن آب‌بدن.

dele :
پاك کردن ، برداشتن یك لغت یا علامت از یك‌نامه .

delft :
سفال لعابی .

deliquesce :
آبشدن بر اثرنم هوا ، گداختن ، مانند بستر نمك درهوای‌مرطوب

delirium :
سرسام،هذیان،دیوانگی،پرت گوئی.

غیرکافی بودن موادلازمه حیاتی در غذا .

definite integral :
انتگرال مطلق‌یا معین .

definition :
تعریف، تصریح ، روشنی ، وضوح.

deflagrate :
زود آتش زدن ، سریع سوختن ، اشتعال‌سریع .

deflect :
کج‌شدن ، منحرف‌شدن ، کج کردن یا منحرف‌کردن .

deformation :
بدشکلی ، ازشکل‌انداختگی، تغییر شکل .

degaussing :
توده‌یی ازفلز مانند یك‌کشتی که‌کار آهن‌ربا راسیکند .

degeneration :
فساد تدریجی ، فسادنژادی،متلاشی شدن .

degras :
چربی‌که ازپوست گوسفندمیگیرند.

degree :
درجه،پایه ، مرحله‌یی که علامت‌آن در هندسه «°» میباشد .

dellinger fade - out :
خفه‌کردن امواج کوتاه رادیو توسط قشر «D» آتمسفر .

delta :
دلتا ، مصب رودخانه ، دال یونانی که شکل سه‌گوش دارد .

delta rays :
اشعه دلتا ، الکترون‌هایی که هنگام عبور ذرات آلفا از میان جسمی مانند آلومینیوم ، بخارج می‌آید .

deltoid muscle :
ماهیچه سه‌گوش‌شانه .

dementia :
دیوانگی ، جنون، اختلال مشاعر.

dementia praecox :
نوعی اختلال دماغی که معمولا در سنین ۱۴ـ۲۰ سالگی عارض انسان میگردد . وطی آن فکر انسان پیرو احساسات میگردد .

demi :
نیمه .

demodulation :
از مدول‌خارج‌کردن ، بازیابی .

demography :
آمـارگیری جمعیت یك کشور و مطالعه درباره نوسان‌نفرات .

demulcent :
آرام‌بخش،مسکن ، داروی‌مرهمی.

demy :
کاغذ چاپ که دارای ابعـاد معینی است .

denary :
ده ده ، اعشاری ، ده‌دهی .

denaturation :
از طبیعت اصلـی بیرون آوردن ، طبیعت‌یا سرشت‌چیزی‌راتغییردادن.

denatured alcohol :
الکل‌سمی و غیرقابل‌شرب .

dendr :
درخت ، مـانند *Rhododendron* نوعی‌خار که‌گلهای‌قرمزمیدهد .

dendrites :
سنگ درخت‌وار، شاخه‌های کوچك سلول عصبی که اعصاب را بیکدیگر مربوط میسازد .

dengue :
تب استخوان شکن ، تبی که باعث سردرد و سرخی‌چشم همچنین درد پشت و مفاصل میگردد .

denier :
واحد اندازه‌گیری نخ ابریشم یا پنبه .

denominator :

مخرج (درحساب) .

denotation :

اشاره ، نشان ، آرش، فلش .

dense :

غلیظ ، انبوه ، متراکم .

density :

غلظت ، تراکم ، انبوهی .

dent :

دندان .

dentate :

دندانه‌دار ، دندانه دندانه .

dentine :

عاج‌دندان .

dental formula :

فرمول‌دندانی یا لثوی ، شرح‌تعداد ونوع دندانهای انسان‌و حیوان .

dentition :

رویش دندان ، درآوردن‌دندان .

denuded :

لخت‌کردن ، برهنه‌کردن ، عاری کردن .

denuded rock :

صخره برهنه شده ، صخره‌یی کـه سنك ریزه‌های موجود در روی آن جدا شده است .

deodorant :

ماده دفع‌بو .

dependent variable :

تغییرات تابع .

depolatory :

واجبی ، نوره ، مـوپاك‌کن .

dipolarizer :

ماده‌یی که ازنقصان ولتاژ دریك‌پیل الکتریکی جلوگیری میکند و در اصطلاح علمی آنرا پلاریزه میکند. یعنی تجمع هیدروژن‌ها روی صفحه مسی پیل‌مس‌ـ روی .

depression :

تورفتگی، گودشدگی، پائین‌افتادگی تنزل ، کاهش ، افسردگی، دلتنگی.

depressor :

کاهش‌دهنده، مانندعامل‌کاهش‌ضربان قلب .

derivative :

مشتق ، مأخوذ ، متفرع .

derived units :

واحدهای مشتق، اندازه‌هایی‌که بر سه اصل طول ، حجم زمان بستگی دارد .

derm :

پوست، جلد .

dermatitis :

آب انداختن پوست .

dermis :

پوست زیرین ، جلداصلی .

derrick :

جرثقیل ، این نوع جرثقیل جهت بلند کردن بارهای سنگین و بارگیری کشتی‌ها در بندر است .

des :

بدون

desiccate :

خشك کردن .

desquamation :

پوسته شدن ، پوست انداختن .

destructive :

مخرب،ویران کننده ، تباه‌سازنده.

destructive distillasion:

تقطیر زیان آور ، گرم کردن فوق‌العاده جسمی بطوریکه ماهیت آن براثر حرارت‌زیاد تغییر کند ، مانند استخراج گاز از ذغال‌سنك و اسید آسیتیك از قیرچوب .

destructive test :

آزمایش زیان‌آور مانند آزمایش جسمی که هنگام عملیات آزمایشی شکسته یامنهدم گردد .

detector valve :

لامپ موج‌یاب (درزادیو) .

detent :

گیره ، عایق، مانع .

detergent :

پاك کننده ، داروی پاك کننده .

determinants :

تعیین کننده ، ترتیب حل معادلات چند مجهوله .

detonate :

انفجار ناگهانی ، محترق کردن .

detonator :

چاشنی‌درفشنك ، مین ومانندآنها .

detritus :

اجسام سنگین که به پائین سقوط کنند ، کاسته شدن ازحجم شیئی بر اثرسایش .

detumesce :

تخفیف تورم .

deuterium :

هیدروژن سنگین که دارای وزن اتمی۲ بجای۱ باشد .

developed width :

عریض شدن یا طویل‌شدن سطح فلز پس از اتمام کار چکش کاری و غیره ...

developer :

دوای ظهورفیلم ، ماده شیمیائی که نمك‌های نقره را به‌فلز نقره مبدل میکند .

deviation :

انحراف ، برگشت ، گمراهی ، مانند *magnetic deviation:* انحراف مغناطیسی .

devitrification :

تبدیل حالت‌شیشه‌یی به‌بلوری .

Devonian rocks :

صخره‌های‌دوونیان ، لایه‌های‌صخره شنی متعلق به ۳۲۰-۲۷۵ میلیون سال‌قبل .

Dewar flask :

فلاسك‌معمولی که برودت یا حرارت مایعات را تا مدتی‌حفظ میکند

dew point :

نقطه شبنم ، درجه سردی‌هوا که در آن شبنم میزند .

dextrans :

دکستران ، کمپلکس کربو هیدرات که ازگلوکز تشکیل‌میگردد .

dextrin :

صمغ نشاسته .

dextrose :

دکستروز ، قندمیوه‌جات شیرین .

diode :

دیود ، لامپ رادیوکه دارای دو الکترود میباشد .

diabetes insipidus :

بیماری قندکه طی‌آن در ادرار قند مشاهده شده و بیمار بایستی از خوردن قند خودداری کند .

diagnosis :

تشخیص ناخوشی ، درمان شناسی .

dialysis :

تجزیه (در شیمی) ، تفرق اتصال (درطب) .

diamagnetic substance:

مواد ضد مغناطیس . گرایش این مواد در مقابل‌میدان مغناطیسی بسیارضعیف‌بوده و بسمت‌ضعیف‌ترین نقطه میدان معطوف میگردند .

diameter :

قطر .

diamide :

ماده‌یی‌مخصوص جهت‌کاهش نمك ـ های طلا و نقره‌و پلاتین .

diamidines :

دیامیدین ، داروی ضدخواب ، این دارو بیماری خواب را درمان میکند .

diamine :
ماده‌یی که دارای دوآمین واز گروه (NH^{2}) میباشد .

diaper :
پارچه کتانی گلدار ، حوله .

diaphoretic :
داروی‌عرق‌زا ، معرق .

diaphragm :
دیافراگم،پرده‌دل ، حجاب‌حاجز، جدار، دیواره ، صفحه قابل‌ارتعاش (در دستگاه‌های صوتی) .

diarrhoea :
اسهال .

diastase :
دیاستاز ، رطوبت لوزالمعده،جوهر بزاق .

diastole :
انبساط قلب و شرائین .

diathermanous substance :
ماده‌یی که حرارت رادیان قادراست ازمیان آن‌عبور کند ،مانندکوآرتز، فلورابسپار . شیشه شامل اینها نمیگردد .

diathermy :
دیاترمی ، یك‌جریان‌فرکانس زیاد که باعث تولید حرارت در بدن میگردد .

diathesis :
استعداد مزاج (درطب) . آمادگی ارثی مزاج در مقابل ابتلاء به بیماری .

diatomic :
مولوکول‌های دو اتمی ، مانندگاز هیدروژن‌که دارای اتم‌های پیوسته دوتائی میباشد .

diatom :
جلبك‌های ته‌دریا .

diazo compounds :
ترکیبات شیمیائی که دارای دو نیتروژن اتم باشند، مانند .N.N. این‌ترکیبات برای رنگرزی بسیار سودمندند .

dibasic acids :
اسیدهایی که دارای دوهیدروژن‌اتم بوده و ممکن است بـا فلز مبادله شوند مانند $SO^{4}H^{2}$

dicho :
دوبخش مجزا .

dichotomy :
به دو بخش مجزا شدن ، دو شاخه شدن .

dichogamous flower :
گلی که اندام نرو ماده آن در دو

زمان مختلف برسند .

dichroic crystal :
کریستال رنگارنگ. که چون آنرا در جهات مختلف قرار دهند تغییر رنگ میدهد .

dichromate :
دیکرومات ، گروه نمکهای طبی.

Dick test :
آزمایش دیك، تلقیح علیه تب مخملك وهرگاه پس ازتلقیح ، پوست بدن قرمز شود بدن آمادگی ابتلا را دارد .

dicophane :
د . د . ت .

dicotyledons :
گیاهان دولپه (گیاه شناسی) .

dicrotic pulse :
ضربان دوبل نبض ، که در تب‌های شدید ایجاد میگردد .

die :
حدیده .

dieldrin :
نوعی داروی حشره کش ، که از ترکیب هیدروکربن و کلودین تشکیل میشود .

dielectric :
مانع عبور جریان برق ، مانند : کاغذ ، هوا ویا میکا، در بین فیوز.

dielectric loss :
اتلاف انرژی الکتریکی بعلت نوسان مولوکولهای مواد مانع عبور برق که نتیجتاً باعث ایجاد حرارت میگردد .

dien cephalon :
مغز میانی، که کار غدد درونی سر راکنترول میکند .

deisel engine .
موتور دیزل ، سوخت این موتور گازوئیل بوده وچون مقدار کمپرس آن زیاد میباشد احتیاج بشمع نداشته و بمحض تزریق سوخت مشتعل میگردد .

Dietl's crisis :
وجود درد و تب توأم با استفراغ که ناشی ازبندآمدن مجرای ادرار میباشد .

difference tone :
تفاضل تن.

differential calculus :
حساب فاصله .

differential coefficient :
ضریب تفاضلی .

differential gear :
دنده دیفرانسیال ، دنده‌یی در عقب

اتومبیل که در سرپیچ‌ها سرعت‌های مختلف بچرخ‌ها میدهد .

differentiate :
تشخیص دادن، فرق گذاشتن، تفاوت قائل شدن .

differentiation :
تفریق محاسبه‌یی ، ایجاد انواع سلول .

diffraction :
شکست ، انکسار نور یا الکترونها هنگامیکه آنها ازشیئی لبه‌تیز عبور میکنند .

diffraction bands :
شکست انوار نور .

diffraction grating :
همگرائی نور ، شبکه انکسار، قطعه شیشه‌یی که روی آن خطوط موازی ایجاد کرده باشند و خطوط مزبور باعث شکست نور گردد .

diffusion :
منتشرشدن ، انتشار ، ریزش .

digest :
هضم، گواریدن ، هضم‌شدن .

digit :
انگشت ، پنجه ، پهنای انگشت ، ارقام .

digitigrade :
پنجه‌رو ، باپنجه راه‌رونده، جانور پنجه‌رو .

digital :
رقمی ، انگشتی .

digitalis :
گل پنجه علی ، برگ پنجه علی که مصرف داروئی دارد .

dihedral angle :
زاویه دو سطحی ، مانند زاویه بال هواپیما .

dilate :
منبسط شدن ، اتساع دادن ، گسترش یافتن مانند مردمک چشم که در تاریکی بزرگتر میگردد .

dilatometer :
انبساط‌سنج ، آلت مخصوص اندازه‌گیری تغییرات حجم مایعات مانند، آب و فلز پس ازحرارت دادن .

dilute :
رقیق ، آبکی ، کمرنگ کردن مایعات مانند جوهر یا اسید با افزودن آب بآنها .

dimensions :
ابعاد ، حجم ، وسعت .

dimethyl phathalate :
دیمیتل فتالات ، نوعی داروی

حشره کش .

dinghy :

نوعی کرجی پاروئی .

diode :

دیود ، لامپ رادیو که دارای دو قطب باشد .

dioecious :

آندسته از گیاهان که اندامهای نر و ماده آنها روی دو گیـاه مختلف قرار دارند

dioptre

واحد قوه انکسار نور درعدسی .

dioptric :

تعادل سوزن قطب‌نما در وسط ، قبل از مجاورت آن با آهن ربا این تعادل بهم خواهدخورد .

diphtheria :

دیفتری ، خناق، گلودرد .

theroid bacilli :

باسیل دیفتری که دراز میباشد .

diploid :

شخصی که‌دارای‌تعداد کروموزونهای معمولی است. و در بعضی‌ها تعداد آنها ۴۶است و دربرخی ۲۳ یعنی نصف‌اولی .

dipolar molecule :

مولوکولهائی که‌ترتیب‌قرار گرفتن اتمها در آنها طوری که اقطـاب مثبت و منفی جهت آنها تشکیل داده‌اند .

dipole aerial :

آنتن دوبل .

dipsomania

جنون‌الکل، میل‌مفرط بنوشابه‌های الکلی .

dip - stick :

درجه روغن موتور ، سیخ مدرجی که داخل کارتل قرار گرفته ومقدار روغن موجود درآنرا نشان‌میدهد.

diptera :

دوبالان، حشره دوبال .

direct - coupled circuit :

مدار زوج مستقیم .

direct current :

جریان‌مستقیم .

direction finder :

جهت‌یاب ، یك‌دستگاه رادیو بـا آنتن که روی‌صفحه‌یی نصب شده و باطراف میگردد و توسط‌آن جهت را پیدا میکنند .

direct ray:

شعاع مستقیم ، پرتومستقیم .

directrix :
خط راهنما .

discolour :
بی‌رنگ کردن ، ازجلا انداختن ، بدرنگ شدن .

disc , disk :
صفحه ، دایره گرده ، چرخ‌توپر.

dischorrow :
خرمن‌کوب ، خاك‌کوب .

discharge :
خالی‌کردن ، تهی کردن ، آزاد کردن ، پاك‌کردن .

discharge tube :
آلت‌مخصوصی که جریان الکتریکی درآن ازمیان خلاء یا گاز، درفشار کم عبور میکند .

discharge lamp :
لامپ نئون ، لامپ مزبور ازگازکم فشار پرشده و چون الکتریسته در آن جریان یابد گازهای مزبور از خود نور میدهند .

discrete :
جدا ، مجزا ، خالهای‌مجزدبرروی پوست .

disinfectant :
ضدعفونی ، دافع‌عفونت، داروی‌ضد عفونی .

dislocated bone :
استخوان جابجاشده ، در رفته، از مفصل‌درآمده.

dislocation :
جابجاشده‌گی، دررفتگی‌استخوان، خلع مفصل .

disorientation :
اختلال‌حواس , که شخص مبتلا بآن زمان و مکان را تشخیص نمیدهد .

dispersal :
پراکندگی، پراکنده سازی،متفرق شدن .

dispersion :
انتشار ، پراکندگی.تجزیه‌نور .

displacement :
جایگیری ، پس‌زنی ، جابجا سازی.

dissect :
پاره‌پاره‌کردن،تجزیه‌کردن،تشریح اندام گیاه یا حیوان :

disseminate :
منتشر یاپراکنده‌کردن .

disseminated sclerosis:
سفت شدگی بافتهای اعصاب مغزو نخاع بطورپراکنده .

dissociation :
تجزیه مولوکولهای مرکب به

distributor :
پخش کننده ، توزیع کننده ، دلکو (درموتوربنزینی) .

diuretic :
مدر ، پیشاب آور .

diurnal :
روزانه ، روزبروز .

divalent :
جسمی شیمیائی مانند اکسیژن که با دواتم هیدروژن ترکیب شده یا جای آنرا بگیرد .

divergent :
متباین، دورگرا ،منشعب، واگرا.

divergent lens :
عدسی مقعر .

diverticulum :
زائده‌یی درگلوکه تشکیل کیسه‌یی را داده‌وغذارا درخود نگاه‌میدارد. این زائده درمقعدهم وجود دارد .

divided touch :
روش آهن‌رباکردن‌یك اهرم‌آهنی.

dividers :
پرگارتقسیم .

diving bell :
آلت غواصی ، صندوق غواص که بمنزله‌کارگاهی درزیرآب مورد استفاده کارگران قرارمیگیرد .

مولوکولهای‌ساده‌تردرحرارت های زیاد .

dissociation :
تجزیه ، جدا سازی ، تلاشی ، تفریق . اختلالات دماغی که طی‌آن شخص تغییرشخصیت میدهد .

dissolve :
ذوب‌کردن ، آب کردن یاشدن ، تجزیه شدن ، گداختن .

distal :
دورازمرکز ، دورازمبدأ دور .

distance receptors :
اعضای بدن یك حیوان که‌توسط‌آن قادر است ازوجود اشیاء دوراطلاع حاصل‌کند مانند چشم تیز بین .

distemper :
رنگ‌لعابی‌که باطاقهامیزنند،سرفه سگ .

distil :
تقطیرشدن یاکردن ، عرق‌گرفتن ، شیره‌گرفتن .

distortion :
پیچیدگی ، کجی ، تغییر شکل ، تحریف کردن .

distribution curve:
منحنی نامنظم ، غیرمنظم .

documentary :

فیلم مستند درسینما .

doff :

خارج کردن ،درآوردن، برداشتن، دورانداختن .

doffer :

کارگری که قرقره ودوكهای پرشده راازروی ماشین ریسندگی برمیدارد.

dog clutch:

کلاج تقلی، که دودنده آن ازیکدیگر جدا بوده وچون آنها را بسوی یکدیگر بکشند قفل میشوند .

dog star :

درخشانترین ستاره آسمان .

dog watch :

تقسیم کار در درکشتی که معمولا دو نوبت بوده ویك نوبت ۶ ـ ۴ بعد از ظهر و نوبت دیگر ۸ـ۶ صبح میباشد بقیه نوبت هاچهارساعتی است تاکلیه کارکنان در یك زمان درگیر کار نباشند .

doldrums :

منطقه رکود دراقیانوس ، مناطقی درنزدیکی استواکه هرچند هم دریا آرام بوده و باد در آنجا جریان نداشته باشد ، میبارد

dolly :

دوربین فیلم برداری متحرك که روی چهارچرخ قرارداشته وفیلم برداران خود نیزروی آن می نشینند ، قطعه آهنی که هنگام پرچ کردن میخ پرچ درسردیگر آن می نهند .

dolmen :

سنگ قبر که اززمان باستان درزیر خاك قرارداشته باشد .

dolomite :

کربنات کلسیوم و منیزیوم که در کوره آهنگری بکارمیبرند .

domain :

یك قطعه فلزآهنربا شده قوی .

donkey - engine :

موتورکوچك بارگیری وتخلیه بار که روی کشتی نصب شده است .

donor :

بخشنده ، واهب ، شخصی که خون خود رابرایگان به بیماران میدهد .

dope :

مایعی غلیظ که قسمتهای بافته روی بالهای هواپیما ومانند آنرا می پوشاند .

Doppler radar :

رادار دوپلر ، این نوع رادارقادر است نزدیك شدن یادورشدن یك

گلوله ، هوا پیما وماننده‌آنهـا را توسط تغییر طول موج نشان دهد .

Doric architecture :

سبك معماری یونان باستان .

dormant :

خوابیده ، بی‌حرکت ،راکد .

dormer :

پنجره روی شیروانی یـا سقف‌های شیب دار .

dorsum :

پشت .

dosage :

تعیین مقداردارو ، که توسط پزشکان تعیین میگردد .

dosimeter :

دستگاه سنجش مقدارتشعشع یونیزه که‌درزمان معینی جذب‌بدن شخص شده است .

double bond :

پیوستن دواتم بایکدیگر .

double decomposition:

ترتیب قرار گرفتن اتمها در دو مولوکول بطوریکه دو مـولوکول دیگر را تشکیل دهند.

double refraction :

انکسارنور ودوشعبه شدن‌آن مانند نورکالسیت .

doubl salts :

نمك‌های‌دوتائی، یك‌ترکیب‌شیمیائی کـه ازدونمك تشکیل شده بـاشد . مانند، نمك‌پتاسیم که‌با نمك‌آلومینیوم ترکیب شده باشد

doublet :

لنگه ، قرینه ، مانند ، ترکیب دو عدسی درذره‌بین .

douche :

دوش حمام .

Dover's powder :

ترکیبی ازتریاك وایپکاکوانها که جهت درمان‌اسهال وزیاد کردن‌عرق بدن هنگام سرما خوردگی استعمال میگردد .

dovetail :

زبانه‌یی ، زبانه یك‌قطعه چوب کـه داخل فرورفتگی قطعه دیگر گشته و یکدیگررا محکم نگاهدارند .

downcast shaft :

ایجاد سوراخ هواکش جهت معدن.

drachm :

درهم ، واحد پول یونان امروز که برابربافرانك فرانسه است .

draft :

آب نشین کشتی، عمـق کافـی‌آب بطوریکه کشتی بخاك ننشیند .

drafting:

نقشه یك ماشین .

draftsman :

نقشه‌کش ، طراح .

drag :

کشش، مانع ، نیروهای‌مانع‌حرکت هواپیما بجلو .

dram :

درم ، نام‌وزنه یا سنگ‌که برابر با $\frac{۱}{۱۶}$ اونس میباشد .

draught , draft :

جریان هوا دریك‌کوره .

draw a fire :

خارج‌کردن ذغال مشتعل ازکوره.

draw - bar :

میله کشش ، میله رابط ، میله بکسل .

draw - sheet :

ملحفه روی تخت بیمار .

dredger :

لاروب ، ماشین لاروبی .

dressing :

پرداخت کردن چرم توسط روغن، زخم بندی ، مرهم‌گذاری ، صیقلی کردن سنگ ساختمان ، پرداخت کردن فلز .

driers :

خشك کننده ، اسکاتیو .

drift :

حرکت قایق یا هواپیما بطرفین بواسطه وزش بادهای جانبی ، حفر دالان در شروع بهره برداری ازمعدن ذغال ، سنبه ، اسکنه .

drifter :

قایق ماهیگیری .

drill :

مته ، ماشین بذرپاشی ، بذرافشان، پارچه خشن کتانی .

drimker apparatus :

دستگاه تنفس مصنوعی .

drip :

آبریزلبه بام .

dripstone :

سنگ بالای درب یا پنجره که آب باران را بخارج میریزد .

driving – band :

قسمت مسی ته فشنگ .

driving – wheel :

چرخی‌که حرکت خودرا ازموتور میگیرد .

drogue :

نوعی بادبان که کشتی راهنگام از کارافتادن موتور،هدایت میکند .

میکنند . دراین موقع کشتی روی پایه‌های مربوطه‌قرار گرفته وآماده تعمیر میگردد .

dry rot :

پوسیدگی چوب ، فساد چوب که معمولا در محل سرپوشیده و فاقد حرکت هوا صورت میگیرد .

dubbing :

دوبله ثانوی فیلم سینما که بجز زبان اصلی فیلم باشد .

duck :

یکجور پارچه نازکتر از کرباس که باآن بادبان میسازند .

duck - board :

نردبان مخصوص سقف‌های شیب دار .

duct :

لوله ، مجرا .

ductile :

تاشو ، قابل انحنا بودن فلز در حالت سرد وبدون گرم کاری‌مانند مس .

ductless gland :

غده درون ریز ، غده‌یی‌نافع‌در بدن که درخون‌ترشح میکند .

Dufaycolor :

روشی‌ازفیلمبرداری یاعکس‌برداری

drop forging :

منگنه زدن فلز ، سکه زدن .

drop wrist :

آویزان شدن دست هنگام بی حسی وازکارافتادن عضله .

dropsy :

استسقاء .

drosometer :

آلت مخصوص اندازه گیری مقدار آب ته نشینی ناشی ازشبنم، درنقطه معینی اززمین

drosophila :

مگس مخصوص میوه .

dross :

تفاله کوره ، پس مانده ، کف‌فلز

drupe :

میوه آلوئی ، شفتالو .

dry bulb :

پیازه خشك‌وتر .

dry cell :

پیل خشك ، باطری خشك ، مانند باطری‌های رادیو وچراغ قوه .

dry dock :

تعمیر گاه کشتی ، درآنجا کشتی‌را ازراه آب داخل تعمیر گاه کرده و پس ازبستن دریچه‌های تعمیر گاه، آب‌آنرا توسط پمپ مخصوصی‌تخلیه

رنگی .

dull emitter :

نوعی لامپ رادیو که کاتدآن ، بدون آنکه زیاد گرم شود ، الکترون بخارج میفرستد زیرا کاتدآن با اکسید باریم روکش شده است .

Dulong and petit's law :

قانون دولانگ وپتی، برحسب‌قانون مزبور وزن اتمی‌یك عنصر دروزن مخصوصش ضرب میگردد .

dulosis :

بردگی درمیان مورچگان ، برده فروشی دردنیای مورچگان .

dumpy level :

نوعی دوربین نقشه برداری که‌جهت سنجش ارتفاع ، درراه سازی بکار میرود .

dungarees :

نوعی لباس کار .

dunnage :

پوشال .

duodecimo :

قطعه کاغذی که آنرا دوازده تا زده باشند بطوریکه پشت وروی آن ۲۴ طرفه باشد .

duodenum :

روده اثناعشر .

duplet :

دوالکترون که بین دواتم تقسیم شده و رابطه‌ی بین آنها برقرارکنند .

Dupuytren's contraction :

جمع کردن‌بافت‌های دست بطوریکه انگشتان بداخل خم گردد .

dura mater :

پوشش محکم خارجی مغزونخاع .

duralumin :

دورالومین، آلیاژ آلومینیوم ، مس،منیزیوم‌وسیلیکون، که محکم‌تر ازآلومینیوم باشد .

dutch arch :

قوس مسطح آجری که شیب آجرها بسمت داخل باشد .

dwell :

مکث کردن ، توقف کوتاه یك ماشین .

dynam :

نیرو ، قدرت .

dynamic .

قوه محرك ، نیروی جنبانsaid .

dynamic equilibrium:

تعادل دینامیکی ، موازنه‌دینامیکی

مانند يك‌سيم گداخته الكتريكى كه حرارت آن همواره ثابت باشد .

dynamic factor :
رابطه بين فشار وارده بر هريك از قسمتهاى يك هواپيما در سرعت ثابت و سرعت زياد .

dynamics :
علم قوا ، مبحث حركت اجسام .

dinamite :
ديناميت ، با ديناميت تركاندن ، ماده منفجره بسيار قوى كه از نيترو گليسيرين تهيه ميگردد .

dinamo :
دينام ، مواد كوچك الكتريكى با جريان مستقيم .

dynamometer :
نيروسنج .

dyne :
واحد نيرو ، نيروى لازمه جهت حركت يك گرم ، در امتداد يك سانتيمتر در يك ثانيه . سرعت حركت در ثانيه هاى بعدى بيشتر ميگردد .

dysentery :
اسهال خونى .

dyspepsia :
سوء هاضمه ، بدهضمى .

dysphoria :
كسالت ، ناخوشى .

dyspnoea :
تنگ‌نفس ، نفس‌تنگه .

dysuria :
پيشاب فشاردار ، با اشكال پيشاب كردن .

E

e :

پایه‌دستگاه‌لگاریتم‌های طبیعی .

E.C.G.:

الکتروکاردیوگرام، دستگاه‌سنجش ضربان قلب .

E.C.T.:

الکتروکونوالژن تراپی . روش معالجه تشنج .

E.E.G.:

الکتروانسفالوگرام ،دستگاه‌سنجش کار مغز .

E.H.P.:

قوه اسب مؤثر ، آن مقدار نیروی موتورکه کار انجام میدهد .

E layer :

قشره‌ای بالاتر اتمسفر که ارتفاع آن به ۶۰تا ۸۰ میل‌میرسد .

E.M.F.:

نیروی الکتروموتیو . *electromotive force* نیروی برق ـ آور ، نیروی تولیدکننده جریان برق .

e.v.:

ولت الکترونی.: *electron-volt*

earth :

اتصال بدنه ، اتصال زمین (در الکتریسته .)

eave :
پیش‌آمدگی لبه بام .

ebonite :
ابونیت ، لاستیك ولکانیزه و سخت شده .

ebullition :
جوش ، غلیان‌آب و مایعات‌دیگر .

eccentric :
خارج ازمرکز ، مختلف‌المرکز ، خروج ازمرکز .

eccentric wheel :
چرخی‌که اکسل‌آن‌خارج ازمرکز باشد .

eccentricity of a planet's orbit :
خارج از مرکز یا دور از مرکز بودن مدار سیاره .

ecchy mosis :
خون‌مردگی ، کبودی‌گوشت‌تن بر اثر کوفتگی .

ecdysis :
پوست اندازی ، مانند پوست‌مار.

echelon :
ستون‌پله،بشکل‌ستون پله‌درآوردن.

Echinodermata :
جانور خارپوست دریائی ، ستاره ماهی .

eclampsia :
تشنج‌آبستنی .

eclipse :
کسوف و خسوف ، گرفتگی ماه و خورشید .

ecliptic :
کسوفی ، خسوفی ، دایره انقلاب، مدار خورشید .

ecology :
زیست‌شناسی .

ectasis :
گشاد شدن نقطه‌یی از بدن بعلت بیماری .

ectopic :
از جادررفتن ، از محل اصلی خود خارج شدن .

eczema :
اکزما ، آماس خارش‌دار پوست .

eddy :
گرداب‌کوچك .

eddycurrents :
جریان‌های القائی ، القاکردن یك استوانه توپرفلزی توسط‌الکتریسته بوسیله تغییرمیدان مغناطیسی‌آن.

Edentata :
جانوری که فـاقد دندانهای جلو میباشد .

کفایت یك موتور یا دستگاه مشابه آن .

efflorescence :

عمل شکوفه کـردن ، شکفتگی ، تبدیل مـاده‌نمکی بگرد (درشیمی) قره‌زشدن پوست (درطب) .

effluent :

مجرای خروجی ، بیرون ریزنده، ریزش ، جَریان .

effort syndrome :

احساس بیماری و خمودگی براثر کارزیاد بویژه نزدشخصی‌که قلبی ضعیف دارد .

effusion :

ریزش،جریان، بیرون‌ریزی، خروج ازمجرای طبیعی ریزش‌خون‌بداخل بافت‌ها .

egg-shell finish :

صاف‌کاری، صاف‌کردن دیوار بدون صیقلی‌کردن‌آن .

Ego :

خود ، نفس، فی‌نفسه .

Ehrlich,s side-chain theory :

تشریح نظریه ایـرلیچ ، مبنی بر چگونگی مقاومت بدن در مقابل بیماری مانند ، دیفتری و آبله پس

Edison accumulator :

آکومولاتور ادیسون ، یك مخزن یا انباره الکتریکی‌که از دو قطب نیکلی (مثبت) و آهنـی (منفـی) (در مایع آلکالین) تشکیل شده است .

Edison effect :

انتقال الکتریسته ازیك‌سیم درخشان وگرم(منفی)به‌یك‌صفحه سرد(مثبت) که هردو در یك‌طرف قرارگرفته باشند مانندلامپ رادیو . این‌حالت برای اولین‌بار توسط ادیسون‌کشف شد .

effective :

مؤثر .

effective temperature of the sun :

حرارت مؤثر خورشید .

efferent nerve :

عصب‌انتقال فرمان، از مغز به‌دیگر مراکز عصبی.

effervescent liquid :

مایع جوشنده ، مایع گازدار مانند نمك میوه .

efficiency of an engine :

راندمان‌یك‌موتور ، بازده،کارآیی،

از تلقیح . طبق نظریه مزبور ، سلولها سلسله اتمهای مخصوصی تولید نموده و اتمهای مزبور باسم موجود متحدشده وآنها را بی‌خطر میسازند .

eidetic :

تصور بدیع ، تصورشیئی یا جائی و روشن شدن آن در ذهن و بالاخره جان گرفتن آن، گوئی که در آن لحظه شخص آنرا درکنار خود می‌بیند .

Einstein Relation :

نظریه نسبیت انشتین، که برحسب آن مواد داخل خورشید ، یا بعضی از ستارگان و همچنین یك راکتوراتمی تبدیل به انرژی حرارتی و نوری میگردند .

ejaculation :

دفع مایعی ازبدن مانند ادرار یا انزال .

ejector :

بیرون اندازنده، بیرون پرتاب کن، خارج کن در موتورو ماشین‌هایی مانندآن .

elaeo :

چربی ، روغن .

elaeodochon :

عضو یا اندام روغن‌دهنده یا چرب کننده مانند مرغابی که پرهای خود را توسط آن چرب میکند .

elasticity :

الاستیسیته ، جهندگی، خاصیت‌فنری، قوه ارتجاع .

elastic limit :

حد پلاستیکی هر شیئی . حد اکثر خاصیت تمدد هرشیئی که چون آنرا بیشتر ازآن بکنند از هم بگسلد .

elastomer :

شبه لاستیك .

Electra complex

عقده بیزاری‌ازمادر، حالت‌دختری که پدرش را می‌پرستد لیکن از مادرش تنفر دارد .

electret :

قطعه شیئی مانند موم که قادر است یك‌بار الکتریکی مثبت را در یك سوی‌حفظ‌کرده وبارمنفی رادرسوی دیگر .

electro :

مربوط به‌الکتریسته .

electro - chemistry :

الکتروشیمی ، شیمی الکترولیزه .

electro cardiogram :

الکتروکاردیوگرام ،سنجش‌ضربان قلب توسط دستگاه مخصوص

را داخل یا خارج از یك مایع گاز، بلور یا قسمتی از بدن انسان میکند .

electro - encephalogram :

خطی که توسط آلت مخصوصی در مغز رسم میکنند .

electro - encephalograph :

دستگاه نشان دهنده امواج الکتریکی درمغز سر . یك مغز سالم در هر ثانیه بین ۱۳ـ۸ موج را نشان داده لیکن یك مغز بیمار ۷ـ۶ موج را بیشتر نشان نمیدهد .

electrolysis :

الکترولیزه ، فاسد کردن یا تحلیل بردن بوسیله الکتریسته .

electrolyte :

جسمی که توسط جریان برق فاسد گشته یا تحلیل میرود .

electrolytic condenser :

فیوز الکترولیتیکی ، فیوز مزبور از دو صفحه تشکیل یافته که درمحلول اسید بوریك قرار دارند. بجای هوا یك تیغه اکسید آلومینیوم در آن بکار رفته است .

electro-chemical equivalent :

معادل الکتروشیمی ، وزن ماده مخصوصی که بر اثر عبور یك کلمب الکتریسته ، ته‌نشین گردیده است. (کلمب عبارتست از جریان یك آمپر برق دریك ثانیه) .

alectro - chemical series :

سری الکتروشیمی ، یك میله روی در محلول سولفات روی تشکیل یون مثبتی را میدهد که داخل محلول میگردد. فرض کنیم که هر گاه میله روی را در محلول سولفات مس قرار دهیم ، میله مزبور زودتر از مس تشکیل یون مثبت رامیدهد. بنا براین یون روی داخل محلول گشته و مس خارج میگردد .

$Zn + CuSO^{۴} \rightarrow ZnSO^{۴} + Cu$.

electro - convulsion therapy :

نوعی شوك الکتریکی جهت معالجه اختلال دماغی .

electrode :

الکترود ، قطب مغناطیسی ، میله مخصوص جوشکاری میله یا سیم و یا صفحه مخصوصی که جریان برق

electromagnet :
الکترومگنت ، قطعه آهنی که توسط جریان برق دارای خاصیت آهن‌ربائی گشته .

electromagnetic induction :
القاء الکتریکی ، ترتیب ساختن یك آهن‌ربای مصنوعی .

electromagnetic waves :
امواج الکترومگنتیک ، حرکت انرژی الکتریکی در فضا ، مانند امواج رادیو ، اشعه ایکس و اشعه گاما .

electrometer :
برق‌سنج ، دستگاهی که جریان‌های کوچك الکتریکی را اندازه میگیرد .

electromotive force :
نیروی برق‌آور ، عواملی مانند نیرو یا فشار که باعث ایجاد الکتریسته دراطراف یك مدار میگردند .

electrone :
الکترون ، عنصری که دارای برق منفی میباشد ، بار الکتریکی منفی در اتم .

electrone-affinity :
میل ترکیبی یا کشش الکترونها .

electro - negative :
بار الکتریکی منفی ، وابسته به برق منفی .

electronics :
مطالعه و تحقیق در باره آلات و ادوات الکترونی .

electron lens :
عدسی الکترونی ، یك عدسی که شعاع‌های نور را درکانون متمرکز میکند .

electron microscope :
میکروسکوپ الکترونی، که باآن ذرات بسیار ریزی را ، که میکروسکوپ‌های معمولی از نشان دادن آنها عاجز میباشند ، میتوان دید .

electron-volt :
ولت الکترونی ، واحد توصیف انرژی الکترونهای متحرك .

electrophoresis :
حرکت ذرات در آب که بطور الکتریکی صورت گیرد .

electro-plating :
آبکاری یا آب‌دادن فلز .

electro positive :
دارای برق مثبت، وابسته به برق مثبت.

Elektron :
آلیاژآلومینیوم ، منیزیوم، منگنز و روی که در امور مهندسی بکارمیرود، مانند قطعات هواپیما .

element :
جسم بسیط ، عنصر، جزءاصلی مانند، اکسیژن .

elementary particle :
ذرات اصلی یا اساسی . نام کلی ذراتی مانند ، پروتون ، الکترون، نوترون، مسون ونوترینو . که خود بتنهائی یك اتم نبوده و از شکستن اتمها بوجود میآیند وزن کلیه آنها کمتر ازوزن اتم هیدروژن میباشد. وبعضی ازآنها حتی میبکتر از این مقدار است .

elephantiasis :
جذام ، پیلپای .

elevation :
ارتفاع ، بلندی .

elevator :
آسانسور ، بالابر ، عضله بالابر (درطب) .

eliminate :
حذف کردن ، دور کردن ، محو کردن ، بیرون کردن .

electroscope :
برق‌یاب ، دستگاهی که وجود برق را نشان میدهد .

electrostatic :
علم برق ساکن .

electrostatic generator:
دستگاه مولد برق ساکن با ولتاژ زیاد .

electrostatics :
مطالعه وتحقیق درباره الکتریسته ساکن .

electrostriction :
تغییرشکل کریستال براثر مجاورت بامیدان الکتریکی .

electrotype :
نمونه و قالب الکتریکی .

electrovalence :
والانس الکتریکی ، پیوستن اتمها به مولوکولها توسط نیروی الکتریکی موجود دربین یونها .

electrum :
الکتروم ، ترکیب طلا و نقره در طبیعت، آلیاژ ، زر و سیم که در جواهرسازی بکارمیرود .

electuary :
معجون ، داروی قنددارمانند عسل که داخل دارو بزنند .

elixir :

اکسیر ، کیمیا ، شربت‌فرح بخش، جوهر ،

ellipse :

بیضی (درهندسه) .

ellipsoid :

جسم بیضی ، بیضی توپر .

elutriation :

گردی که چون آنرا باآب‌مخلوط کنند گرد نرمتری بدست میآید ، دراین روش ابتدا ذرات سنگین‌تر ته نشین میشوند ودراین حالت آب سطح را در ظرف دیگری ریخته اینك ذرات ریزتر ته نشین شده و گرد مطلوب بدست میآید .

elytron :

غلاف ، قسمت خارجی و سخت بال حشره (جانورشناسی) .

em :

اندازه حروف چاپ .

em rule :

يك‌قطعه که‌تشکیل شده‌است‌ازیك سلسله حروف‌وخط‌کوتاهی راچاپ میکند.

emanations :

گازهای رادیواکتیویته که ازمواد مخصوصی مانند ، رادیوم پس از شکستن‌اتمهای‌آن ، منتشرمیگردد.

embolism :

بستگی مجرای رگ براثر چربی‌یا توده کوچکی ازباکتریها .

embrasure :

پشت در ، کف درگاه ، روزنی در دیوار مانند پنجره‌که هرچه بسمت خارج رود گشادترمیگردد .

embrocation :

روغن مالی موضع دردناك یامتورم بدن :

embryo :

جنین ، گیاهك (درگیاه‌شناسی) ، مرحله بدوی .

emery paper :

کاغذ سمباده

emetic :

قی‌آور ، داروئی که باعث قی یا استفراغ میگردد .

emetine :

داروی قی‌آوری‌که برای درمان اسهال خونی مورد استعمال قرار میگیرد .

emission :

انتشار ، خروج حرارت ، نور یا الکترونها .

Emitron :

نام تجارتی نوعی دوربین عکاسی‌که

تصاویر تلویزیونی رامنعکس میکند.

emitter :

منتشر کننده ، سیم گـرم در لامپ رادیو .

emmetropia :

دید کامل .

emmolient :

ترکیباتی که اثر نرم کنندگـی روی پوست دارد .

empennage :

دم‌هوا پیما ، قسمت‌عقب هواپیما که پروازآنرا درهوا کنترول میکند .

emphysema :

نفس تنکه ، تنکه نفس .

empirical :

تجربی ، غیرعملی .

empyema :

جمع‌شدن چرك یاجراحت در یکی ازحفره‌های بدن ، بخصوص‌حفره‌های ریه .

emulsion :

شیره ، عصاره ، مخلوط غیرقابـل تجزیه مانند شیرکه شیره‌آب است.

enamel :

لعاب دادن ، میناکاری ، بارنگهای گوناگون آراستن .

encapsuled :

روشن کردن یا درلفاف قراردادن .

encaustic tile :

نوعی نقاشی که رنگ آنرا بوسیلـه سوزانـدن ثـابت میکنند ، کاشی رنکارنگ .

encephal :

مخ ، مغز ، دماغ .

encephalitis lethargica:

آماس مغز ، ورم مغـزکـه بـاعث اختلال سلساه اعصاب شده وبه‌ضعف مزاج ودماغ منتج میکـردد .

enchon droma :

ورم یاآماس غضروفی .

endemic disease :

بیماری محلی ، ناخوشی‌که مختص یك منطقه بایك کشورباشد ،مانند، اسهال کـه درنقاط بخصوصـی از هندوستان شایـع میباشد و مثلا در کشوری مانندانکلستان‌شایع‌نیست .

end - grain :

الیاف چوب که‌دریك قطعـه بـرش خورده آن نمایان است .

endo :

داخل .

endocarditis :

آماس یاورم غشاء درونی قلب .

endocrine gland :
غده‌های‌هورمونی که مواد را ساخته و آنها را داخل خون‌میکنند .

endoderm :
لایه یا غشاء درونی سلولها .

endodermis :
غشاء سلولی اطراف ساقه‌گیاه ، غشاء مزبور حرکت جانبی‌آب‌رادر ساقه‌گیاه کنترول میکند .

endogamy :
ازدواج در درون قبیله یا فامیل .

endogenous :
درون‌رو ، ماده سازنده و ترمیم کننده بدن که‌در داخل آن تشکیل میگردد ،

endogens :
گیاهان درون‌رو .

endometrium :
غشاء داخلی رحم ، پرده درونی زهدان .

endoskeleton :
سلسله استخوانهای داخلی انسان و حیوان .

endosperm :
غذای گیاهك ، قسمت داخل یك تخم یا گیاهك که‌در مراحل رشد بمنزله غذای آن محسوب میشود.

endothermic process :
سلسله‌عواملی که‌طی‌آن‌حرارت‌جذب میگردد .

endotoxine :
نوعی سم که قسمتی از بدن باکتری راتشکیل‌داده وازآن‌غیرقابل‌تفکیك میباشد .

end plate :
انتهای یك عصب‌روی عضله .

end - stone :
نگین انگشتر ، سنگ قیمتی‌که یك سمت‌آن نیم‌گردوسمت‌دیگرش‌مسطح باشد .

ene :
هیدروکربن که دارای باند دوبل باشد . مانند ، سری اتیلین‌ها .

enema :
اماله ، تنقیه .

energy :
انرژی ، نیرو،قوه فعلیه ، استعداد . مانند. *potential energy*

English bond :
ترتیب‌قراردادن‌آجرهای‌ساختمانی بطرزی‌که یك ردیف‌ازطول وردیف ثانوی‌ازعرض‌روی، آن قرار گیرد. (این روش منسوب به‌انگلیسی‌است) .

engorged :

پرخوری ، خون متراکم دربدن .

enlarger :

دستگاه مخصوص بزرگ کردن عکس درعکاسی . دستگاه اگراندیسمان.

ennial :

سالانه . مانند *biennial* صورت گرفتن کاری هردوسال یکمرتبه .

enriched fuel :

سوخت پرمایه یاغنی ، مانندآن نوع ازسوخت اورانیوم که نسبت به اورانیوم معمولی دارای قابلیت انشقاق بیشتری میباشد .

entablature :

قسمتی ازسرستون که شامل کتیبه و گلوئی است .

entasis :

برآمدگی یاتحدب ستون که مستقیم بنظرمیرسد .

enteritis :

آماس روده ، ورم معده .

enteric fever :

تب تیفوئید ، تب روده .

enteron :

تك حفره بدن جانور مرجانی .

enteroptosis :

سقوط معده ، پائین افتادن معده بعلت ضعیف بودن جدارعضله شکم، این حالت بیشتردر اشخاص مسن که شکم بزرگی دارند اتفاق میافتند.

enthalpy :

حرارت مطلق یك گرم ازهرجسم .

ento :

داخل .

entogastric :

اندرون ، داخل معده .

entoderm :

غشاء درونی یك عضو درحال رشد ، مانندپرده جنین کودك درشکم مادر.

entomology :

حشره شناسی .

entresol :

کفساختمان منزل که هم کف خیابان باشد .

entropy :

مقدار معینی حرارت که در حجم بزرگی ازماده هدایت شده باشد ، مانند یك گالون آب گرم، که چون همان مقدار حرارت را در یکظرف کوچکتر از گالون منتقل کنند مقدارحرارت بالارود .

enucleation :

هسته درآوری ، عمل خارج کردن مغزیامیان چیزی. عمل شکافتن مغز

چیزی، مو شکافی .

enuresis :

بی‌اختیاری درنگاهداشتن ادرار ، دفع شدن ادراربدون اختیار .

envelope :

پوشش خارجی‌یك بالون یا کشتی فضائی.محفظ شیشه‌یی‌لامپ رادیو.

environment :

محیط ، دوروبر ، احاطه ، محیط زیست یك‌انسان یا حیوان .

enzyme :

انزیم ، ماده تخمیری حل شدنی .

eolith:

ابزارسنگی عهد حجر .

eosin :

رنگ قرمزی که درامورمربوط به میکروسکوپ مورد استفاده قرار میگیردوسلول‌های‌سفید خون رانیز باسانی رنگ میکند .

ephebic :

جانورکاملا رشد کرده .

ephedrine :

داروی ضد تراکم خون در گلو و بینی ، این‌دارواز گیاه چینی گرفته میشود .

ephemeral:

زودگذر ، کم مدت، یك‌روزه .

Ephemeroptera :

حشره‌یکروزه ، حشره‌یی‌که یك روزعمر میکند .

ephemeris :

سالنامه نجومی ، جدول نجومی .

epi :

روی ، بالای .

epicentre :

نقطه ظهور وانتشار زمین لرزه در سطح زمین .

epicritic sensation :

حواس‌لامسه ، که‌ازسردی ، گرمی، درد پوست‌وتعیین موقعیت‌آنهاانسان را باخبرمیسازد .

epicyclic gear :

دنده خورشیدی ، یك یا چند دنده که‌در محیط داخلی یاخارجی یك دنده بزرگتربگردند .

epidemic :

اپیدمی ،واگیردار ، همه جاگیر، مسری .

epidemiology :

علم‌تحقیق‌درباره بیماری‌های‌مسری.

epidermis :

پوست برونی ، جلدروئی .

epigenesis :

تشکیل‌نطفه ازنو ، فرض اینکه‌نطفه

بعداً بوجود میآید وازپیش نبوده که پس ازموافعه ظاهرشده یارشدکند .

epigenetics :
تحقیق درباره چگونگی بوجود آمدن سلول‌های مختلف ازیك تخم بارور .

epiglottis :
زبان‌کوچك ، زبانك ، سرپوش‌چاك صوتی دردهان .

epignathous :
موجودی که‌آرواره‌فوقانی‌وی‌بلندتر ازتحتانی‌آن باشد .

epilepsy :
حمله ، صرع ، غش حمله‌یی(طب).

epiphysis :
استخوان غضروفی ، انتهای نرم و رشد نکرده استخوان که از جنس اسفنجی بوده ودراشخاص بالغ‌سخت میگردد وبصورت استخوان کامل در میآید .

epiphyte :
گیاه هوائی گیاهی‌که روی‌گیاه دیگری روئیده‌لیکن غذاازآن‌کسب نمیکند .

epistaxis :
خون دماغ ، جاری شدن خون از بینی .

epithelial tissue :
بافت بشره‌یی ، سلول های غشائی .

epithelioma :
آماس سرطانی در روی غشاء مخاطی .

epitheliun :
بشره غشاء مخاطی .

epithermal deposits :
رسوبات سنگ فلز در حرارت و فشارکم .

epizootics :
بیماری مسری حیوانی ، بیماری همه‌جاگیر در میان حیوانات .

epoxy :
دارای‌یك اتم اکسیژن که بەدو اتم کربن از یك سلسله اتم‌ها پیوسته باشد .

epulis :
نوعی بیماری لثوی ، پوسته‌یی که روی آرواره و پای دندانها را فرا میگیرد .

equation :
معادله ، موازنه ، تعدیل . (در ریاضیات) مانند ، موازنه فرمول شیمی *chemical equation* .

equatorial mounting :
نصب تلسکوب (دوربین نجومی) بر

روی یك پایه که چون بهرطرف آنرا بگردانند روی همان محور ثابت باشد .

equilibrant :

نیروی موازنه ، نیروئی که چندین نیروی دیگر را بحالت موازنه نگاه میدارد .

equilibrium :

موازنه ، تعادل ، برقرار کردن موازنه در یك میله که روی پایه نوك تیزطوری قرار گرفته باشد که هرگاه دوسر آنرا توسط دو وزنه سنگین و سبك موازنه بکنند سقوط خواهد کرد چرا که نوك پایه ازدوسر میله بیك فاصله نیست.

equinox :

اعتدال شب روز در مدت معینی از سال ، یعنی هریك ۱۲ ساعت باشد .

equivalent :

معادل ، همقدر ، همارز ، هممرتبه.

equivalent weight :

وزن برابر، وزن هرجسمی که بتواند جایگزین یك گرم هیدروژن گردد یا به ۸ گرم اکسیژن بپیوندد .

erg :

اندازه گیری واحد کار ، یعنی ، یك دین مساوی است با نیروئی که یك گرم را بطول یك سانتیمتر درثانیه حرکت داده و هرثانیه این نیرو سریعتروسریعتر میگردد .

ergate :

مورچه کارگر .

ergosterol :

موادی در بدن گیاه و حیوان که با کمك نورخورشید ، تبدیل به ویتامین «D» میگردد .

Ergot:

چاودار قارچ زده ، مرض گیاهی ناشی ازقارچ ، مرض چاودار .

eros :

اروس، سیاره یی که هرچندیکبار بزمین نزدیك شده و آنرا میتوان توسط دستگاه نجومی بخوبی رؤیت نمود و بوسیله آن نیز فاصله خورشید بزمین را محاسبه میکنند .

erratics :

سنگهای سرگردان ، سنگهای مختلف الاندازه یی که در روزگار باستان ، همراه توده های یخ غلطان بنقاط مختلف آورده شده اند .

eructation :

آروغ، بادگلو .

erysipelas :

بادسرخ (طب) .

essential amino-acids:
اسیدآمینه لازمه برای‌بدن، که بدن خود قادربساختن‌آن نبوده‌وبایستی از طریق غذاکسب کند .

essential oils :
روغن های نباتی ، که باعث بوی مخصوص همان گیاه میگردد.

ester :
ماده‌یی که از ترکیب یك اسیدویك الکل بدست میاید مانند ، الکل اتیل باضافه اسید آستیك (اسید ـ سرکه) .

ethane :
گازبی‌رنگ و بی بو مانند :
$CH^{3}.CH^{3}.$

ethanol :
الکل اتیل .

ethenoid plastic :
نوعی پلاستیکی که از پیوستن مولو کولهائی مانند ، اتیلین ساخته میشود .

ether، aether:
اتر ، جسم قابل ارتجاعی که فضا و فواصل میان ذرات اجسام را پر کرده و حاوی گرما و روشنائی میباشد .

eryth :
قرمز، سرخ .

erythema :
سرخی‌پوست براثرنوعی‌بیماری.

erythrocyte :
سلول‌قرمزخون .

escape velocity of :
سرعت‌گریز ، شتاب گریز، سرعتی که طی آن شیئی ، مانند گلوله تفنگ، بایستی دربدو شروع گریز، ثانیه‌یی۷میل حرکت‌کند، البته‌این درصورتی است که قرار باشد از نیروی‌جاذبه زمین‌آزادگردد .

escapement :
گریز ، فرار ، چرخ دنگ (در ساعت) .

escarpment :
پرتگاه‌مصنوعی، سرازیری خندق ، پرتگاه صخره‌های کنار دریا .

escent :
شدن، گشتن ، مانند، *nigrescent* سیاه‌شدن .

esparto :
علف کاغذ ، علفی‌که از آن کاغذ میسازند .

espundia :
عفونت دهان‌و بینی .

ether :
مایع سبکی که ازتأثیر جوهر گوگرد بر الکل بدست آمده و در بیهوشی استفاده طبی دارد .

ethmo :
سرند ، غربال .

ethmoid :
غربالی ، صفحه سوراخ سوراخ ، استخوان پرویزنی (طب) .

ethyl group ,
ethyl alcohol :
گروه اتیل ، گروه اتمهای
$CH^2 \cdot CH^3$

ethylene :
اتیلن، گاز $CH^2:CH^2$ که با شعله‌یی زرد رنگ میسوزد. گازذغال سنگ دارای مقدری اتیلن میباشد.

ethylene glycol :
اتیلن گلی کول ، مایع ضد یخ در رادیاتور موتور .

ethylene radial :
گروه اتمهای CH^2CH^2 . مانند اتیلن دکلوراید .

etiolated plant :
گیاهی که بحدکافی آفتاب نمیگیرد و برگهای وسط آن زردرنگ میماند .

etiology :
علت‌شناسی ، مطالعه درباره شناخت بیماری .

eu :
خوب ، نیك .

eudiometer :
آلت مخصوص اندازه گیری تغییرات حجم گازها ، هنگامی که همه با هم عمل شیمیائی انجام میدهند .

eugenics :
اصلاح نژاد ، انتخاب بهترین و سالم‌ترین زن و مرد بمنظور بهتر کردن نسل .

euglena :
یکی ازتك یاخته‌ها که بشکل برگ بوده و دارای دمی نیز میباشد که هنگام‌شنا کردن‌مورداستفاده آن‌قرار میگیرد . موجودمزبور درسطح‌سبز آبهای ساکن یافت میگردد .

eumycetes :
گروه زیادی از قارچهای درهم آمیخته که تشکیل دیواره‌یی راروی شاخه درخت داده باشند .

euphoria :
بانشاط ، احساس سلامت و خوشی .

Eureka wire :
نوعی سیم که ازآلیاژ مس ـ نیکل

ساخته شده در ساختن مقاومت الکتریکی (وزیستانس) بکار میرود .

eury :

تخته .

eury-bathic :

جانور گیاهی که‌دراعماق دریازیست میکند .

Eustachian tube

مجرای اتصال گوش باگلو .

eustatic levels :

تغییرسطح‌دریا که ناشی‌از ذوب‌شدن یخ یـا منجمد شدن آبهای قطبی میباشد .

eutectic mixture :

مخلوطی از مواد مختلف که دریك زمان‌متبلورشده‌ونقطه‌ذوب آن‌پائین‌تر ازمواد ، قبل از مخلوط کنی، میباشد .

euthanasia :

فراهم‌آوردن وسائل یك مرگ‌آسان پس‌ازآنکه شخص از درمـان خود نـاامید شده و از بیماری رنج میکشد .

evaginate :

ازتوبر گرداندن، پشت و روکردن یك لوله .

evaporate :

تبخیرشدن، بخارشدن مایعات‌مانند بنزین ، الکل‌وغیره ..

Evipan :

داروی بیهوشی ، داروی مزبور را قبل از عمل جراحی به‌بدن بیمار تزریق میکنند .

eviscerate :

خارج کردن روده از شکم ، تهی کردن شکم .

evocate :

احضار کردن، برگشت‌دادن‌بدادگاه بالاتر .

evolute :

بسط منحنی مسطح (هندسه) .

evolution

تکامل تـدریجی ، سیر تکامل ، ریشـه‌گیری و استخراج جذر (ریاضی) .

exacerbation :

شدت بیماری ، بدتر شدن وضع مزاجی .

exalbuminous seed:

آلبومین گیاهی ، که‌مواد غذائی گیاهك‌جوان محسوب میگردد .

exanthemata :

اکزما ، جوش‌روی‌پوست ، بیماری جلدی ،

exnaust :

سنگ درهوای یخبندان .

exhaust :

تخلیه کردن ، بیرون رفتن دودناشی ازسوخت موتور .

exhibita drug :

بعنوان دارو دادن .

exhibitionism :

نوعی اختلال دماغی که طی آن بیمار قسمتهای پوشیده و پنهان بدن خود را درددید عام میگذارد .

exo :

خارج . چون دروازه ،

exoderm :

غشاء خارجی .

exogamy :

ازدواج باغیر اقربا ، وصلت با بیگانه .

exogenous :

تشکیل شده درخارج .

exogens :

گیاه برون رو .

exophthalmic goitre :

خروج تخم چشم براثر بیماری غده تیروئید .

exostosis :

برآمدگی استخوان .

exothermic process :

دستگاهی که حرارت رابیرون میدهد.

excipient :

مادهیی مانندچربی، که برای جذب یا ترقیق دارو بکار میبرند .

excise :

بریدن یا قطع کردن یکی از اندامها توسط عمل جراحی .

excite :

برانگیختن ، تحریك کردن، تهییج کردن .

exciter :

القاکن ، برفروشن کن .

exciting cause :

محرك بیماری که معمولا خستگی ، سوء تغذیه، فقدان نورآفتاب و مانند آنها میباشد .

exclusion principle :

اصلی درعلم که برمبنای آن ذرات دو ماده مختلف نمیتوانند در یك زمان دریك محل باشند .

excoriate :

پوست بدن را سائیدن ، تراشیدن پوست .

excreta :

مدفوع .

exfoliation :

پوسته پوسته یا ورقه ورقه شدن .

سوزاندن ذغـال سنگـ ، بـیرون میدهد .

exotoxin :

(رش به) *endotoxin* .

expanded metal :

تورفلزی ، ورق آهن مشبك ، ورقه فلزی که آنرا توسط پرس امتداد داده و آنرامشبك نیزساخته باشند. ورقه مزبور معمولا بمنظور مسلح کردن بتن ، توفال کوبی ، پشت پنجره و دیگر امور ساختمانی بکار میرود .

expansion coefficient:

ضریب انبساط، هرجسم مانند ،فلز، گاز ، مایع .

expectorant :

خلطآور ، سینه نرم‌کن ، داروی خلط آور .

exposure meter :

نورسنج (دردوربین‌عکاسی) .

exsiccate :

خشکانیدن ، خشك‌کردن ·

extenders :

ممد ، افزایش دهنده ، مانند، خاك چینی ، سیلیکا یا باریت که داخل رنگ میکنند تاگسترش آنرا زیاد کنند .

extension :

کشش ، امتداد ، بسط .

extensometer :

آلت اندازه گیری انبساط فلزی‌که تحت‌کشش‌کاری است .

external circuit :

مدار خـارجی ، مـدار برونـی الکتریسته .

extrados :

قوس خارجی (معماری) .

extraneos :

مواد خارجی ، اجسام‌بیگانه .

extravasation of blood:

ریزش‌خون‌در انساج‌بدن.

extravert :

مقلد ، پیرونظریه دیگران، شخصی که چون با دیگران معاشرت کند به‌افکار خود تکیه ندارد .

extrude :

تراوش‌کردن ، ترشح‌کردن،بیرون انداختن .

extrusive rocks :

سنگهای بیرون آمده ، سنگ‌هـای درآمده . سنگ‌هـای مزبور از گدازه‌های‌آتش‌فشانی‌تشکیل‌شده‌واز سطح بالاآمده‌اند .

exudate :
تراوش کردن ، ترشح کردن ، نفوذ کردن .

exuvia :
پوست جدا شده از تن حیوان ، مانند پوست مار .

eye - bolt :
پیچ سرسوراخ .

F

f :

شماره عدسی، مانند f/6 یعنی پهنای عدسی $\frac{۱}{۶}$ طول کانونی آن میباشد .

F :

اختصار کلمه فارنهایت . (واحد حرارت) .

Flayer :

قشر های یونیزه شده هوا ، توسط اشعه خورشید . هوای ۱۵۰ میلی زمین .

F.M :

مدول فرکانس .

f.p.:

نقطه انجماد . *freezing point*

F.P.S.:

فوت پوند ثانیه .

fabric of building :

اجراء ساختمان ، مانند ، سقف‌ها ، دیوارها و کف‌ها .

face :

نمای حروف‌های چاپ .

face-centred :

ترتیب قرار گرفتن اتم‌ها یا یون ها در کریستال که در هر گوشه مکعب یك اتم قرار گرفته و یکی هم در میان آنها است . مانند آلومینیوم ، مس و نقره .

face-plate :

صفحه نگاهدارنده کار ، در

facultative :

اختیاری ، دلبخواه .

faeces :

فضولات، مدفوع.

fahrenheit thermometer:

حرارت‌سنج فارنهایت.

faience :

بدل چینی .

fairing :

صاف‌کردن زوایای خمیدگی‌های تند .

fairlead :

تیز یا حلقه هدایت طناب‌درکشتی.

fairy-ring :

قسمتی از سبزی‌های مزرعه که رنگشان تیره‌تر از دیگر قسمتها میباشد ، علتش آنست که در زیرآن قسمت ازخاك قارچ‌هایی روئیده‌است که ازت‌خاك،راگرفته‌وازت به‌گیاه سطح نمیرسد .

falci :

داس .

falciform :

داسی ، داس مانند ، منقار اکثر پرندگان گوشتخوار بدین شکل میباشد .

ماشین‌تراش .

facet :

پخ ، سمت تراش خورده سنگ جواهر .

facia :

لوحه ، تابلو .

facies :

چهره ، رنگ‌روی‌یك انسان‌مریض یا مرده .

facilitation :

تسهیل ، آسان سازی .

facsimile :

رونوشت‌عین ، نسخه‌عین .

factice :

روغن نباتی که با لاستیك مخلوط کرده و ازآن بارانی‌میسازند .

factor :

عامل ، فاکتور ، سازه .

factor of safety :

عامل ایمنی ، درپل ، بدین‌معنی‌که آنرا بیش از آنچه محاسبه گردیده محکم بسازند .

factor of growth :

عامل رشدگیاه ، مانند خاك‌خوب. هوای موافق و مانند آنها .

faculae :

لکه‌های‌روشن‌روی‌خورشید (هیئت).

fallopian tube :

شیپوررحمی ، گذرگاه تخم،مجرای فلوپیوس .

fall-out :

ذرات مواد رادیو اکتیویته که پس از متشکل شدن توسط عکس‌العمل هسته‌یی ، بسمت زمین میآیند .

false fruit :

میوه‌کاذب ، مانند سیب که تخم‌های آن بساقه آن چسبیده‌اند . لیکن گوجه‌فرنگی میوه حقیقی است‌چرا که تخم‌های‌آن درست در وسط‌قرار گرفته‌اند . و از خارج بداخل بترتیب ازپوست ، گوشت‌پس تخم تشکیل شده است .

false ribs :

دنده‌های کاذب که به‌تیره پشت چسبیده‌اند ولی از جلو ، بجای استخوان سینه ، بدنده‌های دیگر متصل هستند .

fanlight :

پنجره کوچك فوقانی ، شیشه نیم دایره‌یی که دربالا قراردارد .

fantail burner :

مشعل یاچراغ‌چتری‌سوز ، که شعله آن بشکل‌چترباشد .

fan-vault :

سقف قوسی سنگی که دارای برجستگی‌هایی در وسط‌میباشد .

farad :

واحد قابلیت فیوز برق .

faraday :

مقدار الکتریسته‌یی که قادر است یك گرم هیدروژن را در تجزیه شیمیائی(الکترولیزه) آزادکند.

Faraday effect :

تأثیر فارادہ ، انحراف یاپیچش‌یك شعاع نورپلاریزه‌شده، از اثرمیدان مغناطیسی .

Faraday's law of-electrolysis :

قانون الکترولیزه فاراده طبق این قانون ، وزن جسم آزاد شده در الکترولیزه ،متناسب است با عبور جریان و زمان آن .

faradic current :

جریان القائی ، القا شده .

farinaceous foods :

غذای نشاسته‌یی .

fascia :

باند ، نوار زخم‌بندی .

fatci :

بسته .

fascicle:

شاخه‌های تودرتو ، بهم‌پیوسته .

fasciculus :

دسته بافتهای عصبی یا عضلانی.

fascine :

دسته‌چوبهایی که جهت‌تقویت‌سواحل رودخانه‌مورداستفاده قرار میگیرد.

fast colour :

رنگ ثابت ، ثبوت رنگ .

fastigium :

نقطه بحرانی تب ، بلندترین نقطه سقف .

fathom :

واحد عمق‌پیمائی‌که برابراست بـا ۱/۸۲۹ متر .

fatigue of metel :

شکست فلزپس‌ازکشش و فشارهای فراوان .

fatty acids :

اسیدهای روغن .

fauces :

حلق، گلوگاه .

faucet :

شیرآب .

fault :

جـابجـا شدگی‌هـای زیر زمین ، شکستگی صخره‌ها و ناهموار شدن آنها .

fauna :

جانوران بومی یك‌نقطه از زمین .

favus :

نوعی کچلی .

fayence :

(رش به) *faience* .

Fe :

علامت شیمیائی‌آهـن .

feather :

هرنوع ابزاری‌که بشکل پرباشد .

feather file :

سوهان یك‌لبه ، سوهان یك‌دم .

febrifuge :

داروی تب‌بر ، ضدتب .

feedback :

عکس‌العمل یك دستگـاه و مـانند آن .

feldspar :

فلداسپار، گروهی‌ازسنگ‌های‌معدنی که دارای‌نمك ، آلومینیوم و دیگر فلزات‌مانند ، سدیم ، پتاسیم، کلسیم یا باریم میباشد .

fell :

پوست حیوان ، پوستین .

felloe :

دور، کمانه .

felt :

نمد .

female thread :

برش حلزونی داخل یك‌لوله که در آن پیچ جای‌میگیرد .

femoral :

مربوط به‌استخوان‌ران .

fender :

سپر اتومبیل .

fenestra :

روزنه ، پنجره .

fenestration :

درب و پنجره‌های یك‌ساختمان.

ferment :

خمیرمایه ، ترش، جوش ، مخمر.

ferns :

سرخس‌ها ، (گیاه‌شناسی) .

ferric :

آهن‌دار، ترکیباتی که بیشترین‌جزء آن‌آهن باشد .

ferrite :

بلورهای‌آهن خالص در ماده اصلی پولاد یا چدن .

ferro-concrete :

سیمان مسلح به‌آهن ،که در امور ساختمانی بکار میرود ، بتون مسلح .

ferro-magnetic - substances :

موادفرومغناطیس، موادی که بتوان آنها را مانندآهن ، آهن‌رباکرد، مواد مزبور معمولاً دارای آهن ، کوبالت و نیکل میباشند .

ferro-prussiate paper:

کاغذآبی‌رنگ که برای کپیه‌برداری از نقشه‌های چاپی‌بکار میرود.

ferruginous :

زنگاری، آهنی ، آهن‌دار .

ferrule :

ته‌غلاف، حلقه یا بست‌فلزی‌درته‌عصا، حلقه .

fertilize:

القاح ، لقاح صورت‌گرفتن ، یك سلول‌نر(اسپرم) که با سلول ماده (اول) ترکیب‌شده و رشد میکنند.

fetor :

بوی‌بسیاربد ، نفس‌بدبو که معمولاً بعلت عفونت حلق‌و بینی است .

fettling :

پولیش‌کردن و تمیزکردن سطح‌یك قطعه چدن .

fibre :

رشته، لیف ، تار ، نخ، بافت .

fidelity :

دقت‌عمل یك‌دستگاه‌صوتی مانندرادیو و غیره ، که اصالت صدا را حفظ کند .

fiducial :

نقطه ثابت (هندسه) .

field :

مدار ، میدان ، حوزه ، مانند ، *magnetic field* میدان مغناطیسی یك آهن‌ربا .

field coil :

سیم‌پیچ القائی .

field magnet :

آهن‌ربای الکتریکی که دریك‌مولد مانند ، جنراتور ایجاد میدان مغناطیسی میکند .

fier :

سازنده ، مانند، *magnifier* بزرگ کننده ، آلت بزرگ نشان دهنده یك‌شیئی ، ذره‌بین‌عدسی .

figured wood :

چوب‌رقم‌بندی‌شده،روی‌چوب‌مزبور علائمی طبیعی وجود دارد که سن آنرا روشن میسازد .

fil :

نخ ، مانند ، *filiform* نخ مانند ، نخی‌شکل .

fibre-glass :

تلق ، طلق

fibrillation :

انقباض یکی ازبافت‌های عضله .

fibrin :

ماده‌لیفی‌درخون که هنگام خونریزی باعث انعقاد آن میگردد .

fibrinogen :

ماده‌یی در خون‌که در مواقع‌ایجاد زخم دربدن ، آنرا سفت میکند .

fibroid

لیفی ، ریشه‌یی ،

fibrositis :

روماتیسم .

fibrous tissue :

بافت‌های ریشه‌یی . بافت‌های لیفی .

fibula :

نازك نی ، قصبه صغری ، ساق کوچك .

fic :

ساختن ، ایجادکردن . مانند ، *calorific value* ، نیروی ایجاد حرارت .

fid :

میله حائل ، اهرم تقویتی .

filament :

رشته ، تار ، ریشه ، ساقه (گیاه‌شناسی) .

filial generation :

نسل وابسته ، نسل فرزندی .

Filibranchia :

دسته ماهی‌های صدف که صدف‌های خوراکی و دو کپه‌یی نیز شامل آنها میشود .

Filices :

دسته‌یی از سرخس‌ها .

filigree :

ملیله دوزی ، زردوزی

filings :

براده‌آهن ، ساو آهن .

filler :

بطانه ، میله استحکام ، پر کننده ، بندکشی دیوار .

fillet :

سربند ، گچ‌بری ، نوار ، حاشیه باریك ، برش ، قاش .

filleting :

پر کردن طرفین یك راستگوشه . پر کردن پای طرفین یك ستون یا شمع ، که بطورعمودی‌روی‌یك‌سطح افقی قرار گرفته است ، بمنظور تقویت و استحکام آن .

fillister :

شیارهای کنار پنجره، جائیکه‌شیشه میخورد ، ابزار شیارکنی ، شیار کن .

filter :

فیلتر ، صافی ، آب‌صاف‌کن، صافی روغن ، گازوئیل‌و هوادرموتور.

filter passing bacteria:

باکتری‌های بسیار ریز که قادرند حتی ازفیلترعبور کنند .

filteration :

جدا کردن ذرات بسیار ریز از مایعات و هوا ، توسط‌صافی .

fin :

پرك‌ماهی ، که در طرفین‌آن قرار گرفته و بمنزله اندام شنای وی محسوب میگردد. قسمت عمودی دم هواپیما یا سفینه فضائی .

fineness :

صافی ، خوبی ، پاکی ، عیار .

finial :

قسمت تزئینی سریك برج یابام‌بنا .

finings :

ترکیب چسب ماهی‌که برای شفاف کردن‌آبجو بکار میرود .

Fink :

خرپای فرانسوی .

Finsenlamp :
لامپ مخصوصی که نور ماوراء بنفش تشعشع کرده و درمعالجه زخم‌مورد استفاده قرار میگیرد .

Fireball :
شهاب ، سنگ‌های بزرگ آسمانی، مرکز انفجارات هسته‌یی که بسیار سوزان میباشد .

fire – clay :
خاك نسوز ، گل بوته ، گل مخصوص روکش داخلی کوره ذوب‌فلزات .

fire-damp :
دم، گاز داخل معدن‌ذغال .

fire-point :
نقطه تبخیر روغن ، پس از مدتی سوختن .

firmer chisel :
اسکنه کوتاه وکلفت .

first water :
موغوب‌ترین‌جواهر .

Fischer tropsch-process :
روش مخصوصی برای ساختن روغن ذغال‌سنگ .

fish plate :
پشت بند ، پیوند ، پیوند اتصالی‌در راه‌آهن .

fiss :
انشقاق ، شکافتن .

fissile :
شکافته شدنی ، قابل‌انشقاق .

fission :
شکافتگی ، انشقاق .

fissiped :
پنجه شکافته ، سم شکافته در جانور سم‌دار مانند اسب .

fissure :
شکاف ، چاك یاشقاق در سنگ یـا پوست .

fistula :
لوله ، نیچه ، مجرای ادرار .

fitch :
نوعی‌قلم‌موی نازك جهت‌خط کشی و نقاشی‌های دقیق که آنرا معمولا از موی‌سگ میسازند .

fitter :
کمك‌مکانیك ، مسئول جمع کردن و بستن قطعـات مختلف موتـور ، جفت گر .

fix :
موقعیت یك کشتی یاهواپیما بر روی نقشه که بوسیله دویا چندخط‌متقاطع تعیین ومشخص‌میگردد .

fixation :

جمود فکری ، جلوگیری از رشد فکری وشخصیت یك شخص، بطوریکه همواره بچه‌گانه فکر و عمل کند .

fixation of nitrogen:

استقرار ازت ، ترکیب ازت دریك ترکیب شیمیائی . ثبات ازت توسط باکتری که بر روی ریشه‌های لوبیا انجام گیرد .

fixative :

ماده ثابت کننده ، ماده مخصوص خشك کردن حشره جهت نمایشگاه .

fixed points :

ثبات یا استقرار ارقام حرارت‌سنج. طریقه مدرج کردن حرارت سنج بطوریکه آنرادرنقطه ذوب یخ باصفر درجه سانتیگراد یا ۳۲ درجه فارنهایت مشخص کنند سپس آنها را درآب جوشان قرار دهند که دراین حالت درجه سانتیگراد روی ۱۰۰ و فارنهایت در ۲۱۲ علامت گذاری میگردد .

fixed stars :

ثوابت ، ستارگان ثابت.

fixing block :

آجرهای مشبك ساختمانی یا آجرهای چوبی که داخل دیوار می‌نهند تا بتوان شیئی را روی آنها پیچ کرد.

flabell :

پروانه ،مانند *flabellate* ، پروانه مانند ، پروانه‌یی شکل .

flaccid :

سست ، ول ، شل ، رخوت عضلات.

flagellate :

دارای ریشه های لیفی یاشلاقی (گیاه‌شناسی).

flake - white :

سفیداب سرب .

flange :

لبه بر آمده چرخ ، اتصالی ، پیچ سرتنبوشه .

flap :

قسمت لولادارعقب بال هواپیما که هنگام فرود آمدن ، باعث تغییر زاویه بال میگردد .

flare :

گشادکردن ، سرگشادلوله .

flash :

لایه نازك فلزی ته پلاستیکی ، که بین دوقطعه فلز ریخته قرار میگیرد و پس از برش یاتراشکاری همسطح فلز ریخته میگردد .

flashings :

درزگیر ، قطعه فلزی که جهت پس کردن درزبکارمیرود . مواد زائد که بایستی تراشیده شود .

flash boiler :

لوله بسیار گرمی کـه مقدار کمـی آب‌داخل آن شده و بلافاصله‌تبخیر میگردد .

flashing :

صفحه سربی که دراطراف یا کف دودکش قرارمیدهند تا ازنشت آب باران‌وغیره ازاطراف‌آن‌جلوگیری شود .

flash – over :

جهش جریان الکتریسته در هوا ، درعایق ، بین دوآلت الکتریکی‌ویا ازآلت الکتریکی بزمین که منتج به‌جرقه گردد .

flash – point :

درجه‌یی ازگرما ، که درآن بخار مایعات فرار مشتعل میگردد .مانند بخارنفت وبنزین .

flat :

مسطح ، هموار ، یکنواخت .

flat spin :

حرکت مارپیچ‌عمودی هواپیما .

flat spot :

شرایطی که‌طی‌آن‌مخلوط‌شدن هوابا سوخت نامطلوب بوده وباوجودگاز دادن‌به موتور ، حرکت ماشین کند باشد .

flatter :

پتك ، چکش سرپهنی کـه روی فلز گرم قرارمیدهند وبا چکش‌دیگری آنرا میکوبند .

flatulence :

نفخ یاباد شکم .

flav :

زرد .

flavone :

مواد زرد رنگ درگیاه ، زردینـه گیاه .

flax :

بذرك ، درخت کتان ، لیف‌کتان .

fleche :

فلش ، پیکان ، علامت‌پیکان. موهای سفیدکه وسط‌موهای سیاه سر انسان میروید .

Fleming's rules :

قوانین فلمینگ ، طبق این قانون هرگاه‌یك سیم‌پیچ‌درحوزه‌مغناطیسی بگردد ، درآن یك‌جریان بر قرار میشود.

fleming valve :
نام دیگر دیود .

flemish a rope :
جمع کردن طناب بصورت مارپیچ مرتب . برروی عرشه کشتی .

flemish bond :
ترتیب خاصی ازقراردادن آجرهای یك دیوار .

fleshing :
جدا کردن گوشت ازپوست حیوانات وتبدیل پوست به چرم .

fletton :
آجرهایی شبیه بهمنی باعلامت عمیقی بر روی آن .

flex :
خم ، انحنا .

flexible :
قابل انحنا ، خم شو .

flexor :
عضله منقبضه ، عضله ماهیچه بازو و بسته کن بازو . قسمت داخلی عضله بازوکه آنرا باز و بسته میکند .

flexure :
خمش تیریا شمع زیربار .

flexural strength :
آزمایش مقاومت شمع یا حماله در مقابل بار .

flint :
سنگ شیشه مانند بسیارسخت که از سیلیکاتشکیل شده . سنگ مزبوردر گچ یافت میشود .

flint :
سنگ چخماق ، سنگ آتش زنه ، سنگ فندك .

flint – glass :
بلور .

flip - flop :
جریان ناپایدارالکتریسته .

float :
شناورکاربراتورموتور . هرجسم شناور درسطح مایعات .

floating kidney :
کلیه متحرك ، حرکت کلیه که بر اثرلاغری مفرط وازدست دادن چربی های سخت بوجود میاید .

floating ribs :
دنده های آزاد ، دنده های مزبور هیچ گونه پیوستگی بااستخوان سینه یادنده های دیگر ندارند .

floats :
بالن های پرباد که بجای چرخ در هواپیما بکارمیروند . البته دراین صورت هواپیما بایستی فقط در آب نشسته وازآن برخیزد .

flocc :

شبه پشم ، پشم .

flocculent :

وجود مایعی دربعضی ازمواد ، که شبیه پشم است . کر کی، پشمی .

flong :

نمونه‌برداری ازحروف چاپی .

flora :

کلیه گیاهان یك‌سرزمین .

floral diagram :

گیاه‌نامه .

floral formula :

طرزتعیین تعداد وتشریح قسمت‌های مختلف یك گل .

Florentine arch :

سقف قوسی که ازداخل کاملادایره‌یی وازخارج نوك دارباشد .

floret :

گلچه (گیاه‌شناسی) .

flotation process :

روشی از جدا کردن روی از مواد دیگر ، توسط شناور کردن آن در مایعات .

flowers of sulphur :

گل گوگرد ، گرد بسیار نرم گوگرد .

flow sheet :

نقشه یابرنامه‌یی که مراحل مختلف شکل دادن به فلزرا ، ازنظر گرم وسرد کاری ، چکش کاری وغیره ، نشان میدهد .

fluctuate :

بالاوپائین رفتن ، حرکت موجی ، ضعیف وقوی شدن امواج ، ترقی و تنزل کردن .

flue :

دودکش ، دودرو .

fluid :

سیال ، روان ، متغیر ، غیر ثابت.

fluid clutch :

کلاج روغنی‌دراتومبیل .

fluidization :

تبدیل‌بجسم‌سیال کردن ، مایع کردن (درصنعت نفت) .

fluke :

کرم جگر (در گوسفند) .

flukes :

دو سر قلاب کشتی .

flume :

مجرا یا ناودان آسیای آبی،کاریز یا مجرا ساختن .

fluon :

نوعی پلاستیك که از فلوئورهیدرو-

waste – preventer :

سیفون مستراح .

flush with :

همسطح با ، طرازبا ، هم‌طراز .

fluted pillars :

ستون‌های شیاردار ، ستون‌های راه راه خیاره‌دار .

flutes :

شیارهای مارپیچ درمته .

flutter :

تکان‌ها و ارتعاش‌های نامطلوب در هواپیما ، از قبیل حرکات پیچشی بالها . صدای ناهنجار یك دستگاه مانندگرامافون .

fluv :

مربوط به‌رودخانه‌ها .

flux :

ماده گدازنده‌یی که هنگام ذوب بفلز میزنند تا ذوب آن تسریع گردد . سیل،مد،اسهال، خون‌ریزی .

flux density :

چگالی یا غلظت مغناطیسی درخط نیرو .

fly ash :

خاکستر بسیار نرم ذغال سنگ، که معمولا در کارخانجات تولید برق یافت میشود .

کربن ساخته ودرهیچ محلولی حل نمیشود .

fluorescein :

کریستالهای قرمزرنگ که محلول آنهاچون‌درمعرض نورقرارگیرند، سبزرنگ‌بنظرمیآید .

fluorescent substances:

مواد فلورسنت که انرژی از اشعه ایکس یا نورمأدون بنفش گرفته و آنرا برای مدت کوتاهی درخود حفظ‌میکنند، سپس آنرا بانورخیره کننده‌یی بخارج میفرستند .

fluoridation :

داخل‌کردن مقدارکمی ازترکیبات فلورینی در آب بمنظور جلوگیری ازفساد وپوسیدگی دندان .

florine :

فلورین ، جسم‌بسیط‌غیرفلزکه‌بشکل گاززردرنگ بوده وبه‌همه‌چیزحمله میکند جزبه شیشه‌خشك درحرارت پائین‌تراز ۱۰۰ درجه‌سانتیگراد .

fluorspar :

بلورهای مکعب کلسیم کلورایـد . (CaF_2)

flush :

شستشوی داخل لوله‌یا مخزن‌توسط ریزش آب فراوان فشاردار .

fly-back :
بازگشت سریع به‌مبدأ ، یا محل اولیه ، مانند عقربه کرونومتر، که جهت تعیین وقت مسابقات دو بکار میرود.

flying buttress :
خرپاهای موقتی نیم‌قوسی که جهت تقویت پایه قوس‌دیگری بنا میشود.

flyleaf :
برگه سفید در اول‌وآخر کتاب .

fly-nut :
مهره دسته‌دار، مهره بالدار که‌میتوان آنرا بآسانی با دست سفت کرد و احتیاج به‌آچار ندارد .

fly-press :
پرس سوراخ کن .

fly-shuttle :
ماکو (درچرخ خیاطی) .

flyer :
گردونه نخ‌پیچی .

fly-wheel :
فلایویل ، چرخ لنگر (در موتور اتوموبیل) که لرزش‌های ناشی از احتراق موتور را خنثی‌میکند .

focal plane shutter :
قطعه پارچه درازمشکی که ازدخول نور بدوربین‌عکاسی و درنتیجه‌خراب شدن‌فیلم جلوگیری‌میکند .

focus :
کانون، محل اصلی ، محل برخورد دسته‌یی از انوار یا الکترونها به‌یك نقطه .

focus of a curve :
بیضی .

foetus :
جنین .

fogged :
تارشدن یا تیره شدن فیلم بر اثر کهنگی‌آن .

foil :
زورق .

foli :
برگه ، ورق .

foliage :
کلیه برگه های‌یك‌درخت .

foliated :
ورق ورق ، برگه‌برگه .

folic acid :
اسیدفولیك ، ماده مخصوصی‌که در برگه‌های‌سبز، مانند ،برگه‌اسفناج همچنین‌جگریافت میشود ،این اسم به گروه های ویتامین «B» نیز اطلاق میگردد .

folio :
صفحه کاغذی که یك تا بخورد و تشکیل ۴ سمت را بدهد .

follicle :
حقه گیاه که محتوی تخم‌های گیاهی میباشد. پیله کرم ابریشم . میوه یك حجره‌یی .

fomites :
عامل نقل میکرب و بیماری، چون ، اسباب بازی کودك و مانند آنها .

fondant :
آب نبات و مانند آن .

fontanelles :
ملاج ، شکاف‌های جمجمه ، قسمت نرم وسط سر کودك شیرخوار .

foolscap paper :
کاغذ ورق بزرگ و استاندارد شده.

footage :
طول شیئی مانند فیلم سینما و امثال آن .

foot and mouth disease:
نوعی بیماری دامی که عامل آن ویروس میباشد و معمولاً مواضع دهان ، پاو پستان‌را میگیرد .

foot-candle :
روشنی ووضوع یك سطح که در فاصله یك فوتی یك شمع استاندارد قرار دارد . این روشنی برابراست بایك «لومن» درهر فوت مربع .

footing :
پایه جاپا ، موقعیت، وضع.

foot-plate :
محل ایستادن راننده لوکوموتیو .

foot-pound :
مقدار کاری که جهت بلند کردن یك جسم بوزن یك پوند بارتفاع یك فوت انجام میگیرد.

foot-pound-second - units :
واحدهایی که بر اساس واحدهای انگلیسی طول (برحسب فوت) بار (برحسب پوند) قرار دارد .

foramen :
روزنه ، سوراخ (استخوان) .

Foraminifera :
جانور تك سلولی آبزی که دارای صدف‌های گچی سوراخ‌دار میباشد .

force lines :
خطوط نیرو درآهن‌ربا .

forced draught :
مکش هوا درموتور .

forced oscillations :
نوسان جریان الکتریسته درفرکانسی سوای فرکانس طبیعی مدار .

forced vibrations:
نوسان‌های اجباری، هرگاه به‌پاندول ساعت فشاری یا ضربه‌یی وارد آوریم که سریعتر یا آهسته‌تر از سرعت طبیعی خود حرکت کند ، حرکات آنرا اجبراً باین‌صورت درآورده‌ایم.

forcepts :
انبرجراحی زایمان ، کلبتین .

force-pump :
تلمبه فشاری، که با یك فشار آبرا کشیده و با فشار دیکر آنرا بخارج میراند .

forces,parallelogram of :
طرح نشان دهنده دونیروی مختلف مانند نیروی موتوریك کشتی و نیروی باد وارد برآن .

forces,polygon of :
کثیرالاضلاع‌های نیرو .

forces,triangle of :
مثلث‌های نیرو .

for and oft rig :
واقع درطول کشتی ، بادبان جلو و عقب کشتی .

foreshore:
پیش‌ساحل ، زمین ساحلی .

foresight :
مکسك تفنکه .

back-sight :
تیر درس .

forge :
کارخانه ذوب فلز .

formaldehyde :
گاز بیرنگی که درآب حل شده و تشکیل « فرمالین» را میدهـد . «فرمالین» نام تجارتی نوعی مواد ضدعفونی است .

format :
فرم و اندازه کتاب چاپ‌شده.

forme:
فرم‌چاپ .

former :
قالب‌گیر ، تشکیل دهنده .

formic acid :
اسیدفرمیك، که درنیش مورچه‌یافت میشود .

forming :
شکل‌دادن بفلز ازطریق چکش‌کاری گرمکاری و پرس .

formula :
فرمول هر جسم شیمیائی ، مانند ، فرمول‌آب (H'O) .

fortification of food :
مقذی‌ساختن‌غذا، افزودن‌ویتامین‌های لازمه به‌غذا .

Fortin's barometer :
هواسنج فورتین ، که بسیار دقیق بوده و جیوه موجوددرمخزن‌آن با گرداندن ته‌مخزن، بسمت‌بالامیرود و روبروی شاخص صفر میایستد .

fosra :
خندق، نهر، غنو .

fossil :
سنگواره ، فسیل ، بقایای‌سنگ‌شده حیوانات وگیاهان قدیمی .

fossil fuel :
سوخت فسیل ، مانند نفت و ذغال سنگ‌که بترتیب از بقایای‌حیوانات وگیاهان هستند .

foucault's pendulum :
پاندول فوکوس، که‌توسط‌آن‌حرکت زمین را در معبد پانتئون پاریس ثابت نمود .

foulard :
نوعی‌پارچه نخ و ابریشم‌گلدار که ازآن دستمال و شال‌میدوزند .

foundry :
کوره ذوب آهن ، ریخته‌گری .

four-strock engine :
موتورچهارزمانه‌که هریك‌ازضربات چهارگانه مکش، کمپرس، احتراق و تخلیه بطور جداگانه و با یك حرکت پیستون انجام میشود .

fovea :
گودال ، حفره ، مانندگودال‌چشم که‌گودترین‌نقطه صورت میباشد .

Fowler position :
قرارگرفتن بیمار بر روی تخت ، پس ازعمل‌جراحی ، بطوریکه‌بیمار نشسته تکیه دهد تا مایعات بسمت شکم جریان نیابند .

foxed :
حنائی‌شدن رنگ‌هرجسم بر اثر فساد و پوسیدگی .

fractional - crystaliization :
مجزاکردن جامدات ، از راه حل کردن‌آنها درآب ، بطوریکه یك جسم زودتر ازجسم دیگرمنجمدشده وآنرا فوراً جدا کنند .

fractional distillation:
جداکردن‌مایعات مختلف‌ازیکدیگر توسط‌عمل تقطیر . مانند تصفیه نفت خام‌که بوسیله تقطیر از آن ده ها مواد جدا میکنند .

fracture :
شکستگی ، ترك استخوان .

framboesia :
ناخوشی واگیرداری‌که در پوست

سیاه‌پوستان یافت شده وآماس هایی
بوجود میآورد .

frame :
قاب، کلاف ، قفسه ، کالبد، استخوان
بندی، شکل .

fram-saw :
اره کلافی .

frapping :
محکم بستن دوقطعه طناب بیکدیگر ،
توسط یک ریسمان بطوریکه یکدیگر
را سفت‌تر بکشند .

frass :
فضله حشره .

fraunhofer lines :
خطوط فرانهوفر، خطوط تیره رنگ
طیف خورشید که بر اثر جذب نور
توسط گازهای خنک کننده اطراف
مرکز بسیار سوزان، تشکیل میگردد.
این خطوط را هوفر دانشمند آلمانی
کشف کرد و بنام وی نام گذاری
شد .

free association test :
آزمایش روانی که طی آن شخص را
باختیار خود رها میکنند تا هرچه
بفکر او میرسد بزبان بیاورد .
این آزمایش نشان دهنده افکار پنهان
در درون وجدان شخص میباشد .

freemartin :
بره های دوقلویی که یکی نر و
دیگری ماده باشد دراین حالت
بعضی ازعادات و مشخصات نر بعلت
هم خونی درماده بوجود میاید .

free radical
گروهی ازاتم ها مانند اتم های
(NH^2) که از نظر شیمیائی ناقص بوده
لیکن تحت شرایط ویژه‌یی مانند
حرارت کم ، میتوانند در واحدهای
مجزایی وجود داشته باشند .

freestone :
نوعی سنگ که بدون خرد شدن از
وسط بدونیم میشود.

freeze - drying
خشک کردن ماده‌یی مانند پلاسمای خون
بدین ترتیب که فشار اتمسفر را پائین
میآورند تا تبخیر سریع آب باعث
انجماد آن گردد . این روش را
خشک کردن از طریق انجماد گویند

freezing point :
نقطه انجماد مایعات یاسیلان جامدات.

fremitus :
نوعی بیماری که طی آن صدا ضعیف
میشود .

french . arch :
سقف قوسی فرانسوی که با آجر

معمولی ساخته میشود .

french chalk :

پودر بسیار نرمی که مصرف آرایش زنانه‌داشته و جهت کودکان‌شیرخوار نیز مورد استفاده قرار میگیرد

french curve

خط‌کش همه‌کاره، که اشکال مختلف هندسی روی آن بریده شده و در رسم بکار میرود .

french polish :

روغن جلا .

french truss :

خرپای شیروانی با دهانه وسیع .

freons :

ترکیبات کربن ، کلورین و فلورین که درماشین های یخ سازی مصرف میشود . نقطه جوش این ترکیبات بسیار پائین است

frequency

فرکانس امواج صوت،الکتریسیته و مانند آنها در ثانیه .

frequency changer :

تبدیل‌کننده فرکانس

تغییر دهنده فرکانس

frequency distribution curve :

منحنی چگونگی تقسیم، هرچیزدر بین جمعیتی ، مانند تقسیم نمرات امتحانی بین دانش‌آموزان، یااینکه برای مثال ، چند نفر ازمردم این شهر قدشان به ۱۸۰سانتیمتر میرسد و ازاین قبیل .

frequency modulation :

مدول فرکانس .

Fresnel biprism :

دو منشور بسیار نازک‌که پهلوی یکدیگرقرار دهند وازآنها ، تداخل امواج ریشه‌یی بوجود آورند .

fretsaw :

اره دسته‌کمانی که در منبت‌کاری و برش چوب های بسیار ظریف بکار میرود

Freud's theory :

نظریه فروید ، طبق این نظریه ، اختلالات دماغی وفکری براثر یك سلسله رویداد ، ناملایمات ویاجدال با آمال وخواسته های جنسی سرکوفته بوجود میاید .

friable :

ترد، خردشونده ، مانند بیسکویت.

friction :

سایش اصطکاك ،مالش . نیروئی‌که باعث توقف یاکند شدن دستگاهی یا آلتی میگردد .

frictional electricity :

الکتریسته مالشی، که براثر مالش شیئی مانند ، شیشه بوسیله ابریشم یا پوست خز، درشیشه بوجود میآید

frieze :

کتیبه، حاشیه آرایشی پارچه ، پیش آمدگی آرایشی سردیوارداخلی اطاق .

frit :

مخلوط پودرشیشه وسنگ که بمنظور رطوبت ناپذیر ساختن آجر، در سطح آن بکار میبرند . این مخلوط را همچنین در گل رس کوزه گری داخل میکنند .

frog

قسمت خالی یك طرف آجر، قسمت «V» شکل زیرسم اسب

انشعاب ریل تقاطعی راه آهن ، که بشکل «V» میباشد .

frond :

برگ ساقه یی (گیاه شناسی)

front :

حد فاصل یا مرز بین دو جبهه هوای سردوگرم .

fruct :

میوه، مانند *fructification* بارآوری میوه دهی .

fructose :

قند میوه ، ماده قندی میوه .

frugivotous :

میوه خوار ، میوه خور .

frustum :

هرم یا مخروط ناقص .

fuchsine :

جوهر قرمز ، رنگ قرمز .

fuel cell

آلت مخصوصی که انرژی الکتریسته را مستقیماً از انرژی شیمیائی آزاد شده ، توسط اکسیداسیون سوختی مانند هیدروژن یا ذغال چوب ، میگیرد .

fugacity :

گریزندگی . فراری ، ناپایداری .

fugacity dyes :

رنگ های بی ثبات ، این گونه رنگها در نور خورشید یا هنگام شستشو باآب ، زایل میگردند .

fugue :

آوارگی ، ترك یار ودیار کردن .

fulcrum :

نقطه اتکاء ، پایه .

fuller's earth :

ماده یی شبیه خاك رست که چربی لباس را جذب نموده ، همچنین

آزاد بخاری شبیه بـه دود ایجاد کرده و بخارآب نیز در بالای آن قرار میگیرد .

function :

رابطه هـای ریاضی

functional disorder :

اختلال دستگـاه های مختلف بدن مانند سوء هاضمه ومانند آن .

fundemental :

اساسی، اصلی، بنیادی، زمینه .

fundus :

قعر، ته، قاعده .

fungus :

قارچ، گیاه قارچی .

funi :

طناب.

funicular :

راه آهنی که قطار آن در سربالایی توسط طناب کشیده میشود .

furc :

چنگال.مانند *bifurcated* چنگالی شکل .

furfur :

شوره، شوره سر.

furfural :

پلاستیك مخصوصی کـه از سبوس و کاه ساخته میشود .

جهت تصفیه روغـن بـکار میرود .

fulling :

شستن پارچه های پشمی، توسط صابون ودیگر مواد شیمیائـی بمنظور آب رفتن وپشمالوشدن سطح آن .

full – wave rectification :

اصلاح موج کامل، یکسو کردن جریان برق متناوب .

fulminates :

نمك هایی مانندنمك جیوه که بآسانی در مقابل ضربه قابل انفجار بوده و برای خنثی کردن انفجارات دیگر مورد استفاده قرار میگیرد .

fum :

دود ، بخار .

fumarole :

شکاف یا سوراخ کـوچکی در بغل آتش فشان کـه از آن دود و بخار خارج میشود .

fumed :

بخوردادن ، تیره شدن رنگ چوب مانند بلوط، براثر بخارآمونیاك .

fumigant :

مادهیی مانند گـوگرد، که آنـرا بمنظورمعدوم کردن حشرات میسوزانند.

fuming acid :

اسید فومینگ، این اسید در هوای

furlong :

طولـی معادل $\frac{1}{8}$ میل :

furniture :

یك دست اثاثیه کامـل ، مانند یك درب کامل که اثاثیه آن عبارتند از لوله، تخته، دستگیره و مانند آن.

furuncle :

یك لکه عفونی روی پوست بدن .

fuse :

ذوب، فیوزبرق، فتیله، سیم اتصالی برق .

fuselage :

بدنه یا کالبد هوا پیما .

fusel oil:

مخلوطی از الکل ها کـه در الکل نوشیدنی وجود داشته وباعث بیماری انسان میگردد .

fusible metal :

فلزقابل ذوب ، فلزات گداختنی .

fusiform :

دوك مانند ، دوك دوسرتیز .

fusion :

گداختگی، پیوستگی، آمیزش .

futtock :

میان چوب،میان‌تیر، تیرمیان کشتی.

G

تعادل روحی یافکری .

G.W. :

اسلحه هدایت شده .

Ga :

علامت شیمائی گالیوم .

gabardine :

گاباردین ، نوعی پارچه ریزبافت مرغوب .

gabbro :

سنگ های آتش فشانی متبلور شبیه سنگ خارا(گرانیت).

gabion :

سبدهای استوانه که پر ازخاك وشن کرده وبعنوان جان پناه بکاربرند .

g :

شتاب ناشی از قوه جاذبه ، مانند شتاب یك قطعه سنگ درحال سقوط

G :

مداومت‌جاذبه ، نیروی جاذبه بین دوماده .

G :

نشان دهنده نیروهایی‌که یك خلبان یاسرنشین سفینه‌فضائی بایستی‌هنگام بالا وپائین رفتن هوا پیما یا سفینه باسرعت های زیاد ، تحمل‌کند .

G.M.T.

حد متوسط‌وقت گرینویچ.

G.P.I. :

gaff :
نوعی بادبان کشتی که مانند پرده از میله یی آویزان میباشد .

gain :
افزایش نیرو ، مانند آنتن رادیو که درجهت مخصوصی آنرا قرار دهندتا نیروی دهندگی رادیو افزایش یابد. شکاف میان یك تیر .

gal :
واحد اندازه گیری شتاب ناشی از قوه جاذبه که مساوی است بایك سانتیمتر درهر ثانیه .

galact :
شیر .

galactic circle :
دایره اطراف زمین. که بطورغیر دقیق دروسط کهکشان قرار گرفته است .

galactose :
قند شیر .

galaxy :
کهکشان .

galena :
سولفیت سرب ، سرب معدنی که در آن نقره هم وجود دارد .

galileo's telescope :
دوربین نجومی گالیله ، دانشمند ایتالیائی .

gall :
یك زائده نامطلوب بر روی درخت که حشرات بوجود میاورند . زخم روی پوست اسب که براثر سائیدگی بوجود آمده باشد .

gall-bladder :
کیسه صفرا ، زهردان .

galley :
رانکا (در چاپخانه) ، نوعی کشتی پاروئی یا بادبانی . آشپزخانه کشتی .

gallic acid :
اسید گالیك ، جوهر مازو، که در صنایع چرمسازی بکار میرود .

gallium :
گالیوم، جسم فلزی بسیط که درسنگ روی یافت میشود .

gall-stones :
سنگ صفرا .

Galton's laws :
قانون گالتون ، برطبق این قانون، کلیه حیوانات $\frac{۱}{۴}$ خصوصیات بدنی و فکر خود را از والدین بارث میبرند .

galvanized iron :
آهن‌سفید، آهن گالوانیزه که با روی روکش شده است .

galvanometer :
گالوانومتر ، آلت‌سنجش‌جریانهای الکتریکی .

gamete :
سلول‌جنسی ، سلول قابل‌تزریق .

gamethophyte :
نوعی گیاه که ایجاد سلول‌های‌جنسی گیاهی و درنتیجه باعث تغییر نسل گیاه میگردد .

gamgee tissue :
پشم‌کتان که بین دو قشر حلبی ، یا پارچه‌توری‌قرار میدهند. پارچه مزبور بمصرف‌لباس‌جراحی‌میرسد.

gamma brass :
برنز گاما ، برنز بسیار سخت .

gamma iron :
نوعی‌آهن‌معمولی ، که دارای کربن یا آلیاژی محلول در خودمیباشد . و خود تشکیل نوعی پولاد را میدهد .

gamma-rays :
اشعه گاما ، که‌شبیه اشعه ایکس‌بسیار قوی‌بوده و از نوع بخصوصی‌ازمواد رادیو اکتیو بیرون میآید .

gammexane :
نام تجارتی گاما (۳) ، امکان‌ترتیب قرار گرفتن اتمها درهکساکلوراید بنزین. این ماده جهت‌معدوم کردن حشرات بکار میرود .

gamo :
مزاوجت .

gamotropism :
گرایش سلول‌های جنسی‌بیکدیگر .

gamopetalous :
پیوسته گلبرگ .

gamut :
گام (درموسیقی) .

ganging :
یك‌سلسله ماشین‌آلات یا دستگاه که همه با هم‌کارمشترکی‌را انجام‌دهند، مانند فیوزهای یکدستگاه رادیو .

ganglion :
گروه سلول‌های عصبی ، آماس ، برآمدگی جرم خاکستری‌رنگه‌در مخ یا تیره مغز .

gangrene :
قانقریا ، فاسد شدن نقطه‌یی از بافت‌های‌بدن ، بعلت نرسیدن‌خون بآن .

gangue :
مواد معدنی‌بدون‌فلز ، درمعادن‌فلز .

ganjah :

حشیش .

gannister :

نوعی صخره شنی که درقسمت‌های مرکزی انگلستان یافت‌شده و بمصارف کوره‌های ذوب پولاد بکار میرود .

gantry :

جر ثقالهای سقفی (درراه‌آهن) .

gapes :

نوعی کرم که در گلوی مرغ گیر کرده راه تنفس آنرا می‌بندد .

garboard :

پائین‌ترین حاشیه چوبی یا آهنی که روی حمال کشتی قرار میدهند.

garden wall bond :

قراردادن آجر ، درساختمان دیوار بطرزی که خط فاصله دوآجر ، دروسط آجر زیرین قرار گیرد .

gargle :

داروی غرغره ، گلوشوئی .

gargoyle :

ناودان بیرون آمده از دیوار که بیشتر آنرا بشکل سر حیوانات یا انسان میسازند.

garnet :

لعل ، سنگ‌لعل .

gas cell :

سلول مواد سوختنی .

gas-gangrene :

نوعی قانقریا که طی آن باکتریها ایجاد گاز در زخم میکنند .

gasholder :

انباره یا مخزن گاز که در شهرها از آن استفاده میکنند .

gasket :

گسکت ، نوعی واشر مسین که بین دوسطح فلزی قرار میدهند تا آب بندی شده و گاز یا بخار از آن خارج نشود مانند واشر سرسیلندر موتور .

gas liquor :

محلول آب موجود در آمونیاك و ترکیبات آمونیاکی که آنرا هنگام ساختن گاز ذغال سنگ بدست میآورند .

gas-nipple :

رابط دوسرلوله ، محل اتصال دو لوله که بیکدیگر پیچ میشوند.

gasoline :

بنزین موتور .

gas scrubber :

آلت مخصوص تصفیه گاز ذغال‌سنگ.

gastero :

گازمعده ، تورم معده .

Gastropoda :
شکم‌پاوران ، مانند حلزون که با شکم حرکت میکند .

gastrula :
گاسترول ، مرحله دوم رشدانسان.

gate :
آن‌قسمت از پروژکتور (آپارات) که فیلم‌را نگاهمیدارد تا نور از آن عبور کند .

gate-change :
شکاف‌جایگاه دسته‌دنده اتوموبیل.

gauge :
گژ، آلت‌پیمایش ، فشارآب،روغن، سوخت و فشار در اتوموبیل و دستگاه‌های دیگر .

gauged mortar :
مخلوط یك‌قسمت سیمان ، یك‌قسمت آهك وپنج‌قسمت‌شن که در ساختمان بکار میرود .

gauge number :
قطرسیم ، ضخامت آهن ورق

gauge pressure :
فشاری که روی درجه‌مشخص‌میگردد این فشار معمولاً از فشار آتمسفر بیشتر میباشد .

gauss :
اندازه‌گیری القاء (آهنربائی).

Gaussian distribution:
معدل‌گیری‌از چندپیمایش ، تعیین‌حد وسط چند اندازه‌گیری ازیك‌جسم.

gavel :
نوعی‌چکش‌چوبی که‌هنگام‌قراردادن قطعات سنگ در ساختمان مورد استفاده قرار میگیرد .

Gay-Lussac's Law :
قانون‌گی‌لوساك ، برطبق این‌قانون، هرگاه چندگاز با یکدیگر ترکیب شوند ، حجم هریك ازآنها وابسته بیکدیگر، خواهد بود . مانندآنکه‌یك فوت‌مکعب‌اکسیژن‌رابادوفوت‌مکعب هیدروژن ترکیب کنندکه تشکیل دوفوت مکعب بخارآب‌را بدهد . و چون حرارت‌کمتر از ۱۰۰ درجه سانتیگراد باشد بخار بدست آمده تبدیل بآب خواهدگشت .

Ge :
اختصار نام شیمیائی گرانیوم .

gear :
دنده ، چرخ دنده‌دار .

Geiger-Muller Counter:
آلت‌مخصوص‌شمارش‌اشعه موادرادیو اکتیویته یا اشعه مدار زمین .

Geissler tube :
لوله گیزلر ، لوله‌یی که دارای

کمی گاز بوده و چون الکتریسته از آن عبور دهند ایجاد روشنائی خواهد کرد .

gel :

ژله مانند ، ژلاتینی شکل .

gelatin :

ژلاتین ، ژلاتینی که از جوشاندن استخوان و پوست بدست میآید .

gelignite :

ماده آتش‌زائی که از اسید نیتریك یا نیترات پتاس میسازند .

gemin :

دوتائی ، دوگانه .

gemma :

زایده‌یی مانند قارچ که برروی گیاه روئیده و خود مجدداً می‌افتد و روی گیاه جوان‌تری میروید .

gene :

ژن ، عامل توارث . یك کروموزوم که قسمتی از هسته سلول محسوب میگردد ، مختصات و عادات را ازگیاه بـه گیاه چـه و از حیوان به‌زاد و ولدش بطور موروثی منتقل میکند .

general paralysis of the-insane :

فساد کامل مغز که براثر مراحل نهائی بیماری سیفلیس صورت میگیرد .

genesis :

پیدایش ، تکوین ، تکامل .

genetics :

علم پیدایش ، تحقیق درباره چگونگی تکوین .

geniculate :

هر چیز که شبیه زانو خم گردد .

genio :

مربوط به قسمت فك پائین ، چانه .

genio glossal muscle :

عضله چانه و زبان .

genit .

مربوط به توالد و تناسل .

genitals :

جهاز تناسلی خارجی .

genotype :

سلسله عوامل خصوصیات اخلاقی موروثی یك شخص .

genous :

توالد و تناسل .

gentian :

جنتیانا ، جونتونیا . گیاه بسیار تلخی که خواص داروئی دارد .

gent saw :

نوعی اره دستی که دارای دنده‌های ریز بوده و کرمهای چوب را می‌برد .

geographic mile :
میل جغرافیـائی ، یك دقیقه عرض جغرافیائی مساوی است با۶۰۷۶ فوت .

geology :
ژئولوژی ، زمین شنـاسی ، علـم طبقات‌الارض.

geometric :
هندسی .

geometric mean :
رابط هندسی .

geometric optics :
مطالعه و تحقیق در باره چگونگی و اعمال‌نور، یعنی چگونگی‌انحنای آن پس ازعبور ازعدسی‌ها .

geometrical progression:
تصاعدهندسی ، مانند ،۱۶و۸و۴و۲ که رقم بعدی دو برابر رقم ماقبل خود میباشد .

geophysics :
ژئوفیزیك،علم‌طبیعت فیزیکی‌زمین، مانندخاصیت‌آهنربائی‌آن ،چگالی، هدایت الکتریکی ،زلزله، اقیانوس وآتمسفرومانندآنها .

geostrophic wind :
باد تابعی ، بادهایی‌که مسیرآنهـا بتابعیت حرکت زمین تغییرمیکنند .

geno :
زانو .

genuvalgum :
خم‌شدن ساقها بطوریکه زانوهازمین را لمس‌کنند .

genuvarum :
خم‌شدن ساقها بسمت زانو .

genus :
دسته یا طبقه گیاهان یـا حیوانات منسوب بیکدیگر . مـانند گربه ، شیر ، ببر وپلنگ .هم‌خانواده

geo :
زمین .

geocentric system :
عقیده نادرست قدیمی مبنی برآنکه خورشید و ستارگـان بدور زمین میگردند .

geodesy :
تهیه نقشهٔ نقاط وسیع‌زمین‌جهت‌تهیه منحنی‌های‌آن .

geodetic frame :
ترتیب‌قرارگرفتن اهرم‌ها در کالبد هواپیماکه بشکل دیوارکوب قرار گرفته باشند .

geodetic line :
کوتاه‌ترین فاصله بین‌دو نقطه دریك سطح‌منحنی .

geosyncline :
چین‌خوردگی‌های‌عمیق‌درسطح‌زمین که براثر فشار های جانبی آن بوجودآمده‌اند.این‌چین‌خوردگی‌ها معمولا ازمواد نقاط مرتفع‌که‌براثر باران شسته و بآنها میریزند ، پر میگردند .

geotaxis :
حرکت اندام‌های یك‌گیاه بر اثر عکس‌العمل جاذبه‌زمین .

geotropism :
رشد گیاه‌در تحت تأثیر‌جاذبه‌زمین، تمایل و رشدگیاه بجانب زیرزمین.

geriatrics :
عکس‌العمل‌یك‌انسان‌پیردرمقابل‌دارو.

germ :
نطفه ، جوانه ، میکرب ، مایه ، منشأ .

germicide :
میکرب‌کش .

germanium :
جرمانیوم ، یك‌عنصر فلزی‌که نیمه هادی بوده و درساختن‌ترانزیستور بکار میرود .

German measles :
بیمار عفونی‌که باعث‌ایجاد لکه‌های قرمز درسراسربدن میگردد و تاسه روز بهمان حال باقی میماند و عفونت پس ازناپدیدشدن لکه‌ها ، متوقف میگردد .

German silver :
آلیاژ مس ، روی‌ونیکل .

germplasm :
عناصرزنده‌یی‌دربدن‌که تبدیل به‌یك اندام جدید میگردد .

geront :
مربوط به‌پیری .

gerontology .
علم‌مربوط به‌علل پیر شدن .

gesso :
گچ‌نقاشی .

gestalt psycholcgy :
نظریه روانشناسی گشتالت .

gestation period of :
دوران حاملگی‌یك زن .

gettering :
خارج‌کردن‌آخرین‌آثار گاز دریك کپسول یا لولهٔ خلأ ، مانند لامپ رادیو ، توسط منیزیوم گرم یا باریم .

geyser :
چشمه‌آب‌گرم ، آب‌گرم‌کن .

Giant stars :
تولیدانرژی‌ستارگان‌که‌ازاثرترکیب

اتم‌های هیدروژن با اتم‌هـای هلیم
صورت میگیرد .

gibberellic acid :
اسیدگیبرلیك ، ماده‌یی‌که از نوعی
قارچ‌زمینی گرفته و چون روی‌گیاه
بروید باعث رشد سریع‌و فوق‌العاده
آن میگردد .

gibbous moon :
حالتی ازماه که‌یك‌قسمت‌آن برآمده
باشد .

gigant :
بسیاربزرگ ، غول‌پیکر،عظیم .

gigantism :
رشد غیرعادی‌بدن .

gill :
برنشی‌های‌تنفسی ماهی ،اندام‌تنفسی
جانوران آبی .

gills :
ورقه‌های نازك‌بافتی‌که از سمت بغل
برخی از قارچ‌ها آویزان میباشد.

gill :
پیمانه‌یی برابـر با ۱۴۲ سانتیمتر
مکعب یا ۱/۳۲ گالون .

gimbals :
پایه نگاهدارنده قطب‌نما در دریا .

gimlet :
نوعی‌مته دستی‌چوب.

gimp :
قیطان .

gimp-pin :
میخ‌کوچك نگاهدارنده قیطان.

gin :
ماشین‌پنبه‌پاك‌کنی ، چرثقیل‌پایه‌دار
بشکه‌یی‌که بطناب‌بسته شده وبادست
میگردد و بمنطور خارج کردن و
بلندکردن‌موادمعدنی‌ازمعادن‌کوچك
بکار میرود .

gingham :
چیت‌راه راه یاشطرنجی .

gingiv :
ا؛ [illegible]ندان .

gingivitis :
تورم لثه .

give :
ارتجاع، نرمی ، قابلیت‌کشش‌جسم
پلاستیکی.

gizzard :
سنگدان .

glabrous :
بیمو، صاف ، براق .

glacial :
یخی ، پوشیده از یخ ، منجمـد ،

متبلور .

glacial acetic acid :
اسیدآسیتیک خالص و متبلور .

glaciation :
پوشیدگـی از یخ ، یخ بستگی ، انجماد .

glacier :
رودخانه‌یخ ، توده یخ‌غلطان .

glacis :
ساحل شیب‌دار .

gland :
غده مترشحه‌بدن، مانندغدد تعرق، مولدشیرمادر ، لنفی ، پانکراس و مانندآنها .

glanders :
مشمشه ، بیماری که از اسب بانسان سرایت میکند .

glandular :
غده‌یی .

glauber's salt :
سولفات سدیم، که بعنوان مسهل بکار میرود .

glaucous ,
سبز مایل بآبی یا خاکستری ، آبی دریائی .

glaucoma :
آب‌سبز ، عارضه‌کوری چشم براثر فشارزیاد مایع‌داخلی چشم .

glauconite :
سیلیکات‌آهن پتاسیم‌که در گل ته دریا یافت میشود .

glaze :
لعاب‌دادن ظروف گلی ،اندودبراق.

glenoid :
کاسه‌یی ،گود .

gliadine :
نوعی پروتئین‌که دردانه‌های گیاهی یافت شده وبمنزله ذخیره غذائـی گیاه محسوب میشود .

glider :
هواپیمای بی موتور .

glioma :
واژه‌کلی ورم مغز ونخاع .

glob :
کره .

globular :
کروی .

globigerina ooze :
رسوبـات نقاط عمیق دریـا کـه از بقایای موجودات ریزدریائی‌تشکیل یافته است .

globin :
رش به ، هموکلوبین .

globulins :
پروتئین هایی که‌درمحلول نمك حل میشوند . ودر گرمـا سفت ومنجمد میگردند .

glomeruli :
رگ های خوشه‌یـی کلیه کـه وظیفه آنها صاف کردن خون میباشد .

gloss :
جلادادن، رنگ‌شیشه مانندکه‌بسیار سخت وبا دوام میباشد .

gloss :
مربوط بزبان .

glossal :
زبانی .

glossal glottis :
شکاف بین تارهای صوتی .

gluc :
شیرین .

glucose :
گلوکز ، قند میوه ، کـه درکبد بشکل گلیکوژن ذخیره میشود .

glucosides :
مواد مختلف موجود درگیاه که سر به‌صدهارقم‌میزند.مواد مربوطه‌توسط انزیم تبدیل بـه قند (دکستروز) و مواد غیر قندی میگردد .

glume :
پوست یا غلاف دانه های حبوبات .

glutamic acid :
اسید گلوتامیك ، یك اسیدآمینه که درشیمی مغز حائز اهمیت بوده ودر انواع مخصوصی‌ازباکتری هاذخیره میگردد . ایـن ذخیـره را پنسیلین معارض میگردد .

gluteal :
کفلی ، مربوط به کفل یانشیمنگاه .

gluten :
گلوتن ، ماده چسبنده گندم ،قسمت پروتئینی آرد گندم کـه چسبنده هم میباشد .

glutinous :
چسبنده ، چسبناك .

glyc :
شیرین،مانند *glycaemia* قندخون .

glyceride :
مخلوط گلیسریـن بـایـك اسید ، مانند چربی ها .

glycerin :
گلیسرین ، مـایع غلیظ بیرنگ و شیرین که اغلب بـا مواد دیگر در دارو وجود دارد .

glycine :
اسیدآسیتیك آمینه .

glycogen :
ماده نشاسته‌یی درجگر، ماده‌قندزا دربافت های حیوانی .

glycols :
گلی کل ،محلول‌ضدیخ دراتومبیل .

glycosuria :
وجود قند در ادرار، که ممکن است نشانه‌یی‌ازبیماری قند(دیابت) باشد.

glyptalresins :
صمغ بیرنگ وچسبناك که در رنگ سازی بکار میرود .

gm :
گرام ، گرم .

gnath :
مربوط به فك يا جويدن .

gneiss :
صخره هایی که‌تحت اثرات حرارت و فشار از صخره های قدیمی تر تشکیل‌شده‌ودارای رگه های کوارتز میباشند .

gnomon :
عقربه ، میل ، شاخص درساعت های آفتابی .

gnomonic projection :
تصویر عقربه‌یی .

going – barrel :
کوك ساعت دیواری.

goitre :
گوآتر، بزرگ شدن غده‌تیروئید :

gold – beater's skin :
عضو بسیار نازکی از معده حیوان که جهت‌کوبیدن طلا بکارمیرود .

golden ointment :
مرهم طلائي ،که از اکسید زرد رنگ جیوه درروغن تهیه شده ودر چشم بکار میرود .

Goldschmidt's process :
روش‌گلداشمیت ، روش تهیه فلز اکسید بدین ترتیب‌که اکسید فلز را باآلمینیوم مخلوط‌کرده و روی‌آتش قرارمیدهند ودراین‌حالت آلمینیوم اکسیده شده واکسیژن را از فلز دور میکنند .

gon :
زاویه .

goniometer :
گونیا،زاویه سنج ، گوشه‌سنج .

gonad :
غده‌یی که درآن سلول های نر یا ماده بوجود میآیند .

gonococci :
میکرب سوزاك .

goodgeon :
يك‌رينگ كه‌داخل‌آن قلاب‌میخورد.

بآن .

Graafian :

رش‌به : *follicle*

grab-crane :

جرثقیل چنگکی، که چنگال‌های آن از دوسو بیکدیگر نزدیك شده‌و گل‌و لای یا سنگ و ماسه‌را اززمین بلند میکنند ودرجای دیگرقرارمیدهند.

grade :

درجه‌بندی‌کردن، رتبه‌بندی یاجور کردن .

graded profile :

سطح‌شیب‌دار ، مانندشکل بستر یك رودخانه قدیمی‌که شیب‌آن‌در ابتدا زیاد و بتدریج ملایمترمیگردد.

gradient :

شیب ، مقدارتغییرحاصله دریك‌شیب نسبت به‌فاصله‌آن .

graduated instrument:

آلات‌مدرج ، مانند ، حرارت‌سنج.

graffito pottery :

ظروف‌سفالی‌که دارای دوقشررنگ یکی بمنزله زمینه و دیگری طرح میباشد .

grafting :

پیوندزدن اندام‌های گیاه و حیوان.

gore :

مرغك ، قطعه سه‌گوشی ازپارچه‌که جهت‌گشادکردن لباس بکارمیرود، همچنین قطعه پارچه‌های سه گوشی که ازآن چتر نجات میسازند .

gossan :

کلاه‌آهنی، قسمت بالای‌معدن‌مس‌که آنرا شسته و سنگ آهن قرمز ـ قهوه‌یی‌آنرا بهمان‌حال‌باقی‌گزارده باشند .

gothic :

حروف‌چاپ سیاه قلم .

gouache :

مواد رنگ‌سازی‌که با چسب‌غلیظ و صمغ یا سریش مخلوط میکنند و مخلوط را در رنگ کاری بکار میبرند .

gouge :

سنبه یا قلم‌که تیغه‌آن‌منحنی‌باشد .

gourds :

گیاهانی مانند کدو ، خربزه ، خیار .

gout :

دلمه شدن خون ، نقرس .

governor :

گاورنور . دستگاه تنظیم سوخت‌به‌ موتور و یامنظم‌کننده جریان بخار

Graham's law of - diffusion :
قانون گراهام که در باره انتشار مایعات و گازها ازمایع یا گازدیگر گفتگو میکند .

grain :
رگهها یا الیاف‌چوب، که‌چون‌چوب را با اره ببرندآشکار میگردند .

graining :

grain,brewer's :
ته‌مانده و تفاله جو پس از اتمام‌کار آبجوسازی .

gram :
نوشته ، رسم‌منحنی یا مانندآن که توسط یك دستگاه انجام گیرد .

gramicidins :
گرامیسیدین،سه‌ماده که‌از ترکیبات آلی‌خاك تهیه میگردند . ترکیبات مزبور از رشد باکتریهای *Gram-positive* جلوگیری کرده یا آنها را معدوم‌میکنند ،

gramin :
علف .

graminivorous :
علف‌خوار .

gramme :
واحد وزن که معادل $\frac{۱}{۱۰۰۰}$ کیلو میباشد .

gramme-atom :
یك گرم‌ازهر جسم بسیط مساوی‌است‌با وزن اتمی‌آن .

gramme-molecule .
یك گرم‌ازهر جسم‌مرکب‌مساوی‌است‌با وزن مولوکولی‌آن .

gramme-calorie :
مقدار حرارت لازمه که گرمای یك گرم‌آب ۱۴/۵درجه سانتیگرادرا به۱۵/۵ درجه سانتیگراد برساند.

Gram-positive bacteria:
باکتری که میتوان‌آنرا توسط متیل ویولت+ایودین+الکل‌یااسیتن ، رنگ‌آمیزی و مشخص‌نمود . لیکن آندسته ازباکتریهائی که نتوان‌آنها رارنگ‌آمیزی کردو خودآنهاتوسط یك رنگ اسیدی‌قرمز شده‌اند ، *Gramme-negative* نامیده‌میشوند.

granite :
گرانیت خارا ، سنگ بسیارسخت آتش‌نشانی که‌ازدانه‌های‌متبلورسخت برنگ قرمز یا خاکستری تشکیل شده‌اند .

granular :

دانه دانه، دارای‌دانه‌های ریز .

granulate up :

(در زخم) گوشت نوبالاآوردن .

granules :

دانه ریز ، حب ، ذرات میان سلول .

granuloma :

بافت‌های دانه‌یی که در موضع زخم تشکیل شده و باعث التیام آن میگردند .

grape-sugar :

رش به ، گلوکز .

graph :

گراف ، نمایش‌هندسی،طرح‌خطی، نقشه خطی. طرحی که نسبت مقدار بین‌دوچیز را نشان بدهد .

graphical methods :

نمایش هندسی .

graphic formula :

فرمول گرافیك ، نمایش ترکیبات شیمیائی .

graphite :

گرافیت ، شکلی از کربن ، مغز مداد .

graphy :

روش ونحوه ساختن‌یك‌طرح،مانند: *photography* , *crystallography*

grapnel :

قلاب یا چنگك چهار شاخه‌یی ، لنگرچه .

graticule :

شیشه‌یی که دارای خطوط موئین متقاطع‌بوده‌ودردوربین‌نقشه‌برداری بکار میرود .

grav :

سنگین .

gravid :

حامله ، آبستن.

gravid uterus :

عضو مخصوصی‌که طفل هنگام تولد درآن قراردارد .

gravel :

سنگریزه‌هایی‌که در روی جاده‌بکار میرود. بلورهای‌کوچکی‌که‌درپیشاب وجود دارد .

gravida :

زن‌زنده‌زا ، مانند *multigravida* زنی‌که بچه‌های متعدد میزاید ،زن پراولاد .

gravimeter :

ثقل‌سنج،آلت‌مخصوص اندازه‌گیری تغییرات درثقل‌زمین .

gravimetric analysis :
تجزیه موادشیمیائی موجود دریك ترکیب ، و تعیین وزن هر یك از آنها .

graving dock :
جایگاه کشتی در اسکله ، ایستگاه کشتی ، معمولاً آب جایگاه‌راتخلیه میکنند تا کشتی روی خشکی قرار گیرد، آنگاه‌زیر آنرا تمیزوسرویس میکنند .

gravitation :
قوه‌جاذبه ، کشش، گرایش، تمایل ، نیروئی که یك سیب رابسوی زمین بکشد.
(آزمایش نیوتن)

gravitational units :
واحدهای‌جاذبه‌یی،مانندگرم،پوند، که بستگی به‌وزن دارند .

gravity-fuel system :
ترتیب عواملی که طی آن سوخت بواسطه وزن‌خودبسمت‌موتورجریان یافته و هیچ عامل دیگری آنرا بسوی‌موتور نمیراند.

gravity centre of :
نقطه‌ثقل ، مرکز ثقل هرچیز .

grease gun :
پمپ‌گریس ، تلمبه مخصوص گریس کاری قسمت‌های مختلف موتور ، اتومبیل‌وغیره ...

grease trap :
روغن‌گیر ، آلت مخصوصی که در مجرای فاضل آب آشپزخانه قرار میدهند تا از ورود روغن بمجرا و در نتیجه‌مسدودکردن‌آن‌جلوگیری شود . دراین‌حالت‌روغن‌همیشه‌روی آب میایستد .

great circle :
دایره عظیمه (درهندسه) .

green sand :
شن‌های‌خاکستری‌سبز که‌درلایه‌های گچی‌تحتانی زمین قراردارد.رنگ آنها بواسطه وجود سیلیکات آهن پتاسیم ،که درگل‌قعر دریا هم یافت میشود ، میباشد .

green-stick fracture :
شکستگی استخوان‌بطوریکه‌یك‌سمت آن شکسته و سمت دیگر آن فقط خم شود .

green vitriol :
سولفات متبلورآهن .

greenwich meantime :
وقت متوسط گرینویچ ،بدین‌ترتیب که آنرا درنیم روز، نسبت به گرینویچ (انگلستان) می‌سنجند .

granular :
دانه دانه، دارای‌دانه‌های ریز .

granulate up ·
(در زخم) گوشت نوبالاآوردن .

granules :
دانه ریز ، حب ، ذرات میان سلول .

granuloma :
بافت‌های دانه‌یی‌که در موضع زخم تشکیل شده و باعث التیام آن میگردند .

grape-sugar :
رش به ، گلوکز .

graph :
گراف ، نمایش‌هندسی،طرح‌خطی، نقشه خطی، طرحی‌که نسبت مقدار بین‌دوچیز را نشان بدهد .

graphical methods :
نمایش هندسی .

graphic formula :
فرمول گرافیك ، نمایش ترکیبات شیمیائی .

graphite :
گرافیت ، شکلی از کربن ، مغز مداد .

graphy :
روش ونحوه ساختن‌یك‌طرح،مانند:
photography , *crystallography*

grapnel :
قلاب یا چنگك چهار شاخه‌یی ، لنگرچه .

graticule :
شیشه‌یی که دارای خطوط موئین متقاطع بوده‌ودردوربین نقشه‌برداری بکار میرود .

grav :
سنگبن .

gravid :
حامله ، آبستن.

gravid uterus :
عضو مخصوصی‌که طفل هنگام تولد درآن قراردارد .

gravel :
سنگریزه‌هایی‌که در روی جاده‌بکار میرود. بلورهای‌کوچکی‌که‌درپیشاب وجود دارد .

gravida :
زن‌زنده‌زا ، مانند *multigravida* زنی‌که بچه‌های متعدد میزاید ،زن پراولاد .

gravimeter :
ثقل‌سنج،آلت‌مخصوص اندازه‌گیری تغییرات درثقل‌زمین .

کاری قسمت‌های مختلف موتور ، اتومبیل‌وغیره ...

grease trap :
روغن گیر ، آلت مخصوصی که در مجرای فاضل آب آشپزخانه قرار میدهند تا از ورود روغن بمجرا و در نتیجه‌مسدود کردن آن‌جلو گیری شود . دراین‌حالت‌روغن‌همیشه‌روی آب میایستد .

great circle :
دایره عظیمه (درهندسه) .

green sand :
شن‌های‌خاکستری‌‌سبز که‌درلایه‌های گچی‌تحتانی زمین قراردارد. رنگ آنها بواسطه وجود سیلیکات آهن پتاسیم ، که در گل‌قعر دریا هم یافت میشود ، میباشد .

green-stick fracture :
شکستگی استخوان‌بطوریکه‌یك‌سمت آن شکسته و سمت دیگر آن فقط خم شود .

green vitriol :
سولفات متبلورآهن .

greenwich meantime :
وقت متوسط گرینویچ ، بدین‌ترتیب که آنرا درنیم روز، نسبت به گرینویچ (انگلستان) می‌سنجند .

gravimetric analysis :
تجزیه موادشیمیائی موجود دریك ترکیب ، و تعیین وزن هر یك از آنها .

graving dock :
جایگاه‌کشتی در اسکله ، ایستگاه کشتی ، معمولاً آب جایگاه‌راتخلیه میکنند تاکشتی روی خشکی قرار گیرد، آنگاه‌زیر آنرا تمیزوسرویس میکنند .

gravitation :
قوه‌جاذبه ، کشش، گرایش، تمایل ، نیروئی که یك سیب رابسوی زمین بکشد.
(آزمایش نیوتن)

gravitational units :
واحدهای‌جاذبه‌یی،مانندگرم،پوند، که بستگی به‌وزن دارند .

gravity-fuel system :
ترتیب عواملی که طی آن سوخت بواسطه وزن‌خودبسمت‌موتورجریان یافته و هیچ عامل دیگری آنرا بسوی‌موتور نمیراند.

gravity centre of :
نقطه‌ثقل ، مرکز ثقل هرچیز .

grease gun :
پمپ‌گریس ، تلمبه مخصوص گریس

grit :

سنگ سمباده زبر .

groin :

کشاله ران ، کش ران ، بیخ ران .

ground effect :

هنگامیکه یک هواپیما روی زمین قرار گرفته تمام وزن آن روی چرخ هااست وچون پرواز کند وزن آن در منطقه بزرگی از هواتقسیم میگردد . لیکن موقعیکه نزدیك زمین درحال پرواز است روی یك سطح کوچك فشار میآورد . این‌عمل باعث شناوری هواپیما میگردد .

ground ray :

موج یا شعاع زمینی رادیو که از فرستنده به‌گیرنده میرود، بدون آنکه تحت تأثیر آتمسفر طبقات بالا قرار گرفته ومنعکس گردد .

ground speed :

سرعت اولیه هواپیمادر نزدیك‌زمین که ۱۸۰ میل‌درساعت بوده لیکن در آسمان به ۲۰۰ کیلو مترمیرسد .

group :

گروه های شیمیائی . بدین معنی که هرگاه عناصر شیمیائی بترتیب سیستم نوبتی قرار گیرند تشکیل ۹ گروه را خواهند داد.

gregarious i

اجتماعی. گروهی ، بحالت مجتمع نگاهداشتن .

Gregorian Calender :

تقویم گریگوری .

grey powder :

مخلوط‌جیوه‌و گچ که خواص درمانی برای بندآوردن اسهال‌سبز ، مانند اسهال کودکان ، دارد .

grid :

شبکه(درراه‌آهن) ، میله‌های‌موازی که تشکیل‌یك‌شبکه رادرکلاف‌آهنی بدهند. خطوط مشخص‌ساختن روی نقشه.صفحه‌های داخل باطری .

grid-leak :

صفحه عایق‌یامانع جریان‌الکتریسته در باطری . بدین معنی که صفحه مزبور مانع اتصال الکتریسته به‌ـ شبکه‌ها میگردد .

Grignard re agents :

ترکیبات‌منیزیم ، ایودین‌یا برومین یا هیدروژن‌وکربن که‌درالکل‌سازی و اترسازی بکار میروند .

gripes :

دل‌درد ، دل‌پیچه ، مهارکشتی.

grippe :

گریپ ، انفلوانزا .

grouting :

دوغاب گچ یا سیمان که بین فواصل آجر های دیوار میریزند .

growth substances :

مواد رشد دهنده گیاه ، که در آزمایشگاه تهیه شده و برای گیاه بمنزله هورمون محسوب میگردد .

groyne :

سد یا دیوار کوچکی که درساحل دریا و رودخانه احداث میکنند تا از شستشوی ساحل جلو گیری شود.

grub axe :

نوعی تیشه دو سر که جهت کندن ریشه‌گیاه یا کندن خاك های سخت بکار میرود .

grubber :

گاوآهن مکانیکی بسیار سنگین که علاوه برشخم زدن زمین، علف های هرزه را جمع‌آوری میکند .

grummet :

مخلوط کنف وسرب قرمز که بعنوان واسطه‌درمفاصل‌لوله ها بکارمیرود.

guano :

کودی که ازفضله مرغ دریائی یا ماهی تهیه میکنند .

guard cells :

سلول های محافظ حفره‌های گیاهی.

gudgeon :

پین‌آهنی جهت اتصال سنگ ها بیکدیگر. پین محور.

gwdgeon pin :

گژن پین ،پین رابط شاطون با پیستون در موتور اتومبیل .

guillotine :

گیوتین ، ماشین‌گردن زنی یاکاغذ بری . ماشین برش .

guinea worm :

کرم مدوری‌که طول آن ۱۸ اینچ تا چهار فوت بوده وزیرپوست ران یا بازو زندگی میکند . کرم مزبور درآب تخم‌گذاری کرده وتخم آن از راه‌آشامیدن آب ،آلوده بانسان سرایت میکند .

gulley :

راه‌آب ، آب‌گذر ، مجرا .

gum arabic :

صمغ عربی .

gumma :

ورم سفلیس ، دمل‌کوفتی .

guncotton :

باروت پنبه ،که از الیاف چوب، آغشته به‌اسید های‌نیتریك‌وسولفریك تهیه میگردد .

gunmetal
مفرغ ، آلیاژ آبی ـ خاکستری که از مس ، قلع وروی ساخته میشود .

Gunter's chain :
زنجیر زمین پیمائی که طول آن ۶۶ پا میباشد

gusset :
مرغك ، تکه خشتك ، نبشی .

gusset plate :
صفحه آهنی مثلث شکل که در نقطه تلاقی سرچند تیرآهن یا حماله پیچ‌میکنندتا آنهارامحکم‌نگاهدارد.

gustatory :
حس ذائقه ، حس‌چشائی .

gutta :
قطره ، چکه‌آب یا روغن :

gutta - percha :
کائوچو،لاستیك مخصوص روکش‌سیم

guy - ropes :
طناب موار چادریا کشتی .

gymno :
برهنه ، روباز .

gymnosperm :
گیاه بازدانه .

gynaecologist :
پزشك متخصص بیماریهای زنان .

gynaecium :
قسمت های ماده گل .

gypsum :
سنگ گچ ، سولفات کلسیم متبلور .

gyrate :
چرخ زدن ، گرد چیزی گشتن .

gyro - compass :
نوعی قطب نمای مخصوص کشتی که علیرغم دیگر قطب نماها ، درامتداد محور شمالی وجنوبی زمین قرار میگیرد . نه‌آنکه درامتداد شمال و جنوب مغناطیسی زمین .

gyro horizon :
افق مصنوعی .

gyroscope :
گردش نما ,آلتی است که گردش وضعی زمین راثابت میکند .

gyrostabilizer :
چرخ تعادل کشتی .

gyrus :
حلقه ، دایره ، قسمت برجسته مغز که بین دو فرورفتگی قرار گرفته باشد .

H

H :

اختصار نام شیمیائی هیدروژن .

h :

رش به **planck's constant**

H&D. number :

رش به *hurter and driffield*

H.C.F.

بزرگترین عوامل مشترك مانند ـ
۲۰،۳۰،۴۰ .

H.E. :

دارای خاصیت انفجاری شدید
high explosive

H.P:

قوه اسب (درموتور) *horse power*

H.T. :

کشش زیاد *high tension*

haber process :

روش تهیه آمونیاك درفشاری ۲۰۰ برابر آتمسفر .

habitat :

منطقه رویش وزیست یك گیاه که ازهر نظرحائز شرایط آن گیاه باشد .

habit spasm :

حرکت ناگهانی وغیر ارادی یکی ازعضلات مانندآنکه یك یا هردوچشم بعضی ازاشخاص ناگهان بسته و باز میشود وما گاهی تصور میکنیم که شخصی بما چشمك میزند..

hachure :

رش به hatchure

hachsaw :

اره‌آهن بر.

Hadfield steel :

پولادی که دارای ده درصد منگنز بوده ودرساختمان دستگاه هاوماشین آلات، مورداصطکاك زیاد، بکارمیرود مانندآن قسمت از خط دوراهی راه آهن که سایش درآنجا زیاد است .

haem :

قسمت غیر پروتئینی هموگلوبین . این قسمت دارای آهن میباشدکه خاصیت آن جهت جذب اکسیژن وهدایت آن از ریتین به بافت ها زیاد است .

haematemesis :

استفراغ خون .

haematite :

سنگ‌آهن قرمز ، معدن‌آهن .

haematoma :

ورم‌خونی ، دمل‌خونی .

haematopoiesis :

تبدیل خون وریدی بخون‌شریانی .

haemoglobin :

هموگلوبین ، ماده قرمز موجود درخون که دارای پروتئین و آهن میباشد .

haemolysis :

شکستن سلول‌های قرمز خون‌براثر کلروفرم ، سم مار،یا گروه خون دیگر .

haemophilia :

هموفیلیا ، بندنیامدن خون‌یك زخم براثر یك‌بیماری موروثی .

haemoptysis :

تف‌خون ، خون تف کردن .

haemorrhage :

خون‌ریزی ، خون روی .

haemorrhoid :

بواسیر ، همورويد .

haemostatic :

خون‌بند ، داروی خون‌بند .

Haffkine's virus :

تلقیح‌ضد طاعون .

haft :

دسته ابزار ، مانند ، دسته چکش ، چاقو و غیره ..

hairspring :

فنروقاصك‌ساعت، فنرپاندول ساعت.

halation :

سایه‌های تیره‌رنگ روی یك‌عکس.

Haldane apparatus :

دستگاه مخصوصی که مقدار اکسید

کربن (CO_2) و اکسیژن هوا را تعیین میکند .

half-hitch :

گره یك خفتی .

half-life period :

نیمه‌عمراتم یك ماده رادیواکتیوتیه شکسته .

half-timbered house :

خانه چوبی‌که فواصل بین تیرها و حماله‌های آنرا با گچ و آجر پر کنند .

halitosis :

نفس بدبو وناپاك .

Hall effect :

تأثیرمنسوب به‌هال ، هرگاه یك جریان الکتریسته دریك‌مادی واقع در بین‌دوقطب‌آهن‌ربا جریان‌یابد، فشار الکتریکی متفاوتی‌بین لبه‌های مادی بوجود خواهد آمد .

Hall process :

روش منسوب به‌هال ، که ترتیب‌جدا کردن‌آلومینیوم را ازسنگ معدنی آلومینیوم بیان میکند .

hallucination :

خطای‌حس ، وهم ، اغفال .

hallux :

شصت‌پا .

hallux valgus :

برگشتگی شصت‌پا .

halo :

هاله ، حلقه‌های اطراف ماه و خورشید .

halo :

نمك ، گیاه زمین شوره‌زار . گیاه نمك‌رو .

halophyte :

halogens :

نمك های شیمیائی،هالوژنها،عناصر شیمیائی فلورین کلورین ، برومین وایودین .

halogenated :

ترکیب‌شده با هالوژن .

halogenated rubber :

ترکیب شیمیائی لاستیك‌با برومین ، فلورین ، و ایودین .

hammer-beam:

حماله ، تیرنگاهدارنده سقف.

hammer-toe :

شصت خمیده‌پا ، که از وسط بسمت بالا قوز داشته باشد .

hamstrings :

پی‌زیرزانو ، وترپشت زانو .

hangar :

آشیانه هواپیما

hank :
کلاف ، پشم یا کتان که بدور حلقه بپیچند .

hanks :
کلاف حلقه‌یاقلاب های نگاهدارنده بادبان کشتی .

hapt :
گرفتن ، ربودن .

hapten :
گروه شیمیائی غیرپروتئینی که به‌ـ انتی‌ژن‌ها متصل شده است .

hapteron :
شاخك حساس جانور که توسط آن شیئی را میربـاید ، ریشه حساس گیـاهان .

hard valve :
لامپ رادیو که هوای آنرا تخلیه کرده باشند .

hard water :
آب سنگین ، که‌دارای نمك‌های منیزیم وکلسیم بوده و صابون در آن کف نکند .

hare lip :
لب شکری .

harmonic :
هم‌آهنگ ، موافق .

harmonic analysis :
مطالعه و تحقیق درباره‌آهنگ‌های موسیقی و علم وابسته بآن .

harmonic motion :
انگیزه هم‌آهنگی .

harrow :
کلوخ‌شکن ، ابزار مخصوصی کـه روی‌زمین میکشندتا کلوخه‌های‌خاك راخردکرده و آنها رابطوریکسان پخش کنند.

Harvard classification:
طبقه بندی یـا دسته بندی منسوب به‌هاروارد ،که بوسیله‌آن طیف‌های ستارگان مختلف را به‌طبقه یـا گروه‌های‌جداگانه‌مشخص‌میسازند.

harvest mite .
حشره‌بسیارکوچکی که‌درفصل پائیز ، هنگام برداشت خرمن در انگلستان وجود داشته و چون به‌بدن انسان بچسبد خالهـای‌کوچك قرمزرنگی روی پوست ایجاد میکند .

harvest moon :
ماه شب۲۲ سپتامبر که‌قرص‌آن‌کاملا هویدا میگردد .

hashish :
حشیش ، بنگ ،گنجه .

hasp :

چفت کلاف .

hastate :

نیزه‌یی‌شکل ، تبرزینی.

hatch :

دریچه بارگیری کشتی که در بالای آن‌قرار داشته باشد .

hatchures :

سایه‌های شاخص تپه‌ها بر روی نقشه .

haulm :

ساقه میان تهی گیاه .

haunch-bone :

استخوان کفل، استخوان‌سرین.

haust :

مکش،جذب .

haustorium :

زایده قارچی که روی‌ساقه گیاهان میروید و غذای گیاه رامیکبرد.

Haversian canals :

مجراهای‌داخل استخوان که دارای مویرگ میباشند .

hawk :

تخته چهارگوش مخصوص بنایان‌یا اندودکاران که روی‌آن گچ، شفته یا مانندآنها حمل میکنند .

hawse :

آن قسمت از دماغه کشتی که سوراخهائی برای عبور دادن‌سیم ، یا زنجیر دارد .

hawse-pipe :

سوراخ عبور زنجیر یاسیم دردماغه کشتی .

hay-fever :

تب یونجه .

He :

اختصار نام شیمیائی هلیوم .

head :

ارتفاع‌رانش درپمپ‌آب .

header :

سنك یا آجری که از پهنا چیده شود .

headgear :

قرقره یا چرخ‌مدخل‌معدن که جهت بالاوپائین برای قفس یا جعبه بکار میرود .

heading :

دالان یا نقب افقی راه آهن یا معدن .

headphones :

گوشی تلفن که دارای دو گیرنده بوده و آنرا در مواقع گوش کردن برادیو یا دستگاه گیرنده بر روی

تشکیل یافته) دارای یك نوترون در هسته نیز میباشد .

hebe :

کودن ، کندذهن .

hebetude :

کندذهنی ، کودنی .

hebephrenia

نوعی اختلال دماغی و ذهنی درایام طفولیت .

hecto :

۱۰۰، صد .

hectograph :

نوعی‌صفحه ژلاتینی یاگلی‌که برای تهیه نسخ متعددی‌بکار میرود .

hedon :

لذت ، خوشی .

hedonism :

اعتقاد باینکه هدف از زندگی فقط لذت و خوشی است .

hedron :

جسم چند سطحی مانند ،

octahedron هشت سطحی .

heel over :

یك بر شدن .

helical .

حلزونی ، مارپیچ .

گوش‌قرار میدهند . این‌نوع گوشی معمولا مورد استفاده مسئولین بیسیم یا مراکز خبرگیری میباشد .

headstock :

پایه نگاهدارنده چرخ‌تراش . (در ماشین تراشکاری) .

heart-lung machine :

دستگاه مخصوص خون رسانی‌به‌بدن بیمار تحت عمل جراحی قلب .

heart-wood :

مغزچوب ، میان‌چوب .

heat exchanger :

دستگاه تبدیل حرارت به‌بخارمانند بعضی از راکتورها .

heat pump :

دستگاهی‌که گرمای‌یك جسم سردرا گرفته‌و آنرا به‌جسم گرمتری‌منتقل میسازد . مانندیخچال‌برقی .

Heaviside layer :

قشرآتمسفر در ارتفاع ۷۰ میلی زمین .

heavy hydrogen :

هیدروژن سنگین ، که علاوه بردارا بودن خاصیت هیدروژن معمولی (ساختمان هیدروژن معمولی از یك پروتون در هسته و یك الکترون که در اطراف این‌هسته درگردش است

helical gear :
دنده مارپیچ ، دنده حلزونی .

helical spring :
فنرلول .

helicopter :
هلی‌کوپتر .

helio :
خورشید .

heliograph :
آلتی‌که توسط انعکاس پرتو خورشید خبر را بنقاط دوردست میرساند .

heliophyte :
گیاه آفتاب دوست ، گیاهی که نور کامل آفتاب را تحمل میکند .
کوره الکتریکی ذوب فلزات .

herpes :
دانه ، طبخال .

hertz :
واحدسنجش فرکانس جریان متناوب الکتریسته .

hessian :
پارچه کنفی ، گونی .

heter :
متفاوت ، نامساوی .

hetero cyclic – compounds :
ترکیباتی که مولوکولهای آن از حلقه اتم کربن‌ها و اتمهای مختلف دیگر تشکیل شده باشد مانند ، پیریدین .

heterodyne effect :
هرگاه امواج صوت یا امواج الکتریسته متفاوت ازفرکانس‌های متفاوت ، ولی نزدیك ، باهم دریافت گردند ، یك موج متشکل بوجود خواهد آمد . فرکانس این موج کوتاه‌تر از امواج دوگانه ذکرشده در بالاخواهد بود .

heteroecious :
قارچ‌های روی گیاهان ، مانند گندم ، که هاگ‌های آنها روی گیاهان دیگر منتشر میگردد .

heterothallic :
پیوندبافت گیاهی بگیاه دیگر .

heterozygous :
مشخصات متعدد موروثی که طبق آن ممکن است بفرض ، آبی رنگ بودن چشمها به‌پدر ، مشکی بودن ابرو بمادر کشیده شود .

Heusler alloy :
آلیاژ هوسلر ، که تشکیل شده است از ۰/۵۵ مس ، ۰/۱۵ آلومینیوم و ۰/۳۰ منگنز . هرچند که آهن در آن بکار نرفته است لیکن میتوان آنرا

hibern :

زمستان .

hibernate :

حیوان زمستان خواب ، سراسر زمستان را در بیهوشی و خواب بسر بردن .

heliostat :

دستگاه‌دواری که نورآفتاب‌را بکمك یك آئینه بیك‌سونگاهمیدارد .

helio taxis :

عکس‌العمل یکی از اندام‌های بدن یا گیاه در مقابل نورآفتاب .

helium :

هلیوم ، سبك‌ترین گاز (سوای هیدروژن) .

helix :

حلزونی ، مارپیچ .

Heller's test :

آزمایش‌هلر، طبق‌این آزمایش‌هرگاه آلبومین در ادرار انسان مشاهده شود، باید دانست که‌ادرار دراسید نیتریك داخل شده و در محل تماس دومایع‌حلقه‌هایی ایجاد میگردد که همین امر باعث حل‌نشدن‌آلبومین‌و باقی‌ماندن آن‌دربدن میگردد .

Helminthes :

گروه‌کرم‌های انگل .

آهن‌باکرد .

hex:

شش .

hexagonal:

شش‌پهلو ، شش‌گوش .

hexagon:

شش وجهی .

hexamethylene :

ماده‌یی که‌ازآمونیاك و فرمال‌دهاید *formaldehyde* تشکیل یافته‌است . ماده مزبور فورمالین موجود در ادرار راآزادکرده‌بنابراین‌خاصیت ضد عفونی در اندام‌های ادرار دارد .

hexane :

مایه‌یی که‌ازنفت خام و هیدروکربن بدست‌آمده و دارای‌زنجیری ازشش کربن اتم بصورت مولوکول میباشد .

hexobarbitone :

رش به *Evipan:*

hexode :

یك‌لامپ‌رادیو که دارای‌شش‌الکترود میباشد .

Hg :

اختصار نام شیمیائی جیوه .

helve .

دسته تیشه یا چکش .

hem :

رش به heam.

hemi :

نیمه ، نصف .

hemiplegia :

فلج ناقص ، فلج نیمه‌تن

Hemiptera :

نیم‌بالان (جانورشناسی) .

hemisphere :

نیم‌کره .

hemp :

لیف بته شاهدانه ، کنف .

henbane :

ماده شبه‌قلیائی ، میکران .

henry :

رش به ، inductance.

Henry's law :

مقدار گازی که در هرحرارتی جذب یک مایع میگردد و مستقیماً متناسب است با فشار آن گاز .

herparin :

مادهیی در جگر و دیگر قسمتهای بدن که ازدلمه شدن خون جلوگیری میکند .

hepat :

جگر .

depatic :

جگری، کبدی، جگری رنگ .

hept :

هفت .

heptane :

ماده نفتی که دارای زنجیری از ۷ اتم کربن در مولوکولهای خود میباشد .

heptode :

یک لامپ رادیو با ۷ الکترود .

herbaceous :

گیاهی ، علفی ، دارای طبیعت گیاه .

hereditary :

موروثی ، ارثی .

hermaphrodite :

خنثی ، نر و ماده ، کسی که خاصیت نروماده ، هردورا یکجا داراست.

hernia :

فتق ، باد فتق .

heroin :

هروئین ، نوعی مرفین.

Heroult furnace :

Hicks hydrometer :

آلت اندازه گیری غلظت آب مایع ،

hippuric acid :

نوعی اسید که در ادرار علف خواران یافت می‌شود .

hipped roof :

سقف شیب‌داری که هر چهار طرف آن شیب داشته باشد .

Hirudinea :

زالو .

hist :

مربوط به بافتهای بدن .

histology :

بافت شناسی ، علم شناسائی بافتهای آلی .

hitch :

گره ، گیر ، مانع ، قید .

hives :

کهیر ، قسمی آبله مرغان ، آماس روده‌یی .

hock :

مفصل زانوی حیوان .

Hodgkin's disease :

بزرگ شدن غدد لنفی بدن .

hodograph :

شتاب نما ، منحنی شتاب یاب .

hole :

نیم‌هادی .

ماشد آب باطری .

hidrosis :

عرق کردن .

hiduminium alloy :

آلیاژ آلومینیوم با اضافه منیزیوم ، مس ، سیلیکون ، نیکل و آهن . نیروی کشش آلیاژ مزبور مسه برابر پولاد هم وزنش میباشد .

hiem :

زمستان .

hiemal appearance :

شکل ظاهری گیاه در زمستان .

high-frequency - current :

جریان پر فرکانس ، جریانی با فرکانس زیاد .

high-tension voltage :

ولتاژ پر کشش ، که مقدار آن از ۶۵۰ ولت ببالا میباشد .

hilum :

پیوندگاه گیاه به دانه ، پیوندگاه اندام به برگ .

hinny :

شبهه اسب .

hipp :

اسب .

holland :

کتان‌زبری که بالعاب‌چسب‌آنرا سفت کنند تاسطح‌آن‌صاف وصیقلی گردد.

holo :

تمام، کامل .

holo crystalline rocks:

سنگ‌بلورکامل .

homing :

گلوله هدف‌یاب .

hominidae :

دسته‌بندی‌علمی‌حیواناتی‌که انسان‌هم جزء آنها است .

homo :

مرد .

homosapiens :

آدمی‌شکل ، نسل حاضر که تکامل یافته است .

homocyclic compound:

ترکیبات‌شیمیائی که‌مولکولهایشان فقط از حلقه اتم کربن‌ها تشکیل یافته است .

homoeopathy :

معالجه برخی از بیماری‌ها توسط دارویی‌که موجد همان‌نوع بیماری است .

homogenous :

هم‌جنس ، مشابه .

homologous :

نظیر ، متشابه ، همانند ، مطابق.

homologous series :

گروهی ازترکیبات‌شیمیائی که‌مورد استفاده‌و خواص آنها مشابه‌یکدیگر بوده ، لیکن تعداد اتم‌های آنها با یکدیگر متفاوت است .

homosexual :

همجنس گرائی ، تمایل جنسی به‌همجنس.

komozygous :

رش به : *heterozygous*

hone :

سنگ تیزکن، سنگ چاقوتیزکن.

honeycomb :

پارچه‌مشبك ، خانه‌خانه .

honeycomb wall :

دیوارآجری مشبك .

honeydew :

شهدگیاه ، شهدنباتی، شبنم‌انگبینی شهدحیوانی که‌ازبدن‌برخی‌حشرات، مانند مگس‌سبز ، میتراود .

hooke's law :

قانون‌هوك، طبق‌این قانون، تغییرات یك جسم پلاستیکی متناسب است با مقدارفشارواردە بر آن تاحدپلاستیکی

ماتندآب باطری .

hidrosis :

عرق کردن .

hiduminium alloy :

آلیاژ آلومینیوم باضافه‌منیزیوم، مس، سیلیکون، نیکل‌وآهن. نیروی کشش آلیاژ مزبورسه برابر پولادهم‌وزنش میباشد .

hiem :

زمستان .

hiemal appearance :

شکل ظاهری گیاه درزمستان .

high-frequency - current :

جریان‌پرفرکانس، جریانی‌بافرکانس زیاد .

high-tension voltage :

ولتاژ پرکشش ، کـه مقدار آن از ۶۵۰ ولت ببالا میباشد .

hilum :

پیوندگاه گیاه به‌دانه ، پیوندگاه اندام به‌برگ .

hinny :

شیهه اسب .

hipp :

اسب .

hippuric acid :

نوعی‌اسیدکه در ادرارعلف‌خواران یافت می‌شود .

hipped roof :

سقف‌شیب‌داری که هرچهار طرف‌آن شیب داشته باشد .

Hirudinea :

زالو .

hist :

مربوط به بافت‌های بدن .

histology :

بافت شناسی ، علم‌شناسائی‌بافت‌های آلی .

hitch :

گره ، گیر ، مانع،قید.

hives :

کهیر ، قسمی‌آبله‌مرغان ، آمـاس روده‌یی .

hock :

مفصل زانوی حیوان .

Hodgkin's disease :

بزرگ شدن غددلنفی بدن.

hodograph :

شتاب‌نما، منحنی‌شتاب‌یاب .

hole :

نیم‌هادی .

holland :

کتان زبری که با لعاب چسب آنرا سفت کنند تا سطح آن صاف و صیقلی گردد.

holo :

تمام، کامل .

holo crystalline rocks:

سنگ بلور کامل .

homing :

گلوله هدف یاب .

hominidae :

دسته بندی علمی حیواناتی که انسان هم جزء آنها است .

homo :

مرد .

homosapiens :

آدمی شکل ، نسل حاضر که تکامل یافته است .

homocyclic compound:

ترکیبات شیمیائی که مولوکولهایشان فقط از حلقه اتم کربن ها تشکیل یافته است .

homoeopathy :

معالجه برخی از بیماری ها توسط دارویی که موجد همان نوع بیماری است .

homogenous :

هم جنس ، مشابه .

homologous :

نظیر ، متشابه ، همانند ، مطابق.

homologous series :

گروهی از ترکیبات شیمیائی که مورد استفاده و خواص آنها مشابه یکدیگر بوده ، لیکن تعداد اتمهای آنها با یکدیگر متفاوت است .

homosexual :

همجنس گرائی ، تمایل جنسی به همجنس.

komozygous :

رش به : *heterozygous*

hone :

سنگ تیزکن، سنگ چاقوتیزکن.

honeycomb :

پارچه مشبك ، خانه خانه .

honeycomb wall :

دیوار آجری مشبك .

honeydew :

شهدگیاه ، شهدنباتی، شبنم انگبینی شهدحیوانی که از بدن برخی حشرات، مانند مگس سبز ، میتراود .

hooke's law :

قانون هوك، طبق این قانون، تغییرات يك جسم پلاستیکی متناسب است با مقدار فشار وارده بر آن تا حد پلاستیکی

hook - worm:
کرم قلابدار که طول آن نیم اینچ بوده ودرمعده انسان زندگی میکند .

hoop iron :
آهن تسمه ، تسمه آهنی .

hopper :
قیف ، ناودان آسیاب .

horizontal :
افقی ، طرازی ، خط افقی .

horizontal component:
زاویه میدان مغناطیسی زمین .

hormone :
هورمون ، ترشحات بعضی از غدد مفیدبدن ترشحات مز بورعبارتنداز ، هورمون جنسی که وضع امورجنسی بدن را تعدیل میکند ، و هورمون مخصوص رشد و مانندآنها .

hornblende :
ماده یی معدنی که تشکیل شده است از ،سیلیکات کلسیوم ، منیزیوم وآهن .

horo :
ساعت .

horological :
مر بوط به ساعت سازی ،وقت سنجی .

horripilation :
راست ایستادن موهای بدن و خشن شدن سطح پوست هنگام ترس یاسرما .

horsepower :
قوه اسب (درموتور) واحد سنجش نیروی بازده ومؤثر در موتور .

host :
گیاه یاجانورانگل دار ،انگل پذیر .

housemaid's knee :
آماس کاسه زانو که براثر زانوزدن زیادبوجود میآید .جاسازی ، طاقچه سازی ، خانه سازی .

Howe truss :
خرپایا دهانه منسوب به هاوه .

hub :
توپی چرخ ، قسمت وسط چرخ .

humerus :
استخوان بازو ، عضد .

humid :
مرطوب ، نمناك .

humidity of air :
رطوبت نسبی هو .

humor :
آبکونه چشم ، آبگینه داخل چشم .

humus :
دارای موادآلی ،آن قسمت ازخاك که دارای برگ های پوسیده ومواد آلی میباشد

hunter's moon :
قرص کامل ماه درفصل پائیز .

hunting :
تغییرات معمولی درسرعت ،جهت، ولتاژ و ماننده‌آنها .

hnuting tooth :
دندانه‌اضافی چرخ‌دنده. یعنی‌هرگاه یکی از دو دنده درگیرشونده ۱۶ دندانه داشته باشد دیگری دارای ۱۷ دندانه خواهد بود وآن یکی اضافی را باین اسم نامند .

Hutchinsos's teeth :
دندانهای (V)شکل‌که بسمت‌داخل خمیده‌ونشانه‌سفلیس‌موروثی‌میباشند.

Huygens eye - piece :
عدسی های میکروسکوپ‌که ازدو قطعه تشکیل‌یافته است وطول‌کانونی یکی ۳ برابر دیگری بوده لیکن فاصله بین آنها نصف طول های کانونیشان‌میباشدکه بیکدیگرافزوده باشند .

hyal
صاف ، شفاف .

hyaloid membrane :
زجاجیه (درچشم) .

hybrid :
دورگه ، دونژاد مختلف .

hydra :
جانورمرجانی درآبهای شیرین . دراساطیر یونان حیوانی رامیگفتند که چندین سرداشت وچون یك سر آنرا قطع‌میکردند سردیگری‌بجای آن میروئید .

hydrant :
لوله‌آب‌کش، لوله اصلی خروج‌آب که مورد استفاده‌آتش نشانان و مأمورین شستشوی خیابان میباشد .

hydrargyrum :
سیماب ، جیوه ، نمك‌های شیمیائی که مقدارمعینی‌آب دربلورهای‌خود دارند . مانند سولفات مس .

hydration :
ترکیب باآب .

hydraulic :
هیدرولیك ،بلندکردن اجسام‌توسط نیروی‌آب .

hydraulic accumulator :
مخزن‌آب دستگاه هیدرولیکی .

hydraulic ram :
رش به *ram.*

hydraulic press :
پرس هیدرولیکی ، منگنه‌آبی‌که اساس‌کارآن چون ترمزهیدرولیکی اتومبیل میباشد .

hydraulic cement :
سیمان زیرآبی ، سیمان مزبور در

اطراف خایه که باعث تورم آن میگردد.

hydrocephalus :

استسقاء مغز ، که بر اثر بیماری یا صدمه دیدگی درهنگام تولد بوجود میآید یا اساساً ممکن است موروثی باشد .

hydrochloric acid :

اسید هیدروکلریك که آنرا جوهر نمك نیز مینامند، وآن ترکیب شده است از ، محلول هیدروژن کلراید (HCL) واکثر فلزات را مانند روی ذوب نموده وهیدروژن را آزاد میکند .

hydrocyanic :

اسید هیدروسیانیك ، تشکیل شده است از، هیدروژن سیانید (HCN) باضافه آب و ترکیب آن روی سلسله اعصاب اثر گذاشته وباعث مرگ سریع میگردد.

hydrodynamics :

علم نیرو وجنبش مایعات .

hydroelectric station :

نیروگاه هیدروالکتریك .

hydrofluoric acid :

اسیدهیدروفلوریك ، که ترکیب یافته است از، فلورید هیدروژن (HF) باضافه آب . ترکیب مزبور حلال فلزات بوده وبرای خط انداختن و

زیر آب خود را گرفته وسفت میشود .

hydrazine :

مایه‌یی بی رنگ ، ماده بسیارقوی کاهش دهنده که پلاتین ونمك های نقره را به فلز تبدیل میکند .

hydrate :

جسم مرکب آبدار، مخلوط *hydrazine* و آب که جهت سوخت موشك و هواپیمای جت بکار میرود .

hydrazoic acid :

اسید هایدرازویك ، اسید (HN_3) که با فلز تشکیل آیزید ها (N_3) را میدهد مانند آزید سرب :

hydride :

ترکیب شیمیائی هیدروژن وعنصر دیگری مانند سدیم یا کلسیم .

hydrion :

یون هیدروژن .

hydro :

آب ، مانند *hydro - pericardium* آبگینه اطراف قلب، آب پریکارد .

hydro carbons :

هیدروکربن ها ، ترکیبات کربن وهیدروژن .

hydrocele :

استسقاء خایه ، جمع شدن مایع در

نقش ونگار شیشه بکارمیرود .

hydrofoil :

پیش بر ، تیغه‌یی که در بدنه‌قایق قرار داشته‌و کمك به‌پیشرفتن‌هرچه‌سریعتر قایق میکند .

hydrogen :

هیدروژن ، سبك‌ترین گاز موجود درطبیعت که‌اتم‌آن دارای‌یك‌پروتون ویك الکترون میباشد .

hydrogen bomb :

بمب هیدروژن ، بمبی‌که قسمتی از نیروی انفجارخودرا ازیك‌اتم‌سبك، بدستمیاورد .

hydrogenation :

هیدروژن‌دار کردن ، ترکیب هیدروژن‌با ماده‌یی دیگر .

hydrogen electrode :

قطب مغناطیسی هیدروژن ، دربیشتر پیل های‌الکتریکی، یك میله روی، درمحلول سولفات‌روی قرارمیدهند. محلول مزبوردارای یون های روی میباشد .

hydrogen - ion concen - - tration :

تمرکزیا تجمع‌یونهای هیدروژن . اسید ماده‌یی‌است‌که یون های مثبت هیدروژن راآزاد میکند . یونهای مزبور میتوانند به (OH) منفی بپیوندند .

hydrogen peroxide :

پیروکسید هیدروژن (H_2O_2)

hydrogen Sulphide :

سولفید هیدروژن (H_2S) ، گاز سمی‌که تشکیل شده است‌ازهیدروژن وسولفور که بوی‌بسیار بدی دارد .

hydrography :

نقشه برداری آبهای تحت‌الارضی ، تشریح آبهای روی زمین .

hydrol :

مولوکولهای‌آب . (H_2O)

hydrolith :

هیدرات‌کلسیم (CaH_2) که چون‌با آب‌ترکیب‌شودتشکیل‌هیدروژن‌میدهد

hydrolysis :

تجزیه ترکیبات شیمیائی‌توسط‌آب.

hydrometer :

آلت سنجش وزن مخصوص مایعات، غلظت سنج .

hydronephrosis :

بندآمدن ادرار، شاش بند .

hydrophilic :

گیاه‌آبری ، که توسط سلول های ذرآب‌آور بارورمیگردد .

hydrostatics :

مطالعه علمی درمورد آبهای ساکن.

hydrotropism :

رویش ریشه گیاه بسمت آب .

hydroxide :

هیدرواکسید ، ترکیبی ازفلز ویکی ازگروه‌های هیدروکسیل (OH) . مانندهیدرواکسید سدیم (NaoH) یاهیدرواکسید مس $Cu(OH)_2$.

hydroxyl ions :

یونهای هیدرواکسیل . یونهای مزبور توسط یك اسید بەیونهای هیدروژن پیوسته و تشکیل آب میدهند .

hydroxonium :

یك یون هیدروژن چون به یك مولوکول آب بپیوندد تشکیل یك یون *hydroxonium* را میدهد . $H+H_2O \rightarrow H_3O$

hydroxyl :

دارای یك گروه OH . مانند *hydroxy - benzene* که بجای فنول دارای یك گروه OH میباشد .

hydroxyl :

گروه هیدروکسیل . گروه OH که جزئی ازبعضی ترکیبات شیمیائی را

hydrophobia :

بیماری ناشی ازگزیدگی سگ هار هاری ، ترس ازآب .

hydrophyte :

گیاه آبی .

hydroplane :

هواپیمای دریائی که‌ازروی سطح آب برخاسته وهم‌انجا‌هم‌می نشیند. نوعی کشتی موتوری سبك و تندرو .

hydroponics :

پرورش و رویش گیاه در محلول شیمیائی مناسب‌که دارای خواص و شرایط خاك میباشد .

hydroquinone :

رش به *quinol*

hydrosol :

مایع لزج وچسبنده درآب .

hydrosphere :

آب‌های‌روی‌زمین، که‌شامل‌اقیانوسها و دریاها و رودخانه ها میگردد .

hydrostatic level :

طرازآب‌های ساکن ، که توسطدو لوله عمودی متصل بیکدیگر تعیین میگردد. چون داخل یکی ازلوله‌ها آب بریزند سطح‌آن درهردو لوله یکسان‌میگرددواین نوع طرازراآبی نامند لیکن نوع الکلی آن‌دقیق‌تر

بخصوصی ازقارچها

hymenoptera :
گروهی‌ازحشرات‌مانند،مورچه‌های بالدارکه دارای دوجفت عضو شبیه بال هستند .

hyoid :
استخوان‌لامی، استحوانی‌که‌بشکل l بوده ودرزیرزبان جای دارد .

hyoscine :
داروی بسیارقوی خواب آور کـه هیجانات شدید راکنترل میکنند .

hypabyssa :
سنگ هـای ته نشستی زیر زمینی ، سنگ های‌مزبورکه لایه‌لایه میباشند ز فوران آب هـای زیـر زمینی تشکیل شده و بشکل دیـوار هایـی در میایند .

hyper :
فوق‌العاده ، زیاده ازحد .

hyperacidity :
وجوداسید زیاده‌ازحددرمعده

hyperaemia :
غلبه یاتراکم خون درنقطه‌ی‌ازبدن

hyperaesthetic spot :
حساسیت موضعی دربدن .

hpperbola :
هذلولی ، قطع زائـد (در هندسه)

تشکیل میدهد .

hydroxylamine :
هیدروکسی ـ آمونیاك NH'OH که از بلورهای بی رنگ محترقـه تشکیل یافته است .

hydrozin cite :
سنگ روی .

hydrozoa :
ازخانواده جانور مرجانی .

hygro :
مرطوب ، نمناك .

hygrometer :
رطوبت سنج ،آلت سنجش رطوبت.

hygroscopic :
رطوبت کش ، نم‌کش . مانند نمك طعام .

hylo :
چوب .

hylophagous :
چوب خوری .

hymen :
پرده نازك ، پوست نازك ، مانند، پرده بکارت .

hymenology :
مطالعه درمورد بیماری‌های پوستی.

hymenium :
لایه سلولهای تناسلـی در انـواع

بـدن . مانند ، بـزرگ شدن قلب براثر کارهای سنگین .

hyper ventilation :
دم زدن سریع مانند باد کردن باد کنك کودك که باعث کاهش اکسید کربـن (Co^2) درخون میگردد .

hypha :
کپك روی قارچ درحال رشد .

hypno :
خواب .

hypnosis :
خواب مصنوعی هیپنوتیسم .

hypnotist :
متخصص علم هیپنوتیسم .

hypnotized :
هیپنوتیسم شده .

hypnotic :
داروی خواب آور .

hypo :
محلول ثبوت فیلم . $NA^2S^2O^2$

hypo :
کمتراز حد معمولی .

hypoacidity :
کمبود اسید معده ، غیر کافی بودن اسید معده .

hxpochondria :
بیماری مالیخولیا .

منحنی که براثر بریـدن قسمتی از سطح یك مخروط ایجاد میگردد البته این قسمت شامل رأس مخروط نمیگردد .

hyperbolic function:
نسبت های هذلولی .

hypergly caemia :
مرض قند ، دیابت .

hyperhidrosis :
تعرق زیاد .

hypermetropia :
بیماری دور بینی .

hyperon :
ذرات اصلی اجسام بزرگتراز پرتون مانند ، هسته هیدروژن :

hyperplasia :
رشد غیر طبیعی قسمتی از بدن :

hyperpyrexia :
تب فوق العاده که حرارت بدن تـا ۱۰۵ درجه فارنهایت بالارود .

hyperpiesis :
فشار زیاد خون .

hypertonic solution :
محلول بسیار غلیظ که درجـه غلظت آن ازخون زیاد تر باشد .

hypertrophy :
رشد غیر طبیعی ، رویش فوق العاده بزرگ شدن زیاده ازحد نقطه یی از

hypocycloid curve :
منحنی که براثر گردش نقطه‌یی برروی یك دایره درحـال دوران درداخل دایـره بـزرگتری بوجـود میآید

hypodermic injection :
تزریق زیرپوستی. تزریق دارو بزیر پوست .

hypogeal plant :
گیاه زیرزمینی ، گیاهی که در زیر زمین میروید .

hypogynous : flower
گلی که گلبرگها ودیگر قسمت های آن بـه ساقـه‌اش چسبیده باشند ، مانند ، آلاله ونیلوفر .

hypophysis :
غده هیپوفیز ، غده مخ .

hypoplasia :
رشد غیرکافی قسمتی از بدن .

hypostasis :
تراکم خون درنقطه‌یی ازبدن بعلت کند شدن حرکت آن .

hypostatic congestion:
تراکم خون درپشت وبتین درشخص خوابیده .

hypostyle :
اطاقی که‌دارای‌سقف قوسی بوده‌وسقف مزبورباحماله هایی‌حمایت میشود .

hypotension :
کمی فشار خون .

hypotensive drugs :
کم کـردن فشار خون،داروی فشار کم کن .

hypotenuse :
وتر ، زه (درهندسه) .

hypothalamus :
هیپوطالاموس،محل خالی‌مرکزمغز. مرکزتحریکات عصبی که چون صدمه ببیندباعث خواب طولانی میگردد .

hypothermia :
روشی ازمعالجه شخص بیمار توسط کم‌کردن حرارت بدن وی‌تاچندین درجه پائین تر از حد معمولی .

hypothesis :
فرض ، فرضیه ، نظریه .

hypotonic solution :
مایعی که رقیق تراز مایع دیگربوده بطوریکه آب عبور آنـرا بـداخل مایع ثانوی فراهم میسازد .

hypso
بلندی ، ارتفاع .

hypsometer :
ارتفاع سنج ، بلندی پیما .

hyster :
مربوط به رحم ، مربوط به بچه‌دان

hysterectomy :

خارج کردن رحم .

hysteresis :

عدم رجعت بحالت اولیه ، تاخیر
در برگشت بحالت اولیه .

hysteria :

بیماری دماغی براثر هیجان زیاد .

I

I .

اختصار نام شیمیائی « یودین»

$\sqrt{-1}$. عددی فرضی در ریاضیات .

I.A. :

اختصار نام ،

intenational angestrom	{	انگستروم بین‌المللی
international agreement	{	موافقت‌نامه‌بین‌المللی

I.F. :

فرکانس متناوب .

intermediate frequency

I.H.P :

قوه اسب معین .

indicated horsepower .

iatr :

مربوط به‌درمان.مانند *psychiatry* معالجه بیماری های دماغی .

Iceland spar :

بلور های شفاف کربنات کلسیم که توسط آن ابزارآلات راپلاریزه «استقطاب» میسازند .

ichneumun flies :

حشراتی که ازخانواده مورچه‌پردار بوده وروی بدن حشرات دیگرتخم گزاری میکنند .

ichor :

خون خدایان ، جراحات آبکی .

ichthy :

ماهی .

ichthyosis :
بیماری پوستی که‌طی آن پوست بدن بشکل پوست ماهی میشود .

iconoscope :
دستگاه تبدیل تصویر بـه جریـان الکتریسته بطوریکـه بتوان آنـرا توسط تلویزیون گرفت .

icterus :
زردی ، یرقان .

id :
کنترول کردن امیال فطری وتغییر شخصیت فرد توسط آموزش وتجربه بطوریکـه شخصیت دلخواه ونوینی ساخته شود .

ide :
اکسید ، سولفید واجسام غیرفلزی ومانند آنها .

ideal gas :
رش به ، *perfect gas*

idene :
یك رادیکال شیمیائی ازنوع G=، مانند اتیان .

identity :
همانندی، هم‌ریشه گی (درریاضیات).

dio :
حالت مزاجی ویژه ، طـرز فکـر ویژه .

idioglossia :
حالت کودکانه درصحبت کردن که فقط خودکودك مفهوم آنرا می‌فهمد. هرزگشتن ، مانند گردش یك چرخ بدون نیرو .

ign :
آتش .

igneous rock :
سنگ‌های آذرین که درمرکززمین قرارگرفته‌اند .

ignite :
روشن کردن ، آتش‌زدن .

ignition :
افروزش، استعمال ، احتراق ،آتش زنـی .

ignition coil :
سیم پیچ القائی که بمنظوربالا بردن جریان ولتاژ بکارمیرود .

ileum :
قسمت آخرروده باریك .

ileus :
قولنج روده بطوریکـه فضولات از موضع قولنج رد نمیشود .

ilium :
استخوان‌تهیگاه ،استخوان حرقفی.

illumi :
روشن کردن ، مقدارنوری که درهر

گرم شده وچون آنرا درآب قرار دهند آب راگرم کند .

immiscible :

مخلوط نشدنی ، غیرقابل اختلاط.

immunity :

مصون بودن ازواگیر ، کسی که از واگیر بیماری مصون میباشد . بدین‌معنی که قبلا بآن نوع بیماری مبتلا شده که دراین‌صورت اکتساب نموده ویا ازطریق تـلقیح‌علیه‌آن بیماری خود را مصون نموده‌است.

immunological reaction :

عکس‌العمل‌واگیری. عکس‌العمل بدن درمقابل میکرب یا مواد زیان آور خارجی .

impact :

برخورد ، اصابت ، بزور جادادن یا چپاندن .

impacted tooth :

دندان کوچکی که درکنار دندان اصلی روئیده ورویش آن درهمانجا متوقف میگردد .

impasto :

رنگ‌ضخیم روی سفال که چون‌پخته شود کاملا مستقر وثابت‌میگردد .

impedance :

ثانیه روی‌یك‌سطح‌ومحدود ، گسترده میشود .

image :

منعکس‌کردن تصویریانور .

imaginary numbers :

اعدادفرضی (ریاضیات).

imago :

حالت‌کامل‌حشره ، که چهارمرحله تولد را گذرانده باشد.

imbibition :

آشام ، جذب .

imbricated :

نیمه نیمه روی هم قرار گرفتن ، مانند فلس‌ماهی .

imide :

ترکیبی که تشکیـل شده است ازدو گروه اسید آلی بایك‌گروه NH مانند ، ساکسی‌نی‌مید $(CH_2C.O)_2NH$.

imine :

ترکیبی که تشکیـل شده است از ، دوگروه هیدروکربن با یك گروه NH .

immersion :

فروکردن درمایع، غوطه‌ور سازی.

immersion heater :

میله مخصوصی که‌توسط نیروی برق

مقاومت صوری برق در برابر یك جریان متناوب . سنجش نیروی یك سیم پیچ‌وما نند آن که در برابر یك جریان متناوب قرار گرفته باشد .

impeller :

پروانه آب پخش کن پمپ .

impervious :

نفوذناپذیر .

impetigo :

زرد زخم .

implicit function :

نسبت مطاق (درریاضیات) .

impost :

رگهٔ سرجرز ، سریك ستون که قوسی روی آن تکیه دارد .

impregnate with :

خیسا ندن‌چوب‌در کروزوت. خوراك دادن یا عمل‌آوردن‌چوب‌وما نندآن توسط مواد شیمیائی لازمه .

impulse:

تکان ، جنبش نا گهانی بیك‌سو.

impulse turbine :

توربین‌جنبشی ، توربین بخاری که بخار بداخل چرخ‌های پروانه‌یی‌آن وزیده و آنها را میگرداند .

incisor :

دندان‌پیشین . دندان‌برنده .

inanimate:

مرده‌راکد ، منسوخ .

inactive gases :

رش‌به ، *inert gases* .

inanition :

لاغری‌وضعف‌ناشی ازبی‌غذائی .

inbreeding :

اصلاح‌نژاد حیوانات .

incandescent

سفیدشونده ازگرما ، مانند سیم وسط لامپ .

incident ray :

نورفرعی ، نورتابع ، شعاع نورکه باآئینه یاعدسی برخوردمیکند.

inclination :

میل، درجه انحراف ، تمایل .

inclinometer :

شیب‌سنج ، آلت‌سنجش شیب ، که متداولترین نوع‌آن تشکیل‌شده‌است ازیك گلوله‌کوچك‌در داخل یك‌لوله شیشه‌یی .

incompatible :

ناجور ، ناساز گار ، مانند دو ماده شیمیائی که یکدیگرراخنثی کرده و یا تشکیل‌ترکیب مسمومی‌رابدهند.

مثال دیگردر این مورد دو گروه متفاوت خون میباشد که تزریق یکی ازآنها دربدن بیمارکم خون باعث مرگ میگردد .

incontinence :

دفع ادرار ، بـدون اختیار. ضعف درنگاهداری ادرار .

incu :

سندان .

incudiform :

سندانی‌شکل .

incus :

استخوان سندانی گوش .

incubation :

زمان بین‌ورودمیکرب به‌بدن‌وظاهر شدن بیماری .

ind :

مربوط به .

indifinite integral :

انتگرالمبهم .

index :

(در جبر) نما ، نماینده .

indexnotation :

روش نوشتن اعداد خیلی کوچك یا بزرگ مانند ، ۱۰۰۰۰=۱۰۴

index of refraction :

رقمی که نشان‌دهنده‌مقدارخمش‌پرتو نور، هنگامیکه ازجسم‌شفافی‌به‌جسم شفاف‌دیگر میتابد، میباشد .

Indian hemp :

حشیش ، بنگ.

indicated horsepower :

قوه اسب معیّن ، قوه اسب‌خالص‌یك موتورکه مقدار قدرت از دست‌رفته ناشی از اصطکاك نیز درآن‌محاسبه شده باشد.

indicator :

شاخص ، نماینده، مقیاس.

indicator diagram :

طرح شاخص . طرحی که تغییرات فشار و حجم بخار را دریك موتور بخاری نمایش داده و توسط‌آن کار انجام‌شده توسط بخار را محـاسبه میکنند .

indigenous :

بومی ، متعلق‌بیك‌منطقه .

indigo:

نیل،وسمه، رنگ ، درخت نیل که بیشتردرهندوستان میروید .

indium :

عنصرفلزی‌بسیارنرم که‌از قلع‌نرم‌تر بوده و جهت روکش کردن‌یاطاقانها بکار میرود .

inductive reactance :

عکس‌العمل القــائی ، هنگــامیکــه الکتریسته ابتدا از یك‌سمت بطرف سیم‌پیچ جریان مییابد و سپس‌بسمت مقابل آن بجریان می‌افتد ، فشـار الکتریکی در سیم‌پیچ‌بوجود می‌آید و این‌فشار مخالف تغییرحاصله‌عمل میکند . وعمل‌آن مانند یك‌مقاومت خواهدبود ،گوئی در اصل سیم‌پیچ ازنوعی فلزبسیار مقاوم ساخته شده است . این‌مقاومت را بااهم اندازه میگیرند .

inductor :

واسطه القاء ، مانند ، سیم پیچ یـا چوك .

indumentum :

بالاپوش‌يك‌حيوان‌يا‌گياه‌كه‌عبارتست ازمودربرخی‌حیوانات،وپردرمرغ.

indurated :

سفت‌شده ، سخت‌شده ، پینه‌بسته .

indusium :

برگه‌کوچك ،کاسه‌یی‌شکل‌که هاگ گیاه را حفاظت میکند.هـاگدان .

inert :

فاقدنیروی‌جنبش یامقاومت.بی‌اثر ، بی‌جنبش.گازبی‌اثر،گازخنثی.

indole :

ترکیب متبلور (C^8H^7N)که در روده بزرگ یافت میشود . و از شکستن‌آلبومین‌ها ایجاد میگردد.

indole-acetic acid :

ماده‌یی‌که از قارچ‌میگیرند و چون آنرادرحالیکه قارچ روی‌گیاه‌قرار داشته باشد استخراج کنند باعث رشدگیاه میگردد .

inductance :

القاء، برقراری ، هرگاه‌يك‌جريان متناوب‌ازمیان یك سیم مارپیچ عبور کند ، فشار الکتریسته در سیم‌پیچ القاء خواهد شد .

induction :

القاء ، برقراری.

induction coil :

قرقره القاء ، سیم پیچ القاء .

induction motor :

موتور القاء ، دستگاه مولد جریان متناوب .

induction stroke :

ضربه تنفس موتور ، دراین‌حـالت پیستون بسمت پائین حرکت میکند تا هوا و سوخت‌کافی بداخل‌سیلندر کشیده وآنراآماده احتراق نماید.

inertia :

سستی ، بی‌حالی ، ماندگی ، (در فیزیك) .

inertial navigation :

انجام امور کشتیرانی براساس تجارب کارکن قبلی وکمك وسائلی چون قطب‌نما و راه نما .

infarct :

مرگ ناحیه‌یی ازبدن که بر اثر ایست گردش خون رخ میدهد، مانند آنکه شاهرگ نقطه‌یی را مسدود کنند .

inferiority complex :

عقده‌حقارت ، که بصورت دروغگوئی دزدی، مرافعه و مانندآنهادرشخص ظاهر میگردد .

inferior ovary :

تخمدان تحتانی، که در ساقه گیاه و پائین‌تر از گلبرگ قرار گرفته است .

inferior planet :

سیاره پست، سیاره‌یی که نسبت به زمین، بخورشید نزدیك‌تر است .

infestation :

مورد هجوم عناصری مانند ، شپش درمو ، بیددرلباس ، وکرم درمعده، قرار گرفتن .

infinite :

نامعین ، نامحدود، بسیار، بزرگ ، خارج از اندازه .

infinitestimal :

بی‌نهایت کوچك ، غیرقابل تجزیه بی‌اندازه خرد .

infinity :

بی‌نهایت ، نامحدود ، مانند آنکه هرقدر حجم مقداری گاز را کمتر کنیم فشار آن بهمان نسبت بیشتر خواهد شد . بنابراین حدی برای فشارمتصور نیست .وعلامت آن « ∞ » میباشد .

inflamed :

ملتهب‌شدن، قرمزشدن ، آماس کردن نقطه‌یی ازبدن که زخم شده و مورد هجوم میکربهای گوناگون قرار گیرد .

inflection :

خمیدگی، کجی ، انحناء .

inflection point :

نقطه انحناء .

inflorescence :

یك دسته گل که روی یك شاخه بروید .

infloration theory :

رش به *communication*

infra :

زیر ، مأدون .

infra-red rays :

اشعه زیربنفش ، اشعه مأدون بنفش که در درمان دردهای عضلاتی‌چون روماتیسم و مانندآن مورد استفاده قرار میگیرد.

infundibulum :

ساختمان قیفی ، قیف (درکالبد شناسی) .

infusion :

داروئی که ازخیساندن‌سبزی، مانند برگها ، درآب بدست میاید .

infusoria :

موجودات ریز آبزی ، که دارای مواد سبزی‌فاسدکننده میباشد .

ingestion :

بلع ، غورت .

ingot :

شمش زرپاسیم ، قطعه فلز ریختگی که به غلطك میفرستند .

ingot iron :

از نظرشیمیائی آهن خالص را میگویند .

ingrained :

رنگ ثابت .

ingrain carpet :

فرشی‌که مانند پارچه بافته شده و هیچگونه شرابه یامنگوله ندارد .

inguinal :

مربوط به‌کشاورزی .

inhibit :

ایست ، منع ، وقفه .

inhibitor :

جلوگیری‌کننده ، ماده‌ئی‌که از تأثیرشیمیائی شیئی به شیئی دیگر جلوگیری میکند . مانند ، *rust inhibitor* ماده ضد زنگ .

inject :

تزریق‌کردن ، اماله‌کردن .

injector :

آلت تزریق ، سرنگ .

inlay :

منبت‌کاری‌کردن ، نشاندن ، در چیزی‌کار گذاشتن .

inlier :

توده سنگ های قدیمی‌که توسط‌لایه های جدیدتر احاطه شده باشند .

innate :

ذاتی ، فطری ، جبلی ، مادرزاد ، غریزی .

innervate :

بکار واداشتن یك عضله توسط، یك

عصب نیرودادن ، تحریك کردن .

innominate :

بی‌نام ، استخوان بی نام که مسطح بوده و در قسمت مقطع نشیمنگاه و پا قرار گرفته است .

inoculate :

تلقیح کردن ، پیوند زدن .

inorganic chemistry :

شیمی معدنی ، شیمی غیرآلی .

inquiline :

انگل بی‌آزار ، حشراتی که درلانه مورچه زیسته وبعضی‌بی‌آزارو برخی دیگر مضرند .

inseminate :

تلقیح سلولهای توالدی نر .

insertion :

عمل جادادن یاداخل کردن،درمیان چیزی کار گذاشتن

inset :

برگه اضافی که در کتاب میگذارند. نقشه کوچکی که‌در کنار نقشه‌بزرگتر الصاق میکنند .

insidious :

هجوم بیماری بطور نامحسوس و تدریجی .

insolation :

حرارت واشعه آفتاب. تابش.

insomnia :

بیخوابی .

inspissate :

غلیظ کردن یاسفت کردن مایع توسط تبخیر آب موجود درآن .

instantaneous exposure:

زود گذر ، فوری ، آنی .

فاصله زمان عکس گرفتن با دوربین.

instantaneous centre –

– of rotation :

نقطه تماس‌زودگذر چرخ یك ارابه یا گاری بازمین .

instinct :

غریزه ، قوه درك ، شعور یافراست حیوانی .

insufflate :

فوت کردن‌پودریا گردبسمت چیزی.

insulate '

جدا کردن ، عایق دار کردن سیم الکتریسته توسط روکش وماننده آن.

insulator :

عایق ، روپوش سیم یاکابل که معمولا ازجنس‌لاستیك میباشد. مقره‌هم‌نوعی عایق است .

insulin :

انسولین ، ماده‌یی‌که در قسمت پانکراس تولید میشود. این‌ماده

interaction :

تأثیرچند چیزیا چند عامل برروی یکدیگر، عمل متقابل .

intercellular :

واقع درمیان سلولهای یك گیاه یا حیوان .

intercept :

جدا کردن یك قطعه خط (درهندسه)

interface :

هر سطح که بین دو ماده یاجسم قرارگیرد ، مانند سطح بین آب و روغن که آندو درکنارآن غوطه ورند .

interference :

تداخل امواج (درفیزیك) .

interferometer :

آلت مخصوصی که جهت اندازه گیری طول موج نور ، امواج رادیوئی و غیره ، بکمك تداخل، مورداستفاده قرارمیگیرد .

interferon :

ماده‌یی که توسط نوعی ویروس بوجود آمده وازرشدنوع دیگری ازویروس های زنده جلوگیری میکند .

interlaced scanning :

پرتو الکترونهای یکدستگاه تلویزیون که درطول خطوط ۱۳۹۵

باعث تبدیل قند بانرژی در بدن میگردد .

intaglio :

کنده‌کاری ، نقش اندازی ، حکاکی روی مهر ومانندآن .

integer :

عدد صحیح ، عددغیر اعشار .

integration :

یك کاسه شدن ، یکی شدن ، گرفتن تابع‌اولیه (درریاضی) .

integument :

پوشش سلولها، مانندا‌طراف‌یك‌اوول

intelligence quotient :

بهره هوش ، خارج قسمت هوش.

intensify :

شدیدکردن ، غلیظ کردن ، تیره‌تر کردن نقاط تیره فیلم (درعکاسی) .

intensity :

قوت ، زیادی ، شدت ، بلند بودن صدا (درصوت) ، شدت روشنائی‌یك لامپ برق ، قدرت زیاد در خاصیت ربایش یك‌آهن ربا .

intention tremor :

لرزش یاتکان دست ها هنگام انجام کاری، لکنت زبان .

inter :

بین ، مابین .

internal combustion engine :
موتور درون سوز ، موتور احتراق داخلی، مانند موتور اتومبیل های امروزی که احتراق آنها در داخل سیلندر انجام میگیرد .

international date line :
رش به : *date line* .

international unit :
واحد اندازه گیری بین‌المللی مانند اهم که عبارتست از مقاومت ستونی از جیوه که دارای اندازه وکیفیت معینی بوده ومورد تاکید محافل علمی‌وآموزشی سراسرجهان میباشد

internode :
فاصله بین دو برگ گیاه بر روی ساقه .

interoceptor :
عصب انتقال احساسات ازدرون بدن که‌آن سوای اندام های حسی‌مانند چشم یاگوش میباشدکه چیزی رادر خارج می‌بینند یا میشنوند .

interpolate :
پرکردن میان یک منحنی ریاضی، بطوریکه فاصله پرشده را بتوان از ماقبل ومابعدآن‌حدس زده ویاآنرا محاسبه نمود .

وغیره‌عبورکرده سپس مربع جدیدی را مجدداً شروع، واینبار ازخطوط ۶و۴و۲ درهرثانیه عبور میکند و همین امر باعث ثبوت و مداومت تصویرمیگردد .

intermediate compound:
ترکیب متناوب ، ترکیب شیمیائی که‌ازآن‌ترکیب پیچیده‌ترومهم تری تهیه میگردد ، مانند ، اسید های سولفونیك بنزین که بنزین را ازآن تهیه نموده‌وازمجموعشان رنگ های بیشماری ساخته میشود .

intermediate ftequency:
فرکانس متناوب ، جریان متناوب یك‌فرکانس که‌کمترازفرکانس امواج رادیوبوده لیکن بزرگترازفرکانس مشابه صوت میباشد .

intermediate :
جایگاه انگل دراندامها ، بدین ترتیب که کرم جگر ابتدا در بدن حلزون زیسته وازآنجا به جگر گوسفند راه میباید .

intermission :
وقفه ، فاصله ، توقف‌کوتاه ومجدداً شروع‌کردن .

intermittent :
متناوب ، نوبتی .

interrupted continous wave :
موج یکنواخت گسیخته ، مانند دستگاه تلگراف که موج یکنواخت آن در فواصل معینی به قطعات کوچکتر تقسیم میگرددتا پیام‌را برساند وهرگاه این حالت صورت نگیرد، دستگاه مزبور قادرنخواهد بود که مفهوم پیام را برساند .

intersection of two lines :
نقطه تقاطع دوخط .

interstices :
شکاف ، ترك ، فاصله .

interstitial compound :
ترکیب شکافی، بلوری که ازاتم‌های «X» تشکیل یافته ونقاط خالی اتم های آن با اتم های «Y» پرشده باشد .

interstitial tissue:
بافت های حمایت کننده واقع در بین بافت های ویژه عضوی مانند کلیه .

interval :
وقفه ،فاصله،ایست‌چون در، *musical interval* که عبارتست از فاصله بین نوت موسیقی ونوت بالا وپائین .

intestine :
روده ، امعاءواحشاء .

intracellular :
درون سلول .

intravenous :
درون ورید ، درون رگ .

intrados :
قوس درونی ، زیر قوس .

intrathecal injection :
تزریق دارو بداخل پوشش نخاع یعنی آبگینه اطراف نخاع .

intrinsic energy :
انرژی‌ذاتی یادرونی. هرگاه‌دوجسم مانند اکسیژن وکربن با یکدیگر ترکیب گردند مقدارمعینی حرارت تولید خواهندکرد ، بنا براین دو عنصر مزبور از پیش دارای انرژی ذاتی یا پنهان بوده اند .

introrse anther :
بساك درون گشا،این‌نوع بساك بسمت داخل و وسط گل گشوده میشود .

introrse asther :
خویشتن نگری ، بخود پردازی مطالعه درافکارواحساسات خویش .

intrusive rocks :
سنگه های‌داخل شونده، سنگه های فرورونده. سنگه های مزبور بقایای

سنگ های گداخته‌زیرزمینی‌میباشند که بتدریج خنك شده و فاصله بین سنگ های بزرگتررا پر کرده‌اند .

intubate :

لوله گذاری . قرار دادن لوله در قسمتی ازبدن ، مانند مجرای تنفس درمواقعی که‌راه‌تنفس‌مسدود میگردد لوله مزبورتا از بین رفتن انسداد مجرای تنفس، کار آنرا انجام‌میدهد.

intussusception :

گیر کردگی چیزی درچیز دیگر ، مانند دخول روده‌یی در روده دیگر بطوریکه‌هرگاه دراین حالت معده را تکان دهندوضع درگیری روده‌ها وخیم تر خواهد گشت .

inulin :

اینولین ، ماده یی کاملا وابسته بسه قند میوه لیکن بی شیرینی ، که درکنگرو ریشه‌های گیاهی‌ازخانواده گل داودی وجود دارد . ازماده مزبور فراکتوز (نوعی قند میوه) تهیه میکنند .

invagination :

برگشته ، غلاف شده ، توی هم گیر کرده تورفتگی یك توپ لاستیکی .

invar :

آلیاژ آهن و نیکل که خاصیت انبساط آن در مقابل حرارت کم میباشد . آلیاژ مزبور درساختمان ساعت وآلات علمی بکار میرود .

inverse ratio :

نسبت معکوس ، مانند آنکه‌هراندازه «X» بزرگترشود ، بهمان نسبت «Y» کوچکتر گردد .

inverse square law :

قانون مربع‌معکوس . هرگاه فاصله تابش یك پرتونورانی راکه ازمنبع بسیارکوچکی میتابد ، زیادکنیم ، روشنائی کمرنگ ترخواهد شد .

invert sugar :

قند تسمیرشده ، محلول قند نیشکر باعث‌پیچش نورپلاریزه بسمت‌راست میگردد . لیکن قندمیوه نورمزبور را بسمت‌چپ میگرداند . چون‌قند نیشکررا بطور شیمیائی به مخلوط گلوکزوفراکتوز تبدیل کنند، محلول بدست‌آمده این‌مرتبه، نورپلاریزه‌را عکس دفعه اول ، بسمت چپ‌خواهد پیچانید . دراین‌حالت قندنوع‌دوم را (قند تسمیر شده) نامند .

invertase :

ماده تبدیل‌قند .

invertebrates :

جانوران بی‌مهره ، مانند حشرات

کرمها وامثال آنها .

invitro :

ظروف شیشه‌یی آزمایشگاهی که در آن‌ها مواد شیمیائی ضدباکتری بطور آزمایشی تهیه میگردد .

involute :

مارپیچ ، پیچ‌دار ، حلزونی . این شکل درطرح و ساختمان دندانه‌های چرخ دنده حائز اهمیت بسزائی میباشد .

involution :

بر گشتگی، بر گشت حالت فکری .

involutional - melancholia :

کاملا درخودفرورفتن و از دنیا و مافیها گسستن، انزوااختیار کردن، منزوی شدن .

iodates :

نمك‌های اسیدیدیك .

iodine :

ید .جسم بسیط غیرفلز که درعلف‌های دریائی یافت میشود . و محلول آن جهت ضدعفونی زخم وبریدگی بکار میرود .

iodoform :

یدوفورم ، ترکیبی از یدکه برای کندزدائی بکار میرود .

ion :

یون، هراتم که دارای الکترون غیر کافی بوده یا تعداد الکترونهای آن زیاده ازحد باشد . یك مولوکول ممکن است تشکیل یك یون را بدهد. یونها، الکتریسته را ازمیان مایع و گاز عبور میدهند .

ionized :

یونیزه شده، با ازدست‌دادن یا بدست آوردن یك الکترون ، تبدیل به یون شدن .

ion chamber:

اطاقك یون . آلت اندازه گیری تشعشع یونیزه. بدین ترتیب که تشعشع، گاز داخل آلت اندازه گیری را یونیزه کرده و دراین حالت است که میتوان جریان درحال عبور ازمیان گاز را اندازه گرفت .

ion exchange :

تبادل یون ، ترتیب خارج کردن یونهای متحدالشکل یك مایع و نهادن یونهای دیگری بجای آنها ، توسط عبوردادن مایع ازمیان ستون‌هایی از مواد معدنی ، صمغ و مانند آنها .

ion gauge :

آلت اندازه گیری فشار بسیار کم

یونیزه شده است . وهمین امر باعث انعکاس شعاع رادیوئی توسط هوا میگردد .

ipecac :

ماده‌یی که از نوعی گیاه برزیلی تهیه میگردد وازآن داروی‌قی‌آوروعرق آور تهیه میشود .

IR :

اختصار نام شیمیائی *iridium* .

irid :

مربوط به‌عنبیه‌چشم .

iridescent :

دارای رنگ‌های قوس‌وقزح، رنگ برنگ‌مانند رنگ‌های حباب‌صابون یا درون صدف دریائی .

iridium :

ایریدیوم ، طلای بسیارسخت‌که در ساختمان نوك قلم خودنویس‌بکار

iris diaphragm :

دیافراگم‌های رویهم‌قرارگرفته در پشت‌عدسی دوربین‌عکاسی که میتوان آنها را حرکت داده و دروسطشان سوراخ دلخواه را بدست‌آورد .

irone :

ماده‌شیمیائی‌که دارای بوی شدید نیلوفر بوده و درصابون سازی بکار میرود .

گاز . گازکم‌فشارموجود توسطسیم گرم یونیزه خواهد گشت . دراین حالت میتوان مقدار گاز را از اندازه‌گیری مقدار یونیزاسیون سنجید .

ion microscope :

میکروسکوپ یون نما ، آلت عکسبرداری از ترتیب قرار گرفتن اتمها برروی‌سطح‌یك بلور. دراین‌حالت اتمهای‌گاز ، براثر تماس با بلور ، یونیزه گشته و تحت فشار الکتریکی‌بسمت صفحه فوتوگرافی حرکت میکنند .

Ionic architecture :

معماری سبك‌بالشی‌که ستونهای آن بشکل متکا ماند.

ionones :

مواد شیمیائی‌که بوی‌شدید گل‌بنفشه داشته و در صابون سازی بکار میرود .

ionophoresis :

رش‌به ، *electrophoresis* .

ionosphere :

حوزه یونیزه کره‌زمین، که‌عبارتست ازلایه‌های متعدد از ۳۰ تا ۲۵۰ میلی بالای‌سطح‌زمین . جائیکه هوای‌آن توسط اشعه مافوق بنفش خورشید

iron – lung :
ریه مصنوعی ، که عبارتست از یك جعبه بدون‌منفذ که شخص‌بیمار رادر آن قرار میدهند و فقط سروی از جعبه بیرون میماند . در این‌حالت فشار هوای درون‌جعبه کم‌وزیادشده‌و ریه‌شخص بیمار را وادار به‌انقباض‌و انبساط‌می‌کنند‌تا مجدداً بکار بیفتد.

iron pyrites :
سولفیت‌آهـن متبلور کـه بـرنگ طلا است .

ironstone :
سنگ‌آهن خام . توده‌هـای سخت کربنات‌آهن و خاك که در معادن ذغال‌یافت شده و بمصرف کوزه‌گری و سفال‌سازی میرسد .

irradiate :
پرتو افکندن ، درخشیدن مـانند اشعه مافوق‌قرمز یا مادون‌قرمز یا اشعه ایکس .

irrational number :
عدد اصم ، عدد گنگ .

irreversible action :
اعمال غیرقابل تغییر شیمیائی .

irrigate :
آبیاری،آب‌دادن ، مشروب کردن شستشو یاگندزدائی‌کردن زخم .

irritant :
تحریك‌کننده ،محرك، برانگیزنده، خراش‌آور .

irritate :
خشمگین‌کردن ، ازجـابدر بردن، رنجاندن ، بسوزش‌آوردن، حساس کردن ، غلغلك‌دادن .

isch :
کاستن یا موقوف‌کردن .

ischaemia :
جلوگیری ازگردش خون به‌قسمتی ازبدن ، توسط مسدود کردن یکی ازرگها .

ischuria :
بندآمدن یاکندشدن پیشاب بر اثر انسدادمجرای‌مربوطه‌یابدکارکردن کلیه‌ها .

ischium :
ورك ، استخوان‌ورك ، (درکالبد ـ شناسی) .

isinglass :
ماده ژلاتینی‌که ازبرخی‌ماهیان‌آب شیرین میگیرند و از آن سریشم یا چسب تهیه‌میکنند . ماده‌مزبورجهت حفاظت تخم‌مرغ‌و شفاف‌کردن‌آبجو نیزبکارمیرود .

isobar :
ایزوبار، خط نشان‌دهنده چندین منطقه مختلف هم‌فشار بر روی نقشه. منظوراز فشار در اینجا مقدار فشار نشان داده شده توسط هواسنج میباشد.

isohaline :
مناطقی درددریا که شوری آب آنها یکسان است.

isohel :
مناطقی که آفتاب بر آنها یکسان میتابد.

isohyet :
مناطقی که بارش در آنها یکسان میباشد.

isotherm :
مناطقی که حرارتشان با یکدیگر یکسان است.

isobares :
اتمهایی که دارای خواص مختلف شیمیائی بوده لیکن وزن اتمی‌شان یکسان است. مانند ایزوتوپهای ویژه کلسیم وآرگون.

isochronous :
هم‌زمان، هم جنبش، مانند تاب خوردن پاندول.

isoelectric point :
نقطه تجزیه، هرگاه مقدار زیاد ازحدی اسید دریك مایع سریشمی باشد بطوریکه ذرات آن نه‌مثبت و نه منفی باشند، شروع به‌تجزیه و رسوب میکنند. این حالت را نقطه تجزیه یا رسوب نامند.

isogonic :
خطی بر روی نقشه که‌شاخص هم‌آهنگ بودن شمال مغناطیسی مناطق‌مختلف میباشد

isoleucine :
یك اسید آمینه اصلی.

isomers :
موادی که مرلوکولهای آنها از تعداد اتمهای مشابه تشکیل یافته، لیکن طرز قرار گرفتن اتمهایشان بایکدیگرفرق دارد.

isometric projection :
نمایش‌ایزومتریك، رسم یك تصویر، بشکلی که چون آنرا از بالا نگاه کنند سه‌سمت آن‌معلوم باشد.

isomorphic crystals :
بلورهای هم شکل. ممکن است مواد بلورهای مزبور نسبت بیکدیگر متفاوت باشند، لیکن جنس آنها خیلی نزدیك بهم است مانند، سولفات پتاسیم وسیلینات پتاسیم.

isomorphism :
هم شکلی دربلور شدن ، شباهت ظاهری بین دوموجود که‌درحقیقت ازدوخانواده مختلف باشند .

iso – octane :
بنزین‌کامل ، سوخت مطلوب‌موتور بنزینی که‌زودتراززمان معین‌مشتعل نشده واشتعال آن کندتر اززمان لازمه هم نباشد .

isoprene :
مایع بیرنگی که ازگرم کردن لاستیك بدست میآید .

isopropyl alcohol :
الکل ایزو پروپیل ، که عبارتست از یك ایزومر بفرمول (CH^3) CHOH ودر عطر سازی بکار میرود .

isopetra :
خانواده مورچه‌های سفید .

isosceles triangle :
مثلث متساوی‌الساقین .

isothermal change :
تغییر ایزوترمال ، مانند انبساط بسیار کند یك گاز بدون تغییر حرارت آن .

isothermal lines :
خطوط شاخص مناطق هم حرارت برروی نقشه ، خطوط روی یك نمودارهندسی که رابطه بین‌تغییرات حجم وفشاریك گازرا . در حالی که‌حرارت گازثابت میماند ، نمایش میدهد .

isotonic liquids :
مایعات‌هم توان . معمولا یك‌محلول غلیظ‌تر ، آب محلول رقیق‌تر را جذب کرده و غلظت هر دو محلول مساوی میگردد .

isotopes :
ایزوتوپ‌ها ، دویا چند شکل ازیك عنصرشیمیائی که خاصیت شیمیائی شان مشابه ، لیکن خواص فیزیکی شان متفاوت‌باشد ، مانند وزن اتمی شان.چون‌هیدروژن‌ساده وهیدروژن سنگین که اولی وزن اتمی اش یك و دومی دومیباشد .

isotron :
دستگاه جداکردن‌نور ،ایزوتوپهای معمولی وایزوتوپهای سنگین ، از اجسام .

isotropic :
دارای خواص همتا . دارای‌خواص برابر .

izod test :
آزمایش قابلیت ماده جهت سنجش

شکاف «V» شکل بوده وضربه توسط
یك پاندول ، باوزن وسرعت معین،
برجسم وارد میگردد .

مقاومت آن درمقابل‌ضربه. آزمایش
قابلیت ضربـه پذیری جسم . جسم
مورد آزمایش معمولا دارای یـك

J

j :
معــادله ژول ، معــادله مکانیکــی حرارت .

jaborandi :
گیاهی کــه داروی عرق زا از آن میگیرند .

jack :
جك ، باربردار ، بــالابر . ایــن دستگاه را معمولا هنگــام گــرفتن پنچری لاستیك اتومـوبیل، بمنظور بلندکردن آن بکارمیبرند .

jack plane :
رنده بزرگ که معمولا طـول آن ۱۶ اینچ میباشد .

jacket :
ژاکت ، پوشش رو .

jacksonian epilepsy :
حمله یاغش جکسن ، کـه طیآن حرکتیکی از عضلات غیـر قابل کنترول شده و این حالت بیحسی تدریجاً به دیگـر عضلات سرایت میکند . بیماری مزبورکه احتمـالا ناشی ازصدمه مغزیمیباشد ، گاهی با بیهوشی همراه است .

jaconet :
ململ جکنانی ، پارچهپنبهیی نـازك سفید که واترپروف بوده و مصرف زخم بندی دارد

jacquard loom :
دستگاه پارچه بافی مخصوص طرح های آمیخته .

jactitation :
حرکات سریع و منتظم عضلات بعلت فقدان اکسیژن .

jade :
یشم، سبز .

jalousies :
نوعی پنجره متحرك که از قطعات باریك چوب تشکیل یافته و چوب باریکه ها درزاویه یی قرار گرفته اند که هوا بداخل اطاق راه یافته لیکن ازدخول آفتاب جلوگیری میکنند.

jamb :
تیرعمودی چارچوب در .

jamming :
امواج خارجی که مانع شنیدن صدای رادیو میگردند .

japanning :
جلا دادن چوب یافلز توسط لاك و مانند آن ، سپس حرارت دادنشان بمنظور سخت و مقاوم کردن آنها.

jaundice :
زردی ، یرقان . حالتی که طی آن پوست وغشاء مخاطی و صلبیه بعلت افزایش رنگ ، دانه های صفراوی در خون زرد رنگ میشوند ومعمولا با بیلی روبین خون همراه است .

jean :
نوعی فاستونی نخی .

jeffcott :
رش به ، *tacdeometer* .

jejunum :
روده صائم ، ژرونوم ، قسمتی از روده کوچك که بین اثنی عشر و ایلئون قرار داشته و طول آن در حدود ۲/۲ متراست .

jemmy :
اهرم کوچك ، میله کوچکی که بمنزله اهرم بکارمیرود .

jet propulsion :
عامل پیشرفتن هوا پیمای جت که عبارتست ازمکش هوا ازدماغه، و مخلوط شدن آن باسوخت و مرحله سوم خروج گازهای سوخته و گرم ازقسمت عقب هواپیما .

jet – stream :
جریان دائمی وبسیارشدید باد در ارتفاعات عرض جغرافیائی مانند ، باد فراز آتلانتیك شمالی که بسمت مغرب میوزد .

jettison :
سبك کردن کشتی با بدریا ریختن

john's disease :
نوعی بیماری عفونی درمعده گاو و گوسفند .

joist :
تیر ، الوار .

joule :
ژول ، واحد کار یا انرژی و آن تقریباً عبارتست ازمقدارانرژی که $\frac{۳}{۴}$ پوند را تا ارتفاع ۱ فوت بالا برد .

joule's law :
قانون ژول ، قانون محاسبه مقدار حرارتی که براثر عبور یك جریان الکتریسته معین از قطعه سیمی با مقاومت معین دریك زمان محدود تولید میگردد .

joule's mechanical – equivalent of heat :
معادله‌حرارت‌مکانیکی ژول.رش‌به: mechanicl .

joule-thomson effect, joule-kelvin effect :
بیشتر گازها (بجز هیدروژن)چون درمیان‌یك‌شیئی مشبك‌منبسط کردند، گازخروجی (بعلت نیروی وارده بر مولوکول‌های گاز و بوجود

کالاهای‌آن .

jetsam :
کالاهایی که‌بمنظور سبك کردن کشتی بدریا میریزند .

jewel hole :
سوراخ سنگ قیمتی ساعت . که بشکل «D» میباشد .

jib :
بازوی جراثقال ، بادبان سه‌گوش جلو کشتی .

jig :
هادی یاراهنمای ابزار آلات برش یا سوراخ کن . بدین معنی که‌مته را داخل آن قرار میدهند تا باطراف منحرف نشده و مستقیم سوراخ کند .

jigger :
حشره‌یی که‌درزیر پوست نفوذکرده و در آنجا تخم میگذارد و تحریك شدید ایجاد میکند .

joggle :
بند ، برآمدگی‌درآجرهای سیمانی یا سنگ که درفرورفتگی آجر یا سنگ دیگر جای میگیرد تا ازسر خوردن‌وجابجاشدن‌آنها جلوگیری شود .

آمدن کشش بین آنها) سرد خواهد شد .

journal :

ژورنال، محل یاطاقانهای روی میل لنگ .

journal-bearing :

یاطاقانهای میل لنگ .

joystick :

فرمان هواپیما ، سکان هواپیما .

jugular :

مربوط بگردن .

jugular veins :

وریدهای وداج ، دوورید که خون را ازسر به نقاط دیگر بدن میرسانند.

junction :

مفصل ، پیوندگاه ، محل تقاطع چند خط .

junction box :

جعبه تقسیم (الکتریسته) .

jupiter :

ژوپیتر، مشتری ، بزرگترین سیاره که ازنظر فاصله نسبت بخورشید در مرحله پنجم قرار گرفته .

jurassic system :

سلسله رگه‌های سنگ سطح زمین که مرکب از سنگ آهك و تخته ـ سنگهای مربوط به۱۴۰ تا ۱۷۰ میلیون سال قبل میباشد و این عصر مقارنست باعصر سوسمارهای عظیم الجثه ومرغان اولیه .

justify :

سطر بندی یا صفحه بندی حروف چاپی .

jute :

گیاهی ازخانواده درخت ختمی و مانندآن که دربنگال روئیده و از پوست آن کیسه، ساك وپارچه مخصوص بسته بندی تهیه میکنند.

K

K :

اختصار نام‌شیمیائی پتاسیم .

Kdegrees :

ارقام‌روی‌نوعی حرارت‌سنج منسوب به *kelvin* که ازصفرمطلق تا ۲۷۳ درجه را اندازه میگیرد .

K-shell :

لایه درونی مدار دوالکترون‌که در اطراف هسته یك‌اتم‌قرارگرفته .

K capture :

تغییری درهسته یك اتم رادیواکتیو که بعلت‌جذب یکی از الکترونهای *K-shell* رخ میدهد .

K–truss :

ترتیب قرارگرفتن‌تنکه‌های داخلی تیرفلزی که بشکل K می‌باشندواین تیربخصوص درساختمان پل‌دهانه‌بی بکار میرود .

kainit,kainite :

نوعی‌کودکه دارای‌نمك‌های پتاسیم ومنیزیوم میباشد .

kainozoic :

رش‌به: *cainozoic*.

kala-azar :

کالاآزار ، بیماری که در مناطق گرمسیر در نتیجه آلودگی عمومی به‌ایشمانیا دونوانی پیدا می‌شود . علامت عمده‌آن تب‌نامنظم لاغری، کمخونی و لوکوپنی‌است .

kames :

تپه‌های شنی مدور که بر اثر آب یخ‌های درحال ذوب بوجود می‌آیند .

kaolin :

خاك چینی ، که در دارو بمنزله پودر بکار رفته و ازآن نیز برای صیقلی کردن سطح کاغذ استفاده میکنند .

kapok :

موی‌های گیاهی که در جاوه میروید موی‌های مزبور دربالش همچنین ساختن کت‌های نجات غریق مورد استفاده قرار می‌گیرند.

karat :

رش‌به : *carat* .

karyo :

مربوط به‌هسته یا هسته‌ٔ یك‌سلول .

karyokinesis :

بخشی از یك‌هسته که بمنزله بخش رویش و نشو و نمو سلول محسوب میگردد .

karyolymph :

قسمت آبکینه یك هسته .

karyolysis :

متلاشی شدن هسته هنگامی که سلول می‌میرد .

kata :

نزول، پائین .

katabatic wind :

جنبش‌هوا بسوی‌پائین.مانند،حرکت هوای‌سرد بسوی دره .

katabolism :

متلاشی شدن مواد مرکب ، تجزیه مواد مرکب به اجزاء کوچکتر و ساده‌تر .(در فیزیولوژی) .

kataplexy :

خودرا بمردن‌زدن (در گفتگوی از حیوان) .

kata-thermometer :

نوعی درجه الکلی که دارای‌مخزن بزرگی بوده و جهت اندازه گیری اثر خنك‌کنندگی‌هوا برروی‌بدن انسان ، مورداستفاده قرارمیگیرد. پس ازآنکه درجه‌مزبور تاصددرجه فارنهایت گرم شدآنرا در مجاورت هوا آویزان میکنند و دراین‌حالت سردشدن آنرا تارسیدن به۹۵ درجه فارنهایت‌ثبت‌میکنند . ارقام‌ثبت‌شده مقدارا تلاف‌حرارت‌رادرهرسانتیمتر مربع از سطح مخزن الکل نشان میدهد .

keel :

تحتانی‌ترین‌تیرمرکزی‌یك‌کشتی که تمام قسمت‌های کشتی برروی‌آن بنا شده است.

keelson :
اسکلت زیرین کشتی که روی تیر حمال قرار می گیرد .

keen's cement :
گچ زود گیر، گچ سریع سفت شو که در دیوار بکار میرود.(نام تجارتی).

keepers :
میله آهنی محافظ آهن ربا. میله مزبور را درمجاورت یا روی آهن ربا قرار میدهند تا از اتلاف قدرت آن جلوگیری شود .

keloid growth :
نموکلوئید ، گوشت زیادی، نوعی بیماری که باعث تغییر شکل عضو میگردد .

kelp :
کتانجك، آشنه دریائی، علف دریائی.

kelvin sounder :
عمق پیمای کلوین . که عبارتست از یك لوله شیشه یی ته باز وآنرا بسمت کف دریا قرارمیدهند . فشار اعماق آب باعث دخول آب بداخل لوله شده و دراین حالت ماده شیمیائی موجود در لوله، عمق آب را نشان میدهد . (مخترع آن انگلیسی است که سال تولد و مرگش ۱۹۰۷ ـ ۱۸۲۴ میلادی میباشد) .

kennelly :
رش به: *Heaviside*

kenotron :
رش به : *diode* .

kepler's laws :
قوانین کپلر ، که عبارتند ازقوانین سه گانه حرکات سیارات بشرح زیر .
(۱) سیاره یی در داخل یك بیضی باطراف خورشید میگردد. (۲) فواصل خط سیر این سیاره در تمام نقاط بیضی همچنین زمانهای مسیر آن از نقطه یی بنقطه دیگر نسبت بهم برابرند. (۳) مدت زمان گردش یك مدار متناسب است با فاصله متوسط از خورشید. (کپلر دانشمند آلمانی است وتاریخ تولد ومرگ وی ۱۶۳۰-۱۵۷۱ میلادی میباشد) .

kera :
شاخی ، پوشش شغاف چشم .

keration :
ماده شاخی ، ماده یی که مو ، ناخن وبشره پوست از آن تشکیل یافته. ماده مزبور در حلالهای پروتئینی حل نمیشود .

keratitis :
التهاب قرنیه ، کراتیت .

keratoma :

رشدنسج شاخی، کراتوم، پینه.

keratome :

قرنیه‌بر ، چاقوی‌جراحی مخصوص شکافتن قرنیه.

keratomalacia :

نرمی‌قرینه ، التهاب کزروتیك‌قرنیه که معمولا ناشی از کمبود ویتامین A است .

kerf :

جای بریدگی‌با اره ، چاك .

kerosene :

نفت، روغن‌پارافین، که‌جهت‌سوختن چراغ فتیله‌یی بکار میرود .

kerr effect :

اثر کر ، پیچش‌نور پلاریزه بوسیله ادوات الکتریکی، بعضی‌اشیاء شفاف نیز باعث‌پیچش نورپلاریزه‌از مسیر آن میکردند .

kersey :

پارچه‌پشمی بسیارخشن.

ketch :

نوعی کرجی‌دودکلی که‌دکل‌قسمت‌عقب آن‌کوتاه‌تر بوده و بفاصله‌کمی از سکان قرارگرفته است .

ketones :

موادی‌با گروه(C:O) که‌بەدو گروه هیدروکربن می‌پیوندد مانند ، *acetone* .

ketone bodies :

مواد وابسته بەدسی‌تون که در بدن یافت میشود. این‌ماده‌از اثر اکسیده شدن ناقص چربی‌بوجود میآید.

ketosis :

ستوز وجود اجسام‌ستونی‌به‌مقدار زیـاد در بدن ، همچنین اسیدوز بیماران‌مبتلا بەدیابت‌که با چرت ، سردرد و تنفس‌عمیق‌همراه‌است.

kevel :

نوعی‌چکش ۷ پوندی که یك‌سمت‌آن مخروطی بوده و سمت‌دیگر آن‌نوك تیز میباشد. تیشه سنکتراشی .

key :

خاریا گوه مخصوصی کـه برای جلوگیری از گـردش چـرخ در محورآن قرار میدهند .

keyhole saw :

اره‌باریکی‌که عرض تیغه‌آن‌نیم‌اینچ بوده و بسمت نوك‌باریك می‌شود تا سوزنی شکل میگردد . در صورت فرسوده و کند شدن تیغه می‌توان بسهولت تیغه نوی روی دسته نصب نمود .

keying :

زخمی کردن‌دیوار بمنظور گیردادن گچ بآن .

keystone :

سنگ وسط یك سقف قوسی ، سنگ سرطاق .

kidderminster carpet :

نوعی قالی که از تارهـای نخ پنبه میبافند.

kieselguhr :

قسمی پودرسفیدکه ازبقایای مواد آلی تك‌سلولی دریائی تهیه میشودو ازآن‌مواد منفجره مانند دینامیت ، همچنین سیمان‌های‌ضدآب‌میسازند .

killed spirits :

محلول‌روی در اسید هیدروکلریك که‌ازآن‌لحیم میسازند .

killed steel :

پولادی‌که قبل از ریختن، اکسیژن آن‌آزادشده‌باشد . معمولاً اکسیژن پولادرا بوسیله افزودن‌کمی منگنز یاآلومینیوم بآن ، آزاد میکنند .

kiln .

کوره‌کوزه‌گری یاآجرپزی وآهك که از آن میتوان نیز جهت خشك کردن چوب استفاده‌نمود .

kilo :

کیلو ، واحدوزن‌که مساوی است با یکهزارگرم ..

kilocycles :

یکهزارم سیکل از جریان متناوب یا امواج رادیو ،که معمولا واحد زمان‌آن ثانیه میباشد .

kilogram calorie :

کیلوگرم‌کالری، مقدار حرارتی‌که برای‌بلندکردن‌یك‌کیلوگرم‌آب۱۵ تا ۱۶درجه سانتیگراد لازم‌است.

kiloton :

واحد سنجش‌قدرت‌انفجار سلاحهای اتمی .کـه معادل قـدرت انفجار ۱۰۰۰/ تن T.N.T. میباشد .

kilowatt :

کیلوات‌که برابراست با۱۰۰۰وات یا $۱\frac{۱}{۳}$ قوه اسب .

kilowatt – hour

کیلوات ساعت ،نام تجارتی انرژی الکتریکی. وآن عبارتست ازمصرف مقداریك‌کیلوات‌انرژی‌دریك‌ساعت. بدین معنی‌که هـرگاه مصرف یك بخاری برقی۴کیلوات باشد ،چون ۳ساعت‌متوالی‌کارکندانرژی مصرف شده عبـارتست از : ۱۲ = ۴ × ۳

بیان کرد .

king - pin :

شاه پین ، پینی که شفت کوتاه چرخ هـای جلو اتومبیل را روی اکسل اصلی یا شاسی نگاهمیدارد

king post :

تیر بزرگ وعمودی شیروانی .

kipp's apparatus :

دستگاه کیپ، دستگاه مخصوص تولید گازدر آزمایشگاه هنگامیکه درپوش دستگاه مزبور را برمیدارند، اسید تـا جسم جامد بالاآمده وایجاد گاز میکند. چون درپوش را بجای خود قـرار داده وسفت کنند گاز موجود اسید را بجای اولیه خود بر گردانده وتولید گاز متوقف میگردد .

kirchhoff's law :

قانون کرچف ، طبق این قـانـون هر سطح که امواج نور وحرارت را جذب کند بهمان ترتیب هم آنهارا منتشر میکند . مـانند ، یـك سطح سیاه رنگ که تمام نور واقع برروی خود را جذب میکند ، لیکن یـك سطح سیاه و گرم نوررا بخوبی منتشر میکند . همچنین هرسطحی که نـور سبزرا بخوبی جذب کند، درصورتی که گرم شود، عین همان نوررامنتشر

کیلوات ساعت .

kinaesthetic sensations :

احساس سینه استـاتیـك ، احساس عضلات ، مفاصل ومـانند آنهاکـه حرکت یاموقعیت هر قسمت ازبدن راگزارش میدهد .

kinaesthetic imagery :

تصورات سینه استاتیك احساس یك تصورحرکتی، مانند آنکه ابتدا توپ بسیارسبکی را وسپس تـوپ بسیار سنگینی را بادست بجلو برانیم .

kinase :

کوآنزیم ، کیناز، فعال کننده آنزیم.

kine :

حرکت کردن .

kinesis :

سینتیك ، حرکت .

kinetic energy :

انرژی سینتیك ، انرژی یـك جسم متحرك مانند آب جاری .

kinetic theory of gases:

نظریـه سینتیك گازها ، طبق ایـن نظریه ، کلیه گازها ازمولوکولهای سریع الحرکت تشکیل یافته اندکه ازروی یکدیگر جستن نموده و از لبه مخزن خارج میشونـد . بوسیله این نظریه میتوان قانون گاز هـارا

که حرکت بسیار شدید یا بسیار ضعیف یا ، هنگام وارد آوردن این ضربات ، نشانه اختلال اعصاب میباشد

knocking :

صدایی شبیه سوت یا پینگ پینگ موتور، هنگامیکه ناگهان بآن گاز میدهند . این صدا درمواقعیکه اتومبیل سربالائی را بادنده سبك طی میکند نیز بوجود میآید . علت بوجود آمدن صدای مزبوراحتراق ناگهانی بخار سوخت میباشدکه آن بنوبه خود بجای آنکه امواج فشار را دائماً بسمت پائین داده وپیستونها را بحرکت درآورد ، بسمت عقب وبالا میراند .

knop :

گره کوچك نخ بافندگی .

knot :

واحد سرعت که عبارتست از ۶۰۸۰ پا درساعت .

knurled :

کنگره دار ، دندانه دار، گره‌دار. مانندخیاره یاعاج‌دسته‌آچاروابزار. که هنگام کار باعث ماندن آنها در دست شده و از سر خوردن آن هاجلوگیری میکنند .

میکند . (واضح‌این قانون دانشمند آلمانی است که تاریخ تولد ومرگ وی ۱۸۸۷ — ۱۸۲۴ میباشد) .

kleptomania :

جنون سرعت ، جنون‌دزدی . تمایل مرضی به دزدی‌که در اختلالات روانی معمولا از نوع نوروزهای اجباری دیده میشود .

klin :

شیب .

klinostat :

دستگاهی‌که بوسیله آن درخت را موازی با زمین‌نگاهمیدارندتااثرات قوه جاذبه زمین رابر سمت نموآن مورد مطالعه قرار دهند .

klystron :

نوعی‌لامپ‌رادیو که‌جریانهای‌نوسانی فرکانس بسیاربلند را تولیدیاتقویت میکند چون.لامپ رادار ومانندآن.

knee jerk :

تکان ناگهانی زانو ، حرکت اسپاسمودیك زانوکه غالباً ناشی‌از رفلکس های وتری میباشد . پزشکان نیز بمنظور آزمایش وضعیت اعصاب بیمار ، این حالت را توسط وارد آوردن ضربات مقطعی‌درزیر کشکك زانو بوجود میآورند . بدیهی‌است

kodachrome :

روشی از عکسبرداری رنگی که در آن ازسه نوع فیلم حساس روشن برنگ های زیراستفاده میکنند(۱) حساس‌آبی (۲) سبز (۳) قرمز . بنیان سلولوید . مختصات مخصوص این ماده آنست که مواد رنگ کننده‌آن در مواد ظهور وجوددارد

kollsman barometer:

هواسنج کولسمان . قسمی هوا سنج بسیار دقیق که مورد استفاده هوا نوردان بوده وآنها را درفرودآمدن یاری میکنند .

kon :

گرد ، خاك . مانند :

pneumokoniosis پنومس کوك ، باکتری از نوع کوکوس که بطور مشخص جفت‌جفت قرار میگیرد و عامل ذات‌الریه قطعه‌یی و سایر عفونت‌ها است .

koplik's spots:

دانه‌های کوپلیك ، دانه‌های سفید ریز که در نخستین روزهای هجوم سرخك‌دردهان‌میزند(هنری کوپلیك، پزشك‌آمریکائی۱۹۲۷-۱۸۵۸).

korsakof's syndrome :

مرض(سندرم) کورساکف ، اختلال روانی همراه با هذیان و مسمومیت ازبین‌رفتن حافظه ، عدم درك‌زمان ومکان و تمایل بافسانه پردازی . (سرگی کورساکف، پی‌شناس‌روسی، ۱۹۰۰-۱۸۵۴) .

Kr :

اختصار نام‌شیمیائی«کریپتون».

kraft paper :

قسمی کاغذ که از خمیرچوب سولفاته تهیه شده و در ساختمان آلات و ادوات الکتریکی‌همچنین کاغذهای پلاستیکی بکار میرود .

Krebs cycle :

یك‌سلسله تغییرات شیمیائی در بدن که طی‌آن‌غذا تجزیه و تبدیل به (آدینوزین‌تری فسفات) میگردد . دراین تغییرات (اسید سیتریك) رل عمده‌یی را ایفا میکنند .

krilium:

کریلیوم ، ماده مخصوصی که بخاك میزنند تا خاصیت رستی آنرا زیاد کنند . ماده مزبور خاك راکاملا تجزیه می‌نماید بطوریکه هوا و رطوبت‌را بهترجذب میکند .انواع مختلف این‌ماده عبارتند از : سدیم یا نمك‌های کلسیم.

krypton :

کریپتون ، گازبی‌جنبش یا بی‌حال. گـاز مزبور یك میلیونیم ترکیب آتمسفر را تشکیل‌میدهدکه در برخی لامپ‌های الکتریکی بکارمیرود.

kupferniekel :

رش‌به : *niccolite* .

Kv :

رش‌به : *kilovolt*

kwashiorkor :

کاشیورکور ، بیماری‌ناشی از کمبود پروتئین در غذای‌کودکان، که علائم آن‌کم خونی ، لاغری، خیز وکبد چرب است .

kymograph :

حرکت‌نگار، جنبش‌نگار. دستگاهی که حرکات‌تنفس، ضربان‌قلب،ستون خون و غیره را ثبت میکنـد و در آزمایشگاه‌های فیزیولوژیك بکار میرود .

kyphosis :

کیفوز، سیفون، گوژپشتی. افزایش انحنای عادی فقرات‌پشتی که ممکن است با اسکولیوز (انحراف ستون فقرات بطرفین)همراه باشدیاهمراه افزایش انحنای فقرات‌کمری بجلو باشد .

L

L shell :

رش به : *L shell* .

l.c. :

حروف کوچك چاپی مانند : **abcd**

L.C.M. :

کوچکترین مضرب مشترك.

L.R.B.M. :

گلوله‌اندازی که برد آن ۲۵۰۰ میل باشد .

L.T. :

کشش کم (درولتاژ) مانند باطری..

labia :

جمع *labium* لبها، لب‌های بزرگ فرج. دو چین لب مانند که از قله ونوس بپائین کشیده و دور مهبل را گرفته‌اند . لب‌های کوچك فرج : دو چین کوچکتر که در داخل لب بزرگ قرار گرفته‌اند.

labiatae :

خانواده‌یی از گیاهان که گلبرگ آن ها بشکل لب میباشد مانند : اسطوقودوس .

labile substance :

ماده ناپایدار، بی‌ثبات .

labyrinth :

لابیرنت ، هرنوع اتصالات پیچیده مجاری بخصوص سیستم کانالها و حضرات متصل بیکدیگر که گوش داخلی را میسازند .

lac :

لاك ، ماده رزینی که در هندوستان توسط حشرات تهیه میشود.و مصرف پولیش کردن دارد.

laccolite :

لاکولیت ، توده صخره‌یی که روی آنها برآمده و گنبدی شکل بوده و کف آنها تخت و مسطح میباشد. توده مزبور از سنگ‌های مذاب داخل زمین بوجود آمده و بسمت سطح زمین فشار آورده و تشکیل برآمدگی داده‌اند .

laceration :

زخم خشن و نامنظم که براثر پارگی نقطه‌یی از بدن بوجود میآید .

lachrymal gland :

غده اشکی، که در بالای پلك زیرین، در گوشه خارجی آن قراردارد.

lacquer :

لاك الکل، جلا، روغن. لاك الکل زدن و جلادادن چوب یا فلز .

lact :

شیر .

lactation :

تولید شیر، شیردادن .

lacteals :

مجرای کیلوس بر ، مجرای لنفاوی اولیه درپرزهای روده ، که کیلوس را گرفته می‌برد .

lactic acids :

اسیدهای لاکتیك ، که در شیر ترش وجود دارد . نوع متداول‌تر آن بفرمول .

$CH_3 \cdot CH(OH)COHH$

میباشد .

lactose :

لاکتوز ، لاکتین ، قند شیر ، $C_{12}H_{22}O_{11}$ که ازقند معمولی کم شیرینی‌تر وکمترمحلول است. ماده مزبور مدرمیباشد .

lacuna :

شکاف، حفره ، فرورفتگی ، جیب، تخلخل دریاچه‌یی ، چون درواژه، *lacustrine deposites* صخره‌هایی که ازآبرفتی‌های وارداتی دریاچه درکف آن تشکیل یافته است.

laevigate :

رش.به : *levigate*

laevo :

دست‌چپ، مانند : *laevo-Rotatory* پیچاندن نورپلاریزه بسمت چپ.

lag :

تأخیر، مانند : *ignition lag* زمان بین احتراق و تبخیرسوخت و

lambert :

واحد اندازه گیری روشنی یك سطح روشنی هرسطح عبارتست ازاثر یك لومن(روزنه نورانی) برهرسانتیمتر مربع (دانشمند آلمانی ۱۷۷۷ - ۱۷۲۸) .

Lambert projection :

تصویر لامبرت ، قسمتی ازکره که روی یك سطح مستوی تصویر انداخته است . خطوط طول وعرض جغرافیائی طوری قرار گرفته اند که محل بین هردو رشته ازاین خطوط یك ناحیه را احاطه کرده اند مانند خطوط روی کره . این حالت را میتوان به پرتو نور یك چراغ برروی یك غربال و تصویر غربال رابرروی دیواریا سطح دیگری تشبیه نمود .

lamell :

لامل ، تیغه ، ورقه نازکی که از شیشه ساخته شده ، همچنین صفحه یی که محتوی دارو با روپوش ژلاتینی بوده ودر زیرپلك چشم قرار داده میشود .

lamella roof :

طاق نمائی بادهانه وسیع ، که از مصالح ساختمانی مخصوص بااندازه های کوتاه ، ازقبیل تیروفلزفشرده

بالارفتن فشارگاز دریك موتور .

lagging :

پوشاندن لوله یا مخزن با پارچه و مانند آن بمنظور حفظ حرارت یا برودت .

laid paper :

کاغذ خطدار .

lakes :

رنگهای مخصوصی که در دومرحله میسازند. (۱) پارچه را در ماده یی مانند نمك فلز میخوابانند و نمك مزبور روی پارچه اثر میکند ، لیکن ایجاد رنگ نمی نماید (۲) اینبار پارچه را در رنگی که روی نمك فلز اثر دارد قرار میدهند ورنگ مزبور روی بافتها ،رسوب میکند .

lalia :

صحبت کردن . چون در این لغت *dyslalia* بد تلفظ کردن. مانندآن th رابجای S تلفظ کنند.

Lamarckism :

عقیده لامارك ، طبق این عقیده هر گونه تغییری دربدن انسان وحیوان درسراسرطول عمر بوجود بیابد ، موروثی خواهد بود . (دانشمند فرانسوی ۱۸۲۹ - ۱۷۴۴) .

lanate :

پشمی، پشمالو، مانندپوست گوسفند.

lance :

نیشترزدن ، شکافتن موضعی از بدن توسطآلت برنده جراحی .

lancet :

چاقوی کوچك، جراحی نیشتر.

lancet arch :

قوس نوك دار .

lanceolate :

نوك تیز ، نیزه‌یی ، برگ‌های نوك تیزو میان پهن(گیاه‌شناسی) .

Langerhans islets :

جزایر لانگرهانس ، مجموعه یاخته‌های مخصوص که درسراسر لوازالمعده پراکنده‌وانسولین‌ترشح میکنند . این حالت باعث بیماری قند(دیابت)میگردد.(پل‌لانگرهانس، آسیب‌شناس آلمانی۱۸۴۷-۱۸۸۸)

lantern :

سقف‌های فانوسی ، سقف شیشه‌یی که بمنظوردخول نور ، به اطاق‌یا محل کار ، روی سقف اصلی میسازند .

lantern - wheel :

چرخ فانوسی ، چرخ دنده‌یی که‌از دوصفحه مدورو پین‌هایی که در دو

تشکیل یافته . قسمت‌های مزبور با طرح الماسی ، توسط پیچ یا دیگر واسطه‌های‌مناسب‌ومشابه‌آن‌بیکدیگر متصل‌شده‌اند . این‌روش که نوعی‌از *stressed -- skin construction* محسوب میگردد ، در سال ۱۹۲۵ توسط یك مهندس آلمانی اختراع‌و به ثبت رسید .

lamelli branchia:

نوعی ماهی صدف مانند صدف‌های خوراکی وصدف‌های دوکپه‌یی که تنفس آنها توسط تیغه‌های نازکی انجام میگیرد .

lamina :

تیغه‌های‌نازك ، ورقه‌یاپهنه‌های‌برگ غشاء .

laminar flow :

جریان‌دائمی بادملایم‌برروی سطوح یك هواپیما. مانند مقدارآب بسیار کمی که روی کشتی‌را می‌پوشاند .

laminated:

ورقه ورقه ، مطبق ، رویهم چیده، لابلا .

laminated plastics :

لایه‌های پلاستیکی که درمیان آنها ورقه‌های کاغذنیزپرس شده است .

lapis :

سنگ .

lapis lazoli :

سنگ لاجورد ، لاجورد اصل .

lapped :

رش به : *lap* .

lapping :

صیقل دادن توسط مالش ، مانند صیقل عدسی دوربین . سنگ زدن سیت سوپاپ یا بوش پیستون (در مکانیك) .

lapse :

افتادن ، سقوط کردن ، بر گشتن.

lapse - rate :

سرعت نزول حرارت جو .

larva :

کرم‌حشره ، مرحله اول زندگانی حشره ، مانند مگس ، بید ، کرم درخت وغیره .

laryng :

مربوط به حنجره .

larynx :

حنجره ، عضو تولید صوت که بین نای وقاعده زبان‌وپشت‌و پائین‌حلق قرار گرفته است .

laryngitis :

التهاب حنجره ، لارنژیت .

لبه داخلی آنها قرار دارد وآنهارا بهم متصل میسازد، تشکیل‌شده‌است. پین‌های مزبور بمنزله دندانه‌های چرخ مزبوربوده وبا دندانه‌های چرخ دنده دیگردرگیرمیشوند .

lanugo :

کرك جنین ، موی بدن ، موی نرم وکرك مانندی که در تن بعضی نوزادن بخصوص ، نوزادان نارس وجود دارد . موی‌های نرمی که در بیشتر نقاط بدن میروید .

lap ' overlap :

رویهم‌افتادن ، قرار گرفتن ورقه‌یی ازفلز بروی ورقه دیگر .

lapped joint:

پیوندهای چوب وتخته بطوریکه دو قطعه چوب یکدیگر را محکم نگاهدارند .

lapa rotomy :

لاپارتومی ، شکافتن جدار شکم بمنظور وارسی وتشخیص بیماری.

lapid :

سنگ .

lapidary :

مربوط به‌سنگ‌های قیمتی ، جواهر تراش، گوهرشناس، سنگ تراش ، حجار.

و ازمرکز ثقل آن‌میگذرد .

lateral canal :

کانال جانبی ، که قابل کشتیرانی بوده وموازی با رودخانه سریع الجریان ، بعبارت دیگر غیر قابل کشتیرانی ، حفرشده باشد .

lateral - force design:

طرح ساختمان بنای مقاوم زلزله ، بطوریکه بنای مزبور قادر باشد در مقابل فشارها و تکان‌های افقی ، ناشی از بار ثابت *(dead load)* توأم با بار متغیر *(live - daol)* مقاومت کند .

lateral inversion :

تصاویر معکوس ، درآئینه مسطح .

lateral line :

خطافقی .

laterite :

خاك سرخی که در مناطق استوائی یافت میشود . خاك مزبور نظر به دارا بودن نمك ، فاقد خاصیت حاصلخیزی در کشاورزی بوده همچنین‌چسبندگی آن زیاد است. آهن وآلومینای موجود دراین خاك ممکن است گاهی بحدی باشد که اقدام باستخراج آن بمقادیر زیاد ، بشود . مناطقی که در آن‌ها

lashings :

ریسمان یا تسمه جهت بستن تیر و دکل بیکدیگر ، ترتیب بستن‌تیرها وحماله بیکدیگر توسط تسمه و طناب .

last :

قالب‌چوبی‌کفش، قالب‌کفشدوزی .

latent :

پنهان ، نهان (درفیزیك) .

latent image :

تصویر نامرئی ، فیلم عکاسی قبل از ظهور .

latent heat :

حرارت‌نهان، مقدارانرژی‌حرارتی که‌صرف تغییروضعیت عنصر ، بدون بالابردن حرارت آن ، میگردد . مانند تغییر یخ به آب ، (در نقطه ذوب) یا تغییر آب به بخار (در نقطه جوش) .

later :

بغل ، کنار مانند *equi - lateral* جسمی که دارای دو روی مساوی باشد .

lateral axis :

محورضلعی ، محور جانبی یك هواپیما ، که خطوط جانبی آن موازی خط پیوند دوسر بالها بوده

lattice :

شبکه .

lattic girder:

تیر حمال‌مشبك ، تیرآهن یاستون فلزی که ازقسمت های جداگانه تشکیل‌یافته وتوسطاهرم های‌متقاطع اریب شکل بیکدیگرمربوط شده‌اند.

latus rectum :

اندازه‌گیری عرض قسمتی از یك شکل‌شلجمی که توسط یك‌خط‌مستقیم مشخص میگردد .

laudanum :

تعفین تریاك ، لودانم . حل تریاك درالکل یاآب .

Laue pattern :

ایجاد نقاط سیاه بر روی صفحه فتوگرافی که براثرانکسار اشعه X (هنگامیکه ازمیان یك بلور عبور میکند) بوجود میآید (فون لااو دانشمند آلمانی ۱۸۷۹) .

lava :

گدازه ، توده گداخته‌که ازآتش فشان بخارج میپراکند و پس از سردشدن بشکل سنگ پادرمیآید .

lavage :

لاواژ ، شستشوی معده ، شستشو یا آبیاری یکی از حفرات بدن .

این نوع خاك بحد وفور وجود داردعبارتند از ، هندوستان،مالایا، هندشرقی وآفریقا .

latex :

شیره‌گیاه ، شیرگیاهی ، شیره لاستیك خام .

lath :

توفال ، توفال‌کوبی‌کردن . پهنای قطعات توفال معمولا ۱ اینچ ، و ضخامت آنها $\frac{۱}{۴}$ اینچ میباشد ،

lath and plaster :

توفال وگچ ، سقف توفال‌که روی آنراگچ‌کرده باشند .

lathe :

چرخ‌تراش فلزات،دستگاه‌خراطی.

lati :

پیشوندکلمه (پهن) مانند *latitude* پهنا یا عرض جغرافیائی .

lines of latitude :

خطوط شاخص طول و عرض جغرافیائی برروی نقشه. خطوطی‌که نقاط هم عرض جغرافیائی را بهم متصل میسازند .

Latin souare :

ترتیب آزمایش چند مقدار متغیر که نتیجه‌آنها یکی باشد .

lavener print :

فیلم سینمائی که بر نگ ارغوانی بوده و درصورت مفقود شدن نسخه اولیه میتوان نگاتیو دیگری از آن تهیه نمود

lawn :

نوعی کتان نازك و پارچه های مشابه آن که از پنبه تهیه میشود .

lay :

راه پیچش طناب ، سیم ، کابل وغیره .

lay – by :

قسمتی از راه شوسه یا آهن که از جاده اصلی مجزا گشته ، تا وسائط نقلیه بتوانند در آنجا توقف کنند .

layer :

قلمه زنی ، خواباندن گیاه بمنظور ریشه گرفتن آن .

layered map :

نقشه یی که در آن کلیه نقاط مجاور بارنگهای مختص خود نشانداده شده باشند.

laying and finishing machine :

ماشین خودکاری که مصالح جاده سازی را پس از پخش در سطح ، همانجا کوبیده و تشکیل سطح صاف وقابل عبور و مروری را میدهد .

lay – out :

یك طرح کامل، که ترتیب قرار گرفتن قسمت های مختلف یك دستگاه یا بنارا نشان میدهد .

lay shaft :

شفت فرعی یك جعبه دنده ، که معمولا حرکت خودرا ازشفت دیگر (شفت اصلی) میگیرد . وآن بنوبه خود شفت گاردان را میگرداند . دنده های مختلف طوری شفت فرعی را میگردانند که آن نیز شفت اصلی را آهسته تر ازشفت موتورمیگرداند.

lea :

علفزار ، جلگه سبز

leaded lights :

انوارسرب دار ، پنجره هایی که از قطعات کوچك شیشه، که اطراف آنها را نوارهای سربی H شکل احاطه کرده اند تشکیل یافته .

lead glass :

شیشه سرب دار شیشه‌یی که دارای اکسید سرب میباشد .

leading' leading edge :

جلو ، پیش ، مانند لبه پیشین بال هوا پیما .

lead - line :

نوارمخصوص اندازه گیری عمق دریا

مخلوط آب یخ را بفشاریم مقداری از یخ ذوب میگردد چرا که آب فضای کمتری را اشغال می کند . وچون مخلوط را حرارت دهیم باز مقدار یخ ذوب میگردد زیرا یخ مقداری از حرارت را جذب میکند . مشاهده میشود که در هردوصورت یخ ذوب شده و بنابراین تغییری در مخلوط بوجود می آید. ودراینجا باین نتیجه میرسیم که ، هرگاه مخلوطی مساوی از دوشیئی داشته باشیم و توسط عواملی مانندفشار یا حرارت یك تغییرشکل ظاهری در مخلوط بوجود آوریم ، در داخل آن تغییراتی بوجود خواهد آمدکه اثر تغییر ظاهری را خنثی می کند .

lecithin :

لیستین ، یك فسفولیپید که در نسوج مختلف بدن یافت میشود. این ماده از چربی ، اسید فسفریك و کلین تشکیل یافته است .

Leclanche cell :

پیل لاکلانشه ، که تشکیل شده است از، کربن، روی ، آمونیوم کلوراید انباره برق . پیل مزبور گاهی جهت زنگ اخبار بکار میرود . و نوع خشك آن برای روشنائی لامپهای

که بطول ۲۰ پای دریائی میباشد و درفواصل ۲-۳-۵-۷-۱۰-۱۳-۱۵-۱۷-۲۰ علامت گذاری گردیده.

lead sheath :

روکش سربی کابل برق ودیگر وسائل ارتباطی .

leaf :

برگ ، ورقه نازکی از هرچیز مانند روی میز که بتوان آنرا جدا کرد. لایه های فنرزیر اتوموبیل یادندانه دنده کوچك ساعت .

least square :

کوچکترین مضرب مشترك . عدد قریب بیقین . مانندیك قطعه چوب که بوسیله ۵ نفر اندازه گیری و ارقام ۳۵-۳۵-۳۸-۳۵-۳۷ بدست آید . بدیهی است که در اینجا عددمتوسط واحتمالی ۳۶ خواهدبود . و تفاوت هریك از ارقام نسبت بعدد جدید بترتیب ۱-۱-۲-۱-۱ میباشد. مجذور اختلاف ها نیز ۱-۱-۴-۱-۱ است . بکاربستن این روش اعمال ضرب و تقسیم راآسان میکند .

le chatelier principle:

قانون شاتلیه ، یخ را میتوان باآب تبدیل نمودوبالعکس. همچنین میتوان مخلوطی ازهردوتهیه کرد .هرگاه

دوچرخه و چراغ‌قوه مورد استفاده قرار میگیرد .

ledger :

دفتر کل ، اهرم افقی ، تیر افقی چوب بست ساختمان که بناهـا و کارگران روی آن میایستند .

leech :

لبه خارجی بادبان کشتی.

leech :

زالوی طبی ، یك کرم آبی که ممکن است برای گرفتن خون از روی پوست بدن انسان بکار رود. بزاق این کرم دارای هیرودین میباشد که خود یك مایه ضد انعقاداست.

lee side :

سمت پناه‌دار کشتی، جان پناه کشتی.

lee way :

حرکت کشتی بحالت یك برشدگی ناشی از وزش بادیاجریان آب.

left-hand rule :

قانون دست چپ ، رش به : *Fleming.s* .

legend line :

شرح تصویر یا نقشه ، نوشته روی تصویرچاپی که موضوع و معنی آنرا بیان میکند .

legume :

تخمدان یاغلاف گیاهان لپه‌یی .

lehr,leer,lear :

کوره بلنداوله‌یی‌شکل ، که از میان آن شیشه را ، بمنظور خنك شدن تدریجی عبور میدهندتا از تردی و شکنندگی آن کاسته شود .

leishmania :

لیشمانیا ، پروتوزوئر تاژكدار که باعث ایجاد لیشمانیوز میگردد.

leishmaniasis :

لیشمانیوز ، ابتلابه‌لیشمانیا که ناقل آن پشه‌خاکی است.این‌آلودگی‌در بیماری‌کالازار مشاهده میشود و در پوست نیز ایجاد سالك‌میکند.

lemniscate :

منحنی بشکل‌رقم «8» .

lenitive :

ماین، ملایم،آرام‌بخش ، مسکن .

lens :

عدسی دوربین ، جسم‌بلوری‌یاشفاف که بمنظور انکسارنور بکارمیرود. درچشم‌عبارتست‌ازجلدیه، زجاجیه.

lenticel :

منفذ، سوراخ‌دار ، خلل و فرج (در پوست درخت) .

lenticle :

lepto :

ظریف، کوچك، لاغر . مانند :

leptodermatous نـازك پوست ، نرم‌تن .

lesion :

ضایعه، آزار، زخم ، تغییرجسمی در بافت‌ها (درطب) .

lethargic :

سباتی ، دچار سبات ، بیحال ، سنگین .

lethargy :

سبات ، بیماری چرت و خواب . آلودگی .

leucine :

لوسین ، یکی از اسید آمینه‌های اصلی‌ومهم که در رشدبدن انسان‌رل عمده‌یی‌دارد .

leuco :

سفید ، بیرنگ مانند :

leuco-compounds ترکیبات بیرنگ که از تقلیل رنگها تشکیل میگردد .

leucocyte :

گویچه‌سفید ،گلبول سفید خون‌که بمنزله مدافعی در مقابل میکربهای ورودی‌بدن میباشند .

leuocythaemia or-

هرشیئی که بشکل عدسی‌باشد .

lenticular :

عدسی‌شکل ، محدب‌الطرفین .

Lenz's law :

قانون‌لنز ، یك‌جریان القاء شده‌که از تغییر میدان مغناطیسی‌جلوگیری میکند .

leontiasis ossea :

قیافه‌شیر مانند، بزرگ‌شدن‌وشیرسان شدن قیـافه بسبب رشد غیرطبیعی استخوان .

leper :

جذام .

leperologist :

جذام‌شناس،کارشناس بیماری‌جذام.

lepido :

فلس‌ماهی یا پوشش‌فلس‌مانندحشره.

Lepidoptera :

حشرات پروانه شکل که بالهـای آنان پوشیده از فلس میباشد . (جانور شناسی) .

leprosy :

جذام ، بیماری مسری که در مناطق گرمسیر دیده میشود . عامل این بیماری باسیل‌هانسن میباشدکه‌ایجاد لپروم و توبرکول در مسیر اعصاب یا روی‌پوست میکند .

leukaemia :
لوسمی ، بیماری خونی که طی آن گویچه‌های سفید از لحاظ شکل و تعداد غیرعادی گشته و عمل آنها نیز دچار وقفه میگردد .

leucoderma :
لوکودرما ، بیماری که بر اثر آن لکه‌های سفیدی روی پوست بدن ظاهر میشود .

leucopenia :
لوکوپنی ، کاهش و کمبود گویچه‌های سفید در خون .

leucotaxine :
لوکوتاکسین ، ماده‌یی که بر اثر انهدام پروتئین‌های زخم بوجود میآید . و خود باعث عبور گلبولهای سفید از جدار مویرگها میگردد ماده مزبور همچنین باعث جذب گویچه‌های سفید میشود .

leucotomy:
لوکوتومی ، قطع بعضی از الیاف ارتباطی فرونتوتالامیك و مغز که برای درمان پسیکوزهای مزمن از جمله ملانکولی شدید مورد استفاده قرار میگیرد .

levee :
خاکریز ، بند ، سد طبیعی یك رودخانه که بر اثر رسوبات و ته‌نشستی‌های ناشی از سیل بوجود میآید . نیواورلئان ، در ایالات متحده آمریکا ، یك نمونه از شهرهایی میباشد که از این گونه رسوبات تشکیل یافته .

level :
طراز ، مانند : **spirit level** طراز الکلی ، حباب الکل طراز مزبور ، هنگامیکه طراز را روی یك سطح مستوی قرار دهیم ، درست وسط قرار میگیرد .

lever :
اهرم ، میله ، دستگیره . میله‌یی که قادر است روی یك نقطه گشته و هرگاه نیروئی بر یك قسمت آن اثر کند نیرویی دیگر درقسمت دیگری از آن بوجود میآید .

law of lever :
قانون اهرم ، هرگاه اهرمی را بحالت موازنه قراردهیم ، گشتاور نیرویی که سعی میکند آنرا بجهت گردش عقربه ساعت بگرداند مساوی است با نیروئی که میخواهد آنرا عکس جهت گردش عقربه ساعت بگرداند .

lever lock :

قفل اهرم .

lever watch :

ساعت‌پادنگ، ساعت اهرم .

lever escapement :

گریز اهرم .

levigate :

نرم کردن،سائیدن و بصورت گرد درآوردن خمیر کردن‌پودر ودرآب نهادن‌آن بمنظور ته‌نشین ساختن ذرات درشت‌تر موجود در آن . این‌کار را تا جائی ادامه میدهند و خشك میکنند تا پودر بسیار نرمی بدست بیاید .

levulose :

رش‌به . *laevulose* .

ley :

علفزار ، سبزه‌زار چمن‌کاری ، سبزه‌کاری .

ley farming :

بذرپاشی‌یك مزرعه خصوصی، که گله گاووگوسفند را بمدت یك یا دو سال‌یا بیشتر در آن رها میکنند تا بچرند . سپس زمین را شخم زده و درآن‌سبزیجات خوراکی‌یاحبوبات میکارند. مجدداً علف میکارند.

Leyden jar :

بطری‌لیدن ، نوعی‌قپوز که بمنزله مخزن الکتریسته بکار میرود. سطح داخلی و خارجی قسمت پائین‌انباره مزبور با فلز نازکی ماننده سرب پوشانیده شده است . میله‌برنجی‌از یك‌کلاهك عایق عبور نموده و توسط یك زنجیر کوتاه با سرب جداره داخلی‌تماس مییابد . هرگاه میله‌با جداره سرب خارجی تماس یابد دلیل خالی‌شدن انباره ازالکتریسته میباشد .

Li :

اختصار نام شیمیائی(لیتیوم) .

lianas :

گیاهان‌بالارو، که دارای‌ساقه‌چوبی هستند .

lias:

لایه‌های خاک‌رس مربوط به‌سلسله (ژوراسیك) که دوران‌آن به ۱۴۵ میلیون‌سال‌قبل‌میرسد. لایه‌های‌مزبور دارای‌سنگ‌آهك میباشدکه درآنها بقایای سوسمارهای عظیم‌الجثه و ماننددآنها دیده میشود .

libido :

شهوت،میل‌جنسی درروانکاوی که به مجموعه قوای‌غریزی اطلاق‌میشود.

libration :

جنبش ، نوسان، حرکت میزانی ، حرکت‌رقصیه. گردش خفیف ماه از سمتی به‌سمت دیگر بطوریکه کمی بیش از نیمه سطح‌آن دیده شود.

lice :

شپش‌ها ، جمع *louse* .

lichens :

گلسنگ، گیاهان کوچك خاکستری، زرد یاآبی که روی سطح سنگ‌های صاف میروید . هر گلسنگ تشکیل شده است از: یك‌جلبك و یك‌قارچ که یکجا باهم میرویند .

lien :

طحال .

lift :

خیز ، نیروی‌بالابر، مانند نیروئی که باعث بالا رفتن‌و ماندن هواپیما درآسمان میگردد .

ligaments :

رباط ، نوار نیرومندی از نسج‌لیفی که وظیفه‌اش‌پیوند دو قسمت ازبدن (مانند استخوان‌ها) یا نگـاهداری یك‌عضو است .

ligate :

بستن شریان یا عروق بهنگام عمل جراحی .

light :

روشنائی ، روزنه ، دریچه ، پنجره (درساختمان) .

light alloys :

آلیاژسبك مانند (آلومینیوم) .

lighter :

دوبهٔ بارگیری، قـایق‌کوچك‌ته‌صافی که برای تخلیه‌کشتی مورد استفاده قرار میگیرد .

light-year :

سال‌نوری ، فاصله‌یی که بمدت یك سال توسط (نور) طی شودکه این فاصله عبارتست از ۶ × ۶ میلیون میل . برای مثال فاصله خورشید تا زمین ۸ دقیقه نوری است .

lign :

چوب .

ligneous tissue :

قسمت چوبی گیاه .

ligne :

لینیج، که بشکل (‴)نوشته میشود و قبلاوسیله اندازه گیری‌ساعت سازان و مقدارآن عبارت بود از۲/۲۵۶ میلیمتر. برای‌مثال :حرکت‌قطریك ساعت کوچك تقریبـاً (‴۸) یـا (‴۱۰) میباشد .

lignin :

ماده چوب ، مـاده‌یی کـه از نظر شیمیـایی‌شکل پیچیده‌یی داشته و میتوان آنرا از چوب استخراج کرد . ماده مزبور ۲۵ درصدچوب را تشکیل میدهد .

lignite :

لینیت ، ذغال‌سنگ چوب‌نما، فسیل چوب ، ذغال‌سنگ قهوه‌یی.

ligroin :

لیگروئن ، آنقسمت از نفت خام‌که نقطه‌جوش‌آن بین۹۰تا ۱۲۰ درجه سانتیگراد میباشد .

limb of the moon or -sun :

حاشیه ماه یا خورشید، که از زمین رویت میشود .

limbus :

لبه ، حدفاصل دوقسمت بدن، مانند چشم و پلك .

lime :

آهك،آهك‌زدن به‌چیزی .

limestone :

سنگ‌آهك ، که ازکربنات کلسیم ته‌نشین شده در کف دریـا تشکیل یافته .

lime-water :

آب‌آهك، محلول‌آهك‌درآب‌مقطر . چون اکسید کربن را بآن داخل کنند ، کلسیم تشکیل یـك ترکیب غیرمحلول را داده و آب‌آهك شبیه شیر بنظرخواهد رسید .

liminal :

آستانه تحریك ، هرچیزکـه حس گردد . هرچیز قابل‌درك .

limit :

حد، آخرین حد ،کنار ، پایان ، وسعت .

limit gauges :

گژ ، آلت اندازه‌گیری فلزات در آهنگری ، بمنظور بـدست آوردن اندازه صحیح شیئی موردساختمان.

limiting friction :

رش‌به : *friction* .

limno :

آب تازه .

limnobiotic :

ساکن درآب تازه ، زیست درآب تازه .

limonite :

کلوخه‌آهن طبیعی ،کـه اغلب در جاهای مرطوب یافت میشود .

linch-pin :

پین‌محور، پین‌آسه ، پین‌نگاهدارنده چرخ در اکسل .

linctus :

شربت‌سینه ، داروی‌مایع غلیظ‌جهت بندآوردن سرفه .

linea :

خط ، *linea alba* خط‌سفیدشکم ، که پس از برداشتن پوست در خط میانی‌شکم، اززایده خنجری تاعانه کشیده شده است *linea nigra* خط سیاه شکم‌که در دوران حاملگی از زیرناف تا عانه‌آشکار میگردد .

linear :

طولی ، در یك خط .

linear expansion انبساط ناشی ازحرارت مانند افزایش طول سیم مسی براثرحرارت .

lines of a ship :

خطوط شاخص‌ساختمان‌کشتی‌که بر روی طرح‌آن مشخص گردیده .

lines of induction :

خطوط القاء (درآهنربا).

lines of force :

خطوط نیرو در (آهنربا) .

line spectrum :

طیف خطی، طیفی متشکل از خطوط رنگارنگ واضح ومجزاء، که براثر اتم های موجود در یك گاز بسخار گرم‌که نور ساطع میکند ، بوجود میآید .

lingua :

زبان ، *lingual* زبانی .

liniment :

مرهم‌رقیق ، که بـرای تسکین درد عضلانی در موضع میمالند .

link .

اندازه مخصوصی که هنگام‌تهیه نقشه بکار میرود . و آن عبارتست از ۷/۹۲ اینچ .

linkage :

اتصال‌زنجیری (درشیمی) . نیروی پیوست دو اتم دریك مولوکول .

linked characters :

میرث،مرتبطه‌آندسته‌ازخصوصیاتی‌که بایکدیگردرذات‌آدمی بوجودآمده و بیکدیگرمربوط میگردند، مانند رابطه رنگ‌کوری یـا جنس نر .

linking :

بستن قطعات مختلف یـك موتورکه بهم مربوط بوده وباهم‌کار میکنند مانند پیستون وچرخها .

Linotype :

نام تجارتی نوعی مـاشین حروف

چینی که مجموع خطوط حروف را دریك مرحله آماده چاپ میکنند .

linsey :

نوعی پارچه پشم و کتان .

lint :

پارچه زخم بندی ، تنظیف .

lintel :

تیر سردر ، سنگ سردر .

linters :

الیاف سخت وکوتاه تخم پنبه که بآن چسبیده وچون قابل استفاده نخ ریسی نیست ازآن پلاستیك و مانندآن تهیه میکنند .

lip :

چربی .

lipase :

لیپاز ، آنزیم گوارنده چربی .

چربی‌های بدن‌انسان. *simple lipid*

lipoids :

لیپوئید ، چربی دار . لغتی که در قدیم بجای لیپید استعمال میشد .

lipoma :

لیپوم، تومرچربی، بیماری چربی.

liquation :

گدازش ، پالایش ، قال ، تصفیه ، روشی‌ازجدا کردن زواید فلزتوسط گدازش .

liquidus :

پلاتین‌خالص در۱۷۵۵درجه سانتی گراد وطلای‌خالص در۱۰۶۲درجه سانتیگراد ذوب میگردد.لیکن مخلوطی از هردو فلز مزبور در درجه حرارتی ، بین دوحرارت فوق الذکر شروع بذوب نموده وذوب در حرارتی بالاتر ازاین دو متوقف میگردد . نموداری‌که نقطه توقف جوشش دو فلز را برحسب مقادیر فلزات موجود در مخلوط نمایش‌میدهد *liquidos curve* نامیده میشود.ومنحنی راکه‌حرارت شروع‌ذوب رانمایش‌میدهد منحنی *solidus* میتامند. بنا براین مخلوط محتوی طلا$\frac{1}{4}$و$\frac{3}{4}$ پلاتین در حرارت ۱۴۵۰ درجه سانتیگراد شروع بذوب خواهدنمود. درمورد ذوب فلزات دیگر ، *liquidus* و *solidus* نزدیك بهم بوده، لیکن در مواد دیگر مانند نقره و طلا ممکن است تقریباً برابر باشند .

liquor amnii :

مایع‌مشیمه‌یی، مایه‌آمینوتیك، مایع موجود درآمونیوم(که‌اطراف جنین را احاطه نموده است).

lisle thread :
ریسمان لیسله، قسمی ریسمان پنبه‌ئی که ازالیاف بلندتهیه، ومحکم ریسیده شده. برای ازبین بردن ریشه‌های اضافی وصاف کردن، آنراازمیان شعله آتش عبور میدهند.

list:
حاشیه پارچه پشمی .

lith :
سنگ ، *litography* فن چاپ سنگی، بدین ترتیب که تصویر را با مرکب روغنی روی یك قطعه سنگ صاف آهك میکشند ، سپس سنگ را مرطوب میسازند در این حالت ، مرکب قسمت‌های چرب را حفظ کرده و با دیگر قسمتهای مرطوب ، تماس نمییابد .

litharge :
مرده‌سنگ، مردارسنگ، مونواکسید سرب (PbO) که بمصرف تهیه رنگ و سیمان میرسد .

lithic :
سنگی ، ریگی *palaeolithic* عصر حجر، دوره سنگ، دورانی که برای اولین مرتبه انسان ابزار سنگی ساخت ،وآن عبارتست از ۳۵-۵۰ هزار سال قبل که بعد ازآن عصر *palaeolitic* ، یعنی ابزارهای بهتر و پیشرفته‌تری از سنگ ساخته شد (۱۵-۳۵هزار سال پیش) وبالاخره دوران *Neolitic* که بهترین و صاف‌ترین ابزار ازسنگ ساخته شد که کوزه‌گری هم ضمن آن معمول گردید(۱۰۰۰۰ سال پیش).

lithium :
لیتیوم ، درخشان‌ترین عنصر قلزی، *lithia* مونواکسید لیتیوم .

lithopone :
لیتوپون، عنصری که از۷۰ درصد سولفات باریم + ۳۰درصد سولفیت روی تشکیل شده وبمصرف تهیه رنگ سفید و سنگین کردن وزن کاغذ میرسد .

lithosphere :
پوسته یاقشرخاك کره زمین که خارج از قشرهای سنگ است .

lithotomy :
خارج کردن سنگ مثانه توسط عمل جراحی. سنگ‌درآری، لیتوتومی.

litmus :
تورنسل، رنگدانه گیاهی که بعنوان معرف اسیدیته یا قلیائیت بکارمیرود. کاغذ تورنسل آبی در تماس با اسید برنگ قرمز درمیآید وکاغذتورنسل

قرمز در تماس با قلیائی برنگ آبی مبدل میشود .

litre :

لیتر، پیمانه‌یی معادل ۱۰۰۰ سانتیمتر مکعب که برابر است بایك کیلوگرام آب چهار درجه حرارت .

littoral :

اراضی ساحلی، *littoral deposits* رسوبات ساحلی چون شن ، ماسه و مانندآنها . رسوبات مزبور اغلب همراه باصدف (گوش‌ماهی) هستند.

live axle :

اکسلی که همراه با چرخ میگرددو دور آنها یکسان است . *live load* بار متحرك یا متغیر مانند باری که بر اثر عبورکامیون از روی یك پل بوجود بیاید . *live plaster* گچ زنده، گچی که چون آنرا بفشارند حرکت کرده و این نشانه آنست که روی دیوار بند نمیشود .

live wire یا *live rail* ناقل‌جریان الکتریسیته .

liver of sulphur :

توده‌قهوه‌یی جگری‌رنگی که‌ازگرم کردن کربنات پتاسیم و سولفور توأماً تشکیل‌میشود .

Liverworts :

گیاهان کوچك پهنی که‌خوشه‌یی‌شکل و بدون برگ‌وشاخه میباشد. گیاهان مزبور در نقاط مرطوب مانند ، سواحل خاکی ، سنگ‌ها و کنار چشمه‌ها میروید .

lixiviasion :

قلیاگیری ، جداکردن یا خارج کردن‌یك ماده محلول ازیك‌ترکیب بوسیله شستشو . مانند: ترکیب فلز ازسنگ‌فلز ، نمك ازخاك .

load :

بار ، فشار ، آوار . بار واقع بر روی‌یك‌حماله . نیروهای وارده بر روی بال‌هواپیما ، بهنگام پرواز . *ultimate load* باری که باعث شکست‌چیزی میگردد .

load :

بار الکتریکی (در الکتریسیته) ، نیروی‌الکتریسیته که توسط یك‌مدار هدایت میگردد . بازده یك دستگاه مولد ، مانند یك یا چندژنراتور . *base load* واندمان الکتریکی یك کارخانه برق بسیار قوی در مدت ۲۴ ساعت .

loading :

چسب، نمك‌های فلز و مانندآنها که

بمنظور وزین کردن پارچه ، بآن میزنند .

load line :

خط بار (کشتی) ، خط مزبور روی بدنه یانقشه ساختمان کشتی رسم شده ونشان دهنده ارتفاع آب در اطراف بدنه (هنگامیکه کشتی کاملا بارگیری شده است) میباشد . بدیهی است این ارتفاع درآبهای شیرین وشور یکسان نمیباشد .

loam :

مخلوط خاك وشن که دارای ۱۵ درصد خاك رس نیزمیباشد .

lobar pneumonia :

ذات الریه ناگهانی عفونت ریتین دربزرگسالان .

lobe :

لب ، آویختگی ، گوشه ، تکه‌یی از یك عضو که بوسیله شیار ، یاشکافی ازقسمتهای دیگرمجزا شده است .

lobule :

لبول ، لبه کوچك ، لختنه کوچك .

lobectomy :

برداشتن گوشه‌یی از ریه ، توسط عمل جراحی .

local :

موضعی ، مربوط بیك‌جا .

local anaesthetic :

بی‌حس کردن‌موضعی ، توسط تزریق یاخوراندن دارو به بیمار . مانند بیحس کردن لثه ، هنگام کشیدن دندان .

local time :

وقت محلی ، تعیین و محاسبه وقت هرمحل توسط رؤیت خورشید در همان محل .

lock :

سددریچه‌دار ، که برای بالاوپائین بردن کشتی هنگام عبورازیك‌سطح بسطح دیگر مورداستفاده قرارمیگیرد .

lock - jaw :

رش به : *tetanus* .

lock - nut :

مهره قفلی ، مهره ثانوی که برای جلوگیری از شل شدن مهره اولیه روی آن می‌بندند .

lock - stitch :

قلاب دوزی (درچرخ خیاطی) .

locomot :

ازجایی بجایی حرکت کردن .

locomotive engine :

موتورلوکوموتیو .

loculus :

کودال یاحفره کوچك در اندام

بذرگیاه .

locus :

مکان هندسی (هندسه) ، جا.محل .

lode :

رگه ، لایه معدن دار .

lodestone :

سنگ مگنت ، اکسید طبیعی آهن‌ـ ربا .

loess :

صخره‌هایی که از خاکه بادآور سنگ‌ها تشکیل یافته و بیشتر در آسیا ، بخصوص در چین ، دیده میشود .

log :

سرعت‌سنج کشتی ، که ساختمان آن عبارتست ازقطعه‌یی چوب که‌درسر نخی بسته شده و آنرا بدریا رها میکنند . هرمقدارازطول نخ، که‌در زمان معینی ازکشتی دورشود یاد- داشت شده وسرعت را از روی آن تعیین‌میکنند. *patent log* عبارتست ازدستگاهی که دارای تیغه‌هایی‌بوده و بدنبال کشتی کشیده میشود . تیغه‌های مزبورطنابی‌رامیگردانند. که خود بنوبه دستگاهی را که در داخل کشتی قرار داشته و طول جریان آب جاری ازکنارتیغه‌هارا نشان میدهد ، بکارمیاندازد .

logarithmic function:

تابع لگاریتمی .

logistic curve :

منحنی لجیستیکی ، شکلی ازمنحنی لگاریتمی که نوسان‌وتناوب‌افزایش را نمایش میدهد مانند ، کم وزیاد شدن‌جمعیت یك‌کشوریامیکرب‌های موجود دریك مایع را .

loiasis :

یك‌عارضه چشمی که ناشی از نوعی کرم انگل میباشد .

loim :

طاعون ، یك بیماری عفونی .

loimology :

طاعون شناسی .

longerons :

شاسی اصلی هواپیما ، میله طویل و سراسری بدنه هواپیما .

longi :

طویل ، *longitude* درجه طول، طول جغرافیائی ، *longitudinal* پیمایش طول ، مربوط به طول جغرافیائی .

long ton :

تن بلند = ۲۲۴۰ پوند .

longitudinal waves :

امواج طولی ،

long - pile :

سطح پارچه یاقالی که از گره های بافته تشکیل شده وسپس گره هارا بریده و باز کرده باشند .

Loran :

لوران ، سیستم دور پروازی ، سیستمی که بوسیله آن یك هواپیما قادراست علائم را یافته وموقعیت و مکان خود را دقیقاً تشخیص دهد .

lordosis :

قوزوارونه ، افزایش تحدب انحنای فقرات کمر بجلو .

Lorentz - Fitzgerald:

رش به : *Michelson Morley*

Loricata :

پوشش داران ، زره داران ، حیواناتی ازخانواده سوسمار که دارای پوست بسیارسخت میباشند.

lost wax :

رش به : *cire perdu* .

loupe :

ذره بین، ذره بین پزشکی، ذره بین مخصوص بررسی جواهر و گل .

louse :

شپش ، حشره موذی و خونخواری که درلباس وموی بدن انسان لانه کرده وازخون تغذیه میکند. حشره مزبور ناقل بیماری تیفوس میباشد .

louver و louvre :

بادگیر ، گنبد روزنه دار که داخل اطاق راروشن میکند .

lower case :

حروف کوچك چاپی مانند: a.b.c.d

low pass filter :

آلت کنترول وتعدیل صدا درصنعت سینما. آلت مزبور رادهنگام فیلمبرداری، بمنظور قطع فرکانس های بسیار بلند ومهار کردن صدا جهت ضبط در حاشیه فیلم، مورد استفاده قرار میدهند .

low tension :

ولتاژ کم ، که مقدارآن ۶ ولت ودر سیم منفی لامپ رادیو میباشد .

lubber's line :

خطوط روی قطب نمای کشتی یا هواپیما که موازی با خط سراسری آنها رسم شده باشد .

lubricate :

روغن کاری ، چرب کاری قسمت های داخلی موتور بمنظور جلوگیری از سایش ونرم کارکردن آن .

luci :

نور ، روشنائی ، luciferin مواد نور تاب حشرات‌مانند موادموجود دربدن کرم شب تاب .

luff :

بالا وپائین بردن بوم جراثقال .

lug :

گوشك ، یا دسته ریختگی یا کنده کاری شده روی‌اسبابی یا دستگاهی که بمنزله تکمه آن نیز محسوب میگردد .

lug - sail :

بادبان چهارگوش کشتی .

lugger :

قایقی که دارای بادبان چهارگوش میباشد .

lumbago :

لومباگو، کمردرد شدیدکه ممکن است نشانه فیبروزیت عضلات‌کمری یادررفتن دیسك بین مهره‌یی‌باشد.

lumbar puncture :

سوراخ کردن مهره کمر ، کشیدن مایع نخاع توسط سوزن مخصوص جراحی

lumbar regions :

منطقه لومبار اندام تحتانی‌کمر .

lumbar vertebrae :

مهره‌های بزرگ پنجگانه‌و تحتانی ستون فقرات .

lumen :

روزنه ، مجرا . فضای داخلی یك اوله یامجرا .

lumen :

واحد سنجش جریان نور از یك منبع‌نورانی مانند چراغ .

Luminal :

لومینال، داروی‌خواب‌آور ومسکن اعصاب .

luminescence :

تولید نور در ماده‌یی بدون کاربرد حرارت، بلکه توسط موادشیمیائی، مانند *chemo - luminescence* یایك میدان مغناطیسی مانند *electro - luminescence* و یاتوسط اشعه‌کاتد . ماده‌یی که درآن نورپدید میآید اصطلاحاً گویند *luminescent* (نورانی) شده است . رش به :

phosphorescent, fluorescent

luminosity of a star :

روشنائی یا درخشندگی یك ستاره با مقایسه نسبت بخورشید .

lunar :

مربوط به ماه ، قمری ، هلالی .

خسوف . lunar eclipse .

lunate :

هلالی شکل.

lupus :

لوپوس ، ضایعات پوستی که همراه با تظاهرات مختلف است .

lut :

زرد ، lutein مایع زرده وسط تخم مرغ .

lux :

رش به : lumen .

luxation :

دررفتگی استخوان .

Lycopodiales :

نباتی ، رستنی ، گروهی از گیاهان .

lycopodium :

لیکوپودیوم ، هاگ نبات کبریت . هاگ پنجه گرگ . اسپور نوعی خزه که بصورت گرد سبك خشك است ومصارف مختلف پزشکی وداروسازی دارد .

lye :

آب قلیائی که از شستشوی خاکستر سبزیجات بدست میاید . محلول قلیائی که جهت شستشو وتمیز کردن استعمال میشود .

lymph :

لنف ، مایعی که در عروق لنفاوی جریان دارد ورنگ آن کمی شفاف وبیرنگ یا اندکی زرد رنگ میباشد. وظیفه مایع مزبور رساندن غذا به بافتها است .

lymphatics :

عروق لنفاوی .

lymph glands :

غدد لنفاوی ، قسمت های فراخ عروق لنفاوی که باکتری ها را خارج و معدوم میکنند . قسمت های مزبور نقش بسیار مهمی را درآماده کردن آنتی کور یا پادتن دارند .

lymphaden oma :

بیماری هوچکین ، رشد عارضی غدد لنفاوی .

lyo :

یك محلول ، مایع محلول .

lyophilic ماده یی که بصورت مایع تهیه شده وچون آب آنرا خارج کنند بصورت ژله درآمده وچون مجدداً بـآن آب بیفزائید تبدیل بمایع میگردد . مانند ، نشاسته .

lyophobic :

ماده یی که تبدیل بمایع ژله مانند نشده واجسام جامد آن بآسانی

Lysol :
لیزول ، نام تجارتی نوعی میکرب کش که از کرزول و صابون تهیه میشود

lytic :
باعث انهدام سلولها یا مواد شیمیائی. pyrolytic تجزیه شیمیائی توسط حرارت .

ته‌نشین شده وچون مجدداً بآن آب بیفزایند به محلول مبدل نمیگردد مانند طلاو سولفیدهای معینی .

lysis :
انهدام یاخته ها وباکتریها از اثر الکترولیزه یا هیدرولیزه .

M

m :

پیشوند هائی مانند *meso/ meta;* در شیمی .

M :

پیشوند . *mega* که عبارت است یك میلیون .

M.K.S. system :

واحد های الکتریسیته که بر اساس متر ، کیلوگرام و ثانیه قرار دارد .

meter , kg ,second . system

m.p. :

نقطه ذوب . *melting point.*

M – shell :

رش به : *k - shell*

macerate .

نرم کردن یك جسم جامد در آب . خیساندن.

Mack number :

عددی که نسبت بین سرعت هوا یا شیئی را نمایش میدهد. مانند هواپیما و سرعت صوت .

macro :

بزرگ ، مانند ، *macrocephalic* کلـه گنده ، رشد بیش از حـد سر *macromolecule* . مولکولهای درشت ، مانند الماس یا پلیمر .

macrocytes :

گویچه سرخ درشت ، ماکروسیت که در بعضی کمخونی ها مخصوص

کم‌خونی خطیر دیده میشود.

maarophages :
ماکروفاژ ، گویچه‌های سفید درشت که درتمام نقاط بدن ، بخصوص‌در پوست ، جای داشته و باکتری‌هارا معدوم میسازد .

maaroscopic :
درشت‌بینی ، دیدن اجسام ریز بـا چشم غیرمسلح .

macula :
لکه ، لکه‌هـای رنگی کوچك روی پوست . *macula lutea* لکـه‌هـای زرد واقع در شبکیه‌که وضوح‌دیدن آن ازقسمت‌های‌دیگر بیشتر است.

madder :
روناس ، خانواده‌بزرگی از گیاهان بعلاوه‌روناسی که‌از آن‌رنگ‌میگیرند.

Magellanic clouds :
دودسته ازستارگان بسیارکم نورکه ازجنوب خط استوا بشکل ابرهای پراکنده دیده میشوند.

magenta :
رنگ قرمز، که از جوهـر قطران میگیرند .

magma :
چینه های مایع دار، مـواد مذاب مرکـز زمیـن کـه تشکیل صخره داده‌اند.

magnalium :
ماگنالیوم،آلومینیوم +۱/۷۵ در صد مس+۱/۷۵درصد منیزیوم که محکم تراز آلومینیوم بوده لیکن‌مصرف صنعتی آن بمـراتب آسان تر از آلومینیوم‌است .

magnesia :
اکسید منیزیم (MgO)

magnesite :
کـربنات منیزیوم، که در دیـواره داخلی‌بعضی از کوره ها بکارمیرود.

magnesium :
عنصر فلزی سفید نقره‌یی رنك کـه بـا نـور سفید و خیره کننده‌یی میسوزد. و مصرف عکاسی (درشب) دارد . در آلیاژهـا نیـز بکار میرود .

magnesium bromide:
که بعنوان $MgBr_2$ منبع برومین مورد استفاده قرارمیگیرد .

magnetic amplifier :

آمپلی فایرمغناطیسی. اسبابی برقی که تشکیل شده است از، دوسیم پیچ دراطراف یك هسته آهنی. یکی ازآنها ناقل جریان مستقیم بوده ودیگری ناقل جریان متناوب میباشد. کوچکترین تغییری در جریان سیم پیچ ناقل جریان مستقیم ، باعث تغییراتی در آهن باکردن هسته و یك جریان غیرطبیعی (زیادتر یا کم‌تر) درسیم پیچ ثانوی خواهد گشت . از اینرو هر تغییر کوچکی که درسیم پیچ اولیه یا ناقل جریان مستقیم بوجود آید این تغییر درسیم پیچ ثانویه یا ناقل جریان متناوب، آمپلی فایر (زیادتر) خواهد شد.

magnetic axis :

محور مغناطیسی، خطی که ازمرکز دوقطب آهن ربا میگذرد.

magnetic cycle of the sun:

گردش مغناطیسی خورشید، لکه های خورشید که غالباً زوج بنظر میرسند. یکی ازلکه ها بجهت گردش عقربه ساعت ودیگری عکس آن میگردد. هر ۱۱ سال یکبار تعداد این لکه ها بحداکثر میرسد. لیکن جهت‌های گردش آنها عکس یکدیگراست. و گردش مغناطیسی عبارتست از دوره گردش ، این دولکه یعنی هر ۲۳ سال یکبار.

magnetic mirror :

آئینه مغناطیسی، قراردادن یك آهن ربا، بنحوی که ذرات الکتریسته را منعکس کند.

magnetic variations :

تغییرات مغناطیسی، تغییرات روزانه یا سالیانه اثر مغناطیسی زمین، چنانکه قطب نما، نمایش میدهد.

magnetite :

اکسید مگنت، Fe_3O_4

magneto :

مگنت، دینام مگنت دار که دربعضی ازموتورهای بنزینی، بمنظورمشتعل ساختن بخاربنزین، بوسیله جرقه‌یی که تولید میکند، بکارمیرود.

magneto-hydrodynamics:

هیدرودینامیك آهن ربائی، مطالعه در باره اثرات یك میدان مغناطیسی بر

دریافت میکند همچنین آهن رباهایی که میدان مغناطیسی درلامپ مزبور ایجاد میکنند ، تشکیل یافته .

magnitude (of stars):
روشنائی یا درخشندگی ستارگان نسبت بیکدیگر . درخشندگی مطلق عبارتست از درخشندگی نسبی ستارگان، بشرطیکه فاصله تمام آنها نسبت بزمین برابر هم میبود .

magnoliametal :
فلز ماگنولیا، آلیاژ سرب که شامل آنتیمونی ،آهن و قلع گشته وازآن یاطاقان ساخته میشود .

majolica :
یکجور کاشی صورتی رنگ ،آرایش لعابی روی سفال .

make and break :
کلید قطع و وصل الکتریکی ، آلت مخصوصی که مداررا وصل وسپس قطع میکند. مانندساختمان زنگ .

making good :
گچ کاری و تعمیرات در وپنجره بنا پس ازساختمان مجدد قسمتی ازآن.

روی مایعات یا گازها که مجموعاً کار یك هادی الکتریکی را انجام میدهند. این کیفیت جهت مطالعه احوال ستارگان و گازهای بسیار سوزان نیز مهم میباشد .

magnetometer :
ماگنتومتر، ماگنت سنج، آلت سنجش نیروی مگنت یا میدان مغناطیسی .

magneto – striction :
انقباض مغناطیسی. تغییر مختصر درطول یك فلز ، هنگام آهن رباکردن آن این مقدار انقباض در نیکل بیش از سایر فلزات چون ، آهن ، پولاد وکوبالت ، مشاهده میگردد . این حالت ، نوسانات مافوق صوتی را دردنبال داشته و ازیك جریان فرکانس بلند استفاده میکند .

magnetron :
ماگنترون ، نوعی لامپ رادیو که بمنظور ایجاد نوسانات فرکانس زیاد مورد استفاده قرار میگیرد . لامپ مزبور از یك کاتد که الکترونها را بخارج میفرستد و یك آنود (صفحه مثبت) که الکترونهای مزبور را

mal :

بیماری، *mal - cemer* دریا گرفتگی *petitmal* پتی مال ، صرع کوچك .

malachite :

مرمرسبز، که برای آرایش وتزئین بنا بکارمیرود. سنگ‌مس.

malacia :

نرمی، نرم‌شدن قسمتی ازعضومانند ، *osteomalacia* نرم شدن استخوان که ناشی ازکمبود ویتامین های خورشید (ویتامین D) میباشد .

malase :

کسالت ، احساس بیماری عمومی که اغلب با بی اشتهائی ، ضعف و بیتابی همراه است .

malar :

گونه ، مربوط به گونه ، گونه‌یی . *m.bone* استخوان گونه .

maleic anhydride :

مالیك‌انیدراد ، ماده شیمیائی که در ترکیب پلاستیك بکار میرود.

$$\begin{matrix} CH{\cdot}CO. \\ \| \\ CH{\cdot}CO. \end{matrix} > O$$

malic acid :

اسید مالیك ، اسید موجود در سیب وبسیاری از میوه‌های دیگر .

$CH_2{\cdot}COOH$

$CH(OH){\cdot}COOH$

malignant growth :

رشد یازایده بی‌ضرر درپوست‌بدن، مانند زگیل. لیکن گاهی یك‌زایده دربدن ، مهلك و تبدیل بسرطان میگردد .

malleable metal :

فلزات‌نرم و شکل‌پذیر ، مانند مس وسرب . چدن شامل این دسته از فلزات نمیگردد لیکن ـ *malleable cast iron* چون دارای کربن کمتری میباشد قابل انحنا و شکل‌پذیر است .

malleolus :

استخوان‌چکشی،قوزك ،که خارجی آن در انتهای تحتانی نازك نی و داخلی آن درانتهای تحتانی درشت‌نی قرارگرفته .

malleus :

استخوانچه چکشی ، یکی از سه

maltase :

مالتاز ، آنزیمی که در بزاق‌وشیره لوزالمعده وجود داشته و مالتوزرا بهدکستروز تبدیل‌میکند

maltoze :

مالتوز ، قندمالت ، $C_{12}H_{22}O_{11}$ شکرحبوبات که ازبدورشدگیاهك ، درآن بوجود میآید .

mamilla :

غده شیردهنده ، نوك‌پستان،جائیکه نوزاد می‌مکد .

mandible :

فك‌اسفل ، آرواره زیرین .

mandrel :

سه‌نظام (درچرخ تراش) ، مرغك، میله‌چوبی‌که برای صاف‌کردن‌لوله بکار میرود . سنبه .

manganates :

نمك اسید منگانیت (H_2MnO_4) مانند ، پتاسیم‌پری‌منگانت..

manganese :

منگنز، عنصرفلزی‌سفیدرنگ. آلیاژ فلزات منگنز و آهن‌که بمصرف پولادسازی میرسد .

استخوانچه‌گوش میانی .

malonic acid :

اسید مالونیك ، اسید موجود در چغندرقند.

malpighian bodies :

اجسام مالپیقی ، اجسام مالپیکی که اندازه تقریبی‌شان ۰/۲ میلیمتر میباشد. دانه‌های‌لنفاوی که‌درسراسر طحال پراکنده‌اند . (مارچلو مالپیکی ، بنیان‌گزار تشعشع میکروسکپی ۱۶۹۴-۱۶۲۸)

malpighian layer :

لایه‌های مالپیکیان ، لایه‌های نرم (اپی‌درمیس) . پوست خارجی‌که درست در زیر قشر شاخی قرار گرفته‌اند .

malpresentatoin :

بدنما ، هرنوع نمای غلط جنین در لگن خاصره مادر.

Malta fever :

تب‌مالت ، بروسلوز،تب متناوبی‌که برای مدتی طولانی عارض بیمار میگردد . ناقل‌آن شیرآلوده‌بمواد آلی‌است .

manganin :

مانگانین ، آلیاژ مس کـه دارای ۱۷ـ۱۳درصد منگنز بوده وبمصرف ساختن سیم مقـاومت الکتریکی میرسد .

mange :

جرب ، گری ، بیماری پوستی در حیوانات .

manhole :

مدخل‌اگو . مدخل فاضل‌آب .

mania :

مانیا ، شیدائی ، حالتی‌ازاختلالات دماغی‌که توام با شیدائی‌وافسردگی است .

manifold :

چندلا ، چندبرابر ، دارای اشکال گوناگون *exhaust manifold*
لوله اصلی اگزوس در موتور کـه برای هریك ازسیلندرها نیز لولـه فرعی ساخته و انتهای هریك بلوله اصلی منتهی‌میگردد .

manilla paper :

کاغذ مانیلا ، کاغذ بسیار محکم‌مومی مخصوص بسته‌بندی .

Mannesmann tube :

لوله مـانسمان ، لوله فلزی بدون واسطه یا رابط .

mannitol :

مانیتول ، یك الکل شش ظرفیتی که از *manna* ودیگر گیاهان گرفته‌شده و اغلب‌برای اندازه‌گیری‌فیلتراسیون کلومرولی و یـا در شیمی برای ترقیق بعضی مایعات‌بکار میرود.

mannose :

مانوز ، نوعی قندکه از جوشاندن مانیتول بدست میآید .

manometer :

مانومتر ، فشارسنج، آلت‌اندازه‌گیری فشارهای کم .

manumetric flame :

شعله‌مانومتریك ، شعله‌یی‌که براثر تغییرات‌فشار ناشی ازامواج‌صوتی، نوسان میکند .

mansard roof :

سقف‌دوشیب‌دار . سقفی که هرطرف آن دارای دوشیب‌باشد .

سنگ‌های قیمتی میتراشند .

mare, maria :

نامی که منجمین و هیئت‌دانان به‌آن قسمت‌از ماه که تاکنون بصورت‌زمین خشك و مسطح دیده شده است ، داده‌اند .

mare's tail :

رش‌به : *cirrus cloud* .

mari :

مربوط به دریا ، *marigram* ثبت ارتفاعات متغیر جذرومدآب دریا.

marihuana, – mariahuana :

ماری جوانا ، رش‌به: *hashish*

marinc boiler :

دیگ‌بخار کشتی .

Mariotte's law :

قانون ماریوتر ، رش‌به : *Boile's lau* .

marks :

رش‌به : *lead-line*.

marl :

نوعی‌خاك‌رس که دارای‌مقدار معینی کربنات کلسیم(مانند گچ) باشد. نوع

Mansbridge electrical-condenser :

فیوز مانزبریج ، این فیوز ازکاغذ مومی‌لول که‌دوطرف‌آن‌دارای‌روکش نازکی نیز میباشد ، تشکیل شده . از فیوز مزبور معمولا در رادیو یا تلفن استفاده میکنند .

mantissa :

مانتی‌سا ، اعشاری لوگاریتم .

mantle :

چین‌خوردگی‌نرم جداره بدن یك ماهی صدف که در آنجا مواد صدفی ساخته میشود .

manual :

دستی ، بادست‌کنترول‌شونده ، (در ارگ) ردیف ، مضراب.

marasmus :

ضعف‌روزافزون ، پژمردگی،تحلیل تدریجی نسوج بعلت فقدان غذای کافی و یاجذب‌غیرکافی‌آن .

marcasite :

دیسولفیت سفید و درخشنده‌آهن که در جواهرات‌ارزان‌قیمت‌بکارمیرود . پولاد یافلزات‌سفید دیگر که بشکل

marten's distortion – test :

آزمایش کجی و تغییر شکل مارتن.

mactensite :

وجود محلول جامد کربن در آهن. محلول مزبور باعث سخت شدن آهن و تبدیل آن به پولاد میگردد . البته اگر آهن مذاب کربن دار را بسرعت سرد کنند .

marver :

میز آهنی یا سنگی که روی آن شیشه نورد میکنند .

maser :

دستگاهی که مواد داخل آن دارای ذخیره انرژی رادیویی بوده و در مواقع لزوم ، با ورود علائم رادیوئی، ذخیره خودرا آزاد میکند. باهمین ترتیب میتوان علائم رادیوئی را بازدید و تقویت نمود .

marochism :

مازوشیسم ، انحراف جنسی که طی آن لذت جنسی توأم باشکنجه دادن وکتك خوردن حاصل میشود .

مخصوصی از این خاك را جهت آجرسازی بکار میبرند .

marline :

طناب کوچك دولا .

marmor :

شبه مرمر ، سنگ سفیدشیری رنگی که جهت سنگ نبشته گور یا مجسمه بکار میرود .

marocain :

نوعی پارچه پنبه یی یا ابریشمی که وسط آن دارای برجستگی های موجی میباشد .

marshgas :

رش به : *methane* .

Marsh's test :

آزمایش مارش ، ترتیب تعیین مقدار آرسنیك موجود در یك ماده بخصوص .

marsupials :

جانور کیسه دار ، مانند (کانگارو) که در زیر شکم خود دارای کیسه یی بوده و نوزاد خود را در آن پرورش میدهد .

mass :

جرم ، حجم ، مقدار ، اندازه.

inertial mass ، انـدازه گیـری اینرسی یك‌جرم (مقاومت و تغییر حرکت‌آن) .

Gravitational mass :

جرم جاذبه‌ی ، نیروی جاذبه بین دوجرم (مانندکره زمین و یك‌قطعه سنگ) که‌بستگی به‌جرم‌های‌جاذبه‌ی شان ضرب‌دریکدیگر و فاصله آنها نسبت‌بدیگری ، دارد . اندازه‌های این‌دوجرم همواره یکسان میباشد . بنـابراین اجرام‌روی‌زمین‌رامیتوان با نیروهای جاذبه وارده بر روی آنها، توسط وزنشان مقایسه نمود. نتیجه حاصله از این مقایسه‌بامقایسه اجرام اینرسی آنها یکسان خواهد بود .

Mass action, law of :

قانون تأثیر جرم ، سرعت تاثیر شیمیائی‌بین‌دوماده بستگی به‌تمرکز آنهادارد. برای‌مثال،اسید+الکل میدهد استر + آب . سرعت اثر شیمیائي در اینجا بستگی‌به‌تمرکز اسید و الکل‌دارد . زیرا همانطور که آنها مصرف میشوند ، تاثیرشان کندتر میگردد .

mass defect :

اتلاف‌جرم،این‌حالت‌هنگام پیوستن ذرات اتمی (پیوستن پروتونهـا و نوترونها) و تشکیل‌هسته رخ‌میدهدو جرم تلف‌شده خود تبدیل به‌انرژی میگردد .

mass - energy relation:

رش‌به : نسبیت‌انشتین .

mass ratio:

نسبت‌جرم‌یك‌موشك (*of a rocket*) جرم اصلی+سوخت÷جرم نهائی پس از مصرف‌کامل سوخت .

moss spectrograph :

طیف‌نگارجرم،دستگاه‌عکس‌برداری از طیف‌های یك جرم . دستگـاه تجزیه ذرات مثبت برحسب اجرام آنهـا .

mass-velocity relation:

رابطه‌سرعت‌بااندازه‌یك‌جرم،سرعت گردش یك‌جرم رابطه مستقیمی با بزرگ شدن اندازه‌آن دارد.بدین

معنی که هرقدرسرعت بالارود اندازه آن جرم بزرگتر میگردد تا جائیکه در سرعت نور ، اندازه جرم مزبور بی‌نهایت میگردد . رش به : فرضیه نسبیت .

mast :

پستان ، مانند : *mastitis* التهاب پستان ، التهاب مزمن پستان که امروزه دراصطلاح پزشکی فیبرو کیستیك نامیده میشود .

mastic :

ماستیك ، کندررومی ، بطانه‌یاچسب فیبری . نوعی انگم درختی که‌مصارف دندان‌پزشکی و آزمایشگاهی نیز دارد .

masticate :

جویدن‌غذاتا سرحدنرم ولزج‌شدن . متلاشی شدن ماده در مایع به‌ذرات ریزتر و عاقبت بصورت خمیر درآمدن آن . مانند تهیه‌خمیر کاغذ از سلولز .

mastoid :

پستانی ، زایده پستانی که قسمتی‌از استخوان کیجگاهی‌است وپشت‌گوش قرار گرفته .

mastoidity :

التهاب زایده پستان ، ماستوئیدیت .

masteria-medica :

مطالعه در احوال پیدایش و منشأ داروها و کیفیت تهیه و استعمال آنها .

matrix :

ماده بنیادی ، قالب ، ماده‌یی که یاخته‌های نسج درآن جای‌می‌گیرد .

matte :

محلول سولفیدهای مخلوط که هنگام قالگری وگداختن بوجود میآیند .

matt surface :

سطح‌صاف غیردرخشان .

maturation :

رسیدگی ، پختگی ، بلوغ ، رشد کامل .

maul :

تخماق ، چکش چوبی سنگین که آنرا *mall* یا *beetle* نیزمینامند . مورد مصرف آن کوبیدن تیرهای کوچك بزمین‌میباشد . چکش ۳ الی ۴ پوندی سنگتراشی .

maxilla :

آرواره ، استخوان آرواره ، فك اعلی .

maximum and minimum thermometer:

حرارت‌سنج‌هایی که حداقل‌وحداکثر حرارت را درطول ۲۴ ساعت نشان می‌دهند. جیوه موجود درحرارت‌سنج «ماکسیموم» میله کوچك فلزی را بسمت بالا رانده و میله مزبورچون به‌بالاترین نقطه رسید در همانجا باقی میماند. لیکن درحرارت‌سنج «مینیموم» که برخلاف آلت‌نخستین، الکلی‌میباشد ، الکل میله‌را بسمت پائین و به‌آخرین‌نقطه رانده و میله درهمان‌جا متوقف میگردد .

maxwell :

واحد جریان‌مغناطیسی ، (واحد مزبور عبارتست از ، یك خط نیرو درهرسانتیمترمربع) .

Mxwell's law :

قانون‌ماکسول. (درباره‌تقسیم‌سرعت) مولوکولهای یك گاز همواره در جهات مختلف‌درگردش بوده‌وسرعت متوسط آنها بستگی به‌نوع‌وحرارتشان دارد. لیکن‌بعضی ازاین‌مولوکولها دارای سرعت کمتر یا بیشتر از حدمتوسط هستند . قانون ماکسول چگونگی تقسیم سرعتها و تفاوت آنها را نسبت به‌سرعت متوسط بیان میکند.(ماکسول دانشمنداسکاتلندی (۱۸۳۱-۱۸۷۹) .

mean sun :

خورشیدمجازی ، آفتاب مجازی . قدما تصور می‌کردند که خورشید بدورزمین گشته و روزوشب همیشه با هم برابرند .

measles :

سرخك ، یك بیماری عفونی حاد ویروسی که با تب و سرخی پوست همراه است و در شمار بیماریهای اکتسابی است .

measly pork :

گوشت‌خوك کرمو، کرمهای‌موجود در گوشت‌خوك . دراین‌حالت، مرحله اولیه زیست کرم پهن یاکرم‌کدورا طی‌کرده و در معده انسان پس از چندی تبدیل به‌کرمهای‌اخیرالذکر

میگردند .

meatus :

سوراخ،مدخل، کانال هرعضو . مانند، سوراخ گوش *auditory meatus* .

mechanical advantage:

سودمکانیکی ، نسبت بین بار یك ماشین یا دستگاه مشابه (اهرم) تقسیم بر نیروی محرك ماشین یا دستگاه.

mechanical equivalent of heat :

معادل مکانیکی حرارت ، مقدار انرژی مکانیکی که میتوان آنرا تبدیل به یك واحد حرارتی ساده، معادل با ۷۷۸ پوند بر Btu (واحد حرارت انگلیسی) نمود .

mechanics :

علم مکانیك، علم اعمال نیروها و اجرام .

meconium :

ترشح امعاء نوزاد که بشکل ماده سیاه و سبزرنگ و چسبنده میباشد.

medi :

وسط ، میان مانند ، *median* یك مثلث : هر خطی که یك مثلثرا بدو قسمت مساوی تقسیم کند بطوریکه سطوح طرفین خط متساوی باشند .

mediastinum :

مدیاستن ، میان سینه ، فاصله بین ریتین درقفسه سینه .

Medinal :

شکلی از اسید باربیتوریك که آرامش بخش و خواب آوراست.

medium :

محیط کشت ، محیط زیست. ماده یی در باکتریولوژی که جهت رشد موجودات ریز ذره بینی بکارمیرود.

medulla :

مغز استخوان *medulla oblongata* پیاز مخ بصل النخاع ، مبداء نخاع.

medullary rays :

خطوط سلولهای مرکز بدنه یا شاخه درخت ، که بسمت خارج قرار گرفته اند .

medullated nerve - fibres :

بافتهای عصبی که دارای روکش چربی میباشند.

رنگدانه سیاه‌رنگ درمو ، پوست و مشیمیه‌چشم .

melting point :

نقطه‌ذوب هرجسم‌جامد .

membrane :

بشره پوست، غشاء ، قشرنازکی از نسج که قسمتی را بپوشاند ودوعضو را ازهم‌جدا یا بیکدیگر بچسباند .

Mendeleef's table :

جدول مندلیف ، جدول متناوب شیمیائی منسوب به مندلیف .
(دانشمند روسی ۱۹۰۷-۱۸۳۴)

Mendelian character, factor :

قانون‌مندل ، قانون انتقال‌خصایص ارثی از اسلاف به اخلاف برحسب غالب یا مغلوب‌بودن ژن‌ها.

Mendelism :

مندلیسم ، تناوب عوامل توارث مانند ، بلندی‌قد ، رنگ چشم، که بطور جداگانه ، از طریق‌سلولهای جنسی منتقل گردیده و باعمل‌پیوند جنسی ، هیچگونه تغییری در آنها بوجود نمی‌آید .

medusa :

نام‌یکی از زنان افسانه‌یی یونان‌که بجای مو ، مارهایی برسر داشت .
ستاره دریائی .

mega :

بزرگ ، مانند ، *megacolon* مگاکولون ، درشت قولونی، اتساع وطویل شدن‌قولونها در بزرگسالان که علتش نامعلوم است ، ونتیجه‌اش تخلیه غیرکافی فضولات میباشد .
mega watt ، یك میلیون وات ،
mega cycles یك میلیون سیکل ،
megaton قدرت‌تخریب‌موادمنفجره که معادل یك میلیون تن مواد T.N.T. میباشد .

megalo :

بزرگ، مانند، *megalocyte* گویچه سرخ‌بزرگ ، *megalomania* جنون عظمت، هذیان بزرگ‌منشی .

megilp :

روغن بزرك یا ماده‌یی مشابه‌آن‌که بمنظورترقیق رنگ، بآن‌میفزایند.

melan :

سیاه ، مشکی ، مانند *melanin*

بانوان .

menthol :

منتول ، جوهر نعناع ، $C_{10}H_{19}OH$ ماده بلورین سفیدرنگ که بوی بسیار تندی شبیه کامفردارد . و چون آنرا روی پوست بمالند ، انسان احساس خنکی می کند .

menlum :

چانه .

mepacrine :

مپاکرین ، که نام تجارتی آن *atebrin* بوده و داروی مؤثری در درمان بیماری مالاریا میباشد . داروی مزبور انواع انگلهای مالاریایی موجود در خونرا معدوم میکند ، بجز آندسته از انگلهایی که در مرحله توالد و تناسل میباشند.

mer :

یك بخش ، یك واحد ، مانند : *monomer* یك ترکیب شیمیائی ساده که مولوکولهای آن قادر هستند به *polymers* (اجزاء بیشمار) تجزیه گردند ، مانند ، زنجیره مولوکولهای پیوسته در پلاستیك و لاستیك .

Meniere's disease :

عارضه گوش داخلی که باعث سردرد وگیجی میگردد (پـروسپه منیر ، پزشك فرانسوی ۱۸۶۲-۱۷۹۹) .

meninges :

مننژ ، پردههای سه گانه مغز کـه عبارتند از : ۱) پرده خارجی یاسخت شامه . ۲) پرده میانی یاعنکبوتیه . ۳) پرده داخلی یا نرم شامه .

meniscus :

منیسك ، غضروف نیم هلالی ، سطح منحنی بالای ستون یا مایع .

meniscus lens :

عـدسی محدب و مقعـرالطرفین که یك سمت آن محدب بوده و سمت دیگرش مقعر باشد ، یکی ازمنحنیهای آن بزرگتراز دیگری باشد .

meno :

ماه ، مانند *menopause* ، قاعده ، عادت ماهیـانه دوشیزگان و بانوان . طمث ، این حـالت معمولا در سن ۵۰ سالگی متوقف میگردد . *menorrhagia.* خونریزی غیرطبیعی هنگام قاعدگی

mercaptans :

الکل‌های گوگرددار مانند : الکل اتیل $CH_3\cdot CH_2\cdot OH$ مرکاپتان اتیل $CH_3\cdot CH_2\cdot SH$ که درآنها اتم اکسیژن باگوگرد جابجا شده است. الکل‌های مزبور بوی زننده‌یی داشته و بوسیله باکتریهای پروتئین درمعده تشکیل میبابند. این الکل‌ها در نفت خام نیز یافت‌شده و بمصرف تهیه سولفونال، و بالاخره سفت کردن لاستیك میرسند .

Mercator's projection :

تصویرمرکاتور ، هرگاه فرض کنیم چراغی در مرکز زمین قراردارد و شکل خشکی را روی استوانه‌یی که اطراف زمین را احاطه کرده است، منعکس نموده باشد ، بمفهوم تصویر مرکاتوری پی برده‌ایم. خطوط طول وعرض جغرافیائی، مستقیم و نسبت بهم دریك زاویه راستگوشه قرار گرفته‌اند . کشورهایی که در منتهاالیه شمال و جنوب قرار گرفته‌اند(مانندانگلستان، ایسلندو تاسمانی) در این تصویر ، بزرگتر ازکشورهای نزدیك خط استوا (مانندهندوستان) نمایش‌داده میشوند .

mercerized cotton :

پنبه مرسریزه ، نخ‌پنبه کـه هنگام ریسیدن، آنراآغشته بهسودسوزآور میکنند تا محکم و براق ، چون‌نخ ابریشم گردد .

mercury :

جیوه، مرکوری ، سیماب ، زیبق، عنصرفلزی و سنگین که در حرارت عادی مـایع بنظر میرسد . علامت شیمیائی آن Hg میباشد .

mercuric chloride $HgCl_2$ مواد گندزدای سمی .

mercury vapour lamp:

چراغ بخارجیوه ، چراغی که ایجاد نورماوراء بنفش می کند. واین‌حالت از اثر عبور جریان الکتریسیته از میان بخـار جیوه واقع در داخل لوله شیشه‌یی کوارتز، بوجودمیآید. چراغ‌مزبور در عکاسی و طب‌مورد استفاده قرار می گیرد .

meri :

قسمت، واحد، *meristic variation* تغییرات وضعی در بدن حیوان یا

نوع اسید مزبور از لحاظ شیمیایی مشابه یکدیگر میباشند . این اسیدها ، بعلت اثرات معکوس دو قسمت از مولوکولها ، قادر به پیچانیدن نور پلاریزه نیستند .

meson :

مزون ، ذره باردار که جرم آن بین بار یك پروتون و یك الکترون قرار گرفته . مزونها قسمت سخت اشعه کازمیك را تشکیل میدهند .

Meso Zoic :

مزوزوئیك ، عصر حجر ، دوره سنگ . چینه های سنگی مربوط به ۲۰۰ تا ۷۰ میلیون سال قبل . عصر (مزوزوئیك) بین (پالیوزوئیك) دوره باستان و (کانیوزوئیك) دوره اخیر واقع شده . از موجودات این دوره سوسمارهای عظیم الجثه ومرغان اولیه ، و حیوانات پستاندار را میتوان نام برد .

Meta :

رش به : *metaldehybe* .

meta :

تغییر مانند : *metachrosis* . تغییر رنگ در حیوانات .

تنه گیاه . مانند آنکه بجای دو برگ ، سه برگ در یك نقطه از ساقه گیاه بروید .

meridian :

مدار نصف النهار ، دایره طول ، دایره یی فرضی در آسمان که از شمال عبور کرده و بسمت جنوب میرود .

mero :

قسمت ، بخش . *merogenesis* دو بخش شدن ، دو قسمت شدن .

mes :

وسط ، میان ، *mesencephalon* مغز میانی ، که شامل قطعات چهارقلو و پایه های مغزمیباشد .

mesentery :

روده بند ، چین پهنی از صفاق که روده ها را به سطح خلفی شکم میچسباند .

meso :

شیمی ، مانند *mesotartaric acid* اسید مسوتارتاریك . طرحی که نمایش دهنده ترتیب قرار گرفتن اتمهای سه نوع اسید تارتاریك می باشد . به

metabolism :

متابولیسم ، سوخت و ساز ، سلسله تغییرات شیمیائی در بدن موجود زنده که در اثر آن بزندگی ادامه میدهند .

metabolite :

متابولیت، ماده حاصله ازمتابولیسم.

metacarpal bones :

استخوانهای متاکارپول ، استخوانهای کف دست .

metacentre :

متاسنتر ، محور قرینه ، محور شناوری درکشتی . نقطه ثقل کشتی.

metaldehyde:

متالدهاید، جسم جامدسفیدرنگی که ازپیوستن سه مولوکول (آستی مالدهاید) تشکیل یافته و بمصرف معدوم ساختن حلزونهای باغ میرسد.

metalizing :

روکش کردن فلز، توسط فلزی دیگر که بمنزله حفاظی برای آن محسوب میگردد ، آب دادن فلز ، فلزی کردن .

metallography :

شرح فلزات ، مطالعه در اطراف ساخت و موارد استعمال فلزات جامد وآلیاژهای آن .

metalloid :

شبه فلز ، فلزنما ، مانند، (آرسنیك).

metameric (animals):

دگردیسی (در حیوانات) .

metameric compounds:

برابری در ترکیب ووزن ودگرگونی درخواص شیمیائی. ترکیبات شیمیائی که ازیك دسته عناصرمشابه وهم وزن تشکیل یافته ولی ترتیب قرارگرفتن اتمهای آن متفاوت است .

metamorphic rocks:

سنگهای دگردیسی ، سنگهایی که براثرحرارت و فشار داخل زمین، ازصخره های اولیه تشکیل یافته اند. برای مثال میتوان تغییر سنگ آهك را بمرمر وخاك رس را به تخته سنگ، نام برد .

metamorphosis :

دگردیسی ، مسخ ، تغییر یا تبدیل شکل یك حشره ازتخم به حشره کامل.

metastable state :

آستانه تبدیل یا تغییر ، آمادگی و گرایش تبدیل یا تغییر شکل. حالتی که در آن یك جسم غیرقابل تغییر بر اثر انگیزه کوچکی شروع به‌تغییر شکل میکند .

metastasis:

متاستاز ، هجوم، گسترش، انتقال بیماری (مانندسرطان) ازیك قسمت بدن به‌دیگر قسمتها که معمولا از راه خون یالنف انجام میگیرد.

metatarsal :

استخوانهای کف‌پا .

Metazoa :

موجودات دویا چند یاخته‌یی یا چندسلولی . کلیه موجودات ، جز میکربها و باکتریها ، پر سلول هستند.

metencephalon :

متن‌سفالون، رش‌به: *cerebellum* .

meteor :

شهاب ، سنگ‌نورانی‌آسمانی‌جرمی که بسمت جوزمین سقوط کرده واز آن نورساطع میگردد .

meteorite :

شهاب کوچك ، سنگ آسمانی کوچك .

meteorology :

هواشناسی ، علم آثارجو .

meter :

متر ، نوار اندازه گیری مدرج که به ۱۰۰ سانتیمتر تقسیم شده .

methane :

متان ، CH_4، ساده‌ترین ترکیب کربن و هیدروژن ،که آنرا گاز طبیعی‌نیزمینامند . متان، گازی‌است بیرنگ و قابل احتراق که در فاضل آب و مردابها یافت میشود .

methanol :

متانول ، رش‌به : الکل‌متیل.

methionine :

متیونین، $CH_3S(CH_2)_2CHNH_2COOH$ یکی از اسیدآمینه‌های گوگرددار که برای بدن لازم است . یك‌اسید آمینه اصلی .

methopterin :

رش‌به: *pterins* .

methoxyl :

متوکسیل ، ماده‌یی که دارای گروه CH_3O میباشد ، مانند ،

p-methoxy-benzoic acid

$CH_3O.C_6H_4.COOH$

methyl :

متیل ، گروه CH_3 ، مانند ،

CH_3OH *methyl alcohol.*

که آنرا الکل‌چوب‌نیز مینامند.

methylene :

متیلین، گروه اتم‌های CH_2 مانند:

CH_2Cl_2 *methylene chloride*

$(CH_2)_6$ *hexamethylene* متیلن

برعکس اتیلین بصورت مولوکول تك‌وجود ندارد .

methyl- methacrylate-plastic :

پلاستیك متاکری‌لت‌متیل، که بسیار شفاف‌بوده وبمصرف ساختن‌عدسی‌های گوناگون میرسد .

methyl orange:

رنگ، محلولی‌است که درمجاورت اسیدها قرمز و درمجاورت قلیاها برنگ‌زرد تبدیل میگردد .

metol :

متول ، دوای‌ظهورفیلم عکاسی .

metr :

مربوط به رحم ، مانند: *metritis* . التهاب‌رحم ، متریت .

metre :

واحد طول که برابر با ۳۹/۳۷ اینچ ومعادل ۱۰۰ سانتیمترمی‌باشد.

metrology :

مترولوژی ، پیمانه شناسی، اندازه شناسی .

metry :

اندازه ، مانند : *thermometry* اندازه‌گیری حرارت .

Mev :

میلیون. رش‌به: *electron-volt* .

mf :

رش‌به : *microfarad* .

Mg :

اختصار نام شیمیائی *Magnesium* منیزیوم .

mg :

میلیون گرام .

آفتاب آن منطقه .

micro cosmic salt :

نمك میکروکوز ، فسفات هیدرژن آمونیوم سدیم $NaNH_4HPO$.

microfilm :

میکروفیلم ، تهیه عکس کتاب ، نامه وما نندآنها روی فیلم سینما وخواندن مطالب آنها توسط نمایش دادن آن بر روی پرده .

microlock :

سیستم فرستنده و گیرنده امواج رادیوئی که در آن یك باند بسیار باریك از طول امواج بکار رفته و گیرنده آن در کمال دقت خود بخود جهت دریافت امواج آماده و تنظیم میگردد . این دستگاه در اقمار مصنوعی مورد استفاده قرار میگیرد .

micrometer :

میکرومتر ، آلت اندازه گیری بسیار دقیق اقطار و ضخامت جسمی با کمك میکروسکوپ .

micrometer gauge :

آلت U ، شکل اندازه گیری دقیق اشیاء بسیار کوچك .

mho :

مهو ، القاء جسمی مانند ، یك سیم که مقاومتش یك اهم باشد . درصورتی که مقاومت آن ۵ اهم است القاء ۱/۵ mho خواهد بود .

mica :

میکا ، سنگ طلق ، شیشه معدنی که میتوان آنرا به پوسته های بسیار نازکی در آورد . این جسم بیشتر جهت روکش سیم های الکتریسیته بکار میرود .

micellar :

در اندازه بسیار کوچك و درشکل نامنظم ، مانند ، خرده های نان .

micelle :

یك ذره الکتریك شده مانند ، یك یون در ماده ژلاتینی .

micro :

کوچك ، ریز ، مانند :

micro cephalic دارای سر بسیار کوچك . یك میلیونیم .

micro-climate :

وضعیت فیزیکی یك منطقه کوچك مانند حرارت ، رطوبت و یا مقدار

microtron :

میکروترون ، دستگاه کوچکی که الکترونهای سریع‌السیر تولیدمیکند. بدین‌ترتیب که الکترونها توسط یك آهن‌ربا وادار بیك‌حرکت دورانی گشته و در ابتدای هردایره یك‌هل (push) از میدان مغناطیسی (که خود از اثر فرکانس زیاد نوسان رادیوئی بوجود می‌آید) دریافت میکند .

micro-wave :

میکرو ویو ، امواج بسیار کوتاه رادیوئی ، کمتر از بیست‌سانتیمتر .

micturition :

دفع‌ادرار ، خروج اوره ازبدن.

midrib :

رگ‌میان برگ ، ساقه میانی برگ .

midriff :

حجاب حاجز ، گاهی بمعنای بالای حفره شکم بکار میرود .

migraine :

میگرن ، صداع ، سردرد بسیارشدید که‌گاه‌گاه در یك‌طرف سر پدیدار شده و همراه با استفراغ وگاهی اختلالات بینائی‌میباشد .

migration :

مهاجرت ، کوچ ، حرکت موجودات

micro-organism :

موجودات زنده بسیار ریز که چشم بتنهائی قادر بدیدن آنها نبوده و بایستی مسلح گردد .

micron :

میکرون ، یکهزارم میلیمتر .

microphone :

میکروفون ، آلت‌تغییر امواج صوت به‌الکتریسیته . مانند ، میکروفون تلفن ورادیو .

micropyle :

میکروپیل ، سوراخ بسیار کوچك مانند ، یك‌اوول بارور نشده که از میان‌آن هسته‌پولن داخل‌میگردد.

microsecond :

یك‌میلیونیم ثانیه .

microseim :

لرزش‌های‌خفیف درصحره‌های‌زمین.

microtome :

آلت مخصوص برش اشیاء بقشرهای بسیار نازك ، بطوریکه نور از آنها عبور کند ، و بتوان آنها را زیر میکروسکوپ‌دید . جسم موردبرش را توسط پیچ کوچکی بتدریج‌بسمت جلو داده و تیغه بسیار تیزی بسمت جسم‌حرکت‌میکند تاآنرا ببرد.

از محلی بمحل دیگر . مانند ، حرکت دسته‌جمعی مرغان ، قبل از آغاز زمستان.

mil:

$\frac{1}{1000}$ اینچ

mild clay :

خاك رس نرم و سست که معمولا ماسه‌دار میباشد .

mild steel :

پولاد نرم ، پولادکم کربن‌که در ساختمانها بکار رفته و پر کربن آن که سخت‌میباشد جهت ساختن‌ابزار آلات مورداستفاده قرارمیگیرد.

miliaria :

عرق‌سوز، بیماری‌حادالتهابی پوست که در نقاط گرمسیری فراوان است .

miliary :

ارزنی ، مانند : *m. tuberculoisis* سل‌ارزنی که طی‌آن دانه‌های سل‌در سراسرعضو یا نسج بطور یکنواخت پراکنده‌اند .

Milky Way :

کهکشان .

millboard :

مقوای ضخیم‌که در جلدکتاب بکار میرود .

milled metal :

فلزماشین‌شده . مانند : *milled lead* سرب‌ورق‌شده توسط ماشین .

Miller indices :

نماهای میلر ، دستگاه سه شماره‌یی که بمنظور بیان موقعیت سطح یك یا چند سطح از کریستال بکار میرود .

milli :

یکهزارم .

millibar :

واحد اندازه‌گیری فشار اتمسفر .

millilitre :

یکهزارم لیترکه برابر است با یك گرم‌آب‌خالص چهاردرجه‌حرارت.

milling :

فشردن و مالیدن پارچه در صابون یا اسید وآب . بمنظور جمع شدن وکوچك‌شدن‌آن. دراین‌حالت‌سطح پارچه بسیار نرم ولطیف میگردد .

Millstone Grit :

صخره شنی‌که بین چینه‌های آهکی و ذغال‌سنگ یافت‌شود .

milt :

اسپرز ، تخم‌ماهی‌نر ، باروركردن

ماهی ماده .

mimetic :

تقلیدی ، تقلیدکننده .

mineral :

مواد معدنی ، اجسام معدنی .

mineral oil :

نفت .

mineralogy :

معدن‌شناسی، کان‌شناسی . .

Minkowski world :

مختصات چهارگانه مینکوسکی : که بمنظور سهولت در فهم عقاید نسبیت و اخذ نتیجه بهتر و سریعتر در این مورد بیان‌داشته :(۱) بلندی (۲) پهنا (۳) فاصله درون جامد . (۴) زمان . بطور کلی مختصات عبارتست از : اندازه‌های فضا که بمنظور تعیین موقبیت یك‌جسم‌مورد استفاده قرار میگیرد .

minus colour :

رنگ منفی (درعکاسی) .

Miocene :

میوسین ، یك‌دوره سنگ‌شناسی که‌از ۳۵ میلیون‌سال‌قبل‌شروع‌شده‌وتا ۱۵ میلیون سال پیش ادامه داشته . و آن مقارن است با دوران شکل اولیه جانوران امروزی . کوههای آلپ و هیمالیا متعلق باین‌دوره میباشد.

miotic :

میوتیك ، تنك‌شدن مردمك‌چشم .

mirocidia :

ر.ش به : *cercaria* .

mirage :

سراب، کوراب ، انعکاس‌نوربراثر هوای‌رقیق ، مانندآنکه مسافری در بیابان تصور کند که بآب رسیده و چون نزدیك محل‌موردنظرش گردد چیزی‌جز خشکی نیابد .

mirror machine :

دستگاهی که گاز بسیار گرمی را (پلاسما) در فضای کوچکی در آن نگاهمیدارند ، بدین‌ترتیب، هنگامی که‌گاز مزبور درصدد فرار میباشد، یك میدان مغناطیسی آنرا بعقب و بسمت محفظه خود میراند . این دستگاه در مؤسسه مطالعات ترمو هسته‌یی مورد استفاده قرارمیگیرد.

miscarriage :

سقط جنین .

miscible :

مخلوط شدنی ، امتزاج پذیر، اختلاط پذیر .

mispickel :

سولفیدهای آهن و آرسنیك ، سنگ معدنی آرسنیك .

mito :

نخ ، ریسمان ، مانند :

mitochondria اجرام نخ مانند یا میله مانندی که ، بعقیده دانشمندان زیست‌شناس ، درسلولهای زنده وجود داشته و موادی میسازند که درداخل سلول اثرات شیمیائی بر جای میگذارد .

mitosis :

میتوز ، تقسیم غیر مستقیم که بشکل عالی تقسیم سلولهای اختصاصی بوده و مراحل چهارگانه ، پروفاز ، متافاز ، آنافاز وتلوفاز را دارا میباشد.

mitral valve of the heart :

دریچه میترال قلب ، که بشکل «M» میباشد : دریچهٔ دو لختی که بین بطن و دهلیز چپ قرار گرفته است.

mitral stenosis تنگی دریچه میترال که معمولا ناشی از تب رماتیسمی است .

mitre :

پیوندگاه چوبی ، که بشکل زاویه ۹۰ درجه بوده و گوشه‌های قاب عکس ومانند آنرا تشکیل میدهد .

Mo :

علامت شیمیائی (مولیبدنون) .

mock moon :

ماه کاذب ، تصویر مجازی ماه که بر اثر انکسار نور ناشی از بلورهای معلق یخ در هوا ، در مجاور ماه حقیقی بچشم میخورد .

mock-up :

ماکت هواپیما ، که مهندسین از روی آن هواپیماهای حقیقی را میسازند.

moderator :

رش به : *reactor* .

modern face :

نمای حروف چاپخانه .

modification :

تغییر شکل موجودات زنده یا گیاه که ناشی ازشرایط محیط زیست آنها بوده و ثبات شکل آنها بستگی به ثبات شرایط مربوط دارد .

ستون حلزونی : ستون استخوانی که در مرکز قرار گرفته و مجرای مار پیچی حلزون بدور آن می پیچد .

modilomvs :

modx :

واحد اندازه‌گیری مایعات .
آلت مایع رسان که مایعات را بطور مداوم ازمجرجی بقطر یك اینچ بخارج میراند .

تعدیل کردن . میزان کردن . برابر کردن. ازمایه‌ای بمایه دیگر بردن

modvtated.

modular ratio :

نسبت مدولی ، رابطه بین مدول قابلیت انحناء (الاستیسیته) اجسامی مانند، پولادو سیمان .

modulation .

تعدیل صدا، تغییر مایع .

module (of gear teeth):

مدول دندانه های دنده ، فاصله بین نقاط تماس دندانه های یك دنده با دندانه های دنده دیگر که بر ...

(۶/۱۴/۳) تقسیم میگردد .

modulus of elasticity :

مدول الاستیسیته ، اندازه گیری اجمالی تغییر حاصله در اندازه وشکل یك جسم یا ماده برحسب نیروی وارده بر آن جسم یا ماده .

moellen :

چربی که هنگام دباغی از پوست گوسفند گرفته وازآن لانولین تهیه میکنند (لانولین عبارتست از ، چربی سفید رنگی که دارای ۳۰ در صد آب بوده وازآن پمادزخم بندی میسازند .

mohair :

موهر ، موی مرغوز ، پشمی که ازموهای بسیار بلند تهیه کرده و پارچه مرغوبی ازآن میبافند .

Mohs scale of hardness

جدول سختی موهز ، ترتیب قرار گرفتن ۱۰ جسم معدنی بترتیب سختی وصفتی (۱) تالك، (۸) یاقوت (۹) سنگ سمباده (۱۰) الماس . هرگاه جسمی قادر به خراش دادن سنگ سمباده باشد ، درجدول در ردیف ۹½ قرارخواهد گرفت .

moire :

پارچه موجدار .

mol' mole :

گرم مولوکول ، مانند اتم های اکسیژن که وزن اتمی شان ۱۶ میباشدودو بهدو بیکدیگر پیوسته اندچون (O_2). لیکن وزن مولوکولی آن عبارت است از ۳۲ = ۱۶ × ۲ گرم یا گرم مولوکول .

molar teeth :

دندان آسیا .

mole :

موج شکن،سدچلولنگرگاه، آب بند، لنگرگـاه مصنوعی . مول گوشتی روی پوست بدن .

mole-drainer :

شیار کن، کانال کن،دستگاه مخصوصی که فاضل آب در زیر زمین ایجاد میکنند .

molecular :

مولوکولی ، ذره یی ، وابسته به . مولوکول . *molecular weight*

وزن مولوکولی عناصر که نسبت بهوزن یك اتم هیدروژن سنجیده میشود .

molecular clock :

ساعت اتمی .

molecular forces :

رش به : *Van der Waals* .

molecule :

مولوکول ، کوچکترین ذره یك جسم مرکب ومستقل که چون اتم، وجودش بستگی به عنصر دیگری نداشته باشد. یك مولوکول معمولاً از چند گروه اتم تشکیل یافته است .

Mollier diagram :

جدول مولیر ، جدول مزبور هنگام محاسبه حالت مایعات و بخار داخل یك توربین یا موتور ، مورد استفاده قرارمیگیرد . این جدول ،حرارت، فشار ، کیفیت (مانندخشکی) وحجم کامل را نشان میدهد .

Mollusca :

نرم تنان ، موجودات نرم تن . مانند صدف و حلزون .

molybdenum :

مولیبدنوم ، جسم بسیط فلزی نقره فام که بسیار دیر گداز بوده و، در لامپهای الکتریکی بکار میرود .

moment :

ممان، گشت آور، نیروی گشت آور .

moment :

اندازه نیروی یک آهن ربا ، اندازه مزبور از نیروهای گشت آوری که

یك آهن ربای واقع در مجاورت میدان مغناطیسی آهن‌رباهای دیگر حفظ کرده و آنرا ثابت نگاه میدارد ، و محاسبه بدست میآید .

moment of inertia :

ممان اینرسی ، گشتاور اینرسی . گرداندن یك چرخ سنگین با دور معینی دشوارتر از گرداندن چرخ سبکتری با همان دور میباشد . گشتاور اینرسی یك جسم عبارت است از ، سنجش دشواری تغییر دادن سرعت آن ، که بستگی به موقعیت محور ، شکل ظاهری ، وزن و شعاع دوران آن دارد .

momentum :

مقدار جنبش یك جسم که عبارتست از : جرم × سرعت . مثلا هرگاه یك توپ بوزن ۲۰۰ گرم با سرعت ۱۰۰ سانتیمتر در ثانیه حرکت کند ، مقدار جنبش آن عبارت خواهد بود از ، ۲۰۰×۱۰۰=۲۰۰۰۰ سانتیمتر گرم بواحد ثانیه . برای متوقف ساختن اجسامی با گشتاور مساوی در زمانی واحد ، نیروئی مساوی لازم است .

monatomic element :

عنصر تك اتمی ، عنصری که مولوکولهای آن دارای یك اتم بوده و اتم‌های آن ترکیب نمیگردند . مانند ، هلیوم .

Mond gas :

مخلوط گازهای مونواکسید کربن ، و اکسید کربن ، هیدروژن و ازت که از اثر عبور دادن هوا و بخار از روی ذغال سنگ ، در ۶۵۰ درجه سانتیگراد ، بدست میآید ، این مخلوط را گاز (نیم آبکونه) نیز مینامند .

Monel metal :

آلیاژ نیکل ، مس ، آهن ، منگنز ، سیلیکون ، کربن که در مقابل اثرات شیمیائی بسیار محکم و مقاوم است. آلیاژ مزبور در ساختمان کشتی ، موتور ، کارخانجات شیمیائی و کارخانجات تولید مواد غذائی بکار میرود .

Mongol idiot :

بلاهت مغولی ، نوعی نقیصه عقل مادرزادی با خصایص چوزه‌یی شبیه به نژاد مغول با چشمان مورب ، دهان باز و پشت سر پهن . معمولاً آخرین کودك والدین سالخورده دارای چنین خصایصی میباشند .

monkey :
تیرکوب، شمع کوب .

monkey wrench :
آچارشلاقی .

mono :
تك ، مفرد ، تنها ، مانند : نوریك رنگ monochromatic light . طول موج .

monobasic acid :
اسید تك بنیان ، اسیدی که دارای یك اتم هیدروژن بوده و چون آنرا با یك فلز تعویض نمایند ، تشکیل نمك میدهد ، مانند : اسید نیتریك HNO_3 .

monocoque :
ترتیبی از ساختمان هواپیما که پوشش بدنه آن وزن آنرا تحمل کرده و احتیاج به حمالههای اضافی ندارد .

monocotyledon :
گیاه تك لپه .

monoecious :
نروماده ، دوجنسه ، گیاهانی که دارای گلهای نروماده هستند مانند : درخت فندق .

monolayer :
قشر نازك یك مولوکولی ، مانند ، قشر روغن که روی آب قرار گرفته باشد .

monolith :
مونولیت ، ستون سنگی یك پارچه ، پایه یا ستونی که از سنگ یك پارچه یا سیمان ساخته شده است .

monopodial tree :
درخت یك پایه ، که در بالا شاخه داده و پایه آن تغییر نمیکند مانند ، درخت صنوبر و کاج .

monosaccharide :
مونوساکارید ، قند ساده بفرمول $C_6H_{12}O_6$ که نمونههای آن عبارتند از : گلوکز ، فروکتوز و گالاکتوز .

Monotype :
ماشین حروف چینی و حروف ریزی که حروف را یك بیك میریزد .

montage :
مونتاژ ، پیوستن چند عکس بیکدیگر و تهیه یك عکس واحد از آنها .

Monte Carlo method :
روش مونت کارلو ، روش مخصوصی از ریاضی که از پدیدهها و رویدادهای طبیعت تقلید میکردد .

Moorish arch :
قوس موریش ، سقف قوسی که منحنی های آن ، مانند نعل اسب ، در پائین هستند .

morain :

صخره‌ها و سنگهایی که از توده یخهای غلطان بجای‌مانده .

morbid :

بیمار ، مانند: *morbid anatomy*
قطع‌یافت‌ها و اندام‌های‌معیوب‌جهت کالبد شکافی .

morbilli :

رش . ← *measles* .

mordants :

ماده‌ثبوت‌رنگ ، ماده‌یی‌که برنگ میزنند تا آنرا ثابت کند .

moron :

کودن ، شخصی که ضریب هوشی او بین ۵۰و۷۴ باشد . شخص بالغی که طرز تفکر کودکان ۸-۱۲ ساله را داشته باشد .

morph :

شکل،فرم، چون در *morphology* شکل‌شناسی،مبحث‌شناخت‌موجودات زنده ، بلورها‌وچگونگی تشکیل و پیشرفت‌آنها .

morphia,morphine :

مرفین، جوهرافیون،که خواب‌آور وآرامش‌بخش میباشد .

Morse code :

سیستم مخابرات رمزی (مورس). یک سلسله نقاط و خطوط تیره بلند وکوتاه بجای‌خبر ، توسط دستگاه مخصوص مخابره میشود . (مورس دانشمندآمریکایی۱۷۹۱-۱۸۷۲)

mortar :

هاون،ملاط ، خمپاره اندازکوچک.

mortice,mortise :

زبانه، که داخل حفره‌یی هم اندازه خود شده و دوقسمت چوبی‌یا فلزی را بیکدیگر متصل میسازد .

mortise chisel :

قلم یا اسکنه مخصوص ایجاد زبانه درچوب .

morula :

تجمع عده‌یی سلول بصورت گلوله جامدکه‌ازنطفه‌های بارور و درحال رشد تشکیل یافته و پس از مدتی درون‌آن خالی میگردد .

mosaic :

موزائیك ، نقش‌هایی‌که از چیدن قطعات کوچك سنگهای الوان در کنار هم ، بوجود آمده باشد . قطعه سنگ‌های مزبور را معمولاً روی‌قالب سیمانی می‌نشانند .

mosaic disease :

بیماری موزائیك ، نوعی بیماری گیاهی‌که براثرآن لکه‌هایی‌بشکل

نقش و نگار موزائیک روی برگ‌ها بوجود میآید .

mosaic gold :

ماده‌یی که بشکل خاك طلا بنظر رسیده و ازحرارت‌دادن‌قلع، جیوه، کلوراید آمونیوم و گوگرد بدست می‌آید و بمصرف رنگ آمیزی میرسد .

motile :

جنبنده ، قادربحرکت .

motion study :

آموزش و مطالعه با روش بصری (فیلم) بدین‌معنی که انسان‌فیلم‌شخص رادرحال‌کار دیده و خطاهای وی‌را تکرار نکند .

motor nerve :

عصب‌حرکتی،عصب‌انتقال‌انگیزه‌های مولد حرکات عضلات .

mottled :

متخلخل ، راه راه ، رگه رگه ، رنگارنگ .

mould :

قالب ریخته گری، قارچ‌چندسلولی.

mould board :

تیغه منحنی گاوآهن یا بلدوزر و گریدر که زمین راکنده ومیتراشد.

mouldings :

گچ‌بری تزئینی سرستون یا روی دیوار .

Mousterian period :

دوره ماسترویان ، ۵۰-۱۰۰میلیون سال قبل ، همزمان با انسان *Neanderthal* . که یکی‌ازحیوانات اولیه شبیه بانسان بود .

movement :

حرکت یاگردش یك دستگاه مانند ساعت .

moving coil :

سیم‌پیچ‌متحرك،مانند،سیم‌پیچ‌یك‌دینام یا استارت که ایجاد الکتریسته میکند .

Mu :

رش به : *micro* .

Mu factor :

عامل تقویت‌صوت .

mu-mental :

آلیاژ آهن ، نیکل ، مس و منگنز که در ساختمان هسته الکترومگنت (آهن‌ربای الکتریکی) بکارمیرود. خاصیت‌آهن‌ربائی‌آن بسیار زیاد است .

mucilage :

محلول‌صمغی، محلول رزینی،چسب

گیاهی .

mucous :

غشاء مخاطی بینی، گلو و نشیمن گاه.

muffle-furnace :

کوره موفل، کوه آجری یا گلی که از خارج گرم شده و در کوزه گری و سفال سازی مورد استفاده قرارمیگیرد .

mulching :

پوشاندن پای درخت یا گیاه، با کود حیوانی بمنظور غذارساندن بریشه، مرطوب نگاهداشتن و جلوگیری از سرمازدگی .

mule :

نوعی ماشین ریسندگی .

mullion :

جزو ، میله یادماغه عمودی پنجره که شیشه‌ها را از یکدیگر جدا میسازد .

mult :

بسیار متعدد ، چون در : *multicellular* چند یاخته‌یی ، چند سلولی ، *multiparous* زن چندزا ، زنی که فرزندان بسیاری زائیده ، *multiple* چندگانه ، متعدد، *multi disc clutch* کلاج چند دیسکه در اتوموبیل .

multiplex :

مرکب، چندتائی ، متعدد ، روشی از ارسال چندین پیام تلگرافی از یك سیم و در یك زمان .

multistage rocket :

موشك مرکب، موشك چند مرحله‌یی، ترتیب قرار گرفتن چند موشك که یکی به‌پشت دیگری پیوسته باشد بطوریکه موشك ثانوی موشك نخستین راروشن کرده و چون سوخت خودش تمام شود سقوط میکند والاآخر.

mumps :

گوشك ، بناگوشك ، اوریون ، پاروتیدیت عفونی. التهاب حاد ویروسی غدد پاروتید که گاهی همراه با التهاب غدد خدوئی دیگر مانند، لوزالمعده تخمدان و بیضه است. و ممکن است منجر به‌عقیمی گردد .

muntz metal :

آلیاژمس وروی که درساختمان کف کشتی بکار میرود .

muriatic acid :

اسید موریاتیك ، نام قدیمی اسید هیدروکلریك که اینك از استعمال خارج شده .

murmur :

صدای غیرعادی درسمع قلب وعروق بزرگ بعلت اختلال دریچه میترال.

muscae volitantes :
نوعی‌مگس ، حشره‌یی که در نور شدید خالهائی در چشمانش مشاهده میگردد .

muscarine :
موسکارین ، آلکالوئید سمی‌بسیاری از قارچها که محرك پارا سمپاتیك بوده‌وضربان‌قلب‌را کند، ترشح‌اشك‌و بزاق‌وروده‌را زیاد و میوزیس‌ایجاد میکند.

Musci :
خزه‌ها ، جلبك .

muscovite :
میکای‌سفیدورق که دراهورالکتریکی مورد استفاده دارد .

musculature :
سیستم عضلانی ، سلسله عضلات بدن .

mustard oil :
روغن‌خردل ، ترکیبی‌ازگوگرد ، گروههای هیدروکربن ، کلرین و ازت .

mutarotation :
تغییر در نیروی پیچش نورپلاریزه توسط مایع درحال‌سردشدن.

mutation :
شروع پیدایش یك دگرگونی در گیاه . تغییردر ژن‌های یاخته ، یا موجود زنده که سبب بروز تفاوت آن با اسلافش میگردد . این دگرگونی‌ها موروثی میباشند .

mutual :
دوسره،متقابل ، منحنی‌که‌نمایشگر چگونگی جریان تغییر آنود در لامپ رادیو ، برحسب ولتاژ میباشد .

mutual induction :
القاء الکترومغناطیسی .

my :
مربوط به عضلات ، چون در *myalgai* درد عضلانی ، درد ماهیچه .

myasthenia gravis:
ضعف‌شدید عضلانی، بیماری‌که‌باعث ضعف‌شدید عضلانی گشته و ناشی از اختلالات شیمیائی در انتهای‌اعصاب میباشد .

myc :
مربوط به‌قارچها .

mycelium :
میسلیوم ، رشته‌های سفیدی که‌ریشه قارچ‌را تشکیل میدهند.

mycetin :
میستین،ماده‌یی که ازقارچ‌استخراج

کرده و در درمان بعضی از بیماریها بکار میبرند مانند ،

Chloremycetin که از *actinomyces* (نوعی قارچ که از آن آنتی بیوتیك تهیه میکنند) گرفته و در درمان بیماری تیفوئید و دیگر بیماری‌های مشابه بکار میبرند .

mycology :

قارچ شناسی .

mycorrhiza :

میکوریزا ، پیوستن قارچ بیکدیگر بطوریکه تشکیل گیاه بلندتری را داده و یکدیگر را در این مورد یاری کنند .

mycosis :

میکوسیز ، بیماری قارچی.

mydriatic drug :

داروی‌متسع کننده‌درمردمك‌چشم.

myel :

مغزاستخوان،چربی میان‌استخوان.

mylonite :

میلونیت ، صخره‌یی که از انهدام صخره‌های دیگر بوجود آمده و خصوصیات صخره‌های دوران اولیه را ازدست داده باشد .

myo :

میو. عضله، چون‌در *myocarditis* التهاب عضله قلب، التهاب‌میوکارد.

myoglobin :

میوگلوبین ، پروتئین موجود در ماهیچه‌ها که باعث قرمزی رنگ پوست‌میگردد.

myopia :

میوپی ، نزدیك‌بینی ، نقص‌دید که معمولا ناشی از زیاد بودن قطر قدامی‌خلفی کره چشم‌ناشی شده ودر نتیجه تصویرشیئی‌درجلو شبکیه‌قرار میگیرد .

myosin :

میوسین ، پروتئین اصلی ماهیچه ، که در آب غیر محلول بوده و در مواد قلیائی نمکی، که درآن‌تشکیل ژله را میدهد ، محلول میباشد . پروتئین‌مزبورازز نجیرمولوکولهای چین‌خور تشکیل‌شده است .

myosis :

تنگ شدن‌مردمك‌چشم .

myotics :

داروئی‌که باعث تنگ شدن‌مردمك چشم میگردد .

myriapods :

از دسته هزارپا . هزارپایان .

myriapods :
مربوط به‌پرده‌صماخ، یاپرده گوش،
چون‌در، *myringitis* التهاب‌پرده
صماخ.

myrmeco :
مربوط به‌مورچه ، چون در ،
myrmecophagous مورچه‌خواری.

myxoedema :
میکزدم ، سندرم بالینی ، کم‌کاری
غده‌تیروئید که باکندکاری، کندذهنی
کم‌شدن ضربانات قلب و حرارت و
بالاخره پف‌آلودبودن چهره همراه
میباشد .

myxomatosis :
بیماری خرگوش که ناشی از نوعی
ویروس میباشد .

myxomycetes :
موادآلی بسیار ساده قارچی‌شکل که
روی‌چوب‌پوسیده و خاك میروید.

N

N :

علامت شیمیائی *nitrogen* ازت.

N.T.P.: normal thmperature and pressure :

N.T.P.

normal temperature and pressure

حرارت و فشارمعمولی .

N truss :

رش‌به : *pratt truss* .

Na :

علامت شیمیائی سدیم .

nab .

خط صخره‌ها در زیرآب .

nacelle :

ظرف یا محفظه جدا شده موتور از بدنه هواپیما یا سفینه .

nacre :

مواد شیشه‌یی رنگارنگ در داخل صدف‌یاماهی‌صدف*nacrous crystal* بلوری که دارای کیفیت و ظاهری این‌چنین باشد .

nadir :

نظیرالسمت ، واسطه سمت‌الرأس .

naevus :

لکه قرمزی‌بر روی‌پوست‌که معمولا کوچك وگاهی‌هم بزرگ بوده و نیمی ازصورت را میپوشاند . لکه مزبور ناشی ازایجادگره کوچکی در رگها بوجود میآید .

nagana :

بیماری دامی که ناقل آن مگس تسه میباشد .

nan :

گورزا ، شخصی که فاقد رشد کامل جسمانی میباشد .

nankeen :

پارچه پنبه‌یی تیره‌رنگ که دارای راه‌های برجسته بوده و بمصرف دوختن کیسه میرسد .

nap :

خواب یا کرك پارچه .

naphtha :

نفتی که از تقطیر ذغال‌سنگ بدست می‌آید .

naphthyl-acetic acid :

اسید آسیتیك نفیتل ، ماده‌یی که باعث رشد گیاه میگردد . لیکن مقدار بیشتری از آن علفهای هرزه‌را معدوم میسازد .

nappe :

چین‌خوردگی‌های زمین ، مانند چین‌خوردگی‌های آلپ .

narcissism :

خودپرستی ، خودستائی ، عشق بخود . در روان‌پزشکی ، نوعی انحراف جنسی که طی آن خود شخص ، موضوع عشق جنسی خویش است .

narc :

خواب ، چون‌در *narcolepsy* ، نارکولپسی ، حمله خواب . بیماری که باعث حمله ناگهانی‌وغیرارادی خواب میگردد . *narcosis* ، خواب بسیارعمیقی که براثراستعمال داروهای مخصوصی عارض انسان میگردد . *narcotic drug* داروی خواب‌آور .

nares :

سوراخهای بینی .

narrow gauge(railway):

راه‌آهن باریك ، راه‌آهنی که فاصله ریل‌های آن از یکدیگر کمتر از ۴ فوت و $۸\frac{۱}{۲}$ باشد .

nasal :

مربوط به‌بینی .

nascent gas :

گاز نوظهور ، نوعی گاز که طی يك تأثیر شیمیائی بوجود میآید و آن گازی است بسیار فعال .

natatory,natatorial-(organ):

اندام‌های شنا .

natural frequency :

فرکانس طبیعی . یك پاندول با طولی معین، که مایل به نوسان با فرکانسی معین میباشد . این حالت از نوسان را طبیعی گویند . لیکن میتوان آنرا وادار به نوسان سریعتر و شدیدتری نمود که در این صورت از حالت طبیعی خارج میگردد .

natural logarithm :

لوگاریتم طبیعی ، ر.ش. به Napierian .

natural scale :

گام یا ردیف طبیعی (ساده) مانند، یك سری نوت موسیقی که فرکانس های صوتی آنها چندتائی هستند. چون، ارقام: ۲۴ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۶ و ۴۰ و ۴۵ و ۴۸.

natural selection – (theory of) :

نظریه بقای احسن یا بقای انسب ، مبنی بر اینکه زاده حیوان یا گیاه با والدین خود کمی تفاوت دارد و آندسته از زاد و ولدی با محیط زندگانی خودسازش بیشتری دارند که زنده مانده و بحیات ادامه میدهند، درغیراین صورت میمیرند .

nauplius :

ناپلیوس ، شکل اولیه خرچنگ سانان ، مانند خرچنگ خوراکی و غیرخوراکی .

nausea :

تهوع ، احساس ناراحتی در معده ، تنفر از غذا و تمایل به استفراغ .

nautical mile :

میل دریائی ؛ $\frac{1}{60}$ درجه عرض جغرافیائی که در بریتانیا معادل ۶۰۰۰ فوت محسوب میگردد .

Ne :

علامت شیمیائی *Neon* نئون.

Neanderthal man :

انسان نآندرتال ، که بین ۱۰۰-۵۰ هزارسال قبل میزیسته و نسل آن منقرض شده .

neap tide :

جذر و مد کوتاه که بین ۵ تا ۶ روز قبل ازماه نو و قرص کامل آن بوجود میآید .

neat's foot oil :

روغن پاچه دام .

nebula :

غبار و لکه های ابر در اطراف بعضی ازستارگان . غبارهای حلقوی و حلزونی بسیار دور که احتمالا ستارگان جدید از آنها منشعب میگردند .

nebulizer :

سیفون ، آب فشان .

necro :

مرده ، چون‌در، *necropsy* کالبد گشائی، کالبدشکافی .

nectar :

شهد ، ماده‌قندی‌گیاه‌که زنبورعسل، ازآن عسل تهیه میکند.

nectary :

کیسه شهد .

necto :

مربوط بشنا، *nectopod* ،اندام‌های شنا ، *necton* ، موجودات شناگر دریا .

needling :

شمع بندی موقت زیر دیوار هنگام زیرسازی ساختمان . سوراخ‌کردن یا سوزن زدن‌پوشه عدسی چشم‌برای ورودزلاله بآن وجذب عدسی، که‌در عمل‌جراحی‌آب‌مرواریدانجام‌میشود.

negative :

منفی ، فیلم منفی درعکاسی .

negative electricity :

بارمنفی الکتریسته .در الکتریسته دونوع بارمثبت (+) ومنفی(−) وجود داردکه چون مقدارآنها مساوی باشد ، یکدیگر را خنثی میکنند .

negative resistance :

مقاومت منفی ، خواص مدارهای خاصی از الکتریسته‌که درآن ها ، شدت جریان بسرعت بالارفته ، درصورتی‌که ولتاژ لازمه محرك‌آن تنزل میکند .این‌کیفیت را بمنظور نوسانات الکتریکی بوجود میآورند

nematocyst :

دسته یی از حیوانات زشت ونفرت انگیز دریائی مانند ، هشت پا و مارماهی .

Nematode worms :

دسته‌یی از کرم های انگل‌که بعضی گرد وبرخی‌دیگر نخ مانند وقلاب دار هستند .

neo :

نو ، جدید ، چون در *neolithic period* عصر سنگ جدید که طی‌آن ابزار های سنگی صیقلی ساخته شد . وآن از ۱۰۰۰۰سال قبل شروع میشود .

neon :

نئون، گازبیرنگی که‌تقریباً $\frac{۱}{۵۰۰۰۰}$ اتمسفر را تشکیل میدهد .گاز مزبور بر روی مواد دیگر بی اثر

بوده ولامپ هـای نئون را بـا آن پر میکنند .

neonatal mortality :

میزان مرگ ومیر نوزادان .

neopallium :

نئوپالیوم ، بخش پیش رفته مغز . استشمام بو درحیوانات اولیه حائز اهمیتی بسیار بود تـا اینکه حواس بینائی ، شنوائی ، حـرکات بدیع عضلات ولامسه در مغز پیش رفته ، از اهمیت آن کاست .

neoplasm :

نئوپلاسم ، رشد جدید نسجی نا بجا. پیشرفت یك بیماری مانندا سرطان).

Neoprene :

نئوپریـن ، لاستیك مصنوعی که از کلروپرین (ترکیب آسیتیاین واسید هیدروکلریك) تهیه‌میکنند .

Neosalvarsan :

نئوسالـوارسن ، نـوع جدیـد سالوارسن ، که در معالجه سیفلیس مورد استفاده قرار میگرد .

Neozoic period :

واحد محاسبه مقدار برق یك تلفن که ضعف جریان انرژی صوتی را توسط آن بیان میکنند .

neph :

ابر ، چون در ، *nepheline* ، نفلین مواد معدنی سفید ابری که در سنگ هـای آتش فشانی وجود دارنـد . (مانند سیلیکات سدیم وآلومینیوم) .

nephr :

کلیه، چون در، *nephritis* تورم یا التهاب کلیه یـا *nephrosis* بیماری کلیه .

neptunium :

نپتونیم ،عنصری که ازاورانیم بوجود میآید . چون یك نوترون به یك اتم اورانیم سنگین (U۲۳۸) بیفزایند یك(U۲۳۹)بوجود میآید، که ازآن یك الکترون منشعب شده و به نپتونیوم مبدل میگردد .

neritic zone :

منطقه نریتیك ، طبقه‌یسی از دریـا بعمق ۶۰۰ پا . عمق ۶۰۰ پـائـی دریا .

Nernst heat theorem :

رش به *entropy* .

nerve - block :

بلوکاژ یاوقفه عصب ،تزریق داروی بیحس‌کننده یکی ازاعصاب بمنظور وقفه احساس درد .

Nessler's solution :

محلول نسلر،محلول قلیائی یدید جیوه ویدید پتاسیم که وجود آمونیاك درآب را تأیید میکند .

netting index :

لاستیك وپلاستیك هایی که اززنجیر بسیار طویلی از مولوکولها وتعداد معینی از زنجیرهای متقاطع ساخته میشوند .
زیاد بودن تعداد زنجیرهای متقاطع رابطه مستقیمی با دوام و مقاومت لاستیك وپلاستیك ساخته‌شده‌درمقابل رطوبت دارد .

nettle rash :

کهیر، که اغلب براثر خوردن پروتئینی که بدن درمقابلش حساسیت دارد، بوجود میآید .

neur :

مربوط به اعصاب ، چون در : نورالژی *neuralgia* درپی درد، درد شدید در مسیر یك عصب که همراه با تغییرات مشهود یك عصب نیست .

neur :

مربوط به رگه ، یا بر جستگی روی بال حشره . چون در ، *Neuroptera* حشره رگ‌بال .

neurglia :

نوروگلی، نسج محافظ مغز ونخاع

neuro lemma :

رش به) . *neurilemma*

neuron ' neorone :

نورون، یاخته عصبی کامل یك سلول عصبی با رشته هایش .

neurosis :

پریشان روانی،اختلال پسیکوژنیك که دارای علائمی است مانند اضطراب ، افسردگی هیستری و وسواس .

neuter :

خنثی ، مانند مورچه های کارگر .

neutral :

بی رنگ ، خنثی ، بیطرف ، بی‌اثر.

neutral axis :

محورخنثی . درسمتی از یك محور درحال خمش، کشش،
و در سمت دیگر آن فشار ایجاد میگردد . بنا بر این ، محورخنثی بین این دوحالت کشش و فشار ، واقع گردیده است .

neutral equilibrium :

رش به ، *equilibrium* .

neutrino :

ذرات بدون‌بارالکتریکی که دارای

جرم بسیار کوچکی میباشند . دانشمندان عقیده دارند که ذرات مزبور از تقسیم شدن مزون ها بوجود میآیند

neutron :

نوترون ، ذره یی خنثی که هسته اتم را تشکیل میدهد . برای مثال ، اتم هیدروژن از یك پروتون و یك الکترون که بدور آن میگردد ، تشکیل یافته . لیکن هسته اتم یك هیدروژن سنگین ، از یك پروتون و یك نوترون تشکیل یافته است . جرم یك نوترون تقریباً یك درصد سنگین تر از جرم پروتون میباشد .

neve :

توده های سخت برف منجمد در ارتفاعات کوهستانی .

newsprint :

کاغذ ارزان مخصوص روزنامه و مانند آن .

newton :

نیوتن ، واحد نیرو در سیستم M.K.S. نیروئی که باعث میشود جسمی بوزن یك کیلوگرم طول یك متر را دریك ثانیه طی کند .

newtonian telescope :

تلسکوپ نیوتن ، نوعی تلسکوپ که بیننده از میان عدسی واقع در کنار لوله آن ، تصویر ستاره مورد نظر منعکس شده در یك آئینه مقعر را ، می بیند .

newton's disk :

دیسك نیوتن ، یك صفحه مدور که آنرا برنگ های مختلف طوری آراسته اند که چون بسرعت بگردانند رنگ آن سفید بنظر خواهد رسید .

Newton's law of cooling:

قانون سرد شدن نیوتن ، مقدار خنك شدن یك جسم بستگی به حرارت نسبی مجاور آن دارد . بنا بر این هرگاه حرارت جسم مزبور ۳۰ درجه از هوای مجاور گرمتر باشد دقیقه یی ۶ درجه خنك تر خواهد شد ، وچون ۱۵ درجه گرمتر ازهوای مجاورش باشد ، دقیقه یی ۳ درجه خنك تر میگردد . البته بایستی بخاطر داشت که این قانون زیادهم صحت نداشته ونمیتوان بآن اعتماد کرد . بخصوص هنگامیکه حرارت جسم بسیار گرمتر از حرارت هوای مجاور باشد .

Newton's laws of motion:

قوانین حرکت نیوتن (۱) هرجسم فقط براثر نیرو ، تغییر حرکت میدهد ، مگر آنکه نیروی دیگری روی آن تأثیر داشته باشد که دراین

میتوان به طول موج نور پی برد . (اسحق نیوتن دانشمند انگلیسی ۱۶۴۲ - ۱۷۲۷) .

Ni :

علامت شیمیائی نیکل .

niacin :

نام اسید نیکوتینیک که در ایالات متحده بآن اطلاق میگردد .

niccolite :

نیکولیت، سنگ باهمیت نیکل ، که قسمت اعظم آن از آرسنید نیکل تشکیل یافته است .

Nichrome :

واژه تجارتی آلیاژ نیکل ـ کرومیوم . آلیاژ مزبور در حرارت‌های زیاد مقاوم بوده و تغییر شکل نمیدهد . از اینرو بمصرف سیم بخاری برقی منازل میرسد .

nickel :

نیکل ، فلز سفید رنگی که مصرف آبکاری فلزات راداشته و در آلیاژ نیز بکار میرود .

nickel-iron-alkaline - accumulator :

رش به : *Edison* .

Nicol prism :

منشور نیکول ، این منشور باعث

صورت جسم مزبور سرعت و مسیر یکنواختی خواهد داشت (۲) نسبت سرعت جسم بستگی به مقدار نیرو دارد وجهت تغییر نیز درجهت نیرو میباشد . (۳) عمل و عکس العمل جسم مورد بحث مساوی، ولی عکس یکدیگر خواهند بود. مانند، حالت کتابی بر روی یک . بدین‌معنی که هر اندازه میز بکتاب فشار بیاورد، کتاب نیز همان مقدار فشار را به میز وارد خواهد آورد. این حالت درست مانند رهاشدن گلوله از تفنگ میباشد ، یعنی در زمانیکه گلوله میخواهد بجلو رها شود لگد تفنگ بمنزله عکس‌العملی برای آنست .

Newton's rings :

حلقه های نیوتن، هرگاه یک عدسی نیمه محدب راروی صفحه یی مسطح قراردهیم، حلقه های کوچک تاریک وروشنی مشاهده خواهیم کرد. دراین حالت باید دانست که ، نور منعکس ازصفحه ، یا به نور منعکس اززیر مسطح عدسی کمک کرده وباعث ایجاد حلقه روشن میکند و یا آنکه آنرا خنثی کرده و ایجاد حلقه تاریک مینماید . اینک با محاسبه انحنای شناخته شده عدسی وپهنای حلقه ها

که درپولاد دیرگداز بمنزله آلیاژ بکار میرود . نام دیگر این فلز *Columbium* میباشد .

nipple :

نوك‌پستان ، پستانك ، تکه اضافی در سرلوله ، قسمت رابط لوله گاز اتوموبیل، گریس خور ماشین یا اتوموبیل .

Nissl Bodies :

توده‌های کوچك گوشه‌داردرسلولهای عصبی (پروتئین + آهن) . مواد مزبور بطور یکنواخت در سلول پراکنده‌اند لیکن گاهی در نتیجه اثرات شیمیائی بصورت توده در می‌آیند .

nitramines :

نیتروآمینه ، موادی که ازآمونیاك NH_3 بوجود می‌آیند . مانند، *methyl amine* CH_3NH_2 وجود درنیترآمین .

nitrates :

نمك‌های اسید نیتریك HNO_3 مانند، نیترات‌پتاسیم KNO_3

nitration :

تغییر دادن نیتریت‌ها ، مانند ، (نیتریت‌پتاسیم KNO_2).

nitre :

قرار گرفتن امواج نور بحالت موازی میگردد.

nicotine :

نیکوتین ، ماده سمی موجود در توتون .

nicotinic acid :

اسید نیکوتینیك ، بخشی از گروه ویتامین‌های B که کمبودآن دربدن باعث‌بیماری (پلاگر) التهاب‌زبان، پوست، اعصاب محیطی و تغییرات نخاع شوکی میگردد .

nictitating membrane :

غشاء چشمك پرندگان که باعث تمیز شدن‌چشم میگردد .

nid :

آشیانه ، چون‌در، *nidification* ، لانه‌سازی ، آشیانه‌سازی .

Ni fi :

رش.به : *Edison* .

nigr :

سیاه ، چون در ، *nigrescent* سیاه شدن .

nimbus :

ابرهای سیاه و بی‌شکل ، هاله ، ابر بارش‌دار .

niobium :

نیوبیوم، عنصرفلزی خاکستری‌رنگ

رش به *nitrates* .

nitric acid :

أسید نیتریك ، جوهر شوره .

nitric oxide :

اکسید نیتریك ، گازی بیرنگ بفرمول (NO) که بـا مخلوطی از هوا یا اکسیژن تشکیل پروکسید نیتروژن (NO_2) را میدهد .

nitride :

ترکیب یك فلز با ازت . *nitriding* . سخت کردن سطح پولاد بوسیله عبور دادن گاز آمونیا (NH_3) از روی آن .

nitrification :

انجام اعمال شیمیائی توسط اسید نیتریك .

nitrifying bacteria :

بـاکتری نیتریفه شده ، چون باکتریهای ریشه گیاهانی مـانند : لوبیا ، نخود که ازت هوا درآنها تشکیل نیترات میدهد .

nitrile :

نیتریل ، نام قدیمی سیانید (CN) ریشه یك هیدروکربـن ، یعنی ، R.C ⋮ N .

nitrites :

نیتریت ، نمکهای اسید نیتروس ، مانند ، نیترات سدیم $NaNO_2$. نیتریت آمیل ، نیتریت اتیل و نیتریت سدیم دراختلالات قلبی بکارمیروند ، تا عروق و شریانها را گشاد کرده وکار قلب را آسان نمایند .

nitrobenzene :

ترکیبات نیترو .

nitrochalk :

نیترات آمونیم + کربنات کلسیم ، کود کشاورزی میدهد . کود مزبور بسیار مؤثر و مفید بوده و معمولا آنرا درسطح خاك بکارمیبرندتا سبزی بهاره هرچه زودتر بدست آید .

nitro-celluloses :

ترکیباتی که از اثر اسید نیتریك و اسیدسولفریك بر روی سلولزهـا بدست می آید .

nitro-compounds :

ترکیبات نیترو ، که دارای گروه NO_2 مانند بنزین $C_6H_5NO_2$ بوده وبمصرف تهیه آنیلین رنگ سازی و عطرسازی میرسد .

nitrogen :

نیتروژن ، ازت ، یك گاز که ۷۵ درصد وزن و ۷۸ درصد حجم اتمسفر را تشکیل میدهد .

nitrogen cycle :
گردش ازت درطبیعت ، که از تغذیه گیاه به حیوان رسیده سپس از حیوان دفع و بصورت باکتری مجدداً به خاك می پیوندد .

nitrogen fixation :
استقرار ازت ، جداشدن ازت ازهوا وپیوستن به یك ترکیب ، مانند ترکیب اکسیژن و ازت توسط یك جرقه الکتریکی .

nitrogenous foods :
غذاهای ازت دار ، پروتئین تقریباً دارای ۱۵ درصد ازت میباشد ، و غذاهای ازت دار عبارتند از آندسته غذاهائی که دارای مقدار زیادی پروتئین هستند . مانند گوشت که ۱۵ تا ۲۰ درصد پروتئین و ژلاتین دارد .

nitroglycerine :
نیترو گلیسرین ، ماده منفجره یی که از اثر اسیدهای نیتریك وسولفوریك بر روی گلیسیرین بدست میاید .

nitrohydrochloric acid :
اسید نیترو هیدروکلریك ، که ترکیبات آن عبارتست از یك قسمت اسید نیتریك قوی + ۴ قسمت اسید هیدروکلریك قوی . ترکیب مزبور طلا را در خود حل میکند . بعنوان دارو نیز جهت اختلالات هاضمه و کبد مصرف میگردد .

nitro - lime :
سیناميد کلسیم ، که چون آنرا روی خاك بکار برند علفهای هرزه را معدوم ساخته و چون یك هفته قبل از بذر پاشی با خاك مخلوط کنند کود مرغوبی را تشکیل میدهند .

nitroso - compounds :
ترکیبات نیتروزو ، که دارای گروه های نیتروزو NO میباشند مانند نیتروزو بنزین C_6H_5NO این ترکیبات بیشتر در رنگ سازی مورد استفاده قرار میگیرند .

nitrous acid :
اسید نیتروس ، HNO_2 نمك های اسید نیتروس که از نیتریت ها تشکیل شده اند . مانند ، نیتریت سدیم ، $NaNO_2$.

nitrous oxide :
اکسید نیتروس ، N_2O که آنرا (گاز خنده آور) مینامند ; زیرا دندانپزشکان آنرا جهت بیهوش کردن بیمار بکار میبرند .

niv :
برف ، چون در ، *niveous* برفی .

noble metals :

فلزات گرانبها ، چون طلا ، نقره پلاتین ، وماننداًنها که مورد حمله اسید های معمولی قرار نمیگیرند .

noci :

صدمه ، زیان ، چون در *mociceptive reflex* حالت بیخبری که انسان را از صدمه مصون دارد مانند بستن چشمان .

noct :

شب ، چون در *noctambulation* راه رفتن درخواب .

node :

نقطه مضاعف (هندسه) . ملتقی .

nodule :

گرهك ، گره کوچك ، چون گره های کوچك ریشه لوبیا که در آنجا باکتری های ازت ساز زندگی میکنند .

nog :

آجر چوبی

nogging :

پر کردن بین کلاف چوبی یا چار چوب ، بوسیله آجر .

noise :

صدای نامطلوب در رادیو ، سر و صدا وهمهمه .

nomenclature :

فهرست اصطلاحات ویژه یك دستگاه وماننده آن . صورت اسامی .

nomography :

فن قانون گزاری .

non :

بدون ، بی (پیشوندی است) چون کلمه *non - bearing* ، دیوار بی بار

noradrenalin :

نور آدرنالین ، هورمونی که همراه با آدرنالین در غدد فوق کلیوی ساخته شده و اثر رگ بند شدیدی دارد و در شوك بسیار آرام داخل ورید تزریق میگردد .

Nordhausen sulphuric acid :

اسید سولفریك نود هازن ، اسیدی است بسیار قوی که از ترکیب انیدرید سولفریك در آب بدست میاید وتشکیل (SO_4H_2) میدهد .

noritic rock :

یك سنگ آتش فشانی با دانه های زبر و خشن .

norm :

میزان ، مأخذ . حد وسط چند اندازه کم وزیاد .

قرار داشته .

nova :

نووا ، ستاره‌یی که‌برای مدت چند روز درخشان شده و مجدداً رنگه آن به پریدگی میگراید . ستاره مزبور در ابتدا بسیار عظیم بوده لیکن بعلت از دست دادن هیدروژن موجوددرآن ، درحال کوچك شدن میباشد. ۵ عدد از این نوع ستاره بین سالهای۱۹۳۵ - ۱۹۰۰ کشف شد .

Novarseno benzol :

نوسال وارسون ۹۱۴ ، داروئی که برای معالجه سیفلیس استعمال میگردد . این دارو محلول تر و از سالوارسون بوده و تزریق آن کم درد تر ازآن میباشد .

Novocain :

داروئی بیحس کننده که اثر آن شبیه کوکائین بوده و هنگام کشیدن دندان بمنظور تخفیف درد ، بپای آن تزریق میکنند .

nuclear :

هسته اتم .

nucleic acid :

اسید های ناکلیك ، اسید های پیچیده یی که ازترکیبات قندگروه

normal :

متوسط ، میانه ، معمولی چون حرارت معمولی بدن انسان (۳۷ درجه سانتیگراد) .

normalizing steel :

نرمالیزه کردن پولاد بدین ترتیب که آنرا بطور متناوب گرم و سرد میکنند تا باور های بسیار نرمی بدست‌آمده ونیروهای کشش و فشار داخل آن ازبین بروند .

normal salts :

نمك هایی که کلیه‌اتم های هیدروژن اسید موجود درآنها ، با یك فلز جا بجا میشوند. چون سولفات‌سدیم (Na_4SO_4)لیکن بیسولفات‌سدیم ($NaHSO_4$) شامل این تغییر و تحول نمیگردد .

Norman :

سبك‌مخصوصی ازساختمان که‌ازسقف های قوسی تشکیل شده است .

nosology :

دسته بندی بیماریها .

noto :

پشت ، (پیشوندی است) چون در کلمه ، ***notochord*** میله قابل انحنائی که بجای ستون فقرات حیوانات دوزیست دوران گذشته

قسفات ، وگروه ازت تشکیل یافته اند .

nucleo – protein .

پروتئینی که ازاسید ناکلیك تشکیل یافته است .

nucleolus :

جرم چگال موجود در هسته اتم .

nucleon :

ذرات موجود در هسته اتم . واژه کلی پروتون ونوترون .

nucleus :

هسته یاعامل زندگی یك سلول . قسمت مرکزی ومهم یاخته که برای رشد ، تغذیه و تکثیر آن ضروری است .

nucleus (of atom) :

هسته اتم ، که از پروتون ونوترون ها تشکیل یافته و الکترونها بدور آنها درحال گردشند .

nudation :

برهنه سازی ، لخت سازی ، عاری کردن قطعه‌زمینی ازدرخت وگیاه.

null :

هیچ ، هیچکدام (پیوندی است) چون درکلمه *null method* روش نال ، روشی‌از توزین یك مقدار در مقابل مقدار دیگر بطوریکه ترازو صفر را نشان دهد . توزین توسط ترازوی آزمایشگاهی .

nutation :

رقص‌محوری ، نوسان،پیچ ، گردش.

nux vomica :

دانه‌گیاهی‌که از آن استریکنین میگیرند .

nyct :

شب ، (پیشوندی است) چون در کلمه *nyctalopia* شب‌کوری .

nylon :

دسته یی از آمید های پیوسته (ترکیبات ازت)که از موادی مانند اسید ادیپیك تشکیل شده اند، الیاف بدست آمده بمصرف بافتن جوراب ابریشم مصنوعی‌ومنسوجات مشابه میرسند .

nymph :

حشره نوزادوتکامل نیافته .

nystagmus :

نیستاگموس ، حرکت موجی ، غیر ارادی ومکررکره چشم .

O

O :

علامت شیمیائی اکسیژن .

obelia :

موجودی آبزی وگیاه مانند : هر غنچه‌یی که‌روی ساقه‌آن بروید خود تبدیل به‌یك گیاه جدید،یگردد.

obesity :

واژه طبی‌چاقی .

object glass :

عدسی‌تلسکوب یا میکروسکوپ.

oblate :

شلجمی‌شکل ، پیازی‌شکل،دوسرفرو رفته .

obligate:

مقید ، آنچه نتواند شکل دیگری داشته باشدیا به‌طریق دیگری بحیات ادامه‌دهد .

oblique system of-crystals :

رش‌به: *monoclinic* .

obsession :

وسواس ، فکریا هیجانی که علیرغم تلاش شخص برای ردکردن آن، در ذهن‌وی‌باقی بماند .

obsidian :

شیشه‌های سیاه یا سبزرنگ‌که در آتش‌فشان تشکیل میگردد .

obstetrics :

مامائی ؛ بخشی ازعلم‌طب که به‌امور آبستنی و زایمان‌مربوط میگردد .

obturator :

سدادی ، مسدودسازی، هرچیز کـه بمنظور جلوگیری ازفرار گازومانند آن بکار رود .

obtuse :

باز، منفرج، چون در *O.angle* زاویه منفرجه .

occiput :

پشت‌سر، عقب‌سر.

occlusion :

مسدودسازی،مسدودکردن سوراخی بمنظور جلوگیری از فرار مایع و مانندآن.

occultation :

پوشیدگی ، استتار، پنهان شدن ستارگان و سیارات درپشت‌ماه.

ocellus :

لکه‌های کوچك رنگین روی برگ‌یا بالهای پروانه .

ochre :

گل‌اخری، خاك زردمایل‌بقهوه‌یی که دررنگ سازی بکارمیرود .

octa :

هشت. چون‌درواژه *octahedron* جسم‌هشت ضلعی، *octane* یك‌هیدرو-کربن‌پارافین که‌مولوکول‌آن‌دارای هشت اتم‌کربن میباشد .

octahedral system of-crystals :

رش به: *cubic*

octant :

نوعی‌زاویه‌یاب که تا ۹۰ درجه را اندازه‌میگیرد .

octopod :

هشت‌پا ، جانور دریائی کریه‌المنظر چون *octopus* .

ocul :

چشم ، چون درواژه *oculist* چشم‌پزشك .

ode :

پس‌وندی در آخر کلمات مربوط به‌الکتریسته‌چون، در-

tritode,diode,anode,cathode,electrode

و مانندآنها .

odometer :

مسافت‌پیما ، راه‌پیمـا ، کـه جهت اندازه گیری‌عمق‌دریا بکار میرود.

odonata :

دسته‌یی ازحشرات که شامل‌سنجاقك نیز میگردد .

odont :

دندان ، چون درواژه *odontic* دندان مانند، شبیه‌دندان .

oedema :

خیز، ورم.

oedipus complex :

عقده اودیپ، نوعی بیماری روانی که طی آن، فرزند ازپدرش نفرت داشته وسعی میکندتمام محبتمادرش رابخود اختصاص دهد.

oersted :

اورستد، واحد اندازه گیری نیروی میدان مغناطیسی.

oesophagus :

مری، لوله سراسری غذا که ازحلق شروع شده و به معده ختم میشود.

oestrus :

هوس و التهاب ناگهانی جنسی جنس ماده.

oestrogens :

استروژن، موادی که توسط تخمدان ساخته میشود. مواد مزبور باعث رشدغدد پستان ها و دیگر تغییرات جنسی درزن میگردند.

offset :

پیمایش مضاعف اززوایای راستگوشه ئی در نقشه برداری.

offset printing :

چاپ افست، ترتیب چاپ عکس و کاغذهای خشن بدین معنی که تصویر را ابتدا روی لاستیک سپس از لاستیک روی کاغذ چاپ میکنند.

ogee :

قوس دوبل، سقف دوقوسی.

ohm :

اهم، واحد اندازه گیری مقاومت الکتریسیته.

oid :

شبیه، مانند، چون دروازه، *odontoid* دندان مانند، شبیه دندان.

oidia :

میکرب های قارچی که در اندامی لوله مانند تشکیل میگردند.

ol :

یك الکل، مانند متانول، گلی کول یا فنول.

ole :

کوچك، چون دروازه *arteriole* شریان بسیار کوچك.

olecranon :

زائده منقاری، برجستگی بزرگ انتهای استخوان زند اسفل که در موقع خم کردن ساعد، روی بازو، نوك آرنج را تشکیل میدهد.

olefiant gas :

رش به *ethylene*.

obturator :
سدادی ، مسدودسازی، هرچیز که بمنظور جلوگیری ازفرار گازوماننند آن بکار رود .

obtuse :
باز، منفرج، چون در *O.angle* زاویه منفرجه .

occiput :
پشت‌سر، عقب‌سر.

occlusion :
مسدودسازی،مسدودکردن سوراخی بمنظور جلوگیری از فرار مایع و مانندآن.

occultation :
پوشیدگی ، استتار ، پنهان شدن ستارگان و سیارات درپشت‌ماه.

ocellus :
لکه‌های‌کوچک‌رنگین روی برگ‌یا بالهای پروانه .

ochre :
گل‌اخری، خاك زردمایل‌به‌قهوه‌یی که دررنگ سازی بکارمیرود .

octa :
هشت. چون‌درواژه *octahedron* ، جسم‌هشت ضلعی، *octane* یك‌هیدرو- کربن‌پارافین که‌مولوکول‌آن‌دارای هشت اتم‌کربن میباشد .

octahedral system of-crystals :
رش‌به: *cubic*

octant :
نوعی‌زاویه‌یاب‌که تا ۹۰ درجه را اندازه‌میگیرد .

octopod :
هشت‌پا ، جانور دریائی‌کریه‌المنظر چون *octopus* .

ocul :
چشم ، چون درواژه *oculist* چشم‌پزشك .

ode :
پس‌وندی در آخر کلمات مربوط به‌الکتریسته‌چون، در-
tritode,diode,anode,cathode,electrode
و مانندآنها .

odometer :
مسافت‌پیما ، راه‌پیما ، که‌جهت اندازه‌گیری‌عمق‌دریا بکار میرود.

odonata :
دسته‌یی ازحشرات که شامل‌سنجاقك نیز میگردد .

odont :
دندان ، چون درواژه *odontic* دندان مانند، شبیه‌دندان .

oedema :

خیز، ورم .

oedipus complex :

عقده-اودیپ ، نوعی‌بیماری روانی که طی‌آن، فرزند ازپدرش نفرت داشته وسعی‌میکندتمام محبت‌مادرش رابخود اختصاص‌دهد.

oersted :

اورستد ،واحد اندازه گیری‌نیروی میدان‌مغناطیسی .

oesophagus :

مری ، لوله سراسری‌غذاکه‌ازحلق شروع‌شده و به‌معده ختم‌میشود.

oestrus :

هوس و التهاب ناگهانی جنسی جنس‌ماده.

oestrogens :

استروژن ، موادی که‌توسط‌تخمدان ساخته میشود . مواد مزبور باعث رشدغدد پستان‌ها و دیگر تغییرات جنسی درزن‌میگردند .

offset :

پیمایش‌مضاعف‌اززوایای‌راستگوشه‌ئی در نقشه‌برداری .

offset printing :

چاپ‌افست ، ترتیب چاپ‌عکس و کاغذهای خشن بدین‌معنی که تصویر را ابتدا روی‌لاستیک‌سپس از لاستیك روی‌کاغذچاپ میکنند .

ogee :

قوس‌دوبل، سقف دوقوسی.

ohm :

اهم ، واحد اندازه گیری مقاومت الکتریسیته .

oid :

شبیه ، مانند ، چون دروازه ، *odontoid* دندان مانند ، شبیه دندان .

oidia :

میکرب‌های قارچی که در اندامی لوله‌مانند تشکیل‌میگردند.

ol :

یك‌الکل ، مانند منانول، گلی‌کول یا فنول .

ole :

کوچك ، چون دروازه *arteriole* شریان بسیارکوچك .

olecranon :

زائده منقاری ، برجستگی بزرگ انتهای استخوان زند اسفل که در موقع‌خم کردن‌ساعد، روی‌بازو، نوك آرنج‌را تشکیل میدهد.

olefiant gas :

رش‌به ، *ethylene*

olefines :

اولفین ، هیدروکربن‌های اتیلین شکل که باندازه اتم‌های کربن موجود درخود، هیدروژن دارند.

oleic acid :

اسید اولیك ، که ازچربی تهیه میشود و با گلیسرین ترکیب گردیده. اسید مزبور درشیر ، روغن زیتون و پیه وجود دارد .

oleo :

روغن ، چون درواژه *oleocyst* ، روغنی که دارای مواد آلی میباشد .

olfactory :

مربوط به شامه ، مربوط به بویائی ، چون در *O. organ* ، بینی ، عصب شامه .

olig :

کوچك ، کم ، غیر کافی ، چون درواژه *oliguria* کمی ادرار ، تضییق ادرار .

oligocene period :

دوران جدید ، در تاریخ پیدایش زمین ، عصر جدید را به ۷ دوره تقسیم نموده‌اند که *oligocene* دوره سوم آن میباشد و آن به ۴۵-۳۵ میلیون سال قبل مربوط میشود که در آن زمان حیواناتی چون خوك ، شتر ، اسب و گربه‌های اولیه وجود داشته‌اند واکنون درلای صخره‌های مربوط به آن دوره یافت میشوند .

olivine :

زبرجد ، ارتوسیلیکات آهن و منیزیوم $(MgFe)_2SiO_4$ کـه بیشتر در سنگ‌های سیما (صخره‌هایی در کف اقیانوس که در زیر صخره‌های سبکتر زمین قرار دارند) ، یافت میشود . این گونه صخره‌ها که دارای زبرجد میباشند (پریودیت) نامیده میشوند.

oma :

ورم ، آماس ، چون در ترکیب *fibroma* فیبروم ، برآمدگی چربی و بی‌خطر در زخم .

omasum :

سومین معده گاو .

omentum :

چادرینه ، قسمتی ازصفاق که احشاء را بهم متصل میکند . غشاء مزبور از چربی پوشیده و درجلو معده آویزان میباشد . ضخیم شدن و پی گرفتن این پرده باعث برآمدگی شکم میگردد .

omnivorous :

همه‌چیزخوار ، مانند موش صحرائی که هم گوشت‌خوار است وهم علفخوار.

پیدایش تخمك ماده . تولید و رشد تخمك درتخمدان .

oolite :

سنگ آهك.

oomyscetes :

دسته‌یی ازقارچها ، که شامل آندسته ازقارچهائی که باعث فسادسیب‌زمینی، گیاهك ،کاهو ، هندوانه، و خیار میشوند، میگردد.

oosphere :

تخمك عقیم قارچ.

oospore :

تحمك بارورقارچ .

opal :

شیشه شیری رنگ ، سنگ نفیسی که برنگ شیر ، و دارای رنگهای مختلفی دردرون خود میباشد.

open chain compounds:

ترکیبات زنجیری بازمانند. ترکیبات کربن که‌درآن ، اتمها بردیف‌خاص زنجیری پشت یکدیگر قرار گرفته‌اند.

open circuit :

مدارباز (درالکتریسته).

open hearth process :

روشی ازساختن پولاد ، که طی آن، چدن را با اکسیدآهن ذوب‌میکنند. و درکوره‌های روباز ، بکمك یك

لیکن حیواناتی چون گاو و شیر شامل این‌حالت نمیشوند .

omphal :

مربوط به‌ناف.

on :

پسوند بعضی از کلمات مربوط به اتم و الکتریسته چون ـ *notron,proton,electron* و مانند آنها .

oncho :

قلاب ، چون‌دروازه *onchocerciasis* عفونت های‌بافت پوستی‌که بر اثر کرمهای انگل قلاب‌دار بوجود می‌آید .

ontogeny :

تاریخ پیدایش موجودات تك ، یگانه .

onych :

ناخن دست ، چون دروازه ـ *onychogryphosis* ضخیم‌شدن و غیرطبیعی‌شدن ناخن دست.

onyx :

عقیق‌رنگارنگ، عقیق‌سلیمانی که دارای رگه‌های سیاه ، سفیدوقرمز میباشد .

oo:

تخم ، چون در ترکیب *oogenesis*

مقابل زمین واقع شده باشند .

opsonins :

آپسونین ، ماده یی در خون که روی باکتری اثر داشته بطوریکه بکمك آنها ، گویچه های سفید خون سریعتر به باکتریها حمله کنند *opsonic index* رقمی که قدرت خون یك شخص را جهت معدوم کردن یك دسته از باکتریهای بخصوصی نشان میدهد .

optic :

مربوط به باصره ، چون در *optic nerve* عصب بینائی .

optic axis :

محور بصری .

optical activity :

فعالیت بصری - نیروی پیچش نور پلاریزه .

optics :

علم نور ، رشته یی از فیزیك که در باره خواص نور و ارتباط آن با دید ، بحث میکند .

optimum :

بهترین ، چون درواژه *optimum temperature* حرارت لازمه محیط زیست یك موجود یا یك سری تغییر و تحولات شیمیائی .

سلسله اعمال شیمیائی آنرا تبدیل به پولاد میسازند .

operational - research(o.r.) :

مطالعه و تحقیقات درباره عملیات نظامی یا صنعتی با روش علمی و ریاضی .

operculum :

سرپوش یا درپوش ها گلدان قارچها .

ophi :

مار ، چون درواژه *ophicephalous* سرمار مانند ، سرشبیه بمار ، مار سر .

ophtalm :

چشم ، چون درواژه *ophtalmoscope* آلت معاینه چشم .

opiate :

داروی خواب آور ، چون افیون .

opistho :

پشت ، عقب ، بسمت عقب ، چون درواژه *opisthoglossal* زبان درقفا ، حیوانی که زبانش ازجلو بسمت عقب باشد مانند زبان قورباغه .

opposition :

حالت سیاره یی را گویند که با خورشید وزمین دریك خط مستقیم قرار گرفته بطوریکه سیاره و خورشید در سمت

oral :

دهانی، مربوط بدهان.

orbicular :

گرد، کروی، مستدیر.

orbit :

مدار، مسیر عبور یك جسم که در اطراف جسم‌دیگر در حرکت‌است، چون حرکت ماه یایك‌قمر مصنوعی بدور کره زمین.

orch :

مربوط به بیضه، خایه، چون‌درواژه، *orchitis* التهاب بیضه.

ordinate :

درازا ، طول ، خط اندازه‌گیری ارتفاع دریك گراف.

ordnance :

توپخانه ، مهمات سنگین

ordovician :

نیمه اول دوره «پالائوزوئیك» که بین ۳۵۰-۴۲۰ میلیون سال قبل میباشد.

organ :

اندام ، عضوی‌ازبدن که‌کاربخصوصی انجام‌میدهند ، مانند،قلب،مغز، در انسان و برگ‌وریشه درگیاه.

organdie :

روشن ، صاف‌وشفاف،چون‌لباس‌های کتانی آهاردار.

organic :

آلی،عضوی، اندامی .

organic chemistry :

شیمی‌آلی.

organism :

ارگانیزم ، موجودزنده ، هرشیئی زنده گیاهی یا جانوری تك‌یاخته یا چندیاخته که در میان یاخته‌هایش تقسیم‌کار بعمل آمده‌باشد.

organizer :

تشکیل‌دهنده ، سازنده،ماده‌شیمیائی که اقسام مختلف یاخته‌ها را از تخمك‌های بارورمیسازد.

organo :

ترکیبات آلی ، چون در

organo-mettalic compound

ترکیب، فلز با گروه کربن‌های اتم‌دار.

organosol :

مایع سریشمی که مایع موجود در آن یك ترکیب شیمیائی‌می‌باشد .

organotherapy :

روشی از معالجه طبی که طی آن مواد استخراجی ازغدد حیوانی را (ماننده‌غدد تیروید) به‌بیمارتزریق میکنند .

orgasm :
هیجان، چون‌در واژه ارگاسم، اوج لذت جنسی، هیجان جنسی.

oriel window :
پنجره پیش آمده از دیوار که روی همان‌دیوار ، بدون ستون یاشمع ، ساخته شده است .(پنجره بالکنی) که چند پهلو (معمولا سه پهلو) میباشد .

orientation :
جهت‌یابی، تعیین نسبت‌اجزای چیزی با هم، موقعیت یابی .

orium :
جائی معین ، مکانی خاص ، چون درواژه ، *auditorium* آدیتاریوم سالن سخنرانی ، *crematorium* محل مرده‌سوزی ، محل مخصوصی که اجسادرا درآن میسوزانند .

ormolu :
آلیاژ مس‌وروی که شبیه طلا بنظر میرسد.

ornith :
مرغ، چون درواژه، *ornithology* پرنده‌شناسی .

oro :
مربوط بدهان چون‌درواژه، *oro-nasal* دهان و بینی .

oro :
کوهی،مربوط به کوه ،چون‌درواژه، *orographic rain* بارانی که از رطوبت درحال صعود ازکوه پایه ، بوجود می‌آید .

orpiment :
زرنیخ زرد ، ترکیبی از ارسنیك و گوگرد As_2S_3 که درساختن‌رنگ زردبکار میرود .

orrery :
یك‌ماکت‌از سیستم‌خورشید وسیارات که هنگام گرداندن‌یك‌دسته، بگردش خود ادامه میدهند و گوئی حقیقی هستند.

orthicon :
دوربین تلویزیون که شبیه یك «امیترون» میباشد .

ortho :
راست ، مستقیم ، حقیقی ، طبیعی ، چون در *orthochromatic films* فیلم‌عکاسی که‌رنگ‌هارا‌ درخشندگی و وضوح منظره حقیقی و طبیعی نشان میدهند .

ortho :
شیمی ، چون در واژه *ortho-acid* اسیدی که از یك اکسید پیوسته به‌ مولوکولهای زیادی ازآب، تشکیل

شده باشد .رش.به، *meta* .

orthoclase :

یك ماده معدنی فلد اسپار که از ، سیلیکات‌های آلومینیوم وپتاسیم تشکیل یافته و کریستالهای آن بدو سو دونیمه میگردند .

ortodontic :

مربوط به‌رویش و رشد طبیعی صحیح دندان .

orthographic projection:

تصویر اورتوگرافیك ، تصویرجبهه ساختمان باخطوط و زوایای‌راست. که چون آنرا ازبالا نگاه کنیم کلیه قسمت‌های آن را می‌بینیم .

orthopaedic surgeon :

جراح استخوان وشکسته‌بندی .

orthopetra :

حشرات‌راست‌بال،راست‌بالان‌مانند، گوش‌خیزك‌وملخ .

Os :

علامت‌شیمیائی ، اسیوم .

os :

استخوان ، چون‌درترکیب *osalcis* استخوان‌پاشنه پا.

oscillate :

نوسان ، جنبش ،تاب،رقص.

oscillating current :

جریان‌نوسانی ، یك‌جریان متناوب که دارای چند صدهزار نوسان در ثانیه میباشد .

oscilator :

آلت‌نوسان‌زا،جنباننده ،(دردستگاه بیسیم) موج‌زا .

oscillatory circuit :

مدارنوسانی ، مدارجنبشی.

oscillograph :

اوسیلو گراف ، موج نگار ، موج‌نویس.

oscilloscope :

اوسیلوسکوپ، دستگاه موج‌نما.

ose :

قند ، چون در ترکیب ، *lactose* قندشیر .

osis :

بیماری ، چون‌درواژه *nephrosis*، بیماری‌کلیه .

osmium :

اوسمیوم ،سنگین‌ترین وچگال‌ترین عنصری که تاکنون شناخته شده . عنصرمزبور رادرنوك‌قلم خودنویس بکار می‌برند .

osmosis :

تراوش ، حلول،هرگاه یك محلول قوی‌دریك‌طرف یك‌غشاء،و محلولی

ضعیف(چون آب) درسمت دیگر غشاء قرار داشته باشد ، محلول ثانوی از غشاء گذشته و پس از پیوستن به محلول غلیظ هر دو محلول یکسان می گردد.

ossa :

استخوان ها ، چون در ترکیب ، *osteoarthritis* التهاب استخوان و مفصل ، استئو آرتریت .

osteitis :

تورم استخوان .

osteomalacia :

نرم استخوانی ، نرم شدن مرضی استخوان در اثر جذب فوق العاده کلسیم و فسفات آن .

osteomyelitis :

التهاب مغز استخوان .

osteopathy :

روشی از معالجه بیماری های مخصوصی توسط دستکاری استخوانها

ostiole,ostium :

سوراخ ، مدخل ، دریچه .

ot :

گوش، چون در ترکیب *otitis*، التهاب گوش ، اتیت .

otoliths :

سنگ گوش ، رسوب کوچکی که ممکن است در لابیرنت غشائی گوش

داخل بوجود آید .

Ottocycle :

سلسله اعمالی که در یك موتور چهار زمانه انجام میگیرد ، چهار عمل اصلی موتور بترتیب ذیل میباشد (۱) - عمل مکش - (۲) عمل کمپرس (۳) عمل احتراق (۴) عمل تخلیه. (دانشمند آلمانی ۱۸۹۱ - ۱۷۳۱)

outboard motor :

موتور قایق ، موتور کوچك بنزینی که درعقب قایق نصب گردیده .

outcrop :

ظهور چینه در سطح زمین ، چینه یا رگه هایی که در سطح زمین ظاهر میگردند .

outfall :

لوله اصلی فاضل آب شهر .

outlier :

ظهور صخره های جدید براثر سایش سطح زمین ، بوسیله عواملی چون آب و مانند آن .

ova :

تخمك ها ، یاخته های جنسی و تولید مثل زن .

ovary :

تخمدان زن ، که وظیفه آن ساختن تخمك میباشد .

oviduct لوله رحمی، لوله فالوپ

oviparous تخم گزار، جانوران تخم گزارچون، پرندگان، مارمولك و مار.

ovipositor لوله تخم گزاری مانند لوله حشرات که توسط آن تخم خود را در سوراخ های چوب میگذارد،

ovulation تخم گزاری، تشکیل تخم دررحم.

ovum :

تخمك ، سلول ماده توالد وتناسل.

oxalic acid :

اسید اکزالیك ، جوهر ترشك که در برگ های ریشه چغندر ومانند آن و جود داشته و بمصرف مرکب سازی وتمیز کردن فلزات میرسد .

oxidation :

اکسید اسیون، زنگ زدگی درآهن، ترکیب فلز با اکسیژن .

oxide :

اکسید ، ترکیب اکسیژن باجسمی دیگر، چون اکسید روی (ZnO)

oxidize :

با اکسیژن ترکیب کردن یا شدن .

oxime :

اکزیم ، ترکیبی که ازگروه N. OH تشکیل شده است .

ovar - all efficiency :

راندمان جامع ، که مراحل آن بترتیب عبارتند از (۱) سوخت موتورهای بخاری که از ذغال سنگ تأمین میشود. ویك دینام الکتریکی را بحرکت در میآورد. (۲) الکتریسته ازمیان یك ترانسفورماتور عبور میکند . (۳) راندمان جامع عبارت است از نسبت نیروی بازده از مرحله شماره (۳) به نیروی گرفته شده از ذغال سنگ ، یعنی مرحله (۱) .

overburden :

حفر زمین تاجائیکه به خاك رس یا ذغال سنگ موجود در طبقات زیرین برسند .

overcasting :

صحافی قسمت بندی کتاب و دوختن صفحات آن بطور دسته دسته .

everhot wheel :

چرخ پره دارآبگرد چون توربین که توسط ریزش آب برروی پره های آن ، میگردد .

overtones :

آورتن ، (درموسیقی) .

ovi :

مربوط به تخمك ، چون دروازه ،

oxy :

تیز ، نوك تیز ، نوك دار ، چون در ترکیب *oxygnathous* دارای فك نوك دار .

oxygen :

اکسیژن ، عنصر گازی شکل که $\frac{۱}{۵}$ هوارا تشکیل میدهد وبدون آن ادامه حیات حیوان وگیاه امکان ندارد .

oxyurisvermicularis :

کرم کوچك نوك داری که در معده وجوددارد. کرمك .

ozone :

ازن ، اکسیژن سه اتمی که خاصیت اکسیداسیون بسیار قوی داشته و ضد عفونی کننده نیرومندی نیزهست.

ozonide :

ازونید، ترکیبی که ازپیوستن ازون با ترکیب دیگری تشکیل یافته است.

P

P :

علامت شیمیائی فسفر .

p :

رش به *para* .

P.D. :

اختلاف پتانسیه .

P.E. :

خطای احتمالی .

PAB :

پارا آمینو بنزویك .

pachy :

ضخیم ، کلفت، چون‌درترکیب ،
pachyderm جانور ستبر پوست
چون‌فیل .

pacinian corpuscles :

کورپوسکولهای پاچینی ، انتهای
اعصاب‌حسی‌که بصورت الیاف‌عصبی
ملین‌وارد کلاف‌شده‌ودرنسج‌زیرجلدی
دست و پا وجود دارد .

packing :

کاسه‌نمد ، باندالیافی یا نمدی کـه
بمنظورجلوگیری‌ازنشت گازیامایع،
بدور یك‌شفت یا لوله، پرس‌کرده
باشند .

pad-handle :

دسته ابزار ، دسته یدکی ابزارکه
میتوان‌هرنوع‌ابزاری را مانند اره،
سوهان ، آچار پیچ گوشتی و غیره
بآن بسته و باآن کارکرد .

paediatric medicine :

معالجه بیماری‌کودکان .

pair formation :

تشکیل ۲یون یاذره با بار متضادکه
بارهای‌آن عبارتنداز‌یک الکترون

(—) و یک پزی ترون (+) .

palae

کهنه، قدیمی، باستانی، چوندرواژه، palaeocene نیمه اول دوره cainozoic که ۶۰-۵۰ میلیون سال قبل میباشد . palaeontology فسیل شناسی ، مطالعه و تحقیق تاریخ زیست برروی زمین .

pale, palea, palet :

پوسته کوچکی که گل گیاهی را احاطه می کند و بمنزله پوششی جهت آن محسوب میشود.

palin :

دوباره ، مجدداً ، بازگشت مجدد، چوندر palindromic بیماری متناوب چون مالاریا .

palisade layer :

سلولهای فوقانی واقع در زیر پوست برگ گیاه که دارای کلروفیل (سبزینه گیاهی) میباشد.

palladium :

پالادیوم ، فلزی سفیدرنگ چون پلاتین که وزنش از آن سبکتر میباشد .

pallet :

رش به: lever escapement .

palliative medicine :

داروی مسکن ، که فاقد اثر درمانی است .

palmate leaf :

برگ پنجه یی ، که چون کف دست انسان میماند ، لیکن دارای ۷-۵ انگشت میباشد.

palmitic acid :

اسید پالمیتیک ، $CH_3(CH_2)_{14}COOH$ یکی از متداولترین اسیدهای چربی دار، چون روغن نباتی .

palp, palpus :

شاخک حساس بعضی از حشرات .

palpation :

لمس کردن ، عمل معاینه بیمار با دست .

palpebra :

پلک چشم ، جفن .

palpitation of the heart .

تپش قلب ، سریع شدن ضربان قلب که همراه باصدا بوده و بیمار خود آنرا حس کند .

palsy :

فلج ، فالج ، پارالیزی ، رعشه .

paludism :

مالاریا .

oral :

دهانی ، مربوط بدهان .

orbicular :

گرد ، کروی ، مستدیر .

orbit :

مدار ، مسیر عبور یك جسم که در اطراف جسم دیگر در حرکت است ، چون حرکت ماه یا یك قمر مصنوعی بدور کره زمین .

orch :

مربوط به بیضه ، خایه ، چون درواژه ، *orchitis* التهاب بیضه .

ordinate :

درازا ، طول ، خط اندازه گیری ارتفاع در یك گراف .

ordnance :

توپخانه ، مهمات سنگین

ordovician .

نیمه اول دوره ء پالائوزوئیك ، که بین ۳۵۰-۴۲۰ میلیون سال قبل میباشد .

organ :

اندام ، عضوی از بدن که کار بخصوصی انجام میدهند ، مانند ، قلب ، مغز ، در انسان و برگ و ریشه در گیاه .

organdie :

روشن ، صاف و شفاف ، چون لباسهای کتانی آهاردار .

organic :

آلی ، عضوی ، اندامی .

organic chemistry :

شیمی آلی .

organism :

ارگانیزم ، موجود زنده ، هر شیئی زنده گیاهی یا جانوری تك یاخته یا چندیاخته که در میان یاخته هایش تقسیم کار بعمل آمده باشد .

organizer :

تشکیل دهنده ، سازنده ، ماده شیمیائی که اقسام مختلف یاخته ها را از تخمك های بارور میسازد .

organo :

ترکیبات آلی ، چون در

organo-mettalic compound

ترکیب فلز با گروه کربن های اتم دار .

organosol :

مایع سریشمی که مایع موجود در آن یك ترکیب شیمیائی می باشد .

organotherapy :

روشی از معالجه طبی که طی آن مواد استخراجی از غدد حیوانی را (مانند غدد تیروئید) به بیمار تزریق میکنند .

orgasm :
هیجان،چون‌در واژه ارگاسم، اوج لذت جنسی،هیجان جنسی.

oriel window :
پنجره پیش آمده از دیوار که روی همان‌دیوار ، بدون ستون یاشمع ، ساخته شده است .(پنجره بالکنی) کـه چند پهلو (معمولا سـه پهلو) میباشد .

orientation :
جهت‌یابی،تعیین‌نسبت‌اجزای چیزی با هم، موقعیت یابی .

orium .
جائی معین ، مکانی خاص ، چون درواژه ، *auditorium* آدیتاریوم سالن سخنرانی ، *crematorium* محل مرده‌سوزی ، محل مخصوصی که اجسادرا درآن میسوزانند .

ormolu :
آلیاژ مس‌وروی‌که شبیه طلا بنظر میرسد.

ornith :
مرغ، چون درواژه، *ornithology* پرنده‌شناسی .

oro :
مربوط بدهان،چون‌درواژه، *oro-nasal* دهان و بینی .

oro :
کوهی،مربوط به کوه ،چون‌درواژه، *orographic rain* بارانی که از رطوبت درحال صعود ازکوه پایه ، بوجود می‌آید .

orpiment :
زرنیخ زرد ، ترکیبی از ارسنیك و گوگرد As_2S_3 که درساختن‌رنگ زردبکار میرود .

orrery :
يك‌ماکت‌از سیستم‌خورشید وسیارات که هنگام گرداندن‌يك‌دسته، بگردش خود ادامه میدهند و گوئی حقیقی هستند.

orthicon :
دوربین تلویزیون کـه شبیه يـك «امیترون» میباشد .

ortho :
راست ، مستقیم ، حقیقی ، طبیعی ، چون در *orthochromatic films* فیلم‌عکاسی که‌رنگ‌هارا‌بدرخشندگی و وضـوح منظره حقیقی و طبیعی نشان میدهند .

ortho :
شیمی ، چون در واژه *ortho-acid* اسیدی که از يك اکسید پیوسته بـه‌ـ مولوکولهای زیادی ازآب، تشکیل

شده باشد .رش به، *meta* .

orthoclase :

يك ماده معدنى فلد اسپار كه از ، سيليكات‌هاى آلومينيوم وپتاسيم تشكيل يافته و كريستالهاى آن بدو سو دو نيمه ميگردند .

ortodontic :

مربوط به‌رويش و رشد طبيعى صحيح دندان .

orthographic projection:

تصوير اورتوگرافيك ، تصوير جبهه ساختمان با خطوط و زواياى راست. كه چون آنرا از بالا نگاه كنيم كليه قسمت‌هاى آن را مى‌بينيم .

orthopaedic surgeon :

جراح استخوان وشكسته بندى .

orthopetra :

حشرات راست بال ، راست بالان مانند، گوش خيزك وملخ .

Os :

علامت شيميائى ، اسيوم .

os :

استخوان ، چون در تركيب *osalcis* استخوان پاشنه پا.

oscillate :

نوسان ، جنبش ، تاب، رقص.

oscillating current :

جريان نوسانى ، يك جريان متناوب كه داراى چند صدهزار نوسان در ثانيه ميباشد .

oscilator :

آلت نوسان زا، جنبا ننده ،(دردستگاه بيسيم) موج زا .

oscillatory circuit :

مدار نوسانى ، مدار جنبشى.

oscillograph :

اوسيلو گراف ، موج نگار ، موج نويس.

oscilloscope :

اوسيلوسكوپ، دستگاه موج نما.

ose :

قند ، چون در تركيب *lactose* ، قندشير .

osis :

بيمارى ، چون درواژه *nephrosis*، بيمارى كليه .

osmium :

اوسميوم ، سنگين ترين وچگالترين عنصرى كه تاكنون شناخته شده . عنصرمزبور را در نوك قلم خودنويس بكار مى‌برند .

osmosis :

تراوش ، حلول، هر گاه يك محلول قوى در يك طرف يك غشاء، و محلولى

داخل بوجود آید .

Ottocycle :

سلسله اعمالی که در یك موتور چهار زمانه انجام میگیرد ، چهار عمل اصلی موتور بترتیب ذیل میباشد (۱) - عمل مکش - (۲) عمل کمپرس (۳) عمل احتراق (۴) عمل تخلیه. (دانشمند آلمانی ۱۸۹۱ - ۱۷۳۲)

outboard motor :

موتور قایق ، موتور کوچك بنزینی که درعقب قایق نصب گردیده .

outcrop :

ظهور چینه در سطح زمین ، چینه یارگه هایی که در سطح زمین ظاهر میگردند .

outfall :

لوله اصلی فاضل آب شهر .

outlier :

ظهور صخره های جدید براثر سایش سطح زمین ، بوسیله عواملی چون آب و مانند آن .

ova :

تخمك ها ، یاخته های جنسی و تولید مثل زن .

ovary :

تخمدان زن ، که وظیفه آن ساختن تخمك میباشد .

ضعیف (چون آب) در سمت دیگر غشاء قرار داشته باشد ، محلول ثانوی از غشاء گذشته و پس از پیوستن به محلول غلیظ هر دو محلول یکسان می گردد.

ossa :

استخوان ها ، چون در ترکیب ، *osteoarthritis* التهاب استخوان و مفصل ، استئوآرتریت .

osteitis :

تورم استخوان .

osteomalacia :

نرم استخوانی ، نرم شدن مرضی استخوان در اثر جذب فوق العاده کلسیم و فسفات آن .

osteomyelitis :

التهاب مغز استخوان .

osteopathy :

روشی از معالجه بیماری های مخصوصی توسط دستکاری استخوانها

ostiole,ostium :

سوراخ ، مدخل ، دریچه .

ot :

گوش، چون در ترکیب *otitis*، التهاب گوش ، اتیت .

otoliths :

سنگ گوش ، رسوب کوچکی که ممکن است درلابیرنت غشائی گوش

ovar - all efficiency :
راندمان جامع ، که مراحل آن بترتیب عبارتند از (۱) سوخت موتورهای بخاری که از ذغال‌سنگ تأمین میشود. ویك دینام الکتریکی را بحرکت در میاورد. (۲) الکتریسته‌ازمیان یك ترانسفورماتور عبور میکند. (۳) راندمان جامع عبارت است از نسبت نیروی بازده از مرحله شماره (۳) به نیروی گرفته شده از ذغال سنگ ، یعنی مرحله (۱) .

overburden :
حفر زمین تاجائیکه به خاك رس یا ذغال سنگ موجود در طبقات زیرین برسند .

overcasting :
صحافی قسمت بندی کتاب و دوختن صفحات آن بطور دسته دسته .

everhot wheel :
چرخ پره دارآبگرد چون توربین که توسط ریزش آب برروی پره های آن ، میگردد .

overtones :
آورتن ، (درموسیقی) .

ovi :
مربوط به تخمك ، چون درواژه ، *oviduct* لوله رحمی، لوله فالوپ *oviparous* تخم گزار، جانوران تخم گزارچون: پرندگان ، مارمولك و مار. *ovipositor* لوله تخم گزاری مانند لوله حشرات کـه توسط آن تخم خود را در سوراخ های چوب میگذارد ، *ovulation* تخم گزاری، تشکیل تخم دررحم .

ovum :
تخمك ، سلول ماده توالد وتناسل.

oxalic acid :
اسید اکزالیك ، جوهر ترشك کـه در برگ هـای ریشه چغندر ومانند آن وجود داشته و بمصرف مرکب سازی وتمیز کردن فلزات میرسد .

oxidation :
اکسیداسیون، زنگ زدگی‌درآهن، ترکیب فلز با اکسیژن .

oxide :
اکسید ، ترکیب اکسیژن باجسمی دیگر، چون اکسید روی (ZnO)

oxidize :
با اکسیژن ترکیب کردن یا شدن .

oxime :
اکزیم ، ترکیبی که ازگروه N. OH تشکیل شده است .

oxy :
تیز ، نوك تیز ، نوك دار ، چون در ترکیب *oxygnathous* دارای فك نوك دار .

oxygen :
اکسیژن ، عنصر گازی شکل که $\frac{۱}{۵}$ هوارا تشکیل میدهد وبدون آن ادامه حیات حیوان وگیاه امکان ندارد .

oxyurisvermicularis :
کرم کوچك نوك داری که در معده وجوددارد. کرمك .

ozone :
ازن ، اکسیژن سه اتمی که خاصیت اکسیداسیون بسیار قوی داشته و ضد عفونی کننده نیرومندی نیزهست.

ozonide :
ازونید، ترکیبی که ازپیوستن ازون با ترکیب دیگری تشکیل یافته است.

P

P :

علامت شیمیائی فسفر .

P :

رش به . *para*

P.D. :

اختلاف پتانسیه .

P.E. :

خطای احتمالی .

PAB :

پارا آمینو بنزویك .

pachy :

ضخیم ، کلفت،چوندرترکیب ، *pachyderm* جانور ستبر پوست چونفیل .

pacinian corpuscles :

کورپوسکولهای پاچینی ، انتهای اعصاب‌حسی که بصورت الیاف‌عصبی ملین‌وارد کلاف‌شده‌ودر نسج‌زیرجلدی دست وپا وجود دارد .

packing :

کاسه‌نمد ، باندالیافی یا نمدی که بمنظورجلوگیری‌ازنشت گازیامایع، بدور یك‌شفت یا لوله، پرس‌کرده باشند .

pad-handle :

دسته ابزار ، دسته یدکی ابزارکه میتوان‌هرنوع‌ابزاری را مانند اره، سوهان ، آچار پیچ‌گوشتی و غیره بآن بسته و باآن کارکرد .

paediatric medicine :

معالجه بیماری‌کودکان .

pair formation :

تشکیل ۲یون یاذره با بار متضادکه بارهای‌آن عبارتنداز‌یك الکترون

(—) و یکه پزی ترون (+) .

palae

کهنه، قدیمی، باستانی. چون در واژه palaeocene نیمه اول دوره cainozoic که ۶۰-۵۰ میلیون سال قبل میباشد . palaeontology فسیل شناسی ، مطالعه و تحقیق تاریخ زیست بر روی زمین .

pale,palea,palet :

پوسته کوچکی که گل گیاهی را احاطه می کند و بمنزله پوششی جهت آن محسوب می شود.

palin :

دوباره ، مجدداً ، بازگشت مجدد، چون در palindromic ، بیماری متناوب چون مالاریا .

palisade layer :

سلولهای فوقانی واقع در زیر پوست برگ گیاه، که دارای کلروفیل (سبزینه گیاهی) می باشد.

palladium :

پالادیوم ، فلزی سفید رنگ چون پلاتین کـه وزنش از آن سبکتر می باشد .

pallet :

رش. به: lever escapement .

palliative medicine :

داروی مسکن ، که فاقد اثر درمانی است .

palmate leaf :

برگ پنجه یی ، که چون کف دست انسان میماند ، لیکن دارای ۷-۵ انگشت میباشد.

palmitic acid :

اسید پالمیتیک ، $CH_3(CH_2)_{14}COOH$ یکی از متداولترین اسیدهای چربی دار. چون روغن نباتی .

palp,palpus :

شاخک حساس بعضی از حشرات .

palpation :

لمس کردن، عمل معاینه بیمار با دست .

palpebra :

پلک چشم ، جفن .

palpitation of the heart.

تپش قلب، سریع شدن ضربان قلب که همراه باصدا بوده و بیمار خود آنرا حس کند .

palsy :

فلج ، فالج، پارالیزی ، رعشه.

paludism :

مالاریا .

paludrine :
پالودرین ، داروی ضد مالاریا ، شرطی که انگلهای آن هنوز در خون بوده و به بافت نرسیده باشند.

pamaquin :
پاماکین ، داروی ضد مالاریا که اغلب با کلروکین بکار میرود .

pan :
لایه‌های رطوبت ناپذیر خاك که در زیر قسمتهای کنده قرار گرفته.

panache :
گنبدی که زیر بنای آن مربع شکل باشد .

panchromatic film :
فیلم حساس نسبت به کلیه رنگها ، برخلاف فیلمهای معمولی که نسبت برنگ قرمز حساسیتی ندارد .

pancreas :
لوزالمعده ، پانکراس . غده‌یی بشکل زبان که در زیر و پشت معده قرار گرفته و سر آن در عشی‌عشر جای دارد و انتهای آن بطحال میرسد .

pandemic disease :
بیماری ساری ، همه‌جاگیر چون انفولانزا .

pane, paen :
سر گرد چکش دوسر . که بیشتر مورد استفاده آهنگران باشد .

pangenesis :
پان‌ژنه‌سیس ، عقیده به اینکه خصوصیات کلیه قسمتهای یك ارگانیزم متعلق به هردو سلولهای نر و ماده میباشد .

panicle :
آرایش خوشه‌یی ، آرایش افشان چون مو ، پیچك ، تباك و مانند آنها .

pantile :
بامهای سفالی .

pantograph :
پانتوگراف ، نقشه‌سوادکن ، دستگاهی که از یك نقشه نسخه‌های کوچك و بزرگ تهیه میکند .

pantothenic :
اسیدپنتوتنیك ، یکی از اجزاء ویتامین B که در جگر وجود داشته و فقدان آن باعث بیماری پوستی و درد پا میگردد .

papaverin :
پاپاورین ، یکی از الکالوئیدهای غیر مهم تریاك که بطور عمده برای رفع اسپاسم و اختلالات عروقی‌محیطی مصرف میشود .

papier-mache :

نرم کردن کاغذ با آب و مخلوط کردن آن با چسب بطوریکه بتوان آنرا با قالب بشکل مطلوب درآورده و بمصرف رسانید.

papillae :

پاپیل ، برجستگی کوچك شبیه سرپستان ، تکمه‌های بواسیر ، برجستگی واقع درقاعده زبان.

pappus :

کرك یا خار روی میوه که ازمنتشر شدن تخم و دانه‌های گیاهی توسط باد ، جلوگیری می‌کند .

papule :

پاپول ، برجستگی کوچك پوست.

para :

اختلال عضوی از بدن ، چون درواژه *paraesthesia* احساس غیر طبیعی مانند، احساس سوزش یاغلغلك دربدن .

para :

نزدیك ، مجاور، چون در ترکیب ، *parabiotictwins* دو نوزاد بهم چسبیده ، دو انسان که بیکدیگر چسبیده و زندگی توامی را ادامه میدهند .

para-amino-benzoic - acid :

اسید بنزویك پاراآمینه ، که آنرا PAB نیز میناممند . ماده‌یی که مورد مصرف موجودات زنده بوده و سازنده هسته سلولها می‌باشند .

parabola :

شکل شلجمی ، شکل سهمی .

parabolic :

شلجمی ، یك قوس شلجمی.

paraboloid :

جسم شلجمی، جسم سهمی جسم مزبور راچون از انتها مشاهده کنیم دایره‌یی بنظر رسیده و چون از کنار نگاه کنیم شلجمی بنظر میرسد .

parachor :

عددی که احجام اتمهایی را باحجم مولوکول مرکب از همان اتمها ، دریك ترکیب مایع ، نمایش میدهد.

paraffins hydro - carbon :

هیدروکربن پارافین، ترکیب هیدروژن وکربن که مولوکولهای آن تشکیل شده‌اند از ، گروه‌های زنجیری مانند : CH_3

$CH_3 \cdot CH_2 \cdot CH_2 CH_2$

paraldehyde :

پارالدئید ، ماده‌یی بفرمول ــ $(CH_3CHO)_3$ که بوی مخصوصی داشته و خواب آوراست.

parallax :

اختلاف منظر ، هر گاه شیئی را از دوسو نگاه کنیم بنظر میرسد که شیئی مورد نظر جای خودرا، نسبت به آنچه که از پشت آن دیده‌ایم تغییر داده است .

parallax error :

خطای باصره ، خطای بصری. هر گاه جلویك ترازو طوری بایستیم که چشممان نسبت بـه عقربه آن طراز نباشد (یعنی کمی ازبغل نگاه کنیم) در خواندن ارقام اشتباه خواهیم کرد .

parallel connections :

سیم کشی موازی .

parallelogram :

متوازی الاضلاع .

parallelo piped :

مکعب مستطیل .

paralysis :

فلج ، غیر کافی بودن عمل عصبی در یك قسمت ازبدن که براثر اختلالات عصبی یا مغزی بوجود می آید .

paramagnetic substance:

ماده پارا مگنتیك، ماده‌یی که خاصیت آهـن ربا شدن آن در مجاورت یك میدان مغناطیسی ضعیف بوده بطوریکه خودرا بقسمت قوی ترمیدان میرساند .

parameter:

پارامتر ، مقدار معلوم غیر مشخص.

parametric equations:

معادلات پارامتریك .

parametrium:

نسج هم بندلگن.

paramoecium:

یك موجودزنده آبی ریز که با چشم غیر مسلح نیز میتوان آنرا دید .

paranoia:

پارانویا ، نوعی اختلال دماغی، که طی آن بیمار کلیه مردم را زیـر دست شمرده وآنها را سزاوار آزار می پندارددراین حالت ، بیمار خطرناك میشود .

paraphrenia :

پارافرنی ، بیماری که ازهر جهت شبیه پارانـویا بـوده ودر سنین ۳۰ــ۴۰ سالگی ظاهرمیشود.

paraphysis:

پارافیزیس، نوعی قارچ کـه شبیه

چند سلولی که فاقد اعصاب و حفره‌های شکمی بوده و اسفنج میسازند .

parbuckle :

بالا کشیدن چلیك وبشکه‌های مختلف ازداخل کشتی توسط دوطناب که یك سر آنها ثابت و سر دیگر آنهادر دست کارگران کشتی باشد .

parcel a rope :

پیچیدن کرباس قیراندود به اطراف طناب ، بمنظور افزایش استحکام آن .

paregoric :

مخلوط کامفور، تریاك واسید بنزوئیك که درشربت‌های مسکن سرفه داخل می‌کنند .

parenchyma :

پارانشیم ، مغز غده ، بافت اصلی گیاه، یاختههای کوتاه که جداره آن‌ها نازك بوده وسازنده بافت‌های اسفنجی پرکننده فاصله اندامهای حیوان وگیاه میباشند.

parenteral administration of a arug:

داروی تزریقی یا مالشی ، که نتوان از آن بعنوان خوراکی یا شیاف استفاده نمود .

کرك وپشم بوده ودرقسمت توالد و تناسل گیاهان پست وجود دارد.

parasite:

پارازیت ، انگل ، طفیلی موجود زنده‌یی که تمام یا قسمتی از عمر خود را با تغذیه ازموجود دیگر میگذرانند . *partial parasite* انگل‌های گیاهی که قسمتی از احتیاجات خود را از درخت وبقیه را از برگ آن تأمین میکنند .

parasympathetic nervous system :

سلسله اعصاب پاراسیمپاتیك ، بخشی از سیستم عصبی خودکارکه ازبعضی ازاعصاب جمجمه‌ای‌واعصاب‌خارجی ایجاد میشود .

parathyroid glands :

غده‌های پاراتیروئید ، چهارغده کوچك مترشحه داخلی که‌درسطح خلفی‌غده درقی جداداشته وهورمون خاصی ترشح میکند .

paratyphoid fever:

تب پاراتیفوئید ، شبه حصبه، نوعی تب روده‌یی که شدت ومدت آن کمتر ازحصبه میباشد .

parazoa :

پارازوآ، دسته کوچکی‌ازموجودات

pargeting :
اندود کردن داخل دودکش باسیمان مخصوصی .

parhelion :
تصویر مجازی خورشید ، تصویر کاذب خورشید که گاهی ، بهنگام غروب ، درکنار آن دیده میشود. این حالت براثر بلورهای یخی واقع در آتمسفر بوجود میآید.

parietal :
جداری ، دیوارهای ، مربوط به جدار . *parietal bone* استخوان آهیانه .

paris green :
نوعی داروی حشره کش که از مخلوط استات مس و آرسنیت مس تشکیل شده است .

parison :
شکل اولیه اشیاء شیشه‌یی چون کوزه ، کاسه قبل ازپرداخت کاری و دست کاری تزئینی آنها .

parkerizing :
روکش کردن آهن یا پولاد توسط جوشاندن آنها در محلول فسفات اسید منگنز .

parke's process :
روش مخصوصی ازجدا کردن نقره از سرب درحالت مخلوط بودن . بدین ترتیب که سرب ناخالص را ذوب کرده و مقدار کمی روی بآن میفزایند. نقره بطرف روی جذب میشود ومخلوط جدید درسطح جمع شده و اینك میتوان آنرا بسمت خارج جاری ساخت در این حالت روی را در معرض جریان هوای کوره سوزانده ونقره را ازآن جدا میسازند .

parkinson's disease:
مجموعه‌ای ازعلائم عصبی که شامل سفتی عضلات ، لرزش، وحرکات غیر ارادی میگردد .

parotid gland:
غده بناگوشی که ازخود بزاق یا گلیز ترشح میکند .

parous :
زاییده، زایا، زنی که یك یا چند شکم زاییده باشد .

parquetry :
کف یا رو میزی چوبی که از طرح‌های مختلف چوب میسازند .

partheno :
بارور نشده ، چون در واژه *parthenogenesis* باروری بدون اعمال جنسی .

partial :
نسبی ، جزئی ، مختصر ، ناتمام .

partial parasite :
رش به *parasite*

partial pressures :
قانون دالتون ، فشار کلی یك مخلوط از دو یا چندین گاز یا بخار ، مساوی است با مجموع فشارهائی که هر یك ازاین گازها به تنهائی بر ظرف خود وارد نمایند .

parturition :
زایمان ، وضع حمل.

PAS :
پاس ، اسیدپارا آمینو سالیسیلیك .

pascal's law :
قانون پاسکال : فشاروارد بر یك مایع واقع در یك پیمانه عیناً بتمام نقاط آن منتقل میگردد .

Passerines, passeriformes:
مرغ شاخه‌نشین، ساختمان پای این گونه مرغان‌طوری است که قادرند روی شاخه یاچینه‌های نازك بنشینند.

passive immunization:
تلقیح یاواکسینه بمنظورمصون سازی علیه بیماری .

passive metals :
فلزات مصون ، آب دادن فلزات بمنظور خنثی کردن اثر اسید بر روی آنها .

paste :
شیشه‌مخصوصی که ازآن جواهرات بدلی میسازند. گل چینی که ازآن ظروف سفالی میسازند .

pasteurizing:
پاستوریزه کردن ، معدوم کردن باکتری مایعات مانند شیر که‌بدین منظورآنرابمدت ۳۰ دقیقه‌باحرارت ۶۵ درجه سانتیگراد میجوشانند (پاستور دانشمند فرانسوی ۱۸۲۲ - ۱۸۹۵) .

pate :
گل‌مخصوصی که درساختمان ظروف بدل چینی بسیار ظریف مصرف میگردد .

pate tendre :
خاك بسیارنرم‌شیشه که ازآن‌ظروف چینی بسیار ظریف میسازند .

patella :
استخوان کشکك، رتول . استخوان کاسه زانو.

patent leather :
چرم برقی که ازآن کفش برقی (ورنی) تهیه میکنند .

pathogen :

بیماری‌زا ، پاتوژن ، عاملی که باعث بیماری گردد .

pathology :

پاتولوژی ، آسیب شناسی ، درد شناسی .

patina :

اثرزمان برروی اجسام ، چون‌سبز رنگ شدن روی سکه های کهنه و قدیمی .

pattern :

شکل ، قالب ، نمونه ، الگو ، طرح .

pawl :

گیره ، ضامن چرخ دنده که نوك آن تیز بوده وچون دردندانه‌یی از دنده‌ها گیرکند از گردش آنها جلوگیری بعمل میاورد .

pay :

در ترکیب *paydirt* سنگریزه‌هایی که داخل آن مقدار زیادی طلا وجود دارد .

Pb :

علامت شیمیائی سرب .

Pd :

علامت شیمیائی پالادیوم .

peak load :

بادنهائی ، حداکثر راندمان یک کارخانه برق یانیروگاه .

peak value :

ارزش نهائی (الکتریسته) .

pean :

رش به : *pane* .

pearlite :

نوعی پولادکه از ترکیب دانه های آهن‌خالص وکاربیدآهن‌تشکیل‌یافته است .

pecten :

اشیاء شانه نما ، هرچیزکه بشکل شانه باشد .

pectin :

ژلاتین گیاهی ، هیدروکربوری که از دانه مرکبات یاسیب بدست‌میآید

pectoral :

سینه‌یی،نام دوعضله بزرگ وکوچك سینه که‌درجدارقدامی‌قفسه جای‌دارد.

pedicel :

ساقچه گل .

pediculosis :

آلودگی به شپش ، شپش‌گذاشتن .

peduncle :

ساقه اصلی ، ساق ، پایه ، پایك .

pegmatite :

سنگ های آتش فشانی‌که دارای

partial :
نسبی ، جزئی ، مختصر ، ناتمام .

partial parasite :
رش به : *parasite*

partial pressures :
قانون دالتون ، فشار کلی یك مخلوط از دو یا چندین گاز یا بخار ، مساوی است با مجموع فشارهائی که هر یك ازاین گازها به تنهائی بر ظرف خود وارد نمایند .

parturition :
زایمان ، وضع حمل.

PAS :
پاس ، اسیدپارا آمینو سالیلیك .

pascal's law :
قانون پاسکال ، فشاروارد بر یك مایع واقع در یك پیمانه عیناً بتمام نقاط آن منتقل میگردد .

Passerines, passeriformes:
مرغ شاخه نشین، ساختمان پای این گونه مرغان طوری است که قادرند روی شاخه یا چینه های نازك بنشینند.

passive immunization:
تلقیح یا واکسینه بمنظور مصون سازی علیه بیماری .

passive metals :
فلزات مصون ، آب دادن فلزات بمنظور خنثی کردن اثر اسید بر روی آنها .

paste :
شیشه مخصوصی که ازآن جواهرات بدلی میسازند. گل چینی که ازآن ظروف سفالی میسازند .

pasteurizing:
پاستوریزه کردن ، معدوم کردن باکتری مایعات مانند شیر که بدین منظور آنرا بمدت ۳۰ دقیقه باحرارت ۶۵ درجه سانتیگراد میجوشانند (پاستور دانشمند فرانسوی ۱۸۹۵ - ۱۸۲۲) .

pate :
گل مخصوصی که درساختمان ظروف بدل چینی بسیار ظریف مصرف میگردد .

pate tendre :
خاك بسیار نرم شیشه که ازآن ظروف چینی بسیار ظریف میسازند .

patella :
استخوان کشکك، رتول . استخوان کاسه زانو.

patent leather :
چرم برقی که ازآن کفش برقی (ورنی) تهیه میکنند .

pathogen :
بیماری‌زا ،پاتوژن ، عاملی که باعث بیماری گردد .

pathology :
پاتولـوژی ، آسیب شناسی ، درد شناسی .

patina :
اثرزمان برروی اجسام ، چون‌سبز رنگ شدن روی سکه های کهنه و قدیمی .

pattern :
شکل ، قالب ، نمونـه ، الگـو ، طرح .

pawl :
گیره ، ضامن چرخ دنده که نوك آن تیز بوده وچون دردندانه‌یی از دنده‌ها گیرکند از گردش آنها جلوگیری بعمل میاورد .

pay :
در ترکیب *paydirt* سنگریزه‌هایی که داخل آن مقدار زیادی طلا وجود دارد .

Pb :
علامت شیمیائی سرب .

Pd :
علامت شیمیائی پالادیوم .

peak load :
بادنهائی ، حداکثر راندمان یك کارخانه برق یانیروگاه .

peak value :
ارزش نهائی (الکتریسته) .

pean :
رش به : *pane* .

pearlite :
نوعی پولادکه از ترکیب دانه های آهن خالص وکاربیدآهن تشکیل‌یافته است .

pecten :
اشیاء شانه نما ، هرچیزکه بشکل شانه باشد .

pectin :
ژلاتین گیاهی ، هیدروکربوری که از دانه مرکبات یاسیب بدستمیآید

pectoral :
سینه‌یی،نام دوعضله بزرگ و کوچك سینه که‌درجدارقدامی‌قفسه جای‌دارد.

pedicel :
ساقچه گل .

pediculosis :
آلودگی به شپش ، شپش گذاشتن .

peduncle :
ساقه اصلی ، ساق ، پایه ، پایك .

pegmatite :
سنگ هـای آتش فشانی‌که دارای

لایه های اولیه دردرون خود میباشند.
لایه های مزبوراز مواد متبلورخشن تشکیل یافته اند .

pelagic :
دریانشین ، دریازی

pelagic migrants :
پرندگان دریانشین که هنگام پائیز بنقاط دوراز دریا مهاجرت میکنند .

pellagra :
پلاگر ، بیماری ناشی از کمبوداسید نیکوتینیك که در گوشت تازه، تخم‌مرغ ، وجگروجود دارد .

pellicle :
پرده ، غشاء ، پوست نازك چون لایه های حساس ونازك فیلم عکاسی.

peltier effect :
اثر پلتیر، خروج یادخول حرارت از محل اتصال دوفلز توسط جریان الکتریسیته .

pelton wheel :
نوعی توربین آبی منسوب به «پلتون» که پره های آن بشکل قاشقك بوده وآب مستقیماً روی آنها میریزد وآنرا بگردش وامیدارد .

pelvis :
لگنچه کلیوی ، لگن خاصره .

pemphigus :
پمفیگوس ، بیماری حاد یا مزمن پوست که با پیدایش تاولهای چرکی متناوب مشخص میگردد .

peneplain :
وسعت یافتن قطعه‌یی ازخاك مسطح وپست براثر باد .

penicillin :
پنسیلین . اولین آنتی بیوتیك کشف شده که ازقارچی موسوم به‌پنی‌سیلیوم نوتاتم میگیرند . ماده مزبور در درمان بیماریهای عفونی بکارمیرود

penstock :
بند سیل گیر ، سد دریچه‌یی ، لوله عظیم آبرسان توربین مولد الکتریسیته .

pent :
پنج ، چون دروازه *pentagon* ، پنج ضلعی ، پنج بر .

pentagrid :
لامپ پنج شبکه‌یی رادیو که دارای کاتد (—) و آنود (+) میباشد

pentamerous :
پنج بخشی ، پنج برگی (گیاهشناسی)

pentane :
رش به *paraffin* .

pentane lamp :
لامپ پنتان ، نوعی لامپ که با پنتان

per :
پیشوندی که در اول بعضی ترکیبات شیمیائی آمده و نمایش دهنده اتم های اصلی در یك ترکیب و اینکه اتم‌های مزبور دارای خاصیت بسیار شدید ترکیب با اکسیژن هستند، میباشد. مانند، اکسید سرب PbO درمقابل پر اکسید سرب PbO_2 .

perception :
دریافت ، فهم، درك ، تمیز ، تشخیص اشیاء از یکدیگر بوسیله درك حسی وارتباط دادن آن با حواس قبلی .

percolate :
پالودن یاصاف کردن چیزی ، بوسیله عبور دادن آن ازمیان شن و ماسه.

percussion :
دق ، ضربه زدن به موضعی از بدن بمنظور تعیین طنین صدا در ناحیه مورد آزمایش پزشکی .

percussion cap :
ته فشنگ، کلاهك ته فشنگ .

perennial plant :
گیاه دیرپا ، گیاه بادوام .

perfect gas :
گازکامل ، فشار حجم و حرارت گاز بستگی کامل به مفاد قانون بویلی وچارلز دارد .

سوخته و ۱ شمع نور تولیدمیکند. لامپ مزبور جهت اندازه گیری نیروی منابع نوری مورد استفاده قرار میگیرد .

pentoze :
پنتوز . هریك ازمونوساکارید هاکه درملکول خود ، دارای ۵ اتم کربن باشند .

pentothal :
داروی خواب آور ، که قبل از عمل جراحی ، بمنظور بیهوشی ، ببدن انسان تزریق میکنند .

penumbra :
سایه روشن ، مانند سایه مدورزمین هنگام خسوف وکسوف :

pepsins :
پپسین ، آنزیم گوارنده پروتئین موجود در شیره معده .

peptic ulcer :
اولسر پپتیك ، زخم قسمتی از لوله گوارشی که درمعرض شیره معده‌است و معمولا به زخم معده یا اثنی عشر اطلاق میگردد .

peptide linkage :
روشی از پیوستن چند اسید آمینه بیکدیگر ، بطوریکه تشکیل اسید های آمینه پیچیده‌تری‌را بدهند.

perforate :
سوراخ کردن ، منگنه کردن.

perforation :
سوراخ ، سوراخ‌شدن،ظهورسوراخ در نسج سالم مانند پرده صماخ ، جدار معده یا روده .

peri :
مدور ، گرد ، چون در ترکیب *perianth* پوشش گل که مدور باشد مانند گل نرگس زرد .

peridot :
زبرجد ، سنگ سبز و شفاف .

perigee :
حضیض ، مدور (درگفتگوی از کرات) .

perigynous :
گل جام دار ، گل حقه دار .

perimeter :
پیرامون ، محیط ، دوره .

perineum :
پرینه ، میان دوراه ، ناحیه عجانی که گاهی در خلال زایمان پاره گی پیدا میکند .

period :
مدت ، دوره ، خلال، زمان بین یك رفت و بر گشت‌پاندول ساعت ،عادت ماهیانه بانوان .

periodic acids :
اسید های پریودیك ، اسید های حاصله ازاسید فرضی یودین I_2O_7 مانند HIO_4 .

periodic system :
سیستم پریودیك، روش قرار گرفتن عناصر شیمیائی بترتیب اعداد اتمی شان .

periosteum :
ضریع ، پوشش استخوان ، غشائی که روی استخوان را می پوشاند .

periscope :
پریسکوپ ، دوربین زیر دریائی که بوسیله آن از زیر آب روی‌آب را می‌بینند .

peristalsis :
حرکات دودی روده، پریستالسیسم، که باعث سهولت هضم غذا میگردد

peritoneum :
صفاق ، غشاء سروزظریف وباریکی که حفره شکمی و لگنی و اعضاء محتوی آنها را می پوشاند .

permalloy :
پرمالوی، آلیاژی مرکب ازنیکل، آهن ودیگرفلزات که‌دارای خواص مغناطیسی شدید دارد . این آلیاژ بعلت دارا بودن خاصیت سریع

آهنرباشدن و ازدست دادن حالت آهنربائی خود ، درساختمان هسته الکترو مگنت ها بکار میرود .

permanent :
دائمی ، همیشگی ، پایا .

permanent gas :
گاز ثابت ، گاز پایدار . مانند ، اکسیژن و هیدروژن که نتوان آنها را بآسانی تبدیل بمایع نمود . دانشمندان گذشته تصور میکردند که تبدیل گاز های مذکور بمایع غیر ممکن بوده وتاابد بهمان حال باقی خواهند ماند .

permanganate :
پرمنگنات ، نمك اسید پرمانگانیك $HMnO_4$.

permeability :
نفوذ پذیری ، چگونگی عبور مایع یاگاز از میان قطعه‌یی پارچه . تراوائی مغناطیسی .

permian rocks :
صخره‌های پرمیان ، صخره‌هایی‌که بین ۱۵۰ تا ۲۲۰ میلیون سال‌قبل تشکیل شده‌اند . درمیان‌صخره‌های مزبـور انواع مارمولك و سرخس دیده شده است .

pernicious anaemia :
کمخونی‌وخیم ، کمخونی‌مفرط .

perpendicular :
عمودی ، قائم ، خط عمودی یا قائم .

perpendicular - architecture :
سبك‌مخصوصی ازبنا که نمای آن از داخل بشکل خطوط عمودی باشد . پنجره‌های این‌گونه بناهـا همگی وسیع و کشیده میباشند .

perpends :
خطوط‌عمودی‌ـ‌افقی‌انتهای‌آجرهای یك‌دیوار .

perron :
پلکان جلوعمارت .

per sec,per sec :
سرعت یك‌قطعه‌سنگ در حال سقوط ۳۲پا درهرثانیه، نسبت بثانیه قبلی افزایش مییابد .

perseids :
تعداد زیادی از شهاب‌های آسمانی که‌هرسال درخلال‌ماه‌اوت‌درآسمان دیده میشود .

perseveration :
تداوم ، تکرارپیوسته یك‌کلمه‌یا یك عمل که در اختلالات عقلی دوران

pertussis :

سیاه‌سرفه ، بیماری عفونی کودکان که با حمله‌پیاپی‌سرفه همراه میباشد و از بیماری‌های اکتسابی است.

perversion :

انحراف‌جنسی ، اعمال‌سوءجنسی.

pes, pedes :

اسم‌لاتین فوت.

pessary :

(۱) رحم‌بند،ابزارمخصوص‌جراحی بمنظور رفع انحراف و برگشتگی رحم، که‌درمهبل قرارداده می‌شود. (۲)شیاف‌یاقرص‌مهبلی، ماده‌داروئی که برای رفع عفونت مهبل یا جلوگیری‌ازآبستنی‌درمهبل گزارده میشود .

pestle :

هاون ، دنگ‌که مواد مخصوصی را درآن صلایه داده‌وپودرمیکنند .

petechia :

خونمردگی ، ظهور لکه‌های قرمز درزیر پوست که براثر خونریزی بوجود می‌آید .

petiole :

ساقه‌برگ.

petit mal :

پتی‌مال ، صرع کوچك .

پیری و اسکیزوفرنی دیده میشود.

persistence of vision :

باقی ماندن تصویر در نظر ، بدین معنی‌که هرگاه چشم از شیئی یا منظره‌یی برداریم ، تصویرآن‌بمدت $\frac{۱}{۱۲۰}$ ثانیه پس از محو شدن ، در چشم باقی میماند.

personal equation :

تعدیل یا موازنه شخصی ، بدین معنی‌که بعضی افراد پس از دریافت دستور یا فرمان اهرم دستگاهی را سریع‌تر از افراد دیگر میفشارند. ازاین‌روبایستی اندك‌زمانی به‌سرعت عمل‌آنها افزوده یا ازآن‌کاست تا تعادل‌لازمه برقرارشود .

perspective :

پرسپکتیو، دورنما ، چشم‌انداز.

perspex :

نام تجارتی پلاستیك متاکریلیت ـ متیل‌که درشیشه جلو اتوموبیل بکار میرود.

perturbations :

آشفتگی، تشویق، اغتشاش،اختلال، انحراف‌مدار ، انحراف سیارات‌بر اثر نیروی‌جاذبه یك‌سیاره برسیاره دیگر .

petri, petro :
مربوط بسنگ ، مربوط به‌احجار، چون در ترکیب *petrifation* سنگواره‌شده ،*petrology* سنگ‌شناسی صخره‌شناسی .

petridish :
ظرف مخصوص لبه‌داری که برای کشت باکتری برروی ژله ، مورد استفاده قرار می‌گیرد (جولیوس پتری‌دانشمندآلمانی۱۹۲۱-۱۸۵۲)

petro-chemicals :
پتروشیمی، مواد شیمیائی که از نفت خام تهیه میگردد .

petroleum :
نفت‌خام ، که‌ازآن‌بنزین، گازوئیل، نفت و بسیاری مواد شیمیائی دیگر تهیه میشود.

pexy :
ترمیم عضوی از بدن توسط عمل جراحی ، چون‌در *mephropexy* ثابت کردن کلیه‌شناور.

pfleiderer :
دستگاه‌مخصوص برش‌ورقه‌های سلولز بقطعات بسیارکوچکتر که در روش تهیه‌ابریشم‌مصنوعی بکارمیرود.

pH value :
ارزش‌پ‌هاش ، اندازه‌گیری تعداد یونهای هیدروژن (ذرات بار مثبت هیدروژن) دریک‌محلول و همچنین سنجش‌درجه‌اسیدی‌بودن‌آن‌محلول . مثلاً ارزش‌پ‌هاش‌آب غیراسیدی و غیرقلیائی۷ میباشد .

phaco :
عدسی ، چون در ترکیب *phacolite* فاکولیت،موادمعدنی که تشکیل بلورهای عدسی مانند را میدهد.

phae :
رنگ‌تیره،چون‌درواژه *phagocyte* علفهای‌قهوه‌یی.رنگ‌دریائی .

phag :
خوردن ،چون درواژه *phagocyte* فاگوسیت،بیگانه‌خوار، یاخته‌یی‌که قادراست‌ذرات‌زیان‌آورخارجی‌چون باکتریها را، ببلعد .

phalanx :
فالانژ ، بندهای انگشت دست استخوانهای۱۴گانه دستها.

phallus :
آلت مردی ، ذکر .

phanero :
پیدا ، مرئی،آشکار.چون‌درترکیب *phanerogamae* گیاه روشن زاد ، گیاه‌آشکارزا .

تغییرات حاصله درشکل‌ظاهری ماه
چنانکه از زمین رؤیت میشود .

phell :
چوب‌پنبه ، قسمت خارجی درخت،
چون‌در ترکیب *phelogen* فلوژن ،
سلول‌های چوب‌پنبه‌زا ، در گیاه.

phellum :
قشر چوب‌پنبه‌یی گیاه یا درخت .

phen :
مربوط به‌فنول ، دارای گروه فنیل،
چون درترکیب *phenacetin* ،
فناستین ، داروی‌ضد درد یا اثر ضد
اسپاسم‌که در دردهای شدید مفید
است و از راه خوراکی یا عضلانی
تجویز میگردد .

phenol :
فنل،فنول ، اسید کربولیك ، اسید
فنیك ضدعفونی کننده قوی که معمولا
بصورت‌محلول $\frac{۱}{۲۰}$ بکارمیرود.
محلول‌های غلیظ‌تر آن محرق
هستند .

phenolic resins :
پلاستیك‌تهیه شده‌ازفنول.

phenol-formaldehyde:
فورمال دهاید فنول گروه‌پلاستیك‌ها.

phantasy :
تصور ، قوه‌تخیل ، مانندآنکه‌شخص
بگوید اگرمن‌پادشاه بودم چنین و
چنان ...

phantom :
شاسی‌یا پایه‌قطب‌نما و گردش‌نمای
کشتی . هر گساه‌کشتی بدورخود
بگردد،قطب نمانیز باآن گشته لیکن
گردش‌نما همواره بسمت شمال‌ثابت
میماند .

pharmacology :
فارماکولوژی ، داروشناسی. بخشی
ازعلوم‌طبیعی کـه در باره داروها
و بویژه اثرآنها مطالعه میکند.

pharynx :
حلق،گلو، حلقوم، حفره‌ای درعقب
زبان که مخروطی شکل بوده و ۷
سانتیمتر طول‌آنست . حفره مزبور
ازپائین به‌مری می‌پیوندد .

phas :
صحبت‌کردن ، چون در ترکیب ،
aphasia ازدست‌دادن قدرت‌تکلم ،
زبان‌بند .

phase :
حالت، مرحله ، یك سری تغییر و
تحولات مکرردریك جسم، چون‌در
ترکیب *phases of the moon* ،

phenology :
فنولوژی ، مطالعه درباره تأثیر آب وهوا بر گیاه وحیوان .

phenolphthalein :
فنل‌فتالئین ، ماده مسهل بسیار قوی غیر سمی که اغلب همراه با پارافین مایع مصرف میشود .

phenotype :
فنوتیپ ، مجموعه خصایص‌مشهوری که شاخص یك‌موجود زنده بنمایندگی از یك گروه میباشد . گروهی از موجودات زنده که ظاهراً شبیه بهم لیکن از نظر ژنتیك بنا یکدیگر فرق‌دارند.

phenyl :
فنیل ، رادیکال یك‌ظرفیتی C_6H_5.

phenylalanine :
فنل‌آلانین، یکی از اسید آمینه‌های حیاتی در تغذیه انسان .

philic :
پس‌بند کلمه‌یی چون *hydrophilic* محلول‌در آب .

phleb :
ورید ، چون درترکیب *phlebitis* التهاب‌ورید .

phloem :
اندام غذا رسان‌گیاه ، آنقسمت از گیاه‌که غذا و آب را ببالایا بپائین گیاه میرساند .

phobia :
ترس ، چون درواژه ، *claustrophobia* ترس از حبس شدن درجائی . *hydrophobia* ترس از آب .

phon :
واحد اندازه گیری شدت‌صوت.

phonons :
نوسانات اتمهای یك بلور، بر اثر انرژی‌گرمائی آنها که بتوان آنهـا را چون‌امواج‌صوت از راه‌ریاضیات مورد بحث قرارداد .

phoresis :
خاصیت‌حرکتی‌الکتریسیته، حرکت ذراتی، چون‌ژله ، توسط‌الکتریسیته.

phosgene :
فوسجین ، گاز سمی بیرنگی که در رنگ‌سازی بکار میرود. $COCl_2$

phosphates :
فسفات ، نمك‌های اسید فسفریـك H_3PO_4 .

phosphides :
فسفیدها ، ترکیباتی‌که مستقیماً از اتحاد فسفرها بافلز بدست می‌آیند. مانند فسفیدآلومینیوم AlP فسفید کلسیم Ca_3P_2 .

phosphites :

فسفیت‌ها ، نمکهای اسید فسفر .

phosphor bronze :

آلیاژمس، قلع‌وفسفر که‌درساختمان یاطاقان میل‌لنگ‌موتور بکارمیرود. آلیاژ مزبور را مکانیك‌ها (با بیت) اصطلاح میکنند .

phosphorescence :

نور ماوراءبنفش که نامرئی بوده و باعث تشعشع مواد ، درنتیجه آشکار شدن درون آنها می گردد .

phosphorous acid :

اسیدفسفروس، که‌ازاکسید H_3PO_3 فسفروس P_2O_3 وآب تشکیل‌میشود.

phosphors :

فسفر ، مواد فسفری که بمصرف روکش کردن لوله‌های اشعه کاتود می‌رسد ، چون‌لامپ‌تلویزیون .

phosphorus :

فسفر ، یك‌عنصر شبه‌فلز که مصرف کبریت‌سازی‌دارد .

phot :

واحد اندازه گیری درجه روشنائی نور بریك سطح ، درخشندگی یك سطح‌که درفاصله یك سانتیمتری شمعی قرار داشته‌باشد .

photo:

مربوط به‌نور ، چون در ترکیب ، *photograph* .

photo-chemistry :

بخشی از شیمی که درباره اثر نور بر اجسام گفتگو می کند. چون در عکاسی .

photo-chemical cell :

پیل‌فتوشیمی ، هرگاه نوری روی یکی ازصفحات دوگانه فلزی واقع درمحلولی بیفتد ، یك‌فشارالکتریکی (ولتاژ) بوجود خواهد آمد که خود تشکیل یك پیل الکتریکی را می‌دهد .

photo - conductor :

هادی نور ، ماده‌یی که‌باعث‌افزایش خاصیت هدایت الکتریسیته(هنگامی که نور برآن می تابد) میگردد .

photo - elastic :

فتوالاستیك، موادفشرده، موادی‌که موردکشش یا فشار باشد .

photo - electric cell :

سلول فتوالکتریك. بطورکلی هر آلتی راگویندکه درمقابل نورمتأثر گشته وباعث تغییر یك جریان الکتریکی شود .

حسب فرکانس نور منتقل میسازد .

photoperiodism of plants :
اثرطول شب و روز برروی گل‌دادن گیاه . گیاهانی مانند گندم ، کاهو و ریشه‌چغندر روزانه‌احتیاج به ۱۴ تا ۱۶ ساعت نور آفتاب دارند تا گل بدهند. و درمقابل آنها گیاهانی چون برنج ولوبیا احتیاج به نورآفتاب کمتری (۸ الی ۹ ساعت) دارند .

photophobia :
نور ترسی ، خوف‌النور ، عجزچشم درمقابل نور .

photosphere :
کره روشنائی ، سطح روشنی بخش خورشیدکه بدون کمك تلسکوپ دیده میشود .

photostat :
فوتو استات، عکس برداری ازروی اسناد .

photosynthesis :
ذخیره قند و نشاسته درسلولهای گیاه که در نور آفتاب توسط کلروفیل (سبزینه گیاه) انجام میگیرد .

photo - transistor:
فتو ترانزیستور، نوعی ترانزیستور که مقاومت آن در مقابل جریان

photo - electric effect :
اثر فتو الکتریك ، یعنی اتلاف الکترونهای سطح یك فلزعایق‌دار درصورتیکه نوربرآن بتابد. بخصوص که نور مزبور ماوراء بنفش باشد

photo - electrolytic cell :
سلول فتو الکترولیتیك ، رش به، *photo - chemical cell* .

photogenic :
روشنی‌زا، تابنده ، باکتری مخصوصی که نور می‌تابد . خوش عکس بودن قیافه یا اندام شخص .

photogravure :
فتوگراور ، عکسی‌که از شیشه عکاسی ، برروی صفحه فلزی انتقال داده وگراورکنند . عکس حکاکی شده روی فلز .

photometer :
فتومتر، نورسنج (دردوربین‌عکاسی).

photo - multiplier :
نورافزا، دستگاه مخصوص افزاینده نور .

photon :
ذره نور، عمل نور در بعضی موارد بنحوی است که تصورمیشود که‌بجای موج از ذراتی تشکیل شده است . هرفوتون مقدار معینی انرژی را بر

جلوگیری از بیماری .

phyllo :

برگ، چون در ترکیب *phylloclade* برگ، وار، ساقه برگی شکل .

phylo :

نژاد، چون در ترکیب *phylogenesis* تکامل نژاد .

physical optics :

مطالعه در باره اثرات نور برجسم

physiology :

فیزیولوژی ، علم وظایف الاعضاء ؛ علمی که با اعضاء موجودات زنده و اعمال آنها سروکار دارد .

physiotherapy :

فیزیوتراپی ، طب فیزیکی . درمان بیماری بوسیله ، نور ، حرارت الکتریسیته و دیگر منابع طبیعی .

physo stigmine :

فیزوستیگمین، داروئی که روی سلسله اعصاب پاراسمپاتیك اثرداشته گاهی در مورد بخصوصی ازفلج نیز تجویز میشود .

phyte :

گیاه، چون دروازه ، *goophyte* گیاهی که بوسیله غنچه‌های زیرزمینی گسترده میشود .

زیاد بوده لیکن چون درمعرض نور قرار گیرد آنرا تاحد قابل ملاحظه‌یی از دست میدهد .

phototropic :

نورگرائی ، بسمت نور متمایل شدن چون ساقه گیاه .

photo - voltaic cell :

پیوستن دوجسم مختلف چون مس و اکسید مس که درمقابل نور ، مانند باطری دارای خاصیت الکتریسیته میگردد .

phreni :

مربوط به دیافراگم ، مربوط به پرده حجاب حاجز چون دروازه *phrenic nerve* عصب دیافراکمی یاحجاب حاجزی .

phthalic acid :

اسید فتالیك ، که مصرف رنگسازی دارد .

phthisis :

سل (اصطلاح قدیمی) .

Phycomy cetes :

گروهی ازقارچ های پست که بافت های آنهافاقد جداره داخلی میباشد

phylact :

محافظ ، چون در ترکیب ، *prophylactic* پیشگیری از مرض ،

phytophthera infetans :
قارچ‌های مخصوصی که نوعی بیماری گیاهی در سیب زمینی ایجاد کرده وآنرا معدوم میسازد . این قارچ بسال ۱۸۴۶ درایرلندباعث خسارت جبران ناپذیر کشاورزان گردید .

Pi :
پی، حرفی ازالفبای یونانی که در هندسه بکار رفته و معادلست با ۳و۱۴،۱۵۹ .

pia – mater :
نرم شامه ، داخلی ترین پرده از پرده‌های مغزکه بشکل‌غشاء عروقی بانسج مغز و نخاع درتماس است .

pick :
کلنگ،مضراب‌یازخمه(درموسیقی).

pico – farad :
واحد بسیار کوچك حجم که برابراست با یك میلیونیم فاراد .

picric acid :
اسید پیکریك ، ماده زرد رنگی‌که ازفنول و اسید نیتریك تهیه شده و بمصرف مواد منفجره و رنگ سازی میرسد .

pier :
تیر ، شمع حماله (درساختمان) .

piesia :
فشار خون ، چون در واژه ، hyperpiesis فشارزیاده‌ازحدخون.

pig :
آهن تازه ریخته ، توده‌یی ازفلزات آماده ذوب‌کردن . نوردیدن و آلیاژکردن .

pig iron :
جداکردن‌آهن از سنگ که‌آنراپس از ذوب بشکل قالبهایی درآورده و آماده فروش میسازند .

pigment :
مواد رنگی ، چون‌رنگ مو ،پوست و چشم ها .

pilaster :
ستون چهارگوش که از دیواربیرون آمده باشد .

pile :
شمع ، حماله، پایه .

pileus :
سر چتری شکل قارچ خوراکی و مانندآن .

pilocarpine :
پیلوکارپین ، الکالوئیدگیاهی که املاح آن بمنزله ماده تنگ کننده مردمك چشم بکار میرود .

اسب وغیره ....

pinnace :

نوعی قایق روباز که طول تقریبی آن ۳۰ فوت میباشد .

pinta :

بیماری قارچی پوست که موادرنگ کننده را معدوم میسازد .

pintle :

پین محور ، پین آسه ، چون گژن پین . میله محور .

pin - vice :

دسته ابزار .

pipette

پیپت ، لوله‌شیشه‌یی که در آزمایشگاه مورد استفاده قرار میگیرد . بدین معنی که یك سر آنرا داخل مایع کرده و سر دیگر آنرا میمکند تا مقدارمایع لازمه داخل لوله گردد. سپس مایع مزبوررا بمصرف میرسانند.

pipe - wrench :

آچارلوله گیر .

pique :

پیکه ، پارچه نخی با راه راه برجسته .

pisci :

ماهی، چون در واژه *piscivorous* ماهی‌خوار.

pilot plant :

سلسله دستگاه های کوچکی که محصولات یك کار خانه را از نظر مرغوبیت مورد آزمایش قرار داده و و نحوه بهتر کردن آنها را نشان میدهد .

pinch effect :

هنگامیکه یك جریان وسیع الکتریسیته ازمیان گازی عبورمیکند اثر مغناطیسی جریان مزبور گازرا بحالت میله‌یی شکل در خواهدآورد

pineal body :

غده صنوبری ، اپی فیزمغزی.جسم مخروطی شکل قرمز و خاکستری که درسطح خلفی مزانسفال قرار دارد .

pinion :

پینیون ، دنده کوچکی که خود دنده بزرگتری را گرداننده یا حرکت خود را ازآن میگیرد . چون دنده ساعت .

pink eye :

چشم درد ، التهاب چشم که همراه باقرمز شدن رنگ آنست .

pinna :

پر ، شیئی پرمانند ، پرمرغ، بالك ماهی ، گوش‌خارجی انسان ،سگه،

pistil :
ماده‌گی ، اندام ماده گل .

piston :
پیستون ، که‌در سیلندر موتوربیالا وپائین حرکت کرده وچهار عمل مکش ، کمپرس ، احتراق و تخلیه توسط حرکات آن انجام میگیرد.

pitch :
بیالا وپائین حرکت کردن (دریك محفظه محدود.)

pitch :
قیر، مواد قیری که بمنظور مسدود کردن اتصال لوله مایعات و جلو- گیری‌ازنشت ، روی‌آنها می‌مالند.

pitch :
شدت صوت در نوت‌موسیقی ، فاصله بین دوورزوه پیچ ، فاصله بین نقاط مخصوصی ازدو دندانه یك‌دنده .

pitchblende :
اکسید او را نیم ، سنگه معدنی که برای اولین بار ، رادیوم در آن کشف شد .

pith :
قسمت میانی نرم گیاه ، مغز گیاه یا ساقه درخت .

pithec :
میمون ، چون در تسرکیب ، *pithecanthropus* انسان میمون‌نما که فسیل آن در جاوه یافت شده و مربوط به چهارصد هزارسال قبل میباشد .

pitot tube :
لوله‌یی‌که سرباز آن رابسمت آب یا هوا قرار میدهند تاشدت نیروی آنها را اندازه بگیرند. بدیهی‌است درانتهای این لوله یك درجه ساعتی نصب شده که دارای ارقام نمایش‌دهنده فشارمیباشد. این‌درجه را بیشتر در هواپیما نصب میکنند.

pituitary body, gland:
غده‌هیپوفیز، یك‌غده‌کوچك‌مترشحه داخلی که درقاعده مغز جادارد.

pituitrin :
پیتویترین ، ماده‌یی کـه بـوسیله غده هیپوفیز ساخته شده و هنگـام تولد کودك ، باعث انقبـاض رحم میگردد .

pityriasis:
قسمت خارجی‌وچوبی دانه ، سبوسه گندم وجو .

pix :
مایع قهوه‌یی متمایل به سیاه که از ذغال سنگه چوب وقیر میگیرند.

placebo :
داروی بی‌اثر ، داروی خوش کنك که اثر درمانی نداشته‌لیکن بمنظور تقویت روحیه بیمار، بوی میدهند.

placenta :
پلاسنتا، جفت، عضو عروقی که‌هنگام آبستنی دررحم بوجود آمده و به جنین غذا وهوا میرساند .

placer deposits :
رسوبات معدن‌دار ، رسوبات‌معدنی رودخانه ، که عبارتست‌ازطلاوماننده آن .

plagio:
یك بر، متمایل بیك سو ، چون‌در واژه ، *plagiocephlaic* کج شدن، یك بر شدن .

plain weave :
منسوج ساده ، بافت ساده پارچه ، چون چلوار ومانند آن.

plane :
رنده نجاری که برای صاف کردن چوب بکار میرود . سطح مستوی ، سطح صاف وهموار .

planet :
سیارات ، چون زحل ، نپتون ، اورانوس و مانند آنها که بدور خورشید میگردند .

planetary gear :
دنده سیاره‌یی ، دنده ستاره‌یی ، که دنده کوچك‌تری در وسط آن ثابت شده ودر کناراین دنده کوچك‌دنده سومی بهمان اندازه قرار گرفته که باآن‌در گیرمیشودوآنرامیگرداننده.

plane-tabling :
زاویه سنج نقشه برداری ، روش مخصوصی ازرسم سطوح کوچك.

planimeter :
سطح پیما ، رویه پیما ، آلت اندازه گیری سطح‌یك‌منحنی بسته . بدین‌معنی که سوزنی در سر بازوئی آن‌قرار داردکه آنرا در اطراف منحنی میگردانند و ارقام روی دستگاه ، پیرامون سطح را نشان میدهد .

planishing :
تخت کردن ، پهن کردن قطعه‌یی فلز ، بوسیله‌چکش کاری.

plankton :
حیوانات وگیاهان بسیار ریزی‌که درآب شناوربوده و ماهیان ازآنها تغذیه می کنند .

plano :
سرگردان ، چون‌درواژه .
planoblast ستاره دریائی

سرگردان .

plano :
مسطح ، چون در ترکیب ، *planoconvex lens* عدسی محدب که سمت دیگر آن مسطح باشد .

plan-position-indicator:
نوعی ردیاب (رادار) که داخل کشتی نصب شده و درحالی که بدور خود می گردد ، نقشه زمین‌های اطراف آنرا نیز نشان میدهد.

plant :
کلیه ماشین آلات و دستگاهها و ابزارهای یک کارخانه ، راه‌آهن و مانند آنها .

planta :
قوس کف پا .

plasma :
پلاسما ، بخش مایع خون یا لنف که ازمحلولی مرکب از پروتئین‌ها و مواد معدنی تشکیل شده است .

plasmodia :
موجودات ساده تک‌سلولی چون باکتریها که از راه نیش پشه‌ها منتقل شده ووی را مبتلا به مالاریا می‌سازد .

plasmoquine :
نام دیگر *pamaquin* .

plasterboard :
ورقه‌هایی که بجای گچ روی دیوار داخلی اطاقها می‌چسبانند .

plastic :
پلاستیک ، هر ماده شکل‌پذیر . خاک‌رس نیز نوعی پلاستیک میباشد.

plasticizer :
مایع حلالی که هنگام قالب‌ریزی پلاستیک ، به‌آن میزنند . بدیهی است پس از اتمام‌کار قالب‌گیری ، مایع مزبور تبخیر می گردد.

plastics :
هرماده‌یی که بتوان آنرا بشکل دلخواه درآورد .

plastic surgery :
جراحی پلاستیک ، جراحی ترمیمی ، ترمیم قسمت معیوبی از بدن بکمک عمل جراحی بدین‌ترتیب که نسج سالم‌را بجای نسج آسیب دیده منتقل و بآن شکل طبیعی می‌دهند .

plastids :
عناصر کوچک بسیار ریز موجود در سلول که مرکز فعالیت شیمیائی را تشکیل میدهند ، مانند ، کلروپلاست گیاهان .

plastron :
پلاسترون ، زره سینه ، پیش‌سینه

placebo :

داروی بی‌اثر ، داروی خوش کنك که اثر درمانی نداشته‌لیکن بمنظور تقویت روحیه بیمار، بوی میدهند.

placenta :

پلاسنتا،جفت، عضو عروقی که‌هنگام آبستنی دررحم بوجود آمده و به جنین غذا وهوا میرساند .

placer deposits :

رسوبات معدن‌دار ، رسوبات‌معدنی رودخانه ،که عبارتست‌ازطلاوما نند آن .

plagio:

یك بر، متمایل بیك سو ، چون‌در واژه ، *plagiocephlaic* کج شدن، یك‌بر شدن .

plain weave :

منسوج ساده ، بافت ساده پارچه ، چون چلوار ومانند آن.

plane :

رنده نجاری که برای صاف کردن چوب بکار میرود . سطح مستوی ، سطح صاف وهموار .

planet :

سیارات ، چون زحل ، نپتون ، اورانوس و مانند آنها که بدور خورشید میگردند .

planetary gear :

دنده سیاره‌یی ، دنده ستاره‌یی ،که دنده کوچك‌تری در وسط‌آن ثابت شده ودرکناراین دنده کوچك‌دنده سومی بهمان اندازه قرارگرفته که باآن‌درگیرمیشودوآنرامیگرداند.

plane-tabling :

زاویه سنج نقشه برداری ، روش مخصوصی ازرسم سطوح کوچك.

planimeter :

سطح پیما ، رویه پیما ، آلت اندازه گیری سطح‌یك‌منحنی بسته . بدین‌معنی که سوزنی در سربازوئك آن‌قرار داردکه آنرا در اطراف منحنی میگردانند و ارقام روی دستگاه ، پیرامون سطح را نشان می‌دهد .

planishing :

تخت کردن ، پهن کردن قطعه‌یی فلز ، بوسیله‌چکش‌کاری.

plankton :

حیوانات وگیاهان بسیار ریزی‌که درآب شناوربوده و ماهیان ازآنها تغذیه می‌کنند .

plano :

سرگردان ، چون‌درواژه .

planoblast ستاره دریائی

plasterboard :
ورقه‌هایی که بجای گچ روی دیوار داخلی اطاقها می‌چسبانند.

plastic :
پلاستیك ، هر ماده شکل‌پذیر .
خاك‌رس نیز نوعی پلاستیك میباشد.

plasticizer :
مایع حلالی که هنگام قالب‌ریزی پلاستیك ، به آن میزنند. بدیهی است پس از اتمام کار قالب گیری ، مایع مزبور تبخیر می گردد.

plastics :
هرماده‌یی که بتوان آنرا بشکل دلخواه در آورد .

plastic surgery :
جراحی پلاستیك ، جراحی ترمیمی. ترمیم قسمت معیوبی از بدن بکمك عمل جراحی بدین‌ترتیب که نسج سالم‌را بجای نسج آسیب دیده منتقل و بآن شکل طبیعی می‌دهند.

plastids :
عناصرچگال بسیار ریز موجود در سلول که مرکز فعالیت شیمیائی را تشکیل میدهند. مانند، کلروپلاست گیاهان ..

plastron :
پلاسترون ، زره سینه ، پیش‌سینه

سر گردان .

plano :
مسطح ، چون در ترکیب ، *planoconvex lens* عدسی محدب که سمت دیگر آن مسطح باشد .

plan-position-indicator:
نوعی‌ردیاب(رادار) که داخل کشتی نصب شده و درحالی که بدور خود می گردد ، نقشه زمین‌های اطراف آنرا نیز نشان میدهد.

plant :
کلیه ماشین‌آلات و دستگاه‌ها و ابزارهای یك کارخانه ، راه‌آهن و مانند آنها .

planta :
قوس کف پا .

plasma :
پلاسما ، بخش مایع خون یا لنف که ازمحلولی مرکب از پروتئین‌ها و مواد معدنی تشکیل شده است .

plasmodia :
موجودات ساده تك‌ساولی چون ، باکتریها که از راه نیش پشه‌ها منتقل‌شده ووی را مبتلا به مالاریا می‌سازد.

plasmoquine :
نام دیگر *pamaquin* .

یکمیلیون سال قبل میزند . دوره مزبور تا پیدایش حیات ادامه‌داشته.

plenum :

فشاری‌فوق‌فشارآتمسفر .

plethora :

ازدیاد خون که در بدن اشخاص پرخوروجود دارد .

plethysmograph :

آلت اندازه گیری تغییرات اندازه اندام بدن و حجم خون موجود در آن .

pleura :

جنب،غشاء جنب جداری .

pleuro dynia :

احساس درد در جداره سینه هنگام دویدن یا واردآمدن‌ضربه بآن.

plexus :

شبکه، چون‌درترکیب، *solar plexus* شبکه‌یی که از مجموع اعصاب ، شریانها و وریدها تشکیل یافته باشد .

pliers :

انبردست ، سیم‌چین .

pliocene period :

دوره پلیوسین ، دوره ماقبل‌عصر یخ که در آن دوره آتش فشان های عظیمی وجود داشت و جملگی دایر

مردانه .

plasty :

تعویض‌یا شکل‌دادن به‌عضوی ازبدن بکمك‌جراحی .

plate :

کلیشه ، شیشه (در عکاسی) ، صفحه عکس .

plate glass :

جام‌های بزرگ شیشه ، مانند شیشه ویترین‌مغازه‌ها .

plating :

آبکاری‌فلزات ، توسط‌نیکل،کروم، طلا، نقره و مانندآنها .

platinum :

پلاتین ، طلای‌سفید، که بسیارچگال بوده و نقطه ذوب‌آن‌بالا میباشد . فلز مزبور درمقابل اسید نیرمقاوم است .

platyhelminthes :

کرمهای پهن معده .

plegia :

فلج، سلب‌حرکات‌بدن براثرصدمات مغزی .

pleimerous :

دارای‌بخش‌های بیشتر،متعدد.

pleistocene period :

دوره‌کوههای عظیم یخ که سن به -

بوده اند . در همین عصر کوه هـا بوجود آمده‌اند که کوه (پلواستون) آمریکارا میتوان بعنوان نمونه ازاین دوره نام برد .

ploid :
تعداد کروموزوم‌های موجوددرهسته یك سلول .

plombierc's douche :
دوش منسوب بـه (پلومبیر) که مخصوص شستشوی نشیمن گاه بوده و هنگام شستشو ، آنرابفاصله ۶اینچ از موضع نگاهمیدارند .

plotting :
نقشه کشی ، رسم .

ploughshare :
گاوآهن، خیش .

plum :
پر مرغ .

plumage :
بالهای مرغ .

plumb :
عمودی ، بحالت عمودی درآوردن، چون در ترکیب *plummet* گلوله شاقول .

plumb :
سرب ، چون درترکیب *plumbism* مسمومیت ناشی از سرب .

plumbing :
لوله کشی منزل .

plumb rule :
شاقول بنائی که روی تخته‌یی آویخته باشد .

plumbum :
سرب .

plume :
پر .

plumule :
نخستین جوانه گیاه .

plunger :
پلانجر ، شناگر ، که در کاربراتور اتوموبیل قراردارد .

pluricellulular :
پرسلول .

plush :
مخمل راه کبریتی .

plutonic rocks :
سنگهای آذرین، که پس از خنك شدن توده‌های مذاب اعماق زمین بجای مانده‌اند .

plutonium :
پلوتونیم، عنصرجدیدی که‌ازدورانیم استخراج میشود .

pluviometer :
باران‌سنج، آلت اندازه گیری مقدار

باران .

plywood :

تخته چندلا .

pneumatic tyre :

لاستیك بادی .

pneumatics :

علم خواص وزن، چگالی وجریان هوا و دیگر گازها .

pneumo :

مربوط به ریه ، چون در ترکیب ، *pneumocci* باکتری ابتلاء به ذات الریه .

pneumonia :

ذات الریه ، التهاب ریه که همراه با ترشح در آلوئولها میباشد .

pneumonectomy :

ریه برداری ، برداشتن قسمتی از ریه یا تمام آن .

pneumokoniosis :

التهاب ریه براثر گردوخاك .

pod :

پا ، چون در ترکیب ، *tripod* ، سه پایه .

podium :

پایه مانند ، شیئی شبیه پا ، چون در ترکیب ، *pseudopodium* پاهای کاذب ، زایده‌های پروتوپلاسمی که بحرکت آن کمك میکند .

podsol :

خاك سفید متمایل بخاکستری که در کشورهای سردسیر ، جائی که باکتری سبزیها را بسرعت متلاشی کرده و نمکهای معدنی آنها را آب با خود می‌برد ، یافت می‌شود . خاك مزبور ازهمین نمك آبرفتی تشکیل می گردد .

poiesis :

سازنده ، چون در ترکیب ، *haematopoiesis* خون سازی ، تشکیل دهنده خون .

doikil :

گوناگون ، مختلف ، چون در ترکیب ، *poikilitic rock* سنگهای متنوع .

point :

واحد اندازه گیری حروف چاپ که ۷۲ تای آن مساوی است با یك اینچ .

pointing :

بندکشی آجر .

points :

دو راهی راه آهن .

poise :

پویز ، واحد اندازه گیری غلظت مایعات ، مانند روغن ، برای نمونه ، غلظت آب ۲۰ درجه سانتیگراد

حرارت برابر است با یک سانتی پوز.

poisson's ratio :

نسبت پوئیسن ، نسبت بین کاهش ضخامت و افزایش طول یک اهرم .

polar body :

یک سلول نر در حال رشد ابتدا بدو قسمت مساوی تقسیم شده و سپس بچهار قسمت مساوی تقسیم میگردد و الی آخر، لیکن یک سلول ماده به‌قسمت‌های نامساوی تقسیم میگردد .

polar diagram :

دیاگرام تقسیم ، نموداری که نمایش دهنده حرکت مقدار تشعشع به‌جهات مختلف میباشد .

polaris :

پلاریس، ستاره شمال .

polariscope :

پلاری اسکوپ، آلت نمایش دهنده نورپلاریزه. استقطاب نما .

polarization :

پلاریزه ، استقطاب،جمع شدن مواد شیمیائی(مانندهیدروژن) دراطراف یکی‌از قطب‌های یک باطری که‌منجر به‌ازدست‌دادن قدرت آن میگردد.

polarizer :

ضدپلاریزه ، ماده‌مخصوصی که مواد پلاریزه کننده را معدوم‌میسازد.

polarized light :

نور پلاریزه ، موازی کردن انوار یک‌منبع نورانی بوسیله عبوردادن آن ازیک‌منشور یا آلت‌استقطاب.

polar molecule :

مولوکول قطبی ، یک مولوکول که دریک سمت‌آن قطب مثبت و درسر دیگرآن‌قطب منفی تشکیل میگردد مانند مولوکول هیدروژن کلراید .

polaroid :

پولاروید ، صفحه‌یی که دارای بلورهای مرکب ازید وکوینین‌بوده و بمصرف استقطاب نور میرسد .

polar valence :

والانس قطبی ، تشکیل یک مولکول از اتم های مثبت و منفی بطوریکه دارای دوقطب گردد.

polder :

زمین‌بازیافتی ، زمین‌ساحلی که‌آب دریا را ازآن دورنگاهدارند .

poles of a magnet :

قطبین‌آهن‌ربا، که نیروی مقناطیسی درآندو متمرکز شده و فلزراجذب میکنند .

polio :

موادخاکستری‌رنگ‌مخ و مغزحرام (مغزتیره پشت) .

chندبن مولکول ساده‌تر تشکیل یافته باشد .

polymerize .

پیوستن بیکدیگر.

polymorphic :

پلی‌مورفیك ، مختلف‌الشکل، دارای چندشکل مانند ، اکسیدتیتانیوم که از سه بلـور مختلف تشکیل یافته است

polymorph :

گویچه‌سفید چندهسته‌یی که باکتریهای وارداتی‌از راه زخم‌را بسرعت‌معدوم میسازد .

polypeptides :

پولی‌پپتید ، پروتئینی کـه دارای زنجیره طویلی متشکل از اسیدهای آمینه میباشد.

polypus :

بواسیرلحمی، گوشت‌زیادی‌ساقه‌دار، که ساقه‌های‌آن عمیقاً در بافتهـا می‌نشیند .

polysaccharides :

پولی‌ساکارید ، ترکیبـاتی مـانند نشاسته و سلولوز ، که مولکولهای آنها از قندهای متعددساده تشکیل یافته‌اند .

pollen :

گرده گل که سلول‌نر را به‌گیاه منتقل میکند.

pollex :

شصت‌پا .

polonium :

پلونیم ، عنصررادیو اکتیوکه تبدیل به‌سرب می‌گردد .

poly :

بسیار ، متعدد ، چون در ترکیب، *polygamous* چند همسری.

polybasis :

اسیدی‌که دارای دو اتم‌هیدروژن‌یا بیشتر بوده و میتوان آنرا بـا فلز جابجاکرد مـانند ، اسید فسفریك H_3PO_4 یا سولفات سدیم Na_2HPO_4 .

poly-condensation :

تهیه‌یك مولوکول بزرگ مـانند مولوکول پلاستیك .

polygon :

بسیار پهلو . (در هندسه) .

polyhydric :

دارای دوگروه OH یا بیشترمانند *glycerol* .

polymer :

پولیمر ، یك ملکول‌که از پیوستن

polystyrene :

پلی‌استیرین ، نوعی پلاستیك که از استیرین (اتیلین و بنزین) تهیه شده و کاملا شفاف و رطوبت‌ناپذیر می‌باشد . پلاستیك‌مزبوررا می‌توان پس ازسفت شدن ، بکمك حرارت بشکل دلخواه درآورد . درشرایط سرد بودن شکننده‌بوده وبیشترآنرا بمصرف عایق‌فیوزها میرسانند .

polytetrafluoro - ethylene :

پلی‌تترافلوئوراتیلین ، این‌ماده در مقابل حرارت و مواد شیمیائی بسیار مقاوم بوده و نام تجارتی‌آن *Teflon* میباشد .

polythene :

پلاستیك‌ساخته‌شده‌ازاتیلین، که‌مقاوم رطوبت‌بوده‌وبمصرف‌عایق‌الکتریسته میرسد .

pome :

میوه‌سیبی ، گوی‌مانند .

pomology :

میوه‌شناسی ، مطالعه و تحقیق در مورد درختان میوه .

pons :

پل .

pons varoli :

پل‌وارولیوس ، توده سفید و محدب نسج عصبی که درقاعده‌مغز جای‌دارد ولبه‌های مختلف مغز را بهم متصل می‌سازد.

poplin :

پوپلین ، کنتواری .

popliteal :

رکبی ، فرورفتگی لوزی شکل در پشت مفصل‌زانو.

poppets :

تیروشمع‌هایی که هنگام باب‌انداختن کشتی ، آنرا تاآب حمل می‌کنند.

poppet valve :

سوپاپ‌موتور موتوسیکلت .

pore :

سوراخ‌غده تعرق‌واقع درپوست‌بدن.

porifera :

اسفنجها .

porous :

سوراخ‌سوراخ ، منفذدار ، خلل و فرج‌دار .

pot :

کوزه .

porphyrins :

پورفیرین‌ها ، مواد آلی رنگین که درمقابل(نور وود) فلوئورسانس را

شبیه همین حالت در گازها و مایعاتی که دارای یون می‌باشند نیز صورت میگیرد . با این تفاوت که دریك سیم یا لامپ رادیو و یا لوله اشعه ایکس، جریان عبارتست از الکترونهـای منفی که از قطب منفی بسمت قطب مثبت انتقال می‌یابند.

positron :

پوزیترون ، ذرات الکتریسته کـه ازهرجهت شبیه الکترون بوده وتنها تفاوت آن دارا بودن بارالکتریکی مثبت می‌باشد .

post :

صفحـات کاغذی بـاندازه‌هـای

$۱۹ \times ۱۵\frac{۱}{۲}$ اینچ.

post :

بعداز ، پس‌از، چون در ترکیب . *postpartum haemorrhage* ادامه خونریزی مادر پس از تولدنوزاد.

postmortem :

کالبدشکافی پس‌ازمرگ .

potash :

رش‌به ، *potassium* .

potassium :

پتاسیم ، عنصر فلزی که لازمه عمر گیاه بوده و درخاکسترهای گیاهی

پیداکرده و اباس رنگدانه‌هـای تنفسی را تشکیل میدهد .

porphyry :

سنگ‌سماك ، نوعی سنگ که دارای بلورهای درشت می‌باشد.

port :

در ، دخول، سوراخ‌دخولی، چون در ترکیب *exhaustport* ، مخرج دود گاز از سیلندر موتور .

portal vein :

وریدباب ، وریدی که خون را از اندام هـاضمه‌یـی به‌جگر منتقل میسازد .

portland cement :

سیمان پرتلند ، سیمان‌معمولی که‌در ساختمان منازل ، پل‌ودیگر بناهای مشابه بکار می‌رود . سیمان مزبور مخلوطی از خاك‌رس سوخته و گچ می‌باشد .

positive :

مثبت،قطب‌مثبت‌برق و باطری که در مقابل قطب‌منفی قرارداشته‌و علامت قراردادی‌آن (+) می‌باشد .

positive ion :

یون‌مثبت، همانطور که دانسته شده، جریان الکتریسته از قطب مثبت بسمت قطب منفی حرکت می‌کند ،

potassium cyanide :
سیانیدپتاسیم ، KCN ، بسیارسمی بوده ودرذوب طلا بکار میرود .

potassium ferrocyanide:
$K_4Fe(CN)_6$ ، فروسیانیدپتاسیم که ازآن بمنظور وجود آهن ومس استفاده میکنند .

potassium hydrogen tartrate :
کرم طرطیر، $C_4H_5O_6k$ که در نان شیرین مصرف میشود .

potassium nitrate :
KNO_3 که ازآن باروت تهیه میکنند .

potential difference (P.D.) :
اختلاف پتانسیه .

potential energy :
انرژی‌پتانسیه ،مانند انرژی‌موجود در مخزن آب واقع در بلندی که چون آنرا بپائین جاری سازند انرژی آن آزاد خواهدگشت چرا که قادر است توربینی را بحرکت در آورد . مثال دیگر فنر ساعت میباشد که چون آنرا کوك کنند ، انرژی درآن بوجود میاید .

وجود دارد .

potassium 40 :
پتاسیم۴۰ ، پتاسیم طبیعی که‌بشکل رادیو اکتیو بوده ووزن اتمی آن بجای ۳۹ ، چهل میباشد .

potassium bicarbonate:
بیکربنات پتاسیم ، $KHCO_3$ که هنگام زیادشدن اسید معده بعنوان دارو بکار میرود . مواد مزبور را همچنین درشربت سرفه ، داخل میکنند .

potasium carbonate :
کربنات پتاسیم ، K_2CO_3 که بمصرف ساختن صابون ملایم ، و شیشه‌های سخت میرسد .

potassium chloride :
کلراید پتاسیم ، KCl که بحد وفوردر طبیعت یافت شده و در آب دریاهای راکد نیز وجود دارد.این ماده رابعنوان کود گیاهی ،همچنین نمکهای مختلف پتاسیم مصرف میکنند .

potassium chlorate :
کلوریت پتاسیم ، $KClO_3$ ماده منفجره که مصرف داروئی جهت گلو درد نیز دارد .

potential gradient :
گرادیان پتانسیه ، اختلاف‌پتانسیه بین دو نقطه تقسیم برفاصله‌شان .

potentiometer :
پتانسیه نما ، آلت اندازه‌گیری پتانسیه .

potometer :
پوتومتر ، آلت اندازه‌گیری مقدار آب دریافتی توسط یك دستگاه.

pot steel :
پات استیل ، قرع وانبیق ، ظرفی که درآن آب را جوشانده وبخار آن به یك لوله‌مبرد منتقل گشته و مجدداً تبدیل بمایع میگردد . این دستگاه در الکل‌گیری نیز بکار میرود .

pott,s curvature, pott,s disease :
بیماری‌پوت ، انحنای ستون‌فقرات دریك زاویه ، که معمولا براثرسل بوجود میآید .

pott,s fracture :
شکستگی پوت ، در رفتگی همراه با شکستگی قوزك پا .

poundal :
پوندا ، واحد اندازه‌گیری نیروئی که باعث میشود یك‌جسم یك‌پوندی

ثانیه‌یی یك فوت سرعت گرفته ودر ثانیه‌های بعدی سرعت آن بیشتراز بیشتر گردد .

power :
نیرو ، توان ، نیروئی که باعث انجام کاری میگردد .

power factor :
عامل نیرو .

power of a lens :
نیروی عدسی ، ۱ تقسیم بـر طول کانونی بمتر .

Pratt truss :
خرپای پرات ، نوعی کالبدمشبك پل که شبکه‌های آن بشکل «N» میباشد .

pre :
جلو ، پیش ، چـون در تـرکیب *precordial* جلوقلبی ، مربوط به ناحیه‌یی از سینه که بلافاصله در جلو قلب‌قرار دارد . *preignition* احتراق‌زودرس، رسیدن‌بخارسوخت زودتر ازحدمعین ومحترق شدن‌آن درهمان هنگام .

precession :
تعادل گردشی ،هرگاه جسمی‌مانند، یك سیاره ، یا یك ذره اتمی ، در اطراف محور خود درحال گردش

prehensile :

گیرنده ، چنگ‌زننده ، دارای اندام گیرنده چون چنگال میمون که بدرخت آویزان میشود . انسان فاقد این خاصیت میباشد .

prepotency:

نفوذ بسیار ، قدرت فوق‌العاده گیرندگی ، خاصیت بارور شدن یا بارور کردن حیوان .

prepuce :

پوست خارجی آلت رجولیت جنس نر ، که‌معمولا آنرا ختنه میکنند.

presbyopia:

دوربینی‌ناشی ازپیری ، پیرچشمی، که معمولا از سن ۴۵ ببالا شروع میشود .

presentation :

پرزانتاسیون ظهورجنین ، که‌ابتدا ازلگن گذشته و هنگام زایمان بـا انگشت لمس میشود .

pressor :

فشاردنده ، داروی افزایش دهنـده فشار خون .

pressure :

فشار، تقسیم‌فشار بریك ناحیه، مانند فشاربخار وارده بر داخل دیك‌بخار يك موتور . معمولا مقدار فشار را

بوده وتیروهایی درصدد واژگـون کردن آنها باشند ، جسم‌مزبوردجز گردش دورانی ، يك‌حركت جانبی هم انجام داده و حركت اخیر از واژگون‌شدن‌آن جلوگیری میکند.

precipitate :

ته‌نشت ، رسوب‌جسمی که ازمحلول جدا میشود .

prednisone, predniso-lone :

پردنیزون ، پردنیسولون ، موادی مصنوعی‌شبیه‌كورتیزون‌که دردرمان بیماری‌های مفصلی مصرف میشود .

preening :

صاف کردن وآراستن پر، و چرب کردن آنها با غده‌های پرین .این عمل بوسیله خود پرنـده انـجام میگیرد .

preforming :

پیش ساختن ، ازپیش تهیه‌کردن ، آماده کردن پلاستیك جهت‌ساختن وشکل دادن بآن .

prefrontal leucotomy:

قسمت پیشین مغز که بلافاصلـه در پشت استخوان پیشانی قرار گرفته.

pregnant :

حامله ، آبستن ، بارور.

primary colours:
رنگهای اولیه ، که از آنها رنگ‌های دیگری تهیه میگردد.

primary thickening :
سفت کردن یا سفت شدن اولیه . اولین مرحله تشکیل موادچوبی در ساقه گیاه ، که بعداً تبدیل بدرخت بزرگی میگردد سپس مرحله ثانویه ، که عبارت از ضخیم شدن میباشد ، شروع میشود .

primary winding :
سیم پیچ اولیه .

primates :
پستانداران بزرگتر چون ، انسان وبوزینه .

prime cost :
قیمت حقیقی کالا ، پس ازتخفیف .

Prime Meridian :
نصف‌النهار مبدأ .

prime mover :
محرك اولیه ، چون موتوری که بکمك ذغال سنگ ، سوخت مایع ، نیروی آب‌ونیروی باد ، تولیدنیرو میکند . واین سوای يك مولدبرق میباشد که‌حرکت خود را ازموتور دیگری میگیرد .

چنین اندازه میگیرند ؛ مجموع نیرو بر ناحیه تحت فشار.

pressure gauge :
درجه فشار ، آلت اندازه گیری مقدار فشار .

pressure governor :
آلت‌تنظیم کننده فشار ، آلت‌مزبور یکنواختی فشار را همواره حفظ میکند .

prickly heat :
عرق سوز .

primary :
اولیه ، اصلی ، ابتدائی . اسید اولیه .

primary acid :
اسید آلی ، گروه اسیدی COOH که بدنباله زنجیر کربن بپیوندد .

primary amines :
آمینه‌های اولیه ، مولکول آمونیاك NH_3 .

primary cell :
پیل اولیه ، نوعی پیل معمولی که بوسیله اعمال شیمیائی تولید الکتریسته میکند .

primary coil :
سیم پیچ اولیه ، بالشتك استارت و دینام موتور .

prime number :
عدد اول ، عددی که جز بر یك و خود ، بر عدد دیگری قابل قسمت نیست. مانند . ۵۳ که بر ۱ وخود قابل‌قسمت بوده لیکن بر ۵۱ قابل قسمت نیست .

primer :
چاشنی در تفنگ ودیگر سلاح‌های آتشین ، رنگ اولیه درب ودیوار که بعنوان آستر اصطلاح میشود .

Prime Vertical :
دایره فرضی آسمان که ازمشرق‌به مغرب رسم شده وهر کس میتواند آنرا در بالای سرخود ببیند .

brimigravida :
شکم اول ، آبستنی اول .

priming :
آب گیری‌کردن تلمبه، هواگیری کردن پمپ آب بوسیله کمی آب که‌داخل آن میکنند .

priming coat :
رنگ آستر ، رنگ اولیه‌یی که‌قبل از رنگ نهائی به در یا دیوار میزنند .

primipara :
نخستین‌زا ، زنی که‌برای اولین‌بار زاییده است .

principal points of a lens :
نقاط اصلی عدسی .

prism :
منشور ، شوشه .

prismatic compass :
قطب نمای منشوری ، این قطب نما دارای یك منشور بوده ورؤیت‌شیئی (مثلا یك درخت) را ازدور ،ممکن میسازد .

probable error :
اشتباه‌احتمالی ، خطای احتمالی، بدین معنی که‌طول‌چیزی را چندین بار اندازه بگیریم و ارقام بدست آمده احتمالا باهم برابر نباشند .

probe :
میل جراحی ، میل زدن .

proboscis :
خرطوم ، اندام خرطومی ، اندام مکنده (درکرم‌ها) .

procaine :
پروکائین، مواد بیحس‌کننده‌موضع، قبل از انجام عمل جراحی .

process – block :
کلیشه ، صفحه فلزی چاپ تصویر.

proct :
سقوط معده یارحم ، پائین افتادن

prejection :
تصویر ، نمایش یك جسم بر روی صفحه کاغذ .

projector :
پروژکتور ، دستگاه نمایش فیلم سینمائی .

prolapes :
سقوط ، پائین افتادن عضوی ، مانند معده بیرون زدن عضوی مانند چشم .

proliferate :
تکسیر ، ازدیاد ،مانند تکثیر سلولی براثر تقسیم .

pronator muscle :
عضله درون بر ، عضله درون کش .

prontosil :
اولین داروی سولفو نامید ، رنگ قرمزی که دارای گروه سولفو نامید So_2NH_2 بوده و درمحیط خارج ازبدن ، هیچگونه اثری روی باکتریها ندارند . لیکن درمحیط داخل بدن ،آنها را معدوم میسازد

proof :
نمونه غلط گیری حروف چیده شده درچاپخانه .

propane :
گازی بیرنگ و قابل اشتعال

معده .

prodromal symptoms:
نخستین علائم ظهور یك بیماری ، پیش در آمد ناخوشی که همراه یا علائمی میباشد .

producer – gas :
گاز سازنده ، گاز انرژی زا یا حرارت زا ، که بوسیله عبوردادن هوا و مقدار کمی بخار از روی ذغال سنگ، بدست میآید ..

progeria :
پیری زود رس ، ظهور علائم پیری در شخص جوان که ناشی از غده مخاطی میباشد .

progesterone :
پروگسترون ، پروژسترون ، $C_{21}H_{30}O_2$ هورمون جسم زرد . که دردرمان خونریزی رحم وتهدید سقط ، از راه تزریق داخل عضلانی بکار میرود .

programme :
پروگرام ، برنامه ، طرح اجرای کار ، ترتیب کار ، برنامه ترتیب دادن .

progression :
تصاعد ارقام ، مانند ،تصاعدحسابی ۶ ، ۴ ، ۲ و تصاعد هندسی ۱۸ ، ۶ ، ۲

.. $CH_2 \cdot CH_2CH_3$

propellant :
ماده منفجره ملایم که محرك شلیك گلوله میباشد. شدت انفجار مـاده مزبور بسیار کمتر از مواد موجود در بمب میباشد. پروانه کشتی ،ملخ هواپیما .

proper motion :
حرکت حقیقی یك سیاره .

prophylactic :
پیش گیری بیماری ، جلوگیری از بروز بیماری با کلیه امکانات موجود.

propionic acid :
C_2H_5COOH :
اسید پـروپیـونیك ، اولین اسید روغنی .

proportional limit :
حدانبساط فلزات واجسام پلاستیکی دیگر ، بدین معنی که ، جسم مورد کشش تاحد معینی امتداد میابد واز آن ببعد تمددآن متوقف شده وچون آنرااززیر فشار خارج کنیم بشکل اولیه خود برخواهد گشت .

propyl :
$CH_2 \cdot OH$. گروهی از اتم ها
$CH_2 \cdot CH_2$ که تشکیل الکل
پروپیل را میدهند .

prostate gland :
غده پروستات،غده کوچك مخروطی شکل واقع در زیر مثانه مرد ، که اطراف اولین قسمت ادراررا احاطه نموده است .

prosthesis :
پروتز ،جانشین کردن عضوی مصنوعی بجای عضو اصلی از دست رفته .

prosthetic :
بخشی از جراحی که به جانشین سازی عضو مربوط میشود .

prosthetic groups :
نوعی انزیم که باعث تغییرات شیمیائی دربدن میگردد ، بدون آنکه خود تغییر یابد .

protamines :
پروتامین ، نوع ساده تر پروتئین که درماهی وجود دارد .

protandrous :
پروتاندروس شکافتن،سلول های نر قبل ازسلول ماده .

protargol :
پرتاگول ، پروتارگل ، ترکیب نقره که جهت ضد عفونی و شستشوی چشم استعمال میشود .

protease :
انزیم گوارنده پروتئین .

protein :
پروتئین ، ماده اصلی تشکیل دهنده سلول زنده ، ماده مزبور از نظر ساختمان بسیار پیچیده بوده و وزن ملکولی آن سنگین میباشد. اسیدهای آمینه تشکیل دهنده آن بوده وبدن بدون وجود آن قادر بادامه حیات نیست .

protein hydrolysate :
شکستن و ساده کردن پروتئین و خوراندن آن به اشخاص ضعیف که مبتلا به کمبود شدید غذائی میباشند.

protein plastics :
نوعی پلاستیك که از اسید های آمینه تهیه شده و بکمك فرمال دهاید بیکدیگر می پیوندد. مانند نایلون و پلاستیك کازئین که از شیر تهیه میشود.

proterozoic era :
دوره پروتروزوئیك ، که قبل از عصر پالائوزوئیك بوده و هیچگونه آثار و بقایای حیات از این دوره بدست نیامده است .

prothallus :
پروطالوس ، گیاهکی که از هاگ های سرخس بوجود آمده وسلول های نر و ماده یکجا برروی آن قرار گرفته اند که چون بیکدیگر بپیوندند گیاهك جدیدی بوجود میآید .

protista :
آغازیان ، پیشتاز ، دستجات مختلفی از اندام های آلی بسیار کوچك که حد فاصلی بین حیوان و گیاه محسوب میشدند .

proton :
پروتون ، ذره یی بابار الکتریکی مثبت که هسته اتم هیدروژن را تشکیل میدهد .

protopathic sensations :
احساس پروپاتیك ، مانند احساس گرما و درد . این احساس مربوط به نقطه بخصوصی ازبدن نبوده بلکه براثر سوختگی یا ضربه شدید بوجود میآیند .

proto – planet :
گازهای بسیار سوزان اولیه متصاعد ازخورشید ، که طبق نظریه جدید ، اقمار وسیارات را تشکیل داده‌اند .

protoplasm :
پروتوپلاسم ، ترکیب شیمیائی پیچیده یی که قسمت عمده یاخته را تشکیل داده و کلیه اعمال حیاتی سلول وا بسته بآنست .

protozoa :

تك یاخته ها ، پروتوئز ها ، ساده ترین و کوچك ترین موجودات زنده، چون انگل مالاریا .

protractor :

پروتراکتور ، آلت مخصوص رسم و اندازه گیری زاویه . نقاله ، زاویه سنج .

proud flesh :

نسج اضافی ، که بشکل یك زخم چرکین بوجود آمده و بایستی آنرا هرچه زودتر با نیترات نقره سوزانده و معدوم نمود .

proximal :

نزدیك ، نزدیك بمرکز .

pruina :

کرك یا گردهٔ روی میوه کال مانند ، بادام سبز و به .

prurigo :

خارشك ، بیماری مزمن خارش دار ، که بیشتر در کودکان دیده میشود .

prussian blue :

نیل فرنگی ، نیل پروس ، رنگ مزبور دارای آهن میباشد . فروسیانور فریك که سابقاً بعنوان شربت مقوی مصرف می شد .

prussic acid :

اسید هیدروسیانیك که دارای سم بسیار شدیدی است .

psalterium :

هزارلا ، معده سوم یك گاو .

psamm :

شن ، سنگریزه، چون در ترکیب ، *psammoma* گیاه شن زی، گیاهی که درمیان سنگریزه میروید .

psoriasis :

بیماری التهابی مزمن پوست، که طی آن ، پوست از فلس هــای چسبنده پوشیده میشود و آثار آن بویژه در آرنج ، وزانو مشهود است .

psych :

مربوط به روح، روان ، چون در واژه *psychiatry* روان پزشکی، رشته یی از پزشکی که درباره شناخت و درمان بیماریهای روانی گفتگو می کند .

psycho-analysis :

روانکاوی، تحلیل روحی، پسیکانالیز ، رشته تخصصی روان پزشکی که توسط دانشمند مشهور قرن حاضر ، دکتر زیگموند فروید بنا نهاده شد.

psychology :

روان شنــاسی ، معــرفت النفس پسیکولوژی ، تحقیق و مطالعه درباره

اعمال ذهن مانند، حس، درك، حافظه، اندیشه و بطورکلی نحوه رفتار انسان درمحیط زیست خویش.

psychoneurosis :
دسته یی از واکنش های روانی که حالات اضطراب ، دلهره و مانند آنها را شامل میشود . هیستری هم نوعی ازاین بیماری است .

psychopath :
روان بیمار ، نوعی بیماری روانی که طی آن شخص احساس مسئولیت اخلاقی ومعنوی نکرده و پیوسته با عرف وآداب مورد قبول اجتماع در گیر ووارد کشمش میشود .

psychosis :
پسیکوز ، نوعی اختلال روانی که طی آن تغییرات عظیمی در شخصیت بیمار، ظهور کرده واورا از واقعیات دور نگاهمیدارد .

psychotherapy :
پیسکوتراپی، روان درمانی، معالجه اختلالات روانی و دماغی باروش روانکاوی یا تجزیه روانی .

pteridophyta :
برگهای بال مانند، برگهای گروه زیادی از گیاهان که شبیه پرمیمانند. مانند سرخس ها ،وگیاهان دم‌اسبی

pterins , pteridines :
ترکیبات شیمیائی که اولین مرتبه در مواد رنگی بالهای حشرات یافت شده و چنین استنباط میشود که بالهای مزبور روی مقدار رشد سلول های حیوان تأثیر بسزائی دارند .

ptero :
بال، چون در ترکیب *pterodactyl* نوعی مارمولك بالدار که استخوان بندی آن شبیه استخوانهای انگشت انسان بوده وهمزمان باعصر *mesozoic* میزیسته است .

ptolemaic system :
هیئت بطلمیوسی ، بطلمیوس منجم مشهور عقیده داشت که زمین درمرکز کائنات قرار گرفته و خورشید و دیگرسیارات و ستارگان بدور آن میگردند .

ptomaines :
مواد زهرآگینی که از باکتریهای گوشت فاسد بوجود می‌آیند .

ptosis :
سقوط ، پائین افتادگی پلك فوقانی در اثر فلج یاضعف عضله بالا برنده پلك .

ptyalin :
پتیالین ، آمیلاز بزاق ، انزیمی در

بزاق که نشاسته‌را تبدیل بقند میکند.

Pu :

علامت شیمیائی ، پلوتونیم .

puberty :

تغییرات جسمانی زن و مرد در سن بلوغ ، که علائم‌آن در زن رویش پستانها و قاعدگی‌و در مرد دورگه شدن صدا و فعالیت اعضای تناسلی میباشد .

pubis :

موی‌زهار،زهار، رویش‌مودراطراف آلت تناسلی .

puddling :

(۱) پوشاندن‌روی‌مجرای‌آب‌چون استخر ، مخزن ، نهرو مانندآن ، باگل‌خاک‌رس. (۲) جاری‌ساختن‌و هم‌زدن‌آهن مذاب بمنظور ترکیب آن با اکسیژن‌هوا و ساخته شدن آن .

pudendum :

اعضاء تناسلی خارجی ، بخصوص‌در زن .

puerperal :

زایمانی ، مربوط بزایمان ، چون در ترکیب، P. fever تب زایمان که ناشی‌از سهل‌انگاری‌وعدم‌رعایت بهداشت و عفونت مجرای زایمان میباشد .

puerperium :

دوره‌نفاس ، دوره بعد از زایمان، که رحم وضعیت عادی‌خودرامجدداً بدست آورده و مدت آن تقریباً ۵ هفته میباشد .

pug :

مخلوط خاک‌رس‌و شن‌آجرپزی.

pug mill :

ماشین‌برش قالب‌های‌آجری قبل از پخت .

pullex irritance :

کك معمولی‌که از روی پوست بدن میگزد .

pull :

نمونه دستی درچاپخانه .

pulley :

قرقره طناب‌خور ، در جرثقال و مانندآن .

pullulation :

تشکیل‌غنچه ، غنچه‌کردن ، جوانه زدن .

pulmonary :

ریوی، ششی ، مربوط‌به‌ریه.

pulp :

(۱) مغز یا گوشت میوه (۲)خمیر کردن‌کاغذ (۲) نرمه‌بافت داخلی

purines :
پورین‌ها ، گروهی از ترکیبات حیوانی و گیاهی که از آنها اسید اوریك تهیه میکنند .

purlin :
(درشیروانی) کش .

purple of cassius :
رنگ ارغوانی کاسیوس، که از اختلاط دو نوع کلوراید قلع و محلول رقیق شده کلورایدطلا تهیه میگردد. رنگ مزبور بمصرف رنگ‌آمیزی شیشه و مانندآن میرسد .

purpura :
پور پورا ، خون‌مردگی زیرپوست که براثر بریدگی مویرگ‌ها ایجاد میگردد . این بیماری معمولاً ناشی از سوء تغذیه‌وشرایط نامطلوب‌محیط زیست‌عارض میگردد .

pus :
چرك ، ریم . مایع زردرنگی که در بعضی ازعفونت‌ها بوجود می‌آید.

push-pull :
ترتیب‌کار دولامپ کوچك رادیو که به‌بلندگو نیرو میدهند . لامپ‌های مزبور طوری قرار گرفته‌اند که شبکه یکی مثبت بوده و شبکه‌دیگر منفی‌میباشد . دراین وضعیت‌صدایی

دندان که‌رگ‌ها و عصب‌درآنجاقرار دارد .

pumice :
سنگ‌پا ،که از بقایای‌آتش‌فشانی برجای مانده باشد.

pumped storage :
روشی از ذخیره‌کردن نیروی برق بدین ترتیب که مازاد نیروی الکتریسته رابمصرف انتقال‌آب‌به‌مخازن مرتفع رسانده و هنگام احتیاج ، آب مورد لزوم را از توربینی عبور داده و مجدداً نیروی مصرف‌شده را ، بدین طریق توسط گردش توربین جبران میکنند .

punch :
سنبه ، منگنه سوراخ کن چرم و فلز .

pupa :
نوچه ، دگردیسی حشرات، مانند، بید ، مگس‌وامثال‌آنها .

purchase :
با قرقره و طناب بالاکشیدن، یااهرم جابجاکردن .

purgative :
نمك‌میوه ، مسهل ،داروئی که‌باعث تخلیه مدفوع میگردد .

صاف حقیقی و بمراتب واضح‌تر از صدای اصلی بسمع‌میرسد .

pustule :
پوستول، کنده طاول ، طاول‌چرکی روی پوست .

putamen :
پرده نازك داخل پوست تخم‌مرغ ، غشاء سخت اطراف هسته میوه گوشت‌دار .

pyaemia:
عفونت خون‌که باعث ایجاد دمل پوستی درموضعی‌ازبدن‌میگردد.

pycnidium :
هاگدان مدور نوعی‌خزه .

pycno :
انبوه ، متراکم، چون در ترکیب، *pycnosis of a cell* کوچکترشدن وچگال‌ترشدن سلول. *pycnometer* پیکنومتر ، آلت‌اندازه گیری‌غلظت مایع ، غلظت‌سنج .

pyel :
قلوه، کلیه ، چون در ترکیب *pyelitis* التهاب‌لگنچه کلیوی .

pyelography :
رادیوگرافی از کلیه .

pylon :
تیر چراغ‌برق ، تیری‌که بمنظور علامت‌گزاری بزمین میکوبند . برج مراقبت فرودگاه .

pylorus :
باب‌المعده ، محل اتصال معده‌به‌دوازدهه که‌توسط‌عضله تنگ‌کننده‌یی محاط شده است .

pyorrhoea .
پیوره ، چرك کردن پای دندان و لثه‌ها .

pyr :
حرارت ، سوختن ، چون درواژه *pyrexia* تب ، بالا رفتن درجه حرارت‌بدن بیش‌از حدمعمول .

pyramid :
پیرامید ، هرم .

pyranose ring :
حلقه پیرانوز ، که عبارتست از ۵ اتم‌کربن ویك اتم‌اکسیژن که‌اساس تعداد زیادی قندهای ساده‌را، چون گلوکز ، تشکیل میدهند .

pyrenoids :
پیرانویدها ، ذرات درخشنده‌ای‌که به‌تشکیل نشاسته‌کمك می کنند .

pyretic :
مربوط به تب ، تب‌بر ، چون آسپیرین .

pyrex glass :
شیشه پیرکس ، نام تجارتی نوعی شیشه نشکن و مقاوم حرارت که مقدار زیادی سیلیکا در آن بکار رفته است .

pyrexia :
بالارفتن حرارت بدن بیش از حد معمول. تب .

pyridine :
پیریدین ، مایعی بیرنگ و بدبو که از جوهرقطران میگیرند و در صنعت الکل سازی مورد مصرف دارد .

pyrimidines :
پیریمیدین‌ها ، موادی که دارای حلقه پیریدین میباشد ، چون اسید نیکلیك که از آن داروی خواب‌آور تهیه میکنند .

pyro :
حرارت، سوزش ، چون در ترکیب، *pyroclastic rocks* سنگ‌های آتش‌فشانی ، سنگ‌هایی که از شکستن مواد آتش فشانی تشکیل یافته .

pyroceram :
پیروسرام ، ماده بسیار سخت و مقاوم حرارت که ازشیشه تهیه شده و در نوك موشك بکار میرود .

pyro-electricity :
پیروالکتریسیته ، هرگاه تورمالین یا بلورهای مشابه آنرا گرم کنند ، یك سر آن دارای بار الکتریکی مثبت وسر دیگر منفی میگردد .

pyrogallol :
پیروگالل $C_6H_3(OH)_3$ که از اسید گالیك تشکیل شده و درعکاسی مورد مصرف دارد .

pyroligneous acid:
نوعی بخار اسید که هنگام سوزاندن چوب در هوای غیرکافی (سوختن ناقص) بدست می‌آید . بخار مزبور دارای اسید اسیتیك ، الکل متیل و مواد دیگر میباشد .

pyrolusite :
پیرولوسیت ، منگانز معدنی MnO_2 .

pyrolysis :
شکستن هر جسم دراثر حرارت.

pyrometer :
پیرومتر ، آلت سنجش حرارت زیاد ازفاصله دور .

pyrometric cones :
مخروطهای پیرومتریك مخروطهایی که بمنظور گرم کردن کوزه ودیگر ظروف گلی ، درکوره قرارمیدهند.

مخروطهای مزبور درحرارتهای مختلف ذوب می‌شوند. هرگاه مخروط خم شود ، نشانه حرارت کافی کوره خواهد بود . وچون ذوب گردد باید دانست که حرارت آن زیاده ازحد و نامطلوب میباشد .

pyrrole :
پیرول ، ماده بیرنگی که از روغن استخوان یاجوهرقطران میگیرند .

pyrrole ring :
حلقه پیرول که ازچهار اتم کربن و یك اتم ازت تشکیل یافته و درسبزینه گیاه یافت می‌شود.

pythagoras' theorem :
نظریه فیثاغورث (درهندسه) .

Q

quadr :

چهار، چون در ترکیب *quadrilateral*
تصویر چهار پهلو .

quadrant :

یکچهارم دایره، ربع دایره، مسیر حرکت سکان کنترول هواپیما که معادل ۱/۴ دایره (۹۰ درجه) میباشد .

qradrature :

تربیع ، روش پیدا کردن مساحت دایره ازراه محاسبه .

quadri - lateral points :

چهارجهت فرعی قطب نما ، چون شمال شرقی وشمال غربی و جنوب شرقی وجنوب غربی .

quadruped :

حیوان چهارپا ، چارپا .

quadruple expansion engine :

یك موتور بخاری که دارای چهار سیلندر میباشد و بترتیب سیلندر دوم ازسیلندر اول و سیلندر سوم از دومی بزرگتر بوده و الی آخر . بخار در سیلندر های چهار گانه منبسط و تبدیل بکار میگردد .

qualitative , quantit - ative :

تجزیه کیفیت یك شیئی ، تعیین چگونگی مواد متشکله یك ماده .

quantum mechanics :
بکاربستن یك روش مکانیکی درامر تحقیق و مطالعه ذرات اتمی ، چون الکترون .

quantum theory :
نظریه‌کوانتوم ، مقدار انرژی متشعشع از یك جسم گرم، موقتی و بی ثبات میباشد . واین تشعشع در اجسام مختلف متفاوت است. برای مثال ، مقدار تابش نور قرمز کمتر از تشعشع نورآبی میباشد .

quarantine :
قرنطینه . کنترول‌وخروج مسافران وجانوران مظنون به ابتلاء بیماری واگیر دار بمنظور جلوگیری از شیوع بیماری شایع . این روش بیشتر در مرز ها رعایت میشود

quartan malaria :
مالاریای نوبه یی ، تب چهار روز یکبار .

quarter - wave plate :
صفحه انشقاق موج، تراش یك قطعه کوارتز بضخامت و شکلی‌که چون شعاع یك نوربرآن بتابد ، بدونیمه شده ، و مجدداً نیمی از نیمه اول درنیمه دوم‌محومیگردد. این حالت را انکسار مضاعف نامند .

quarto :
قطع ربعی ، قطعی که از دو بار تازدن بدست میآید .

quartz :
کوآرتز ، درکوهی ، (SIO^2) که که ازبلور های متشکله سنگهای آذرین و باشکال مختلف‌دیده میشود. سختی آن معادل ۷ است .

quartzite :
کوارتزیت ، ماسه سنگی‌که تحت تأثیر دگرگونی قرارگرفته وبسیار سخت شده باشد .

quaternary :
چهار ، چهارم ، چون در ترکیب *quaternary period* ، دوره‌چهارم عمر زمین‌که ازیك میلیون سال‌قبل شروع شده تا به‌امروز ادامه دارد، موجودات زنده‌آن‌روز،شبیه امروز امروز بوده‌وتفاوت‌زیادی نکرده‌اند نیمه اول‌این دوره را *pleistocene*. ونیمه دوم را *Holocene* نامیده اند که در نیمه دوم تکامل حیات بحد اکمل رسیده است .

queen posts :
تیراضافی که‌درکنار شاه تیر سقف، نصب میکنند .

بسیار غلیظی بوجود میاورد .

quinones :
کوئینون : ماده یی که از ترکیبات کربن و هیدروژن بدست آمده و در صنایع رنگسازی مصرف دارد .

qninsy :
کوئینی ، دمل دورلوزه‌یی . التهاب حاد لوزه‌ها ونسوج نرم‌اطراف‌آن که منتج به دمل میگردد .

quire :
دسته ۲۴ ورقی‌کاغذ .

quoin :
سنگ یا آجر نبش ساختمان سنگ زاویه .

quotidian malaria .
مالاریای روز مره ، حمله تب روزانه مالاریا .

quench :
خاموش‌کردن چراغ ، خنك‌کردن سریع یك‌فلزملتهب درآب یاروغن.

quicklime :
آهك زنده ،آهك آب ندیده (CaO) .

quiescent :
بیحرکت، خاموش،ساکت .

quinine :
کوئنین، گنه‌گنه که‌دردرمان‌بیماری مالاریا مصرف میشود .

quinidine :
کوئینیدین ، داروئی‌که اثر خاصی برعضله دهلیز قلب دارد .

quinol :
کوئینول ، مواد ظهور فیلم‌عکاسی . ماده مزبوررنگ‌سیاه ـ سفید منفی

R

R :

رش به ، *racemic*

R.A. :

رش به ، *right ascension*

R.F. :

رش به , *radio frequency*

R.M.S. :

رش به *root mean square*

R.N.A. :

رش به *ribonucleic acid*

R.R. alloy :

آلیاژ ار ، ار، که تشکیل شده است از ترکیب آلومینیوم بامس ، یامنیزیم باروی، وفلزات دیگر. آلیاژ مزبور ازنظر کیفیت یکی از محکم‌ترین فلزات درنوع خودمیباشد که بیشتر درساختمان پیستونهای موتورهواپیما بکار میرود .

ra :

علامت شیمیائی رادیوم .

rabbet plane :

ابزارشیارتراش .

rabies :

هاری ، بیماری حادعفونی ناشی‌از نوعی‌ویروس خطرناك که بر اثـر گزیدگی حیوانات ، بویژه سگ مبتلا به‌بیمـاری هـاری ، بانسان سرایت میکند .

race :

لبه ، شیار . چون در تـرکیب

rack :
دنده‌تختی که بادنده‌ستاره‌یی‌درگیر شود ، و اصطلاحاً آنرا « شانه » نامند . مانند شانه میله‌گاز موتور دیزل .

railway :
خط‌آهن، راه‌آهن .

racon :
برج‌رادار ، برج‌ردیاب .

rad :
واحد اندازه‌گیری مقدار تشعشع یونیزه ناشی‌ازرادیواکتیو .

radar :
رادار ، ردیاب ، دستگاه مخصوص ارتباطی‌که وجودشیئی را از فاصله دور اطلاع می‌دهد . این‌دستگاه بیشتر در تأسیسات نظامی مورد استفاده قرارمی‌گیرد .

radial :
پرتوی، شعاعی،چون ترتیب قرار گرفتن سیلندرهای‌موتور هواپیماها که آنها را ستاره‌یی نیز اصطلاح می‌کنند . *radial engine*

radian :
رادیان ،واحد اندازه‌گیری‌پیرامون دایره.

ball-race شیاره مدور بلبرینگ که ساچمه‌ها درآن‌میگردند .

raceme :
آرایش خوشه ، نوعی گیاه گلدار که‌گلهای‌آن همگی روی‌ساقه‌اصلی روئیده و بترتیب‌ازپائین ببالاشروع به‌بازشدن میکنند .

racemic compound :
ترکیب راسمیك ، ماده مخصوصی که‌ازمخلوط دوقسم‌موادیکر تشکیل یافته‌که یك قسم آن نور را بسمت راست و قسم دوم نور را بسمت‌چپ استقطاب (پلاریزه) میکنند .

racemization :
تغییردادن هریك ازمواد فوق‌الذکر (توسط جوشاندن) بشکل مخلوطی جدید ،که‌خاصیت‌استقطاب(پلاریزه) کردن خودرا از دست‌بدهد .

racemose :
خوشه‌یی ، انگوری شکل ، شبیه خوشه انگور.

rachis :
ستون فقرات ، ساقه‌اصلی گل، ساقه پرمرغ .

rachitic :
نرمی استخوان ، راشیتیسم .

radiant heat :

حرارت تابنده ، حرارت‌منشعب از جسمی‌سوزان چون‌نور ، ازچراغ، حرارت‌بخاری‌و مانندآنها.

radiate :

تشعشع کردن ، متشعشع شدن ، تابیدن ، پرتوافکندن ، پرتووار بیرون دادن .

radiation sickness :

بیماری تشعشع ، که براثر تابش مقدار زیادی‌تشعشع یونیزه ناشی‌از مواد رادیواکتیو ، عارض انسان یا حیوان میگردد .

radiator :

رادیاتور ، دستگاه مخصوصی که معمولا درجلو موتور اتوموبیل‌قرار داشته‌و آب‌درداخل‌سوراخهای‌آن‌در جریان می‌باشد . پروانه‌یی که در جلوآن می گردد ، آب مزبور را خنك‌نموده و آب خنك از لوله‌های مخصوصی بقسمت‌های مختلف موتور جریان می‌یابد و پس‌ازخنك‌کردن قسمت‌های داخلی موتور ، مجدداً از راه لوله‌یی برادیاتور برمیگردد تادرآنجامجدداًخنك‌شود . این‌عمل مادامی‌که موتور کار می‌کند ادامه خواهد داشت .

radical :

رادیکال، جذر، ریشه (درریاضی). تعداد اتم‌های تغییرنیافته موجود در چندترکیب‌که مانند اتم‌های مفرد، جداگانه عمل می‌کنند .

radicle :

(۱)ریشه‌گیاهك ، ریشه‌گیاه‌جوان.
(۲) شاخه‌فرعی عصب‌یارگ.

radio :

رادیو، مربوط‌به‌اشعه ، بیسیم‌چون در ترکیب ، *radiotherapy* رادیوتراپی ، پرتونگاری، تهیه تصاویر بوسیله اشعه‌مجهول.

radioactive :

ماده‌یی که‌اتم‌هایش‌خودبخودشکسته، و از آن ذرات باردار الکتریکی متصاعدمی‌شود، این ذرات نیزبنوبه خودتبدیل‌باتم‌های‌مختلفی‌میگردند.

radio - astronomy :

مطالعه و تحقیق در باره امواج رادیوئی کهکشان .

radio frequency :

فرکانس رادیوئی ،که تقریباً بالغ بر۱۰۰۰۰ سیکل‌در ثانیه‌می‌گردد.

radio frequency - heating :

گرم‌کاری توسط فرکانس‌رادیوئی ،

(۱) وجود یك سیم‌پیچ در اطراف یك‌ظرف‌فلزی که جریان متناوبی‌از آن عبور می کند و باعث گرم شدن ظرف میگردد . بدیهی است که حرارت حاصله در این مدار القاء شده همانند حرارت موجود دریك سیم جریان‌معمولی‌می‌باشد. این‌روش بیشتردر فلزسازی بمنظور گرم‌کاری سطح‌فلز ، درکارخانه مورداستفاده قرار می گیرد(۲) شیئی غیرهادی، چون‌چوب‌یاپلاستیك را بین‌دوصفحه فلزی قرار داده ، سپس‌یك جریان قوی‌را از میان‌صفحه عبورمی‌دهند. دراین‌جا صفحه‌های مزبورعمل‌فیوز را انجام‌می‌دهند. انرژی که‌بمصرف تغییر محل مولکول‌های مواد غیر - هادی‌میرسد ، درسراسر آن‌حرارت یکنواختی ایجاد میکند .

از این‌روش‌بمنظور چسباندن‌دوقطعه چوب بیکدیگر استفاده می کنند . فراموش نشودکه ابتداسطح‌چوب‌ها را به‌چسب‌آغشته می کنند .

radiogram,radiograph:
رادیوگرام ، رادیوگراف ، پرتونگاره، تصویر ظاهروثابت‌شده اشعه مجهول.

radiometer :
رادیومتر ، پرتونگار ،اشعه نگار، دستگاه اندازه گیری تشعشع .

radio-telescope :
رادیوتلسکوپ، دستگاه گیرنده‌یی که دارای آنتن بسیاربزرگی بوده و درامور مربوط به‌هیئت‌وکهکشان مورد استفاده قرار می گیرد .

radium:
رادیوم ، عنصرفلزی رادیواکتیو ، کـه از نظر شیمیائی شبیه کلسیم می‌باشد .

radius :
شعاع، نیم‌قطر ، خط‌شعاعی‌دایره .

radius :
استخوان زند اعلا یا زند زبرین . استخوان‌قسمت خارجی‌ساعد .

radius of curvature :
شعاع‌انحناء .

radius of gyration :
شعاع دورانی شعاع‌گردشی.

radius of vector :
شعاع‌بردار ، شعاع‌حامل.

radix :
پایه ، مبدأ بخش بخصوصی ازبدن، چون مبدأ عصب ، ورید و مـانـنـد آنها .

radon :

رادون، گاز رادیواکتیوکه ازرادیوم منشعب میگردد .

rafter:

لاپه ، تیر سراسری زیرسقف.

rain-gauge :

باران‌سنج، آلت‌سنجش مقدارباران درطول مدت‌معینی ازشبانه‌روزفرضاً ۲۴ساعت.

raising(cloth) :

شانه‌کردن سطح‌پارچه‌های پرزدار.

rake :

زاویه‌شیب‌نقاطی مانند، دکل‌کشتی، سن‌تأتر بسمت تماشاگران، بمنظور بهتر دیدن‌صحنه .

rale :

رال،صدای‌خس‌خس‌سینه ، صداهای غیرعادی ریه‌که ناشی ازوجود مایع در برنشها است .

ram :

نوعی‌تلمبه‌که‌آب‌جاری‌در سرازیری راگرفته و ببالامیفرستد .

rami :

شاخه ، چون درترکیب *ramify* ، شاخه بستن گیاه ، شاخه شاخه شدن. *ramose* پرشاخه ،منشعب .

ramiethread :

نخ‌مخصوصی که از گیاه‌چینی‌میریسند وبمصرف بافتن پارچه‌های بسیار محکم میرسانند . ریسیدن این‌نوع نخ بسیار مشکل است.

ramp :

شیب ، پلکان شیب‌دار ،که اجسام سنگین را ازآن‌بالامیکشند.

ramsden eyepiece :

عدسی‌های رمزدن ، ترتیب قرار گرفتن دو عدسی محدب بطوریکه تحدب آندو بسمت یکدیگر بوده و در میکروسکوب یا تلسکوب بکار میروند . عدسی‌های مزبور دارای طول‌کانونی مساوی بوده و فاصله هریك $\frac{۲}{۳}$ طول کانونی دیگری میباشد .

ramus :

هر چیز شاخه‌یی شکل ، شاخه آسا .

ranking cycle :

چهارعمل رانکینگ در یك موتور بخاری که بترتیب عبارتند از : (۱)آب توسط پمپ، از دستگاه‌های منقبض‌کننده کشیده شده و داخل دیگ بخارمیگردد . (۲) آب در

جو زمین.

rare gases :

گازهای کمیاب ، موجود در هوا، مانند هلیوم ، نئون ، آرگون ، کریپتون وگزنون که جملگی بی‌اثر و بی‌جنبش میباشند .

ras :

سائیدن، خراشیدن، چون‌در ترکیب، *abrasive* ماده ساینده سطح‌شیئی ، مانندکاغذ سمباده .

rash :

کهیر، جوش ، دانه ، قرمز شدن پوست بدن براثر بیماری چون آبله‌مرغان .

rasp :

سوهان درشت ، چوب‌ساب.

raster :

یك‌ردیف خطوط موازی‌مانندخطوط متقاطعی که تصویر تلویزیونی روی آنها تشکیل میشود .

ratchet :

یك‌چرخ دنده‌با دندانه‌های‌شیب‌دار. معمولا ضامنی جلو دندانه‌های دنده مزبور نصب میکنند تا از گشتن‌آن جلوگیری کند . مانند ضامن‌چرخ دنده‌کوك ساعت .

اینجا جوشیده و بخار آن بداخل سیلندر رانده‌میشود (۳) بخارمنبسط شده و به پیستون فشار میاورد . (۴) بخار مجدداً تبدیل بآب شده وبدستگاه منقبض‌کننده (محل اولیه خود) برمیگردد .

Ranvier's nodes :

گره دهلیزی رانویه ، باریك شدن میلین (ماده سفید چربی‌غلافی بعضی اعصاب) در فواصل‌معین . ضربان نبض هنگام عبور از این گره‌ها تخفیف یافته و پس‌از عبور از آنها شدت‌خود را مجدداً باز میبابند ، چنانکه‌گوئی درآنجا تجدیدانرژی میکنند .

rapporten :

در تماس با ، جواب به‌پیشنهاد یك شخص . برای مثال ، درصورتیکه پزشك بمنظورمعالجه ، بیمارروانی را بخواب هیپنوتیسمی فرو برد و بیمار بوی جواب‌دهد، حالت‌جواب دادن را «تماس»نامند .

rare earths :

اکسیدگروهی ازعناصر فلزی از قبیل‌سریوم و ۱۶عنصرمشابه‌دیگر .

rarefication :

رقیق‌تر شدن هوا ، هوای بالای

ratio :
نسبت ، مقایسه بین دو عدد یا دو مقدارمشابه ، چون نسبت بین ۸:۱۶ که $\frac{۱}{۲}$ میباشد .

rationalizing :
موافق دلائل عقلی تعبیر کردن ، با استدلال عقلی تفسیر کردن .

ratinal number :
عددگویا ، عدد منطق چون

$$۳\frac{۱}{۳}=\frac{۷}{۲}$$

ratlines,ratlins, rattlings :
نردبان‌طنابی که درعرشه کشتی‌مورد استفاده قرار میگردد .

ratoon :
رویش‌مجدد ساقه مقطوع یك گیاه ، چون نیشکر .

rattans :
نی، بوریا ،که ازگیاهان بالارونده تهیه شده و از آنهاکف صندلی میسازند .

rawlplug :
نام تجارتی لوله یی از جنس لیف که بمنظور آب بندی داخل‌سوراخ یا حفره‌یی قرار میدهند .

ray floret :
نوعی گلچه که‌درجوار گلهای‌مرکب روئیده و گلبرگ آن کاملادیده‌میشود مانند ،گل مروارید .

raynaud's disease :
بیماری رینو ، اختلال در رسیدن خون به انگشتان ، پنجه های پاو گاهی گوشها وفك‌زیرین.این‌حالت بیشتر در زنان پنجاه ساله دیده میشود .

rayon :
ریون‌ابریشم مصنوعی‌که باروش‌های مختلف‌شیمیائی تهیه میشود.

Rd :
ماده رادیوئی که از شکستن مواد رادیو اکتیو بوجود می‌آید .

Reactance :
اندازه گیری نیروی مقاومت سیم پیچ (کویل) وفیوز در مقابل‌یك جریان متناوب .

reaction :
واکنش ، عکس‌العمل ، تأثیر. (در شیمی) معرف ،

reaction time :
زمان واکنش ، مدت زمان رؤیت یك‌علامت‌یاشنیدن‌دستور،وپاسخ‌دادن بآن .

reaction turbine :

توربین معکوس ، نوعی توربین که آب ، بخار یا گاز محرك آن از مجرا های تنگی به چرخ پره دار آن رسیده وبهمان ترتیب که آب یا گاز وبخار بسمت جلو رانده میشود توربین عکس جهت آن، یعنی بسمت عقب میگردد .

reactor :

رآکتور ، دستگاه مخصوصی که اتم های اورانیم و پلوتونیم در داخل آن ، باقید کنترول ، بدونیمه شده و تولید حرارت یا تشعشعات اتمی میکنند . این دستگاه دو نوع میباشد (۱) *slow reactor* رآکتور کند ، که اتم ها در داخل آن بوسیله نوترونهای کند شده وتوسط آب یا گرافیت، بدونیمه میشوند ودر نتیجه تولید حرارت یاتشعشعات، بکندی صورت میگیرد. (۲) *fast reactor* که نوترونهای معمولی درآن قرار دارند . خنك شدن رآکتور بوسیله موادی چون آب ، دیوکسید کربن یا سدیم مذاب صورت میگیرد .

reagent :

معرف (درشیمی) .

real image :

تصویر حقیقی ، که بوسیله آئینه ، بر روی پرده تشکیل میشود . چون تصویر روی پرده سینما .

ream :

بند ۴۸۰ برگی .

reamer :

برقو ، ابزار پخ زنی،ابزارسوراخ گشادکن .

reaumur :

روش‌درجه بندی نوعی حرارت سنج که درآن صفردرجه R نقطه انجماد و ۸۰ درجه R نقطه جوش آبست

rebate :

شیار ، تو رفتگی محل نصب در ، یا پنجره در دیوار .

receptacle :

طبق ساقه‌گل که گلبرك بآن متصل میشود .

reciprocal :

مقابله بمثل ، معکوس (در ریاضی).

reciprocating engine :

موتوری که پیستونهای آن بسمت بالا وپائین حرکت میکنند ، مانند موتورهای بخاری وبنزینی ودیزل:

reclaimed :

استرداد یا احیاء زمین‌از دریاتوسط

recuperate :
بهبودی حاصل کردن ، تجدید قوا ونشاط پس ازیك دوره بیماری.

red lead :
اکسید سرب Pb_3O_4 پودر سمی، قرمزرنگی که دررنگ سازی مصرف میشود . پودرمزبورهمچنین بمنظور حفاظت تخم وبذرگیاه وکشتن حشرات بکارمیرود .

redox :
مخفف واژه *reduction - oxidation*.

reduce :
احیاءکردن (درشیمی) ، استحاله کردن. برگرداندن شکل یك فلز. یاگرفتن اکسیژن ازیك ماده .

reducing agent :
ماده احیاء کننده ، ماده استحاله، ماده‌یی که اکسیژن مواد دیگری را ، ازآن جدا میسازد .

reduction division :
تقسیم سلولی، که‌تعداد کروموزوم‌های آن بنصف تقلیل یافته باشد .

redundant :
اسکلت کافی یك پل ، که دارای حماله‌کافی ، جهت مقاومت‌دربرابر بارهای زیاد ، باشد .

دیوارکشی .

recoil :
لگدزدن (موتور) . بجای نخستین بازگشتن . بازگشت به‌محل اولیه.

recrystallize :
ذوب بلور، وشکل دادن مجددبآن. دوباره بلور شدن .

rectangular coordin - ates :
مختصات راستگوشه .

rectangular figure :
راستگوشه ، شکل راستگوشه ، مانند یك مربع .

recti :
راست ، مستقیم .

rectification :
تصفیه ، تقطیردوباره ، مستقیم کردن جریان متناوب .

rectilinear :
دارای خطوط راست ، محدود بخطوط راست ، چون دروازه *rectilinear lens* ،عدسی که‌خطوط راست رابخوبی عکس نشان میدهد.

rectum :
راست روده، آخرین قسمت روده بزرگ که به‌نشیمنگاه ختم میشود.

reed :

حصیر بافته .

reef :

رگه‌های معدن فلز ، ردیف صخره‌های کف دریا .

reef knot :

گره چهار گوش .

re – entrant angle :

زاویه مقعر .

re - entry :

بازگشت سفینه یا قمر مصنوعی از فواصل‌دور کهکشانی ، بمنطقه‌چگال اتمسفر زمین .

reeve :

ردکردن‌یا عبور دادن سریك‌طناب ازمیان سوراخ یاحلقه .

reference point :

نقطه مبدأ ، ایستگاه (در نقشه برداری) .

reference system :

موافق ، هم آهنگ .

reflex :

منعکس شونده ، بازگشت بخود ، واکنش دار ، انعکاس .

reflex action :

عمل انعکاسی ، عمل حرکتی یا ترشحی غیرارادی که بمنزله پاسخ نسج‌دربرابریك‌محرك حسی‌محسوب میگردد .

spinal reflex ، انبساط‌وانقباض ستون فقرات که بهنگام انبساط‌از مغز تجاوز نمیکند .

reflex camera :

دوربین انعکاسی ، که درآن نوراز عدسی‌ها بروی آئینه‌یی افتاده و آئینه مزبور آنرا طوری روی یك صفحه شیشه‌یی‌واقع‌دربالای دوربین منعکس میسازد، که گیرنده عکس، تصویر شیئی مورد نظر را در آن جا می‌بیند .

reflexed :

برگشته ، منعکس شده .

reflux valve :

شیر برگردان ، شیر مزبور از برگشت آب ببالای لوله‌جلوگیری میکند .

refraction :

شکست یا انکسار نور ، هنگامیکه ازهوا داخل آب میشود .

refractometer :

انکسارسنج ، دستگاه سنجش‌شکست نور .

refractories :

مواد نسوز ، مانند خاك رس و

regenerative furnace:
کوره‌یی که هوای گرم آن صرف گرم کردن هوای تازه دخولی میگردد .

regenerative reactor:
رش به : *breeder reactor* .

register :
صفحه قابل کنترول دودکش.

register chisel:
رش به ، *firmer chisel* .

registering :
رویهم افتادن چند رنگ مختلف از یك تابلوی رنگی .

regression :
سیرقهقرائی ، پس رفتن ، کودکانه شدن رفتار یك شخص مسن ، که بیشتر ناشی از نقیصه عقلی دوره کهولت میباشد .

regression equations:
همچندی‌های برگشتی ، بدین‌معنی که گفته شود . وزن یك انسان‌تا اندازه‌یی بستگی به بلندی قامت‌وی دارد ، ودرعمل هیچگونه تطابقی بین این دوعامل نباشد . و برای اطمینان خاطر لازم است قدتعدادی افراد را اندازه گرفته وحدمتوسط بستگی قد بوزن را بدست آورده و

سیلیکا که بمصرف روکش کردن‌سطح داخلی کوره ذوب آهن و پولاد سازی میرسد .

refrigerator :
یخچال برقی یانفتی .

refringent :
ماده‌یی که باعث شکست نور ، از هوا بآب ، میشود .نورشکن .

regelation :
دوباره‌منجمد کردن ، انجمادمجدد. روش مخصوصی که طی آن یخ یا برف را تحت فشار ذوب نموده و چون فشار را متوقف نمایندمجدداً منجمد شوند .

regenerative braking:
انتقال‌نیروی‌مجدد ، روش‌مخصوصی که‌طی‌آن یك قطاربرقی راازسرعت بازمیدارند تا حرکت آن کند شده یا بکلی متوقف گردد . بدین‌معنی که انرژی‌حرکت قطار مزبوربجلو را ، صرف بکار انداختن مولدی کرده ونیروی حاصله ازمولد صرف بکارافتادن‌قطارهای‌دیگری‌میگردد. بدیهی است که دراین حالت‌سرعت قطار اولی بسیارکند شده یا همان طورکه دربالا ذکر شد ، متوقف میگردد .

همچنین برعکس ،حد متوسط وزن آن تعداد افراد را بدست آورده‌و بستگی آنرا بقدشان سنجید . این دو مرحله ،ازرابطه بین وزن وقد را همچندی‌های بر گشتی نامند .

regular :

بـا قـاعـده ، چـون در واژه ، *regular reflection* انعکاس‌منظم.

regurgition :

بر گردانی ، بر گشت ، بالا آمدن غذای هضم نشده ، بر گشت خـون بقلب .

rehabilitation :

نوتوانی ، احیاء یك فـردعلیل‌یـا مصدوم بفعالیت دوران سلامت .

reinforce :

تقویت کردن ، مستحکم کـردن ، چون درواژه *reinforced concrete* بتون مسلح .

rejector circuit :

مدارمقاوم ، مدار رد کننده،ترتیب قرار گرفتن یك سیم پیچ (کویل) وفیوز بسیار مقاوم در سر راه یك جریان‌متنـاوب بافرکانسی مناسب‌با همان سیم پیچ وفیوز .

relapse :

عود، رجعت بیماری، بازگشت‌مرض.

relapsing fevers :

تب های راجعه ، تب های‌گهگیر که هرچند وقت یکباربسراغ بیمار میآیند .

relative humidity :

رطوبت نسبی ، رطوبت موجود در هوا. مقداربخارآب موجود درهوا که بستگی به موقعیت جغرافیائی محل دارد .

relativity theory :

فرضیه نسبیت ، فرضیه یی‌که توسط انشتین دانشمند فیزیکدان وضع گردیده است .

relay :

رله ، دستگاهی‌که خود مقدارکمی بـرق مصرف میکند تـا جـریـان بزرگتری راکنترول کند . مانند ، آنکه پیام تلفنی،تلگرافی ورادیوئی را از مراکز دورگرفته ویانیروی بیشتری آنرا بفرستد .

remission of fever :

بهبودنسبی ، فروکش‌کردن بیماری وشدت مجددآن .

remote control :

دستگاه دور کنترول کن ، دستگاه هدایت دور .

renal :

کلیوی ، مربوط به کلیه .

render :

اندود اول ، پوشاندن نمای آجری باگچ یاسیمان .

rennin :

مایه پنیر ، آنزیم لخته کردن شیر در معده .

rep,repp :

رپس، نوعی‌پارچه باخطوط برجسته سخت .

repeater :

دستگاه تقویت تلفن .

repel :

دفع‌کردن ، ردکردن ، مانند دو قطب همنام درآهن ربا که یکدیگر را دفع میکنند .

replaceable hydrogen :

هیدروژن جابجا شونده ، چون اتم های هیدروژن یك اسیدکه با اتم های یك فلز جابجا میشوند .

repression :

سرکوفتگی ، خود داری از قبول وجود انگیزه ها و احساس هایی‌که درد ناك بوده یا بـا اصول اخلاقی شخص ناساز گار میباشند

reseau :

شبکه خطوطی که مورد استفاده سنجش فواصل ، در عکسبرداری از ستارگان ، قرار میگیرد . شبکه ایستگاه های هوا شناسی .

resection :

قطع ، برداشتن یا درآوردن قسمتی از استخوان یادیگراندام های بدن بوسیله عمل جراحی .

reserpine :

رزرپین ، داروی کاهش فشار خون که ضمناً آرامش اعصاب را نیز برقرار میکند .

residual :

باقی مانده ، ته نشین شده چون در واژه *residual gas* گاز باقی مانده درلامپ برق یا رادیو .

resilient :

قابل ارتجاع ، فنری ، هرجسمی‌که چون آنرا از زیرفشار خارج‌کنند بحالت نخستین خود بازگردد .

resin'rosin :

انگم ، ضمغ ، رزین ، مخلوطی از موادآلی که بطور طبیعی از تنه درخت تهیه میشود .

resistance :

رزیستانس ، مقاومت ، تاب، دوام،

یك دوربین‌عکاسی یا میکروسکوپ.

resonance :

طنین، تموج یا ارتعاش صوت. هرچیز قابل نوسان که دارای یك فرکانس طبیعی ارتعاش میباشد .

resorcin , resorcinol :

ریزورسین ، ریزورسینول ، ماده ضد عفونی بسیار قوی که بیشتردر بیماری‌های پوستی‌ومو، موردمصرف داشته ودر رنگسازی نیز بکار میرود .

respiration :

تنفس ، دم زدن ، دم زنی .

restiform:

ریسمانی شکل ، طنابی ، پیچیده.

restitution coefficient of :

ضریب ارتجاع . سرعت جهش یك گلوله‌فلزی برروی یك صفحه‌فلزی له $\frac{9}{10}$ سرعت‌اصلی‌آن میباشد . بدیهی است ضریب‌ارتجاع‌فلز ۹ر . است.

resultant :

برآیند نیروها .

resuscitate :

احیاء مجدد ، بازگرداندن شخص مغروق یا برق گرفته بزندگی

مقاومت الکتریکی یك سیم یا مدار که با واحدی بنام «اهم» اندازه گیری میشود ، و از تقسیم ولتاژ برآمپر بدست میآید .

resistance thermometer :

حرارت سنج مقاومت الکتریکی .

resistor :

رزیستور ، قطعه سیمی‌که بمنظور مقاومت در برابر شدت جریان الکتریکی ، در سر راه مدار آن قرار میدهند .

resistivity :

قابلیت مقاومت ، اندازه گیری نیروی قابلیت مقاومت الکتریکی هرجسم .

resoles :

انواع پلاستیك های فنیل فرمال دهاید که درکمال‌سهولت ذوب وحل شده بمصرف رنگسازی وتهیه چسب چوب میرسند .

resolution :

فروکش کردن التواب ، تجزیه دو یا چند نوع ماده مرکب .

resolving power of a lens :

نیروی‌ریز بینی عدسی مانند عدسی

retort .
کره چشم که مرکب از ۸ قشر رویهم افتاده ، میباشد .

retractable :
قابل انقباض ، جمع شدنی ، عقب کشیدنی .

retro :
قهقرا ، چون در ترکیب ، *retrograde motion* سیر قهقرائی کردن ، بهقهقرارفتن ، روبانحطاط گزاردن .

retro – rocket :
نوعی موشك که هنگام نشستن، گاز را ازدماغهخودبسمت جلو میفرستد تا از سرعت آن کاسته شود .

retrorse :
برگشته ، وارونه ، واژگون .

retting :
پوسیدن ، پوساندن .

reverberation :
انعکاس صوت ،طنین صوت، ارتعاش صوت ، ولوله انداختن .

reverberatory furnace:
کوره تابنده ، کورهیی کهحرارت را ازسقف خود منعکس میسازد .

reversal :
وارونهسازی ،معکوس کردن عکس.

عادی .

retard :
کندن شدن ، سست شدن .

retarded child :
توقف یا عدم رشد عقلانی کودك ، هماهنگ با سن وی .

retarder :
ماده مخصوصی که چون بمواد شیمیائی بزنندعمل ترکیب یاتجزیه آنرا به تعویق میاندازد . همچنین بسیمان میزنند تادیرترازحدمعمول سفت گردد .

retention :
نگهداری یا حبس چیزی دربدن ، چون نگهداری ادرار ، یا حقایق ومطالب درمغز .

retentivity :
قوه نگهداری خاصیت آهنربائی یك آهن ربا پس ازدورکردن سیم پیچ القاء کننده ازآن .

retic :
تورمانند ، شبکه مانند ، چون در ترکیب ، *reticular* مشبك ، شبکه دار .

retina :
شبکیه چشم ، پوشش داخلی حساس بنور .

reversible chemical reaction :
عکس‌العمل معکوس شیمیائی ،مانند عمل‌شیمیائی ، شارژ ودشارژ(خالی شدن) باطری .

reversing layer :
لایه‌های خارجی خنك‌تر خورشید که نور فرکانس‌های معین ناشی از نورقسمت عقب خود را جذب کرده و بهمین جهت در طیف آن خطوط تاریکی مشاهده میگردد .

revetment :
دیوار حائل فوق‌العاده محکمی که بمنظور حفاظت ساحل ، در آنجا میسازند .

reynolds' number :
عدد رینولد، بدیهی است که‌حرکت و اعمال مدل کوچك يك دستگاه ، مانندهواپیما ، از میان‌مایع‌یاگاز، بهیچوجه بادستگاه اصلی‌آن‌یکسان نیست . عدد رینولد بمنظور مقایسه بین این دوکیفیت بکار میرود.

Rh :
علامت شیمیائی‌رودیم .

Rh :
ار هاش، عامل‌رزوس.ماده‌مخصوصی که در خون میمون رزوس وجود داشته و از هرجهت شبیه‌مواد مشابه موجود در خون بعضی انسانها میباشد .

rheo :
جریان ، چون‌درترکیب، *rheology* علم‌جریان‌گازها و مایعات .

rheostat :
راوستا ، آلتی‌که بمنظور ایجاد مقاومت‌های گوناگون ، در سر راه مدار الکتریکی‌قرار میدهند .

rhesus monkey :
میمون رزوس .

rheumatic fiver :
تب روماتیسمی ، که بسیار شدید میباشد .

rheumatism :
رماتیسم ، التهاب مفاصل و عضلات که‌گاهی ناحیه قلب را نیز فرا ــ میگیرد .

rheumatoid arthritis :
آرتریت‌روماتوئید ، التهاب‌و تورم طولانی‌مفاصل .

rhinestone :
الماس مصنوعی .

rhiz :
ریشه ، چون‌درترکیب، *rhizome* ساقه زیرزمینی .

rhumb line :

خطی که‌همه نصف‌النهارها را دریك زاویه قطع‌میکند .

rhynco :

مربوط به‌منقار‌یك‌پرنده ، چون در ترکیب *rhyncodont* دارای منقار دندانی‌شکل .

rhyolite :

ریولیت ، سنگ‌هـای شیشه‌یـی آتش‌فشانی .

ria :

دره‌یی در جوار دریاکه براثرخیز آب ، یانشست خود زمین ، پرشده بـاشد .

rib :

دنده سینه ، تیـر خمیده ، خطوط برجسته پارچه .

riboflavine :

ریبوفلاوین، ویتامین B_2، یکی از اعضای ویتامینB که درشیر،جگر، قلوه و سفیده تخم‌مرغ وجود داشته ودر بیماری التهـاب گوشه لب ، تحلیل‌قواو بیماریهای دیگرمصرف میشود .

rickets :

راشی‌تیسم ، نرم شـدن استخوان کودك بر اثر فقدان‌ویتامین «D».

rhod :

رنگ (گلی) چون در تـرکیب ، *rhodonite* سنگ‌گلی رنگ،نوعی سنگ‌که برنگ رز میباشد.

rhodium :

رودیوم ، فلزی سخت شبیه پلاتین، که در آلیاژ پلاتین ، و آب نقره بکار میرود .

rhodopsin :

رودوپسین، ارغوان شبکیه،رنگدانه موجود در روی یاخته‌های میله‌یی شبکیه‌که درتاریکی باقی مـانده و در نور ،کم میشود . ویتـامین A عامل تشکیل آنست .

rhomb :

لوزی، چون‌در ترکیب،*rhombus* شکل‌لوزی ، الماسی‌شکل .

rhombohedral crystal-system :

بلور لوزی شکل ، جسم لوزی کـه بتوان‌آنرا روی‌یك‌محور گردانید .

rhonchus :

صدای خس‌خس یا خرناس مانندی که ازریه‌بگوش‌میرسد . این‌عارضه براثرعبورهوا از برونشیولهایی‌که مترشح‌شده‌اند ، بگوش میرسد .

right ascension :

صعود مستقیم .

rigid :

سخت ، غیرقابل‌ارتجاع ، خم‌نشو .

rigormortis :

سخت شدن هرجسم ، پس از مرگ آن .

rima :

یك شکاف یا شقاق ، *rimose* چاك ، چاك شکافدار .

rinderpest:

بیماری دامی، که ظرف ۴ـ۵ روز باعث اتلاف دام میکردد .

ring :

حلقه ، ترتیب‌قرارگرفتن اتمهای یك‌مولکول ، چون‌مولکول‌بنزین پیریدین‌و مانندآنها . الکل‌مشمول این‌حالت‌نمیشود.

ring-frame :

ماشین ریسندگی که‌نخ را ریسیده و بدور دوکها یا قرقره‌هایی‌می‌پیچد.

ring-worm :

زردزخم ، عفونت خارجی، کچلی . اصطلاح کلی که برای بیماریهای مسری‌قارچی‌پوست بکارمیرود.

riparian :

وابسته‌بساحل ، ساحلی:ساحل‌نشین

ویتامین مزبور ، درشیروکره‌وجود داشته و بکمك آفتاب نیز در بدن ساخته میشود . بدون‌وجود ویتامین D ، بدن قادر بجذب کلسیم غذا نخواهد بود تا استخوانها را بسازد .

rickettsia :

ریکتزیا،موجودات ذره‌بینی میله‌یی شکل‌که درباختههای روده‌بندپایان زیسته و منشأ بیماریهائی چون تیفوس ، تب موضعی و بیماری‌های مشابه هستند . ناقلین ویروس این بیماری عبارتنداز ، شپش و دیگر انگلهای بدن .

riddle :

سرند ، غربال .

rider :

شاهین ترازو ، شاهین قپان . قضیه فرعی ، نتیجه(در ریاضیات) .

ridging :

گرده ماهی‌کردن ، خرپشته‌کردن یا مرز مرز کردن جالیز.

riffler :

سوهان‌کج ، سوهان‌خمیده .

rifling :

خان (درلوله تفنگ) .

کرانه‌نشین .

rip - saw

نوعی اره چوب‌بری ، که بوسیله‌آن چوب‌را ازسمت الیاف‌آن‌میبرند .

riser :

خیز پله ، عمود پله

risus sardonicus :

خنده‌ساردونیك، نیشخند، ریشخند. خنده استهزا آمیزکه براثر بعضی بیماریها چون‌کزاز عارض انسان میگردد .

rivet :

میخ پرچ ، میخ مخصوصی که دو قطعه فلز را محکم‌روی‌یکدیگر نگاه میدارد .

Robot :

آدم‌آهنی ، انسان مکانیکی‌که‌کلیه امورمربوطه رابطور مکانیکی‌انجام میدهد . چون درواژه *robot pilot* هوا پیمای بی خلبان‌که پرواز آن از زمین توسط دستگاه مخصوصی کنترول میشود *robot furnace* دستگاهی‌که ذغال سنگ رادرموقع لزوم بکوره میریزد .

Rochelle salt :

نمك راشل ، سدیم وپتاسیم تارترات که به عنوان دارو در بیماریهای معده استعمال میشود .

rocket propulsoin :

محرك موشك ، نیروی جلوبرموشك که درآن، اکسیژن یا دیگر عوامل مشابه، جهت‌مخلوط باسوخت‌بداخل دستگاه منتقل میشود .

Rockwell hardness test :

آزمایش سختی منسوب به راکول. رانش یك‌گلوله‌فلزی(گلوله مزبور اغلب الماسی شکل میباشد) برروی سطح فلز یا شیئی مورد آمایش . مقدار فرو رفتگی‌گلوله در شیئی مزبور مقاومت آنرا تعیین میکند .

rococo :

آدایش پیچیده و عاری از ظرافت یك بنا .

rod :

واحدطول‌که برابر است با $5\frac{۱}{۲}$ یارد .

rod-cell :

سلول عصب‌بینائی‌که در برابر نور عکس‌العمل نشان میدهد .

rod :

نیش ، دندان برنده پیشین ، چون درواژه *rodents,rodentia* ،جانور

ropy :

رشته‌آرد ، آرد رشته‌شده که براثر حمله باسیل‌های میسن‌تریکوس باین شکل درمیآید .

ropy paint :

نوعی‌رنگ‌کاری که اثر موهای‌قلم‌مو روی‌آن بجای ماند .

Rorschach test :

آزمایش رورزچاج، بدین‌ترتیب که لکه جوهری را روی صفحه کاغذی چکانیده وکاغذرا تامیکنیم . بدیهی است روی صفحه کاغذ نقشی بجسای خواهد ماند . سپس عقیده شخص موردآزمایش و استنباط‌وی‌راراجع به‌نقش لکه می‌پرسیم . وبدین‌وسیله پی‌بدومورد شخصیت‌وتمایلات‌نفسانی وی پی میبریم .

rosacea :

اکنه روزاسه ، بیماری پوستی کـه باعث ایجاد لکه‌سرخی روی پوست میگردد . این‌حالت بیشتردرزنان، پس‌ازدوره قاعدگی ، دیده میشود .

Rosacea :

دسته‌یـی ازگلهای رزمـانند، کـه رز، گل‌گیلاس ، گل‌توت‌فرنگی‌نیز شامل‌آن میگردد .

درنده . درندگان .

rogue :

علف‌هرزه.

Romberg's sing :

علامت‌رمبرگ ، ازدست دادن‌تعادل و ثبات‌ایستادن، هنگامی که چشم‌ها بسته می‌شود . این‌حـالت نشانه یك بیماری‌عصبی‌می‌باشد.

rood :

واحد اندازه‌گیری سطح که برابر است با $\frac{۱}{۴}$ جریب فرنگی، یا ۱۲۱۰ یارد مربع .

root :

ریشـه ، چـون دروازه ، square root جذر ، ریشه دوم یك عدد .

root mean square :

اندازه‌گیری حد متوسط یك‌جریان متناوب .

Roots blower :

بلوور روت ، دستگاهی که از دو استوانه پره‌یی شکل تشکیل شده و آنها بسمت‌یکدیگر میگردند و بر اثر اصطکاك پره‌ها بیکدیگر ، هوا بداخل موتور یا دستگاه‌های مشابه آن، کشیده میشود .

rotunda :
بنای‌مدور سقف گنبدی .

rouge :
پودر اکسید آهن ، (Fe_2O_3) که بمصرف پولیش کردن میرسد.

roughage :
غذای پرسلولز گوارش یافته ، که باعث حرکات دودی معده میگردد. فقدان اینگونه غذا باعث یبوست میشود .

roulette :
رولت ، نوعی‌چرخ دنده‌دار.

router :
نوعی ابزار سوراخ تراش نجاری. کانال‌تراش . ابزار مزبور دارای تیغه برنده‌نیم گردی میباشد که‌بدور خود گشته و سوراخهای بیضی‌شکل یا مدور میبرد .

roving :
سرنخ ، رشته کوتاهی نخ یا پشم تابیده .

rrhaphy :
دوختن یابخیه زدن یك‌زخم ، چون درترکیب *perineorrhaphy* دوختن میان دوراه ، جراحی‌ترمیمی میان دوراه پس از زایمان نوزاد درشت که در پاره‌یی موارد اتفاق

Roseola :
(۱) سرخجه‌کاذب.(۲)اولین‌تظاهر سیفلیس درجه ۲ که بشکل رنگ ـ پریده‌گی صورت آشکار میگردد .

rosin :
رش‌به، *resin* .

rostral :
نوك‌دار ، منقاری ، مانند نوك انگشتان .

rotary :
گردنده ، چرخنده ، دستگاه گردنده .

Rotifera :
موجودات بسیار ریز ذره‌بینی ، که در ۸۰۰ نوع وجود داشته و دارای دوحلقه زایده‌ای در اطراف دهان میباشند .

Rotodyne :
نوعی هواپیمای عمودروکه بال‌های آن‌هنگام صعود گردش‌میکند وپس‌از اوج کافی بشکل بال هواپیمای‌معمولی برمیگردد .

rotor :
روتر ، قسمت گردنده یك توربین عکس‌العملی.تیغه‌های گردنده وبلند کننده انواع بخصوصی ازهواپیماها با لشتك دینام .

rule :
خط‌کش‌چاپخانه ، که خطوط راست بلند و کوتاهی روی آن حك شده .

rumen :
شکمبه یا سیرابی گاو .

running – in an engine :
درجا کارکردن موتور بمنظور آب بندی قطعات داخلی آن .

runway :
گذرگاه هواپیما .

rupture :
پاره گی یا گسستگی عضله یا رگ .

rust fungi :
میکرب های قارچی که باعث زنگ زدگی گندم ودیگر گیاهان میگردد

rut :
مدت شورومستی وشهوترانی حیوان نر ، چون بزکوهی .

rulile :
اکسید تیتانیوم (TiO_2) که بشکل بلورقرمزرنگ میباشد. سنگ‌معدن تیتانیوم .

میافتد .

rube :
قرمز ، چون در ترکیب ،
rubefacient قرمز کننده پوست ، سرخ‌شدن‌پوست، پس‌ازکندن‌مشمع و مانندآن ازپوست .

rubella :
سرخجه ، بیماری عفونی حادکه ویروس آن از راه ترشحات دهان وبینی بیمار انتشار می یابد . این بیماری درکودکان رایج بوده‌وعلائم آن تب ، نزله و التهاب ملتحمه چشم میباشد .

ruby light :
چراغ قرمز تیره (چراغ ایمنی) که هنگام‌ظهورفیلم‌های‌اورتوکرو ـ ماتیك مورد استفاده قرار میگیرد .

rudaceous rocks :
صخره هایی‌که ازموادشکسته‌درشت تشکیل یافته است .

rudimentary :
نیم رشدکرده ، ناقص، برشدکافی نرسیده. مانندتوقف رشد استخوان وعضلات درمرد .

S

S:

علامت شیمیایی . *solphur* .

S.D. :

standard deviation .

انحـراف استانـدارد .

S.G. :

specific gravity . وزن مخصوص

Sac :

کیسه ، حفره کوچك جیب یا کیست

sacchar :

شیرین ، *saccharin* ساخاریـن ، ساکارین . پودر بسیار شیرین که اغلب جانشین قند میشود .

saccule :

کیسه کوچك ، کیسك، قسمت تحتانی گوش داخلی .

sacral :

استخوان خاجی ، استخوان مثلثی شکل که بین آخرین مهره کمر و دنبالچه قراردارد. استخوان مزبور از ۵ مهره جوش خورده بیکدیگر تشکیل یافته ودرهرطرف بااستخوان خاصره مفصل شده که خسود مفصل خاجی خاصره یی را تشکیل میدهد

sadism :

سادیسم، انحراف جنسی که عبارتست از معشوق آزاری و گاهی بصورت خطرنـاکتر در شخص مبتلا ظهور میکندتاجائیکه دست بکشتارمعشوقه های خود میزنند و از این کارمتلذذ

میگردد .

safety factor :
عوامل ایمنی ، مانند مقادم ساختن هرچه بیشتر پل یا هواپیما بمنظور پشگیری از سانحه .

safety – lamp :
چراغ ایمنی، که مورد استفاده معدنچیان میباشد . البته ساختمان آن طوری است که از مشتعل کردن گازهای موجود درمعدن جلو گیری میکند . زیرا فتیله آن ازسیم بافته تشکیل شده که درون محفظه یی قرار دارد .

safety – valve :
سوپاپ ایمنی ، سوپاپ مخصوصی که درپشت آن فنری وجود دارد وآنرا معمولا درسر راه جریان بخار یا مایعات قرارمیدهند. سوپاپ مزبور در برابر درجه فشار معینی مقاومت دارد . لیکن چون فشار زیاده از حدشد ، فنر جمع شده و بخار یا مایع عبور میکند .

Saint Elmo,s fire :
(۱) سوسوزدن یك چراغ برق واقع بر روی دکل کشتی بهنگام طوفان. (۲) جریان یافتن برق از میان یك گاز که بشکل جرقه میباشد .

sal :
نمك ، چون در ترکیب ، *sal ammoniac* آمونیوم کلوراید NH_4Cl که درباطری خشك مصرف میشود .

salic :
مربوط به درخت بید ، چون در ترکیب ، *salicylic acid* اسید سالسیلیك که بمصرف تهیه آسپیرین میرسد .

salient angle :
زاویه خارجی ، بیرون زدگی دیوار بنا .

saline :
نمك ، چون در ترکیب *salines* نمك های ملین میوه .

saliva :
بزاق . گلیز .

Salmonella :
سالمونلا ، دسته یی از باکتریهای میله یی که اغلب در انگل انسان و جانوران بوده وایجاد بیماریهائی ازقبیل تیفوئید ، تب پاراتیفوئید و مسمومیت غذائی میکنند .

salping :
شیپوری شکل ، مربوط به لوله

شیپوری شکل رحم .

salt :

نمك . ماده یی که از جا بجا شدن یك فلز با یك یا چند اتم هیدروژن دریك اسید ، بدست میآید . مانند اسید سولفریك SO_4H_2 ، سولفات مس SO_4Cu_2 یا سولفات سدیم SO_4Na_2 که همه نمك هستند .

saltpetre :

رش بـه ، *potassiun nitrate*

salvarsan :

سالوارسان، نـام تجارتی داروی معالجه سیفلیس که آنرا ۶۰۶ نیز مینامند .

samara :

دانه بالدار، مانند گل درخت زبان گنجشك .

sand – blasting :

سنگ پاشی ، تمیزکردن سطح فلز بوسیله و زاندن شن، با فشار بسیار زیادی، بآن . این روش بمنظور خشن کردن سطح شیشه نیزبکار میرود .

sandfly :

قسمی پشه ریز. پشه خاکی که عامل انتقال نوعی تب عفونی ولیشمانیوز میباشد .

sanguin :

مربوط بخون ، چون درترکیب ، *sanguineous* خونی ، خونین ، دارای خون .

santonin :

سانتونین،داروی‌ضدانگل‌های‌روده .

sapo :

صابون .

saponification :

روش شیمیائی تهیه صابون .

sapr :

پوسیده،متلاشی‌شده چون درترکیب *saprobiotic* زندگی در مـواد پوسیده وفاسد *saprophytes* موجود زنـده ذره بینی‌که از موادآلی یا نسوج مرده گیاهی و حیوانی تغذیه میکنند .

sarc :

گوشت، *sarcoma* سارکوم، بیماری عضلات وبافتهای مـربوطه ، چون سرطان .

sarcodina :

موجودات تك یاختەیی که قادر به خارج‌کردن برجستگی‌های پروتو-پلاسم خود میباشند .

sarcoptes :

موجودات ریزی کـه عامل بیماری

گال میباشند .

sartorius muscle :

عضله خیاطه‌ران ،طویل ترین‌عضله انسان که‌در پشت‌ران قرار دارد .

sateen :

ساتن ، دبیت اطلس نما .

satellite :

سیاره ، چون زمین وماه که خود دراطراف سیاره دیگری میگردند.

saturate air :

هوای اشباع شده ، هوای‌سیرشده . حداکثر رطوبتی که هوا قادراست درخود نگاهدارد .

saturated compound :

ترکیب اشباع شده ، مانند ترکیب شیمیائی غیر دوتائی چون CH_4.

saturated solution :

محلول سیر شده، چون‌آب شور یا شیرین که نمك یا قند بیشتری را درخود حل نکرده ودر آن بحالت جامد بمانند .

saturated steam :

بخار سیر شده ، هم حرارت بودن بخار وآبی که بخارمزبورازدرونش برمیخیزد،واحتیاج‌به حرارت‌دادن مجدد ندارد .

saturated vapour :

تبخیر سیر شده . چون فضائی از بخار سیر گردد ، هیچگونه مایعی قادر بتبخیر درآن فضا نخواهد بود .

sauria :

دسته مار و سوسماران . چون *Brontosaur* و *Dinosaur* که از سوسماران عظیم‌الجثه مربوط به ۲۰۰ ـ ۵۰میلیون‌سال‌قبل‌میباشند.

saxin :

رش به *saccharin* .

scab :

دلمه زخم .

scabies :

جرب ، گال ، بیماری پوستی که باعث‌خشونت بین انگشتان وخارش فوق‌العاده پوست میگردد .

scabrous :

ناهموار ، زبر ، خشن.

scalar quantity :

هرمقدار که بتوان آنرا سنجید . مقدار مزبور دارای حد و اندازه بوده لیکن فاقد جهت میباشد . مانند حرارت .

scale effect :

اثر مقیاس ،تاثیر اشل. مانندتفاوت

عملیات یك جسم حقیقی وکامل‌چون هوا پیما ومدل آزمایشی آن .

scalene triangle :

راستگوشه‌نامنظم یامختلف‌الاضلاع.

scalloped :

دال بر ، کنگره‌دار .

scalp:

پوست سر ، که تشکیل شده است ازپنج طبقه بترتیب زیر : (۱) مو + پوست. (۲) چربی. (۳) غشاء. (۴) بافت‌های حرکتی (۵) لایه چسبیده با ستخوان ضریح خارجی جمجمه .

scalpel:

چاقوی جراحی .

scanner:

آلت فرستنده اشعه گردنده راداد.

scanning :

عبور پرتو الکترونهـا در سراسر تصویر تلویزیون .

scantlings :

(۱)توفال ، قطعات‌کوچك ومختلف الاندازه چوب (۲) لایه‌های‌کوچك و خاك اره (۳) قطعه سنگ‌هایی بطول ۶ فوت .

scaph.

زورقی،زورق‌شکل،چون‌درترکیب،

scaphopoda دستـه‌یی از ماهیـان صدف .

scapula :

استخوان‌کتف ، استخوان پاروئی.

scarf joint :

محل‌جفت‌شدن‌دوسرچوب‌بیکدیگر.

scarify :

حجامت، تیغ‌زدن. ایجادشکاف‌های ریز ودرشت دربدن .

scarifier:

کلنگ مکانیکی .

scarlatina , scarlet fever :

مخملك ، عفونت ناشی ازاستریتوك که‌معمولا با عفونت گلو وتب‌شروع میشود .

scattering :

پراکندن ، پراکنده شدن ، پخش کردن ، متفرق شدن .

scatter propagation:

امواج رادیوئی را میتوان از یـك فرستنده زیرخط افق دریافت‌نمود، زیرا امواج‌مزبوربوسیله یونواسفیر منعکس میگردند. لیکن امواج‌بلند فرکانس‌رانمیتوان‌این چنین‌دریافت نمود،جزدرمواقعی‌که ازیونواسفیر پخش میگردند .

scavenging :
تمیز کردن ، تخلیه شدن سیلندرپس ازاحتراق که باحرکت پیستون ببالا ، انجام میگیرد .

schick's test :
آزمون شیك ، کـه بمنظور تعیین حساسیت یاعدم حساسیت بـدیفتری انجام میشود .

schist :
سنگهای متورق .

schisto :
صاف ، مسطح شده .

schizo :
دونیم شدن ، متورق شدن .

schizogony :
تکثیر بوسیله دونیم شدن ، چـون تکثیر آمیبها .

schizoid personality :
جنون جوانی ، گروهی ازبیماری‌ های روانی که با آشفتگی شخصیت بیمار مشخص میشوند . شروع آن معمولاسنین جوانی میباشد .

schizont :
موجودات تك یاخته‌ای که آماده دو نیم شدن میباشند ، چون ویـروس مالاریا که درسلولهای خون انسان باشد .

schmidt optics :
آینه اشمیت ، استفاده از یك آینـه مقعرنیم کروی شکل دریك تلسکوپ انعکاسی یاتلویزیون بمنظورمتمرکز کردن نور از یك زاویه وسیع ، به یك سطح کوچك منحنی . در این حالت ، نور قبل ازبرخورد باآینه ، ازمیان یك صفحه شیشه‌یی مخصوص عبور میکند . واین عمل از تغییر شکل وتیره شدن تصویر جلوگیری میکند .

schooner :
نوعی کشتی دوبادبانی .

scia , scio :
سایه چون در ترکیب *sciograph* . یك طرح که نمای داخلی منزل‌را طوری نشان میدهد که گوئی آنرا از قسمت بالا برش زده‌اند .

sciatic nerve :
عصب سیاتیك ، عصبی که از شبکه خاجی سرچشمه گرفته وپا را عصب میدهند .

scintillate :
جرقه زدن ، نورمقطع و درخشنده دادن ، مانند نورستاره که گوئـی چشمك میزند .

scion :

قلمه ، نهال ، ترکه .

scirrhus :

زرهی ، سفت ، سخت .

scissile :

قابل انشقاق ، برش پذیر .

sclero :

سخت ، چون در واژه ، *sclero – derma* سفت‌شدگی‌پوست، سخت شدگی پوست .

scleroscope :

آلت مخصوص سنجش سختی‌یاسفتی یك جسم .

scol :

پاره، جسم‌سرخالی، چون‌درترکیب *scolus* پاره‌گی‌که‌شبیه‌زایده‌خارجی روی کرم حشره باشد .

scope :

آلت بصری ، آلت دید ، *spectroscope* آلت مناظره‌طیف.

scopolamine :

اسکوپولامین ، داروی تخفیف درد زایمان که از بیماری دریا گرفتگی نیز جلوگیری میکند .

scorbutic :

مربوط به اسکوربوت ، بیماری ناشی از فقدان ویتامین C .

scorify :

پالودن سنگ معدن‌طلا ونقره .جدا کردن طلا و نقره از سنگ معدن بوسیله گرم کردن آنها با سرب و بوراکس .

scotoma :

اسکوتوم، پیدایش لکه‌کوردرمیدان بینائی که ممکن است عادی یاغیر عادی باشد .

scouring :

شستشو وزدودن خاك وسنگ‌بوسیله یك جریان سریع و شدید آب . شستشو ودورکردن چربی سطح پارچه .

scree :

سنگهای ساقط ، صخره‌هایی که از ریزش سنگها ، درکوه پایه تشکیل شده باشد .

screen greed :

صفحه مشبك باطری ، نوعی لامپ رادیوباچهارالکترود ، لامپ‌مزبور ازسیم‌های نرم‌وظریف مشبك‌تشکیل یافته که بین صفحه معمولی وصفحه قطب مثبت قرارگرفته اند .

scriber :

ابزار تیغه مانند وتیزی‌که چوب یا فلز را قبل از برش ، با آن خط

scyph :
نوشیدن ، چون در ترکیب *scyphozoa* دسته بزرگی از ستارگان‌دریائی .

seal :
زانوئی‌لوله‌آب‌فاضل، که ازبرگشت گازوبوی‌بدبخارج جلوگیری‌میکند زانوئی مزبور بیشتر در زیر دستشوئی‌ها تعبیه گردیده است.

sebum :
ترشح عادی غدد چربی‌پوست .

secant :
وتر ، خط قاطع دایره بدون آنکه از مرکزبگذرد .

secondary alcohol :
الکل‌فرعی ، الکل تابع ، الکل ثانوی .

secondary amines :
آمینه‌های فرعی یا ثانوی .

secondary cell :
مخزن‌یا انباره برق ، مانند باطری اتوموبیل .

secondary coil :
سیم‌پیچ‌ثانویه یك ترانسفورماتورکه برق مستقیماً ازآن‌گرفته میشود.

secondary depression :
تنزل ثانویه فشار .

خط‌کشی میکنند .

scrim :
کرباس ، قدك (لائی لباس) .

scrofula :
خنازیر ،سل‌غدد لنفاوی یااستخوان درپوست .

scrotum :
پوست بیضه ، کیسه بیضه ، کیسه‌یی که حاوی بیضه است .

scrubbers :
آلات‌وادوات تولید گاز ذغال‌سنگ. گاز در دستگاه‌های مزبورخنك‌شده و قیرموجود درآنها جدا میشود.

scruple :
واحد وزنی برابر ۱/۳ گرم .

scuppers :
آبگذرهای U شکل که در دو طرف دکل کشتی‌قرار گرفته‌اند وآب‌ازطریق آنها بدریا میریزد .

scurf :
شوره‌سر ، پوسته .

scurvy,scorbutus :
اسکوربوت ،کمبود ویتامین C که با خونریزی‌لثه‌ها و خون مردگی در زیرپوست همراه است .

scut,scutum :
سپر ،کاسه‌زانو ، پوسته استخوانی.

secondary emission – (of electrons) :
انتشاریا خروج الکترونهای ثانویه توسط یك صفحه، درموقعیکه یك جریان دائمی ازالکترونها به‌صفحه مزبور برخورد میکنند .

secondary thickening – (growth) :
رشد ثانویه گیاه ، تشکیل سلولهای جدید بدنه یا شاخه یك درخت.

secretion :
ترشح ، یاتراوش یك غده ، مانندکبد که اعمال گوارش را تسهیل وتسریع میسازد . هرماده‌یی که ازبدن دفع گردد ، چون *excretion* ادرار و عرق . دفع.خروج .

section :
بخش ، قسمت ، مقطع ، کوپ ، برش .

sectional :
مجزا ، جدا جدا ، بخش‌بخش ، قطعه قطعه‌مانند قطعات یك نقشه‌کامل که چون آنرا بیکدیگر بچسبانند قابل استفاده میگردد ، همچنین است در مورد یك پل یا یك قفسه کتاب.

sector :
قطاع‌دایره .

secular changes :
تغییرات‌جزئی و غیر محسوس در آب‌وهوا و اعماق‌دریا براثرمرور زمان .

sedatives :
مسکن ، هر نوع داروی‌آرام‌بخش.

sediment :
رسوبات ، ته‌نشستی‌های‌مایع.

sedimentary rocks :
صخره‌های رسوبی ، که از بقایای سنگ‌های اولیه بوده و معمولا در ته‌دریا یافت‌میشوند .

Seebeck effect :
رش‌به: *thermo electric*

seger cones :
مخروط‌های سگر. مخروط‌هایی‌در حرارت معینی ، در کوره شروع به‌ذوب وخمش میکنند .

segment :
(۱) قطعه ، بخش، تکه یاقسمتی از بدن جانور مانند کرم خاکی .
(۲) قسمتی از دایره‌که توسط‌خطی راست قطع شده باشد .

seidlitz powders :
پودرهای‌سدلیتز، بیکر بنات‌سدیم +

آنکه با فرستنده‌های دیگر مخلوط شود ، بطور جداگانه پخش میکند .

selen :

مربوط بماه ، selenography علم تشریح سطح ماه ، مبحث ماه .

selenium:

سلنیوم ، عنصرشیمیائی، که اثر آن شبیه گوگرد بوده و در ساختمان انواع بخصوصی از پیل‌های حساس نور، همچنین صنعت‌شیشه‌سازی بکار میرود .

self- faced stone :

نوعی‌سنگ که‌چون آنرا دونیم کنند سطوح آنها صاف بوده ، و احتیاج بتراش ندارد .

self - inductance :

خاصیت‌مغناطیسی‌مدار، که‌تمایل‌دارد با تغییر جریان مخالفت‌نماید .

semen :

(آب)منی ، نطفه .

semi :

نیمه ، چون‌درترکیب، *semilunar* هلالی ، کمانی (در گفتگوی از ماه) .

semicirculur canal :

مجاری نیم‌دایره‌یی ، سه مجرای

نمك‌راشل دریك‌بسته‌بندی‌و اسیدتار تاریك دربسته‌بندی دیگر، که چون آنها را با یکدیگر درآب مخلوط کنند حباب‌هایی در مایع جدید ، پدید آمده و تولید گاز میکند . مایع مزبور را بعنوان مسهل مینوشند .

sein :

نوعی‌توربلند ماهیگیری‌که درنقاط مخصوصی نهاده و یك‌گروه ماهی‌را یکجا صید میکند .

seismograph :

زلزله‌نگار ، دستگاه مزبور دارای سوزنی‌میباشد که‌هنگام وقوع‌زلزله، خطوط شکسته‌یی روی کاغذ رسم میکند .

seize :

گیرپاش کردن یاطاقان موتور ، چسبیدن‌یاطاقان به‌کپه‌خود ، بعلت حرارت‌زیاده ازحد .

seizure :

غش ، یورش،حمله ناگهانی صرعی شکل، که‌کار مغز و اعصاب رامختل میکند .

selectivity :

نیروی فرستنده‌رادیوئی یك‌ایستگاه که یك‌سخنرانی‌یا موسیقی‌را، بدون

غشائی که درداخل‌لابیرنت‌استخوانی کوش داخلی قرار گرفته‌وارزیابی، تعادل وزن بدن در مکان و فضا را بعهده دارند .

semi-conductor :

ماده‌یی مانند جرمانیوم ، که‌نیروی القاء الکتریکی‌آن حد فاصل بین فلز و عایق میباشد . این ماده در ساختمان ترانزیستور بکار میرود .

semi-water gas :

گاز نیم‌مایه ، مخلوطی شبیه‌آب و گاز (مانند هیدروژن ، مونواکسید کربن‌و هوا) که بمصرف سوزاندن و تهیه آمونیاك میرسد .

sen :

پیری ، سالخوردگی ، چون در ترکیب ، *senescent* سالخورده ، کهنسال . *senile* پیرانه ، مربوط بدوران پیری .

senna :

سنا ، برگ‌های گیاه فلوس که‌بعنوان داروی‌مسهل‌مصرف‌میگردد .

sense :

خاصیت‌جهت‌یابی رادیو ، ردیاب .

sensilla :

اندام‌های حسی ، شاخك‌های حساس حشرات .

sensitive flame :

شعله حساس ، شعله‌یی که ارتفاع و شکل آن در مقابل امواج صوتی تغییر میبابد .

sensitize :

حساس کردن ، حساس شدن .

sensitometry :

دستگاه سنجش حساسیت فیلم‌های عکاسی درمقابل‌نور .

sensory :

مربوط به‌مرکزحواس .

sensory nerve :

عصب‌حسی ، چون‌عصب حس لامسه ، سامعه ، باصره‌ومانندآنها .

sentiment :

احساس، عاطفه ، عقیده، ضعف‌ناشی از احساسات.

sepals :

کاسبرگ(گیاه‌شناسی) .

separator :

دستگاه خامه گیری ، دستگاه‌تجزیه لبنیات .

sepia :

رنگ قهوه‌یی مایل به‌قرمز که از ماهی مخصوصی‌بنام (ماهی مرکب) تراوش میکند .

آنکه با فرستنده‌های دیگر مخلوط شود ، بطور جـداگـانه پخش میکند .

selen :
مربوط بماه ، علم *selenography* تشریح سطح ماه ، مبحث ماه .

selenium:
سلنیوم ، عنصر شیمیائی، که اثر آن شبیه گوگرد بوده و در ساختمان انواع بخصوصی از پیل‌های حساس نور، همچنین صنعت‌شیشه‌سازی بکار میرود .

self- faced stone :
نوعی‌سنگ که‌چون آنرا دونیم کنند سطوح آنها صاف بوده ، و احتیاج بتراش ندارد .

self - inductance :
خاصیت‌مغناطیسی‌مدار، که‌تمایل‌دارد با تغییر جریان مخالفت‌نماید .

semen :
(آب)منی ، نطفه .

semi :
نیمه ، چون‌در ترکیب، *semilunar* هلالی ، کمانی (در گفتگوی از ماه) .

semicirculur canal :
مجاری نیم‌دایره‌یی ، سه مجرای

نمك‌راشل دریك‌بسته‌بندی‌و اسیدتار تاریك دربسته‌بندی دیگر، که چون آنها را با یکدیگر درآب مخلوط کنند حباب‌هایی در مایع جدید ، پدید آمده و تولید گـاز میکند . مـایع مـزبور را بعنوان مسهل مینوشند .

sein :
نوعی‌توربلند ماهیگیری که درنقاط مخصوصی نهاده و یك گروه ماهی‌را یکجا صید میکنند .

seismograph :
زلزله‌نگار ، دستگاه مزبور دارای سوزنی‌میباشد که‌هنگام وقوع‌زلزله، خطوط شکسته‌یـی روی کاغذ رسم میکند .

seize :
گیرپاش کردن یاطاقان موتور ، چسبیدن‌یاطاقان به‌کپه‌خود ، بعلت حرارت‌زیاده ازحد .

seizure :
غش ، یورش،حمله ناگهانی صرعی شکل، که‌کار مغز و اعصاب رامختل میکند .

selectivity :
نیروی فرستنده‌رادیوئی یك‌ایستگاه که یك‌سخنرانی‌یا موسیقی‌را، بدون

غشائی که درداخل‌لابیرنت‌استخوانی گوش داخلی قرار گرفته‌وارزیابی؛ تعادل وزن بدن در مکان و فضا را بعهده دارند .

semi-conductor :
ماده‌یی مانند جرمانیوم ، که‌نیروی القاء الکتریکی‌آن حد فاصل بین فلز و عایق میباشد . این ماده در ساختمان ترانزیستور بکار میرود .

semi-water gas :
گاز نیم‌مایه ، مخلوطی شبیه‌آب و گاز (مانند هیدروژن ، مونواکسید کربن‌و هوا) که بمصرف سوزاندن و تهیه آمونیاك میرسد .

sen :
پیری ، سالخوردگی ، چون در ترکیب ، *senescent* سالخورده ، کهنسال . *senile* پیرانه ، مربوط بدوران پیری .

senna :
سنا ، برگ‌های گیاه فلوس که‌بعنوان داروی‌مسهل‌مصرف‌میگردد .

sense :
خاصیت‌جهت‌یابی رادیو ، ردیاب .

sensilla :
اندام‌های حسی ، شاخك‌های حساس حشرات .

sensitive flame :
شعله حساس ، شعله‌یی که ارتفاع و شکل آن در مقابل امواج صوتی تغییر مییابد .

sensitize :
حساس کردن ، حساس شدن .

sensitometry :
دستگاه سنجش حساسیت فیلم‌های عکاسی درمقابل‌نور .

sensory :
مربوط به‌مرکزحواس .

sensory nerve :
عصب‌حسی ، چون‌عصب حس لامسه ، سامعه ، باصره‌ومانندآنها .

sentiment :
احساس ، عاطفه ، عقیده ، ضعف‌ناشی از احساسات.

sepals :
کاسبرگ(گیاه‌شناسی) .

separator :
دستگاه خامه‌گیری ، دستگاه‌تجزیه لبنیات .

sepia :
رنگ قهوه‌یی مایل به‌قرمز که از ماهی مخصوصی‌بنام (ماهی مرکب) تراوش میکند .

sepsis :

گند زدائی ، حالت ابتلای عفونی بەموجودات ریز بینی چرکزا .

septic tank. :

مخزن سرپوشیده‌ای که‌چون گنداب در آن جمع شود پس از چندی میکروبهای آن یکدیگر را کشته و آب‌تصفیه شود . *antiseptic* گندزدا ، ماده‌یی که‌با کتریهارا معدوم‌میسازد. چون اسید کربولیك ، دتول و غیره .

septum :

دیواره ، جدار ، حدفاصل ، آنچه دوحفره را از یکدیگر جدا کند .

sequelae :

بقایای‌عارضه ، اثرات مشهود پس ازبهبودی چون‌آثارآبله‌درصورت، یا ضعف قلب پس‌ازبیماری‌دیفتری.

sequestrum :

سکستر ، قطعه‌یی استخوان مرده که از استخوان زنده جدا شده باشد .

serge :

نوعی پارچه فاستونی که دارای راه‌های اریب‌برجسته میباشد.

series :

سری، یك‌سلسله رویداد و وقایع، یك‌سلسله اعداد مربوط بیکدیگر ، چون : ۶و۴و۲:۸و۴و۲و۱۰و۶و۲ و مانندآنها .

serif :

بند افقی‌سر و ته حروف چون ، *serotonin* **d.p.** سروتونین ، ماده‌یی ناشناخته در خون که باعث انقباض رگ‌ها میگردد .

serous :

سروی،آب‌دار . چون‌در ترکیب ، *serous membranes* ،غشاءسروزی، که مرطوب بوده و رطوبت خود را از خون میگیرد .

serpentine :

سنگ‌مار ، نوعی سنگ سماق . سنگ‌بلوری شکل‌که اغلب دارای خطوط سبز و قرمزبوده و از نمك و سیلیکا تشکیل یافته است.

serrated :

دندانه‌دار ، دندان‌موشی ، اره‌یی شکل .

serum :

سروم،مایه‌یی که‌هنگام انعقاد لخته خون ، روی‌لخته میماند . خونابه. هورمون محرك تخمدان‌که ازخون مادیان آبستن تهیه شده و به‌بیمار تزریق میگردد .

servo-mechanism :
آلت اتوماتیک کنترول یك ماشین، چون سکان هواپیما که دارای یك چنین آلاتی میباشد .

sesqui :
یك ونیم . چون در ترکیب ، *sodium sesquicarbonate* مخلوط بلوری کربنات سدیم و بیکربنات سدیم ($Na_2CO_3 \cdot NaHCO_3 \cdot 2H_2O$) که برای شستشوی پشم بکار میرود.

sessile :
چسبیده ، بی ساقه .

seta :
موی زبر و سیخ سیخ .

set screw :
پیچ نگاهدارنده و ثابت کننده فلینج یا کوپلینگ ، برروی شفت مربوطه. پیچ مزبور از فلینج یا کوپلینگ عبور نموده و با شفت درگیر میشود.

set square :
گونیا ، یك خط کش سه گوش چوبی یا فلزی که با آن زوایای تا ۹۰ درجه را رسم میکنند .

sett :
سنبه یا قلم آهن بر .

setting :
سفت کردن ، سفت شدن ، چون در ترکیب ، *setting-point* درجه حرارتی که در آن روغن جامد میگردد .

setts :
سنگ های تخت، مخصوص سنگ فرش جاده .

sex :
شش ، چون در ترکیب ، *sexangular* شش گوش .

sextant :
نوعی زاویه یاب ۱۲۰ درجه یی .

shackle :
پیچ U شکل کرپی نگاهدارنده فنرهای ماشین . بست قلاب و زنجیر .

shaft :
شفت ، میله، مدخل عمودی معدن که بمنزله هواکش آن محسوب میگردد .

shagreen :
چرم ساغری ، چرمی که از پوست زیرشکم ماهی کوسه تهیه میگردد .

shake :
شکاف مخصوصی که بر اثر رشد ناکافی وجدا شدن بافتها ، درچوب بوجود میآید .

shale :
سنگ رستی، صخره هایی که از لایه های

خاک‌سفت شده تشکیل یافته باشد .

shank :

میله ، بدنه‌ابزار ، بدنـه حماله ، فاصله بین سرودسته ابزار .

sharp sand :

سنگ‌ریزه‌های‌نوک‌دار که‌درسیمانکاری مورد مصرف قرار میگیرد.

shear :

تغییر شکل هرجسم بدون افزایش اندازه آن .

shear-legs :

نوعی جرثقیل ، کـه تشکیل شده است ازدوتیر تنومندکه سرآنهـا را بیکدیگر بسته و جهت بلند کردن اشیاءسنگین ازکشتی ، مورداستفاده قرار میدهند .

sheave :

قرقره طناب‌خور ، چرخ‌قرقره .

shed :

حلقه‌طناب، نوعی گره‌طناب.

sheepshank :

کوتاه‌کردن‌طناب بوسیله تـاکردن وگره‌های شل‌زدن بآن.

shell :

مدارات الکترونهـا ، مـدارات متحدالمرکزی کـه الکترونها بر روی‌آنها میگردند .

shell moulding :

روش‌مخصوصی‌ازقالب‌گیری‌یك‌جسم، بدین‌ترتیب که ابتـدا اطراف‌جسم موردنظر را با مخلوط رزین‌و شن میپوشانند سپس جسم را ازآن‌خارج کـرده و در محل‌آن ، فلز مذاب میریزند .

shellac :

لاك شیشه‌یی .

shingles :

تب‌خال،دانه‌یی‌که دارای مایع‌بوده و بر اثر عفونت ویروسی بوجود می‌آید .

shock :

شوك ، یك‌اختلال همه‌جانبه در بدن که اغلب نـاشی از برق‌گرفتگی میباشد.علائم‌آن ضعف، ضربان‌قلب، تعرق ، استفراق ، نزول حرارت بدن ، و بالاخره‌کاهش فشـار خون است .

shock absorber :

کمك فنر اتوموبیل .

shock treatment :

معالجه برق‌گرفتگی .

shock wave :

امواج شدیدشبه‌صوت . ماننده‌صدای انفجار کـه ممکن است از سرعت

صوت بیشتر باشد .

shoddy :

بازکردن کاموای یك لباس بافته و بافتن مجدد آن .

shore-up :

شمع‌زدن زیر دیوار مشکوك.

short :

ناقص ، چون در ترکیب ، *short manure* پهن پوسیده اسب و چهارپایان مشابه که دانه‌های کوچك کاه میان آن باشد.

short circuit :

اتصال برق که در اثر حادثه‌یی ایجاد شده و دو طرف مدار را با مقاومت کم بیکدیگر وصل میکند . سپس از داخل آن جریان مدار ادامه مییابد .

short sight :

نزدیك بین .

short wave radio :

رادیوی مجهز بموج کوتاه که طول موج آن از ۵۰ متر تجاوز نمیکند .

shunt :

مدارفرعی ، مدار موازی برق .

shuteing :

رش به ، *shooting* .

shuttering :

قالب بتون ، بدین معنی که بتون مرطوب را داخل آن میریزند و پس از آنکه سفت شده و کاملا خود را گرفت ، قالبرا از آن دور میکنند .

shuttle :

ماکو ، درچرخ خیاطی .

Si :

علامت شیمیائی سیلیکون .

sial :

سیال ، ترکیبات سیلیکا و آلومینیوم که تشکیل صخره‌یی را داده باشد .

sickle cells :

سلولهای سی کل ، گویچه‌های قرمز خون که برخلاف گویچه‌های معمولی (گویچه‌های معمولی بشکل O میباشند) بشکل C بوده و علت آن یك بیماری موروثی است. واین حالت گاهی منجر بمرگ میشود.

siderite :

یونهای سبز یا زرد که در سنگهای رسوبی وجود دارند . سنگهای مزبور خود ازکربنات آهن و خاك رس تشکیل یافته اند .

siderostat :

آلت انعکاس نور ستاره بیك سمت ،

علیرقم گردش زمین .

sienna :

خاك زرد رنگی که بمصرف رنگسازی میرسد .

sights of a rifle :

آلت نشانه‌روی تفنگ، که عبارتست از شکاف درجه و نوك مگسك .

sigmoid :

سیکموئید ، شکل «S» .

sigmoid flexure :

قولون‌سیکموئید، خمیدگی‌سیکموئید که‌در روده بزرگ ، ازآخرقولون نازل، تاراست روده ادامه دارد.

signs :

علائم یا نشانه‌های یك بیماری‌یااختلال در نقطه‌ای‌ازبدن که‌نتیجه آزمایشات پزشکی میباشد .

silage:

غذای انبارشده دام ، چون علف و غیره. تهیه‌نواله که‌ازعلف‌وقندتشکیل شده است.

silica :

سیلیکا ، دیوکسیدسیلیکون(SiO_2) که باشکال بلور وجود داشته و قسمت اصلی سنگریزه را تشکیل میدهد .

siliceous :

سلیسی، چخماقی .

silicon :

سیلیکون ، جسم‌غیرفلزی‌که بشکل سیلیکا درطبیعت‌وجود دارد.

silicones :

سیلیکونز ، مواد پلاستیکی که از حلقه یا زنجیره اتم‌های سیلیکون‌و اکسیژن تشکیل یافته‌اند . -Si-O-Si-O- . مقاومت مواد مزبور در آب زیاد بوده وازاینرو مورد مصرف تهیه عایق الکتریسته در شرایط آب و هوای مرطوب میباشد ..

silicosis :

سیلیکوز ، ابتلاء به بیماری ریوی که ناشی استنشاق ذرات سیلیکا میباشد . این بیماری بیشتر بین سنگتراشان شایع است .

siliqua :

سیلی‌کوا ، نوعی میوه دراز بلالی شکل که محتوی دانه‌هایی بوده و جداره نازکی میان آنرا احاطه کرده است .

silo :

سیلو ، انبارغله وعلوفه .

similar :
شبیه ، مربوط ، مشابه ، مثل ، مانند . چون در ترکیب similar triangles مثلث‌های مشابه .

Simmonds' disease :
بیماری سیموند ، پیری زودرس که ناشی‌اختلال غده مخاطی میباشد.

Simple harmonic motion :
حرکت هم آهنگ ساده ، چون حرکت پاندول ساعت یا یك میله آویزان .

simultaneous equations:
معادلات چند مجهوله .

sine of an angle :
سینوس یك زاویه ، جیب یك‌زاویه.

sine curve :
منحنی موجی شکلی که تغییرات سینوس زاویه را مشخص میسازد .

sinister :
دست چپ ، ازراست بچپ ، چون درترکیب ، sinistrorse یك شکل حلزونی که از راست بچپ پیچ میخورد .

sinter :
چسباندن‌دانه‌های‌شنی‌بکمك‌حرارت

silt :
سیلت ، رسوبات‌خاك وشن رودخانه ودیگر آبرفتی‌ها. اندازه دانه‌های این رسوبات بین $\frac{۱}{۱۰}$ تا $\frac{۱}{۱۰۰}$ میلیمتر میباشد .

Silurian period :
دوره‌سیلوریان ،که‌به ۳۸۵ میلیون سال قبل مربوط شده و صخره‌های آن رسوبی وبرنگ قرمز دیده میشوند . بقایای حیوانات کوچك دریائی درآنهادیده شده است .

silver halides :
سیلورهالاید ، که‌عبارتست از ، فلورید نقره AgF ـ کلورید نقره AgCl ـ برومیدنقره AgBr و یدیدنقره AgI . ترکیبات کلرید نقره وبرومید نقره مواد شیمیائی حساس میباشند که در عکاسی مورد مصرف دارند .

silver nitrate :
نیترات‌نقره‌سنگه جهنم ، که‌بشکل میله‌های کوچکی برای سوزاندن زگیل ونسج بکارمیرود .

simian :
مربوط‌به‌میمون ، وابسته به‌میمون.

وفشار بیکدیگر. چون‌چرخ‌سمباده.

sinus :

سینوس ، دوحفره که در استخوان پیشانی، دراطراف خط وسط وجود دارند ودر بالای حفره بینی بـاز میشوند .

sinusoidal quantity :

مقدار متغیر که چون یك جریـان متناوب ،کم وزیاد میگردد.

siphon :

سیفون ، زانویی ، شترگلو .

sirenia :

جانوری آبی که نصف زن و نصف پسرنسده بود و ملوانان راشیفته خود میکرد . (افسانه) .

sisal :

سیسال ، نوعی کنف‌که‌گیاه آن‌در امریکاروئیده‌وازآن طناب وریسمان تهیه میکنند .

size :

چسب ، آهار ، که قبل ازپرداخت کاری چوب بآن میزنند تا ازجذب لاك‌الکل جلوگیری شود .

sizing :

آهار دادن یقه وسرآستین‌پیراهن.

skatole :

اسکاتول ، محصول تجزیه پروتئین دررووده که درمدفوع وجود دارد .

skep, skip :

سبد ، کیسه بزرگ .

skew :

تابیده ، پیچش‌دار .

skew curves :

منحنی‌های شاخص تجزیه فرکانس.

skiagram :

اسکیاگرام ، تصویر اشعه X .

skid :

غلت‌گاه ، غلطیدن ، قرار دادن شیئی درزیـر یـك جسم سنگین و غلطاندن آن . همین‌شیوه راهنگام بآب انداختن قایق بکار میبرند.

skin effect :

خاصیت جریان متنـاوب که بـاعث عبورقسمت‌زیادترجریان، ازاطراف سیم‌بشود . بحال‌آنکه مسیرجریان مزبور ، مرکز سیم باشد .

skip effect :

صعود امواج کوتاه رادیوئی بسمت قشرهای فوقانی آتمسفروانعکـاس آنها بزمین . امواج دریافتی‌رادیو را ، همین انعکاس تشکیل میدهد.

skirting board :

ازاره چوبی دیوار اطاق .

skiver :

پوست تراشیده . پوستی که سطح آنرا تراشیده و آنرا نازکتر کرده باشند .

slack :

قطعات کوچك ذغال سنگ که برروی خاکستر آن قرار گرفته باشند . تفاله .

slag :

کف یا تفاله فلز جوشان .

slacked lime :

آهك آبدیده .

slat :

توفال ، تخته باریك ونازك .

slates :

سنگ سقف ، لوحه‌های نازك نوعی سنگ که ازخاك رس خاکستری رنگ گرمکاری و پرس شده تهیه و درسقف اطاق بنا بکار میروند .

sledge - hammer :

پتك ، چکش سنگینی که طول‌دسته آن ۲ تا ۳ فوت میباشد .

sleepers :

تراورس ، الوارهای زیر خطراه آهن .

sleeping sickness :

بیماری خواب ، که ناشی از نوعی حشره موسوم به‌مگس تسه‌تسه‌عارض انسان میگردد .

sleepy sickness :

رش بـه ، *encephalitis* .

sleeve valve :

بوش سیلندر موتور .

sley :

شانه ماشین بافندگی که ردیف‌نخ‌ها را بمحل مربوطه جای‌میدهد .

slide - rule :

خط‌کش محاسبه .

slide valve :

دریچه‌متحرك ، دریچه کنترول گاز یا بخار که در محل خود بجلو و عقب میلغزد .

sling :

قلاب یا چنگك سرطناب که برای بلند کردن چیزی بکار میرود .

slings :

طناب یاقلاب‌های مخصوص جرثقیل که هنگام بـارگیری کشتی بکار میرود .

slip :

(۱) یك قطعه چوب باریك وبلند.
(۲) سنگ سنبه‌تیزکن (۳)روکش سفالینه یالعاب .

وفشار بیکدیگر. چون‌چرخ‌سمباده.

sinus :

سینوس ، دوحفره که در استخوان پیشانی، دراطراف خط وسطوجود دارند ودر بالای حفره بینی باز میشوند .

sinusoidal quantity :

مقدار متغیر که چون یك جریان متناوب ،کم وزیاد میگردد.

siphon :

سیفون ، زانویی ، شترگلو .

sirenia :

جانوری آبی که نصف زن و نصف پرنده بود و ملوانان راشیفته خود میکرد . (افسانه) .

sisal :

سیسال ، نوعی کنف که گیاه آن‌در امریکاروئیده‌وازآن طناب وریسمان تهیه میکنند .

size :

چسب ، آهار ، که قبل ازپرداخت کاری چوب بآن میزنند تا ازجذب لاك‌الکل جلوگیری شود .

sizing :

آهار دادن یقه وسرآستین‌پیراهن.

skatole :

اسکاتول ، محصول تجزیه پروتئین

در روده که درمدفوع وجود دارد .

skep, skip :

سبد ، کیسه بزرگ .

skew :

تابیده ، پیچش‌دار .

skew curves :

منحنی‌های شاخص تجزیه فرکانس.

skiagram :

اسکیاگرام ، تصویر اشعه X .

skid :

غلت گاه ، غلطیدن ، قرار دادن شیئی درزیر یک جسم سنگین و غلطاندن آن . همین‌شیوه راهنگام بآب انداختن قایق بکار میبرند.

skin effect :

خاصیت جریان متناوب که باعث عبورقسمت‌زیادترجریان، ازاطراف سیم‌بشود . بحال‌آنکه مسیرجریان مزبور ، مرکز سیم باشد .

skip effect :

صعود امواج کوتاه رادیوئی بسمت قشرهای فوقانی آتمسفروانعکاس آنها بزمین . امواج دریافتی‌رادیو را ، همین انعکاس تشکیل میدهد.

skirting board :

ازاره چوبی دیوار اطاق .

skiver :

پوست تراشیده . پوستی که سطح آنرا تراشیده و آنرا نازک‌تر کرده باشند .

slack :

قطعات کوچك ذغال سنگ که برروی خاکستر آن قرار گرفته باشند . تفاله .

slag :

کف یا تفاله فلز جوشان .

slacked lime :

آهك آبدیده .

slat :

توفال ، تخته باریك ونازك .

slates :

سنگ سقف ، لوحه‌های نازك‌نوعی سنگ که ازخاك رس خاکستری رنگ گرمکاری و پرس شده تهیه و درسقف اطاق بنا بکار میروند .

sledge – hammer :

پتك ، چکش سنگینی که طول‌دسته آن ۲ تا ۳ فوت میباشد .

sleepers :

تراورس ، الوارهای زیر خطراه آهن .

sleeping sickness :

بیماری خواب ، که ناشی از نوعی حشره موسوم به‌مگس تسه‌تسه‌عارض انسان میگردد .

sleepy sickness :

رش بـه ، *encephalitis* .

sleeve valve :

بوش سیلندر موتور .

sley :

شانه ماشین بافندگی‌که ردیف‌نخ‌ها را بمحل مربوطه جای‌میدهد .

slide – rule :

خط‌کش محاسبه .

slide valve :

دریچه‌متحرك ، دریچه کنترول‌گاز یا بخار که در محل خود بجلو و عقب میلغزد .

sling :

قلاب یا چنگك سرطناب که برای بلند کردن چیزی بکار میرود .

slings :

طناب یاقلاب‌های مخصوص جرثقیل که هنگام بارگیری کشتی بکار میرود .

slip :

(۱) یك قطعه چوب باریك وبلند. (۲) سنگ سنبه‌تیزکن (۳)روکش سفالینه یالعاب .

slip planes :

لغزش کریستالهای یك قطعه فلز تحت‌فشار،وقرار گرفتن آنها برروی‌هم.

slip proof :

طومارهای غلط گیری ، چاپ‌مطلبی بر روی‌طومار بمنظور غلط گیری آن توسط نویسنده‌اش .

slip rings :

حلقه‌هایی که‌روی یك‌محور میگردند. مانند حلقه‌های کویل که جریان‌را ازقسمت گردنده به مدار خارجی هدایت میکنند .

slipway :

راه روشیب داری که قایق را قبل ازتعمیر یا هنگام بآب انداختن از روی آن عبور میدهند .

sliver :

ریسه‌های نرم نخ پنبه یا الیاف چوب پس از عبور از دستگاه شانه‌زنی .

sloop :

قسمی کرجی یك دکلی .

slot :

سوراخ باریك وطویل، چون‌سوراخ بالهای هواپیما که بمنظور ملایمت جریان هوا ازاطراف آنها ، تعبیه گردیده است .

slough :

پوست مار خشك شده ، عمل پوست انداختن مار . نسج مرده و جدا شده ازنسج سالم .

slubbing frame :

دستگاه مخصوصی که روی ماشین ریسندگی نصب شده ورشته‌های‌پنبه وپشم را قبل‌ریسیدن تاب کوچکی میدهد .

sludge :

گل و لای ته‌نشستی در فاضل آب شهر .

sluice :

سددریچه‌دار . بند . مقدارآبی که ازسدبیرون میریزد .

sluice gate :

دریچه سد ، که بیالا یا بطرفین حرکت کرده وجریان آب ازسدرا، کنترول میکند .

slump – test :

آزمایش افت ،آزمایش‌سفتی‌وسختی بتون . بدین ترتیب که ستونی از بتون ساخته‌وارتفاع آنرا قبل‌وبعد ازخشك‌شدن اندازه میگیرند واین دواندازه‌را با یکدیگر می‌سنجند .

slurry :

شفته سیمان ، مخلوط آبکی سیمان

وآب .

smack :

نوعی قایق محکم ماهیگیری که دارای چند بادبان ، یك موتور و دکل کاملی میباشد .

smallpox :

آبله ، که بیماری عفونی بوده و میکروب آن ویروس مخصوصی میباشد .

smelting :

ذوب سنگ آهن بوسیله ذغال‌چوب بمنظور تصفیه وپالایش بهترآن .

smut :

نوعی بیماری قارچی غلات ، مانند زنگ سیاه‌گندم که باعث پودرشدن وانهدام‌آن میگردد .

Sn :

علامت‌شیمیائی‌حلبی. *stannum*

snatch – block :

قرقره طناب خوری که میان قلابی قرارگرفته وطناب ازمیان آن‌عبور میکنند .

snell,s law :

قانون اسنل، چون نور یك اشعه‌از ماده‌یی داخل ماده دیگر گردد . (مثلاازهوا به‌شیشه) تغییرجهت‌خواهد داد .قانون مزبوررابطه‌دوزاویه‌این

حالت را شرح میدهند .

soda $NaHCO_3$:

سودا ، بیکربنات سدیم‌که بمصرف پخت وپز غذا میرسد .

soda – lime :

سودا لایم ، که‌درصنعت شیشه سازی مورد مصرف قرارگرفته همچنین کارگرانی که‌دراعماق‌دریا بکارهای ساختمانی‌اشتغال دارندآنرا بمصرف تصفیه هوای زیرآب میرسانند .

sodium :

سدیم ، عنصری فلزی بفرمول Na که بحالت مفرد وجودنداشته‌ویکی ازترکیبات نمك را تشکیل میدهد.

soffit :

زیر سقف قوسی ، زیرسقف‌ایوان .

soil pipo :

لوله فاضل‌آب مستراح ودستشوئی به فاضل آب اصلی شهر .

sol :

ذرات ریز رسوب ناپذیرو معلق‌در مایع .

solanine bases :

الکالوئیدهای موجود در گیاهان سولانوم ، ازقبیل برگهای‌سیب‌زمینی ریشه توتون و مانند آنها .

solar :
مربوط به‌خورشید،وابسته‌بخورشید، خـورشیـدی . چـون در واژه *solar system* منظومه شمسی .

solar time :
زمان خورشیدی ، مانند آنکه‌طول روزهادقیقاً بایکدیگر برابر نیست و یاآنکه یك ساعت، حدوسط طول روز را اعلام میدارد .

solar battery :
تبدیل‌انرژی نورخورشید به‌انرژی الکتریکی توسط پیل‌های‌الکتریك.

solar power :
انرژی خورشیدکه بجای برق‌مورد استفاده قرار میگیرد .

solder :
لحیم ، لحیم‌کردن .

solenoid :
آهنربای القائی .

solid angle :
زاویه مجسمه، زاویه فضائی .

Solignum :
نام تجارتی خوراك چوب ، ماده‌یی که بچوب میزنند تا محکم ومقاوم پوسیدگی شود .

solstice :
انقلاب ، تحویل (در هیئت) .

soluble :
محلول، حل شدنی، قابل حل .

solute :
حل جامد دریك محلول . مانندحل قند در مخلوط‌آب وقند .

solution :
محلول ، مانند آب نمك .

solvent :
رش به ، *solute*.

soma :
تن ، جسم ، بدن.چون در ترکیب *somatic* جسمانی ، بدنی .

some :
بخشی‌از سلول . چون در ترکیب *centrosome* سنتـروزوم ، جسم مرکزی ، مایل بمرکز.ذره میان سلول‌که در کنار هسته قرارگرفته است .

somite :
بخشی از بدن یك جانـور حلقوی مانند کرم خاکی .

somnambulism :
سمنامبولزم، راه روی در خواب .

sonde :
سند ، بالون‌کوچکی‌که آلات و ادوات سنجش حرارت ، حرکت و غیره‌راباخودبطبقات بالای جوحمل

میکند .

sorus :

گروهی از خزه های پوشش‌دار .

sounding rocket :

موشك پژوهشی که بمنظور تحقیقات فضائی، بطبقات فوقانی جو پرتاب میکنند .

soundings :

عمق پیمائی ، نمایش عمق دریا .

space charge :

سیم گرم(کاتد)لامپ‌رادیو، که ازخود الکترون صادر میکند . هرگاه این الکترونها ازلامپ مزبورخارج و دور نگردند ، تشکیل غباری را میدهند که از خارج شدن دیگر الکترونها جلوگیری میکند .

spallation :

شکستن‌هسته‌های اتمی وتجزیه‌آنها بذرات کوچکتر، براثر گرم شدن و بکمك ذره‌اتمی‌قویتر .

span :

دهانه پل ، فاصله بین دو تیربرق.

spandrel :

فاصله بین سطح روگاه جاده وروی پل قوسی .

spanner :

آچار نمره‌یی ، آچار مهره‌کشا

آچاربکس . *box – spanner*

span-roof :

سقف معمولی که‌هردوطرف آن‌دارای شیب مساوی باشد .

spar :

تیردکل ، یکی ازاهرم های طولی بال هواپیما .

spark :

جرقه ، شمع (درموتور بنزینی).

spasm :

اسپاسم ، انقباض غیرارادی‌عضلات.

spastic :

مربوط به اسپاسم،مربوط‌به انقباض وسفت شدن عضله .

spathic iron ore :

کربنات فروس ناخالص، $FeCO_3$.

spatula :

قاشقك ،ابزارکارد مانندی‌که هنگام معاینه‌گلو ، زبان را با آن بپائین میبرند .

spavin :

التهاب طولانی پشت پای اسب .

species :

نمونه ،گونه ،گروهی‌از موجودات زنده که‌دارای‌خصایص مشترکی‌بوده ودر جزئیات باهم متفاوتند .

spectrum :
طیف ، بیناب ، رنگهائی که‌از اثر انتشار نور، یك‌منشور بوجودمیآورند.

speculum :
اسپکولوم،ابزاری برای جدانگاه‌ـ داشتن‌جدارهای یك حفره بطوریکه بتوان داخل آنرا معاینه‌کرد .

speedometer :
سرعت سنج .(در اتومبیل و غیره).

spelaeology :
زیست شناسی، شناسائی علمی غارها و گیاهان‌وحیوانات موجود درآنها،

spelter :
فلزروی ناخالص‌که مصرف معمولی (غیرشیمیائی دارد) .

sperm :
اسپرم ،نطفه نرکه‌گاهی معادل منی بکار میرود . یاخته جنسی بالغ نر.

sperma ceti :
موم‌سفیدکه ازروغن‌نهنگ میگیرند.

Spermatophyta :
گروه زیادی ازگیاهان تخم‌گزار.

spermatozoa :
اسپر ماتوزوئید ، سلول جنسی‌نر.

sphagnum moss :
دسته‌یی از خزه هاکه در جاهـای مرطوب روئیده و بمصرف بالش و

specific :
اختصاصی ، آنچه مربوط بیك نفر میباشد . داروی مختص یك بیماری مانندکوئنین‌که در درمان مالاریا بکارمیرود .

specific gravity :
وزن مخصوص اجسام . رابطه بین وزن وحجم اجسام .

specific heat :
حرارت ویژه ، مقدار حرارتی‌که بیك جسم معین میدهند تا حرارت آنراچند درجه افزایش دهند .

specific resistivity :
مقاومت ویژه ، مقاومت الکتریکی یك جسم بااندازه‌یی معین . اندازه جسم‌مزبورمعمولا بطول ۱ سانتیمترو قطر یك سانتیمترمکب میباشد .

specific volume :
حجم ویژه،که عبارتست ازیك اینچ مکعب در هر پوند .

spectro :
مربوط به طیف ، چون در ترکیب *spectrograph* آلت عکس برداری از طیف . *spectrometer* طیف‌سنج. *spectroscope* . آلت سنجش طیف. طیف نما، عدسی طیف بین .

منگامپرسند .

sphalerite :

سنگ معدن روی .

sphenoid :

گوه‌یی شکل ، مخروطی .

sphere :

کره، کروی. *spherical aberration*

انحراف کانونی، عدم تمرکز کانونی که براثر مختلف‌الاندازه بودن دو عدسی بوجود میآید .زیرا ، چون نورازکانون یکی عبورکند دقیقاً ازکانون عدسی ثانوی عبور نخواهد کرد ومنحرف میگردد .

sphincter :

اسفنکتر، عضله تنگ‌کننده . عضله مدوری‌که انقباض آن سبب بستن یك سوراخ طبیعی میگردد .

sphygmo :

مربوط بنبض، مربوط به ضربان‌قلب. چون درترکیب ، *sphygmograph* دستگاهی‌که ضربان قلب را توسط رسم خطوطی نمایش میدهد .

sphygmo manometer :

فشارخون سنج ، دستگاه کوچکی‌که فشارخون را اندازه میگیرد .

spica :

نواربندی بشکل رقم «8»

spiege leisen :

ترکیب آهن ومنگنز که مقدارمنگنز آن ۰٫۳۰ بوده و دارای ۰٫۵ کربن نیزمیباشد . و آنرا بمنظور آزادکردن‌اکسیدپولادبآن‌میفزایند

spigot :

توپی قطعه لوله یی که بدون پیچ شدن داخل لوله یا سوراخ چلیکی قرارگرفته وسفت‌گردد .

spillway :

مجرای خروجی آب مازاد سرسد یا مخزن آب .

spin :

ذرات اتمی ، ذات اصلی اتم ،مانند الکترون و پروتون‌که حرکت آنها بدورهسته، شبیه فرخوردن میباشد .

spina bifida :

یك‌نقص‌مادرزادی‌که درآن‌قوس‌های ستون مهره‌بسته نمیشود ، ودرنتیجه مغزتیره ازآن بیرون‌میزند وگاهی هم‌نمیزند .

spinal :

مهره‌یی ، مربوط به‌تیره پشت ، مارپیچی .

spindle :

دوك ، قرقره‌نخ‌پیچی، هرمیله‌دوسر تیز .

specific :
اختصاصی ، آنچه مربوط بیك نفر میباشد . داروی مختص یك بیماری مانندکوئنین که در درمان مالاریا بکارمیرود .

specific gravity :
وزن مخصوص اجسام . رابطه بین وزن وحجم اجسام .

specific heat :
حرارت ویژه ، مقدار حرارتی که یك جسم معین میدهند تا حرارت آنراچند درجه افزایش دهند .

specific resistivity :
مقاومت ویژه ، مقاومت الکتریکی یك جسم باانداز‌ه‌یی معین . اندازه جسم‌مزبورمعمولا بطول ۱ سانتیمترو قطر یك سانتیمترمکب میباشد .

specific volume :
حجم ویژه، که عبارتست ازیك اینچ مکعب در هر پوند .

spectro :
مربوط به طیف ، چون در ترکیب *spectrograph* آلت عکس برداری از طیف . *spectrometer* طیف‌سنج. آلت سنجش طیف . *spectroscope* طیف نما، عدسی طیف بین .

spectrum :
طیف ، بیناب ، رنگهائی که‌از اثر انتشارنور، یك‌منشوربوجودمیآورند.

speculum :
اسپکولوم، ابزاری برای جدانگاه‌داشتن‌جدارهای یك حفره بطوریکه بتوان داخل آنرا معاینه کرد .

speedometer :
سرعت سنج .(در اتومبیل و غیره).

spelaeology :
زیست شناسی، شناسائی علمی غارها وگیاهان‌وحیوانات موجود درآنها.

spelter :
فلزروی ناخالص که مصرف معمولی (غیرشیمیائی دارد) .

sperm :
اسپرم ، نطفه نرکه‌گاهی معادل منی بکار میرود . یاخته جنسی بالغ نر.

sperma ceti :
موم‌سفید که ازروغن‌نهنگ میگیرند.

Spermatophyta :
گروه زیادی ازگیاهان تخم‌گزار.

spermatozoa :
اسپرماتوزوئید ، سلول جنسی‌نر.

sphagnum moss :
دسته‌یی از خزه هاکه در جاهای مرطوب روئیده و بمصرف بالش و

spiege leisen :

ترکیب آهن ومنگنز که مقدارمنگنز آن ۳۰٫۳۰٪ بوده و دارای ۰٫۵٪ کربن نیزمیباشد . و آنرا بمنظور آزادکردن اکسیدبولادبآن‌میفزایند

spigot :

توپی قطعه لوله یی که بدون پیچ شدن داخل لوله یا سوراخ چلیکی قرار گرفته وسفت گردد .

spillway :

مجرای خروجی آب مازاد سرسد یا مخزن آب .

spin :

ذرات اتمی ، ذات اصلی اتم ،مانند الکترون و پروتون که حرکت آنها بدورهسته، شبیه فرخوردن میباشد .

spina bifida :

یك نقص‌مادرزادی که درآن‌قوس‌های ستون مهره بسته نمیشود ، ودرنتیجه مغزتیره ازآن بیرون‌میزند وگاهی هم‌نمیزند .

spinal :

مهره‌یی ، مربوط به‌تیره پشت ، مارپیچی .

spindle :

دوك ، قرقره‌نخ‌پیچی، هرمیله‌دوسر تیز .

متکامبرسند .

sphalerite :

سنگ معدن روی .

sphenoid :

گوه‌یی شکل ، مخروطی .

sphere :

کره، کروی. *spherical aberration*

انحراف‌کانونی،عدم تمرکز کانونی که براثر مختلف‌الاندازه بودن دو عدسی بوجود میآید .زیرا ، چون نورازکانون یکی عبورکند دقیقاً ازکانون عدسی ثانوی عبور نخواهد کرد ومنحرف میگردد .

sphincter :

اسفنکتر،عضله تنگ‌کننده . عضلـه مدوری کـه انقباض آن سبب بستن یك سوراخ طبیعی میگردد .

sphygmo :

مربوط بنبض،مربوط به ضربان‌قلب. چون درترکیب ، *sphygmograph*

دستگاهی که ضربـان قلب را توسط رسم خطوطی نمایش میدهد .

sphygmo manometer :

فشارخون سنج ، دستگاه کوچکی که فشارخون را اندازه میگیرد .

spica :

نواربندی بشکل رقم «8»

spine :

تیره پشت ، ستون فقرات .

spinel :

بلورهای معدنی که گاهی بجای سنگ‌های جواهرمورد استفاده‌قرار میگیرند . چون ، *ruby spinel* یاقوت‌سرخ بدلی .

spinnaker :

یك بادبان بسیار بزرگ که مقابل بادبان اصلی افراشته میشود .

spinneret :

اندام ترشحی عنکبوت که بوسیله ترشحات آن،تار یاآشیانه خود را میسازد

spinthariscope :

نوعی‌عدسی که توسط آن‌ذرات‌رادیوم واقع برروی‌سطح سولفید روی‌را ، بشکل‌نقاطی نورانی میتوان دید .

spiracle :

دریچه خارجی لوله تنفس یک حشره .

spiral :

مارپیچ، حلزونی،چون (فنرلول) .

spirals, spiral nebula :

سحاب‌مارپیچ، ابرهای‌حلزونی‌شکل مجموعه‌ای‌ازستارگان که ازدوربشکل ابر بنظررسیده‌ومارپیچ‌میباشند.

spirit level :

طراز الکلی .

spiro chaetes :

باکتری‌های مارپیچ شکل ، مانند باکتری‌سیفلیس .

spit :

دماغه‌کوچك ، عمق حفره‌هایی‌که با بیلچه روی زمین ایجاد میکنند.

splanchnic :

احشائی ، مربوط باحشاء .

splayed :

شیب‌دار ، اریب.

spleen :

طحال ، سپرز ،که در بیماران مالاریائی اندازه‌آن‌بزرگتر ازحد معمول میگردد .

splice :

بهم‌تابیدن‌دوسرطناب،رویهم گزاردن دوسرفیلم‌سینمائی و وصل‌کردن‌آنها بیکدیگر .

splint :

تخته یا میله آهنی شکسته بندی ، بدین‌ترتیب که‌آنها راروی‌استخوان شکسته قرار داده و روی آنرا بسا نوار می‌پیچند .

splint bones :

استخوان‌پا(دراسب) استخوان‌ساق،

sporangium :
اسپورانگیوم ، اندام بعضی گیاهان چون قارچ‌هاوخزه‌ها، که‌تخمک‌های توالد و تناسل‌شان‌درکاسه مخصوصی شبیه هاگدان بوجود می‌آیند .

spore :
آزادشدن‌یارهاشدن‌هاگهای گیاهان کوتاه چون ، خزه ، جلبك‌وقارچ، درویش گیاهك‌های تازه‌یی‌ازآنها . رویش گیاهك‌های مزبور ممکن‌است بدون کمك‌سلول نر انجام گیرد.

spori :
بکمك‌هاك ، مربوط به‌هاگ‌چون‌در ترکیب ، *sporogenesis* تشکیل یافتن‌هاگ .

sport :
گیاه یا حیوانی‌که تفاوت فاحشی با همنوعان خود دارد .

spot welding :
نقطه‌جوش، جوش‌نقطه . جوشکاری دوصفحه فلزی‌بوسیله‌عبوریك‌جریان بسیارقوی درنقطه‌یی‌ازآندو،و ذوب شدن‌و پیوستن‌آنها بیکدیگر .

sprain :
دررفتگی یا جابجاشدگی‌استخوان ناحیه‌یی‌ازبدن براثرکشش‌وکوشش که با درد و ورم همراه است .

نازك‌نی(پای‌انسان) .

split pin :
ایشبیل ، نوعی‌پین‌کوچك‌که سرآن دوشمبه‌شده‌وآنرا بمنظورجلوگیری از خروج یك میله یاپین بزرگ ، داخل سوراخ‌آنهاقرارداده وسرآن را بدوسمت خم میکنند، (اصطلاحاً پرچ‌میکنند) .

spokeshave :
ابزارمخصوص ورقه‌کردن قطعات بزرگ‌چوب به‌صفحات‌نازکتر.

spondylitis :
التهاب یا پوسیدن استخوانهای تیره‌پشت .

spontaneous :
خودبخود، با اختیاروبدون انگیزه خارجی.چون در ترکیب ، *spontaneous ignition* خودسوز ، احتراق خودبخودکه این‌حالت‌پس از تخمیر شدن کاه و یونجه صورت میگیرد .

spool :
قرقره یا ماسوله نخ‌پیچی .

sporadic :
منتشرشده ، انتشار یافته ،پراکنده شدن‌یك بیماری .

springer :
تحتانی‌ترین‌سنگ یك‌سقف قوسی که تکیه‌آن روی ستون باشد .

spring tides :
جزر و مد کامل آب ، هنگام قرص کامل ماه نو .

sprocket - wheel :
چرخ‌دنده‌زنجیرسرخود، چون‌چرخ زنجیردوچرخه .

sprue :
اسپرو ، اسهال‌شرق‌دور، یك‌اختلال مزمن گوارشی همراه‌سوءجذب‌غذا، ضعف ، التهاب‌زبان وکم‌خونی.

sprue :
دورگیری ، تمیزکردن دور قالب ماده‌یی‌خمیری،پس ازقالب‌زدن.

spur wheel :
چرخ دنده محرك اکسل‌که موازی، همان اکسل‌قرارگرفته باشد.چون چرخ دنده‌گیر بوکس(جعبه دنده) اتوموبیل یا چرخ‌دنده در ساعت .

sputum :
خلط، ماده‌یی که از سطح مجاری هوائی ترشح‌شده ، و اکثراً از راه گلو و دهان بخارج افکنده میشود وگاهی‌هم بلعیده میگردد

squama, squamata :
فلس‌های پوست‌مار .

squeegee :
تیغه‌سخت‌لاستیکی که‌برای‌دورکردن آب‌ازسطح، یا فشردن‌کاغذ بسطح و چسباندن آن بکار میرود .

squint :
رش‌به ، *strabismus*

Sr :
علامت‌شیمیائی استرونتیوم .

St :
رش‌به ، *saint*

stabilize :
متعادل‌کردن ، موازنه‌کردن .

stable equilibrium :
رش‌به ، *equilibrium* .

staff :
اکسل یك ساعت ، چون .
balance staff میله رقاصك‌آن .

staggered :
غیرمنطبق ، خارج ازخط مستقیم ، چون‌بالهای‌هواپیمای دوباله‌که‌بال زیرین‌وزبرین‌آن بریکدیگرمنطبق نیستند .

stainless steel :
پولادزنگ‌نزن، آلیاژپولاد باکرم ، یاکرومیوم و نیکل که در مجاورت

آب زنگ نمی‌زند .

stalactite :

استالاکتیت ، شاخه هـای کربنات کلسیم که از سقف غار میآویزند .

stalagmite :

استالاگمیت ، شاخه هـای مشابـه استالاکتیت که برعکس آن از کف غار بسمت بالاعمود شده باشند .

stall :

میخکوب شدن مـوتـور یـا چرخ اتوموبیل بعلت ترمز ناگهانی یاشیب زیاد . (درهوا پیما) تحلیل نیروی پرواز وگرایش بطرف زمین . بعلت کاستن سرعت و بر گشتن دماغه آن بسمت بالا .

Stalloy :

نام تجارتـی آلیاژ آهن سیلیسی که بمصرف قسمت های فلزی آهن ربای الکتریکـی (الکترو مگنت) در دستگاه های الکتریکی‌میرسد .

stamen .

پرچم (گیاه شناسی) .

stanchions :

پایه ، تیر حائل ، شمع‌آهنی .

Standard :

استاندارد ، نمونه‌قانونی‌واحداندازه گیری قبول شده در محافل علمی بین‌المللی .

standard deviation :

انحراف استاندارد ، تفاوت ارقام و اندازه ها از حد متوسط. مانند عدد ۶،دراعداد ۱۱و۹و۶و۳و۱ که‌آنرا عدد متوسط نامند .

standard mix :

مخلوط استاندارد ، مانند بتون‌که از یك‌قسمت سیمان، ۲ قسمت شن و ۴ قسمت سنگریزه تشکیل یافته‌است

standing waves

امواج ثابت .

stanum :

نام لاتین حلبی . SnO_2

stapes :

رکاب اسب واستر، استخوان‌رکابی. یکی‌ازاستخوانچه‌های گوش‌داخلی.

Staphylococcus :

استافیلوکوك ،تیره‌یی ازباکتریها که بصورت دانه های خوشه انگور در کنارهم‌قرار گرفته‌باشند. باکتریهای مزبورممکن است انگل بوده و عامل بسیاری از عفونتهـای چـرکی باشند .

staple :

طول ودوام‌لیف .

گیرنده دیگر میگردد.مبحث اجسام ساکن .

stationary waves :

امواج ساکن .

statistics :

آمار واحصائیه. آمارگیری ازتعداد صفات ممیزه و قد مردم .وزن غلات و مانندآنها .

stator :

استاتور ، بالشتک ثابت دینام .

status epilepticus :

حملات صرعی متوالی ومداوم .

status lymphaticus :

بزرگ شدن غدد لنفی و تیموسی . چون بشخص مبتلا باین بیماری، کلرو. فرم بدهند باعث مرگ وی خواهدشد.

staves :

چوب خمیده، تخته‌های بدنه چلیک.

stea :

چربی ، چون درترکیب *steapsin* انزیم های ضد چربی .

stearic acid :

اسیداستریک ، ترکیب یک اسیدبا گلیسیرین که تشکیل چربی سخت گوشت را میدهد .

$CH_3 \cdot (CH_2)_{16} \cdot COOH$

star tracker :

ستاره‌یاب، تلسکوپ مخصوص که روی سفینه یا موشک های پژوهشی نصب کرده وآنرا روی یک ستاره درخشان ثابت میکنند . تلسکوپ مزبور علیرغم حرکات جانبی سفینه یاموشک، همواره ستاره مورد نظر را نشان میدهد.

Stark effect :

هرگاه منبع نوری مانند شعله سدیم رادریک میدان الکتریکی قوی قرار دهیم، هریک از خطوط طیف، خودبچند خط نزدیک بهم تقسیم میگردد.

stasis :

ایست ، توقف . چون دروازه ، *intestinal stasis* ضعف عضلات معده که منجر بایست فضولات وعدم خروج آن میگردد .

static :

بیحرکت ، ثابت ، چون دروازه . *static electricity* الکتریسته ساکن هرگاه یک قطعه لاک یا شیشه رابا پشم مالش دهند ذرات کاغذ را جذب میکنند . این نیروی جاذبه را الکتریسته ساکن نامند .

statics :

الکتریسته موجوددر آتمسفر که باعث پارازیت های رادیو و دستگاه های

stellite :

آلیاژبسیارمحکمی که بمصرف ساختن ابزار میرسد .

stem post :

تیرك عمودی جلو کشتی .

steno :

باریك، چون در ترکیب ، *stenosis* باریك شدن مجرای ادراریا دریچه میترال قلب بعلت رماتیسم .

stenter :

دستگاه کشش پارچه .

step - up transformer :

ترانسفور ماتور تقویتی که ولتاژ جریـان متناوب را افزایش میدهد. یـك *step - down transformer* ترانسفورماتـور که ولتاژ جریـان متناوب راکاهش میدهد .

steradian :

رش به *solid angle* .

sterc :

مربوط به فضولات انسان *stercobilin* رنگدانه قهوه‌یی مدفوع که از رنگدانه های صفراوی مشتق میگردد .

stereo :

برجسته ، سه بعدی ، چون دروازه *stereo - scopic vision* رؤیت اجسام بطور سه بعدی *stereoscope* دستگاهی

steatite :

سنگ صابون، نوعی سنگ که بآسانی قـابل برش بوده و آلات تـزئینی ازآن میسازند. سنگ مزبوررا چون حرارت دهند سخت شده و بمصرف امورالکتریکی میرسد .

Steato :

چربی، چون در ترکیب *steatorrhoea* چربی که بعلت نقص جذب غذا همراه با فضولات از مقعد خارج میشود .

Stefan's law :

قانون استفان کـه چگونگی مقدار تشعشع انرژی را بشکل حرارت و نور بوسیله یک جرم سیاه رنگ ، ووابستگی آنرا بحرارت بیان میکند، ایـن مقدار متناسب خواهـد بـود باحرارت۴.

stele :

بخش وسط ساقه یا ریشه یك گیاه که از سلولهای چوبی ولوله‌یی تشکیل شده و موادرا ببالاوپائین گیاه هدایت میکند .

stellar :

ستاره‌یی ، مربوط بستاره .

stellate :

ستاره‌یی شکل .

حرکت گردن را بچپ و راست کنترول میکند .

sternutation :

عطسه . صدای ناگهانی که همراه باد از بینی ودهان خارج میگردد .

sterols :

الکلی که دارای سلسله حلقه های کربن میباشد :

stethoscope :

گوشی پزشکی ، آلت مخصوص سمع صداهای بدن بخصوص قلب وریه .

stigma :

داغ ، نشانه ، علامت . نشانه همیشگی بیماری یا ناهنجاری مادر زادی . چون خال ومانند آن . کلاله (در گیاه شناسی) .

stil boestrol :

استیل بسترول ، استروژن مصنوعی که بعنوان داروی فعال کننده دستگاه تناسلی زنان مورد مصرف دارد .

stiles :

تیرهای عمودی داربست .

still :

دستگاه تقطیر ، قرع وانبیق .

still - birth :

مرده زا ، جنین مرده ، کودکی که مرده متولد گردد .

که بوسیله آن ، دوشکل مسطح سه بعدی دیده میشود .

stereo chemistry :

شیمی استریو ، ترتیب قرار گرفتن اتم های یك مولکول درفضا .

stereo - isomerism :

ایزومرهای استریو ، مولکول بعضی ازمواد شیمیائی که اتم های آنها یکسان بوده ، لیکن ترتیب قرار گرفتن آنها متفاوت است .

stereophonic reproduction :

روشی از پخش صدا که سامع تصور کند از جهات مختلف فضا بگوش میرسد . دراین دستگاه ، ساز اختصاصی هریك ازاعضای ارکستر بطور جدا گانه بسمع خواهد رسید .

stereotype :

کلیشه .

sterile :

استریل ، سترون ، عقیم سازی ، فاقد قابلیت باروری و عاری از میکرب .

sternun :

استرنوم ، استخوان سینه ، جناغ سینه .

sternonastoid muscle :

عضله یی که ازجناغ شروع شده وتا پشت گوش ادامه مییابد . عضله مزبور

stimulants :
داروی‌محرك یا مهیج ، چون چای ، قهوه و استر کنین .

stimulus :
محرك ، انگیزه ، وسیله تحریك .

stipe :
ساقه ضخیم میوه قارچ .

stipple :
حکاکی، نقطه‌کاری شده ، نقطه‌کنی.

stipule :
برگچه ، برگ کوچکی که‌درپای برگ های بزرگتر میروید .

stipel :
برگچه پای برگهای مرکب .

stirps :
گیاهی که چون آنرا باگیاه دیگر پیوند زنند، درمشخصات آن‌تغییری‌پدید نمیآید .

stock :
گیاه پیوندی ، پیوند زدن ساقه یك گیاه‌برروی‌ساقه گیاهی‌دیگر. دسته‌مته.

stolon :
ساقه‌زیرزمینی، چون‌ساقه‌سیب‌زمینی.

stoma :
دهانه ، یا سوراخهای‌کوچك روی برگ که‌دخول‌وخروج گازهااز آنجا صورت میگیرد .

stomy :
ایجاد سوراخ یا حفره بکمك عمل جراحی .

stool :
نام‌طبی‌مدفوع انسان .

stop :
دیافراکم دوربین عکاسی که بوسیله آن‌دهانه‌بین‌عدسی‌هاکم‌وزیادمیشود.

stop- cock :
فلکه اصلی‌لوله‌آب‌ساختمان.

storage battery :
باطری‌اتوموبیل و ساختمان‌داخلی آن .

store :
بخش‌حافظه ماشین حساب‌که اعداد را تا مراجعه بعدی‌حفظ میکند.

Stovaine :
نام تجارتی نوعی داروی‌مسکن و آرام‌بخش‌که بعوض‌کوکائین مصرف میکنند .

stoved :
گرمخانه ، محفظه رنگ‌خشك‌کن. تابلوی‌رنگی‌راداخل محفظه مزبور قرار میدهند تا براثر حرارت بسرعت‌گرم‌شده و دوام‌آن نیززیاد گردد .

strabismus:

استرابیسموس ، لوچی،احولی.

strain :

(۱) کشش، کوشش ، تغییر شکل یك جسم بر اثـر کشش و کـوشش (۲) دررفتگی، آسیب، پیچ‌خوردگی (۳) صفت موروثی ، نژاد ، اصل ، دودمان ، خـانواده ، (۴) نغمه ، لحن، قطعه‌موسیقی یا شعر .

strake :

یك‌ردیف تخته کنار کشتی که سراسر آنرا گرفته باشد .

strand :

رشته ، لا(درطناب).

strangler :

رش‌به ، choke .

strap hinge :

لولای تسمه‌ای .

strass :

شیشه‌چگال بسیار سخت‌که بمصرف ساختن جواهرات بدلی میرسد .

strata :

چینه‌ها و طبقات سنگ‌ که در اصل صخره بوده و براثر حرکات زمین لایه‌لایه شده‌اند.

strati :

مربوط به‌چینه‌ها ، چون درج کیبی، stratigraphy چینه‌شناسی .

stratified :

چینه‌چینه‌شده ، لایه‌لایه‌شده.

strato-cumulus clouds:

ابرهای وسیع و متراکم ،که میان آنها آبی‌رنگ‌بچشم میخورد .

stratosphere :

قشر اتمسفر زمین ،که سطح تحتانی آن درقطب‌شمال‌وجنوب بضخامت ۶ میل و درخط استوا تقریباً $۱۱\frac{۱}{۲}$ میل‌میباشد .

stratus cloud :

ابرهای خاکستری‌که در ارتفاعات کم‌قرار گرفته‌باشند .

straw-board :

مقوای کاهی که بمصرف جلدکتـاب میرسد .

streptococcus :

استرپتوکوك ، تیره‌ای از باکتریها که بصورت تسبیح پشت سرهم قرار گرفته‌و سبب‌بیماریهایی‌چون‌مخملك التهاب لوزتین ، باد سرخ ، تب روماتیسمی ، و عفونت زخم‌هـا میکردند .

streptomycin :

استرپتومایسین ، نوعی آنتی‌بیوتیك

خطوط بسیار ریز روی پوست که از فرط کوچکی نمیتوان آنها را با چشم غیرمسلح دید .

stricture :

تنگی ، تنگ‌شدگی مجرای ادرار براثر یك بیماری .

stridor :

صدای خشن تنفسی ، صدای خروسك ، که دراثر تنگی مجرای تنفس بوجود میاید .

stridulating organ :

اندام صوتی حشرات ، مانند جیرجیرك .

strike lines :

خطوط نمایشگر شیب بر روی نقشه جغرافیائی .

striking plate :

جایگاه زبانه‌قفل در ، که چون‌درب را ببندند ، زبانه فنری داخل آن گشته‌و درقفل‌میشود .

stringer beams, stringers :

تراورس‌عمودی . تیری که ازدرازا کارگزارده‌شود .

strobil :

میوه کاج که بشکل مخروط‌میباشد .

ازگروه پنسیلین که از قارچهای ستاره‌یی‌شکل میگیرند . ماده‌مزبور برخلاف‌پنسیلین در انواع‌بخصوصی ازبیماریها ، مانندسل ، وعفونتهای روده مصرف میشود .

stress :

فشار ، تنش ، زور .

stressed - skin :

بدنه‌فشرده هواپیما که بدون وجود میله‌ها و تیرآهن و غیره ، بعنوان شاسی ، وزن هواپیما را تحمل میکند .

stress- strain curve :

منحنی‌نشان دهنده ، فشار وکشش یك جسم .

stretcher :

برانکار ، تختهٔ‌ك مخصوص حمل بیماران ، قطعه سنگ یا آجری‌که از درازا کارگزارده باشند . تحت زیرپائی کرجی‌ران .

stria :

خط ، نوار ، چون دروازه ، *s.gravidarum* خطوط خاکستری رنگ‌پوست نواحی‌شکم و باسن‌زانو که هنگام زایمان بر اثر کشش و کوشش بوجودمیایند. خطوط‌آبستنی *striated muscles* عضله مخطط ،

strobilus :

مخروط .

strobilate :

مخروطی‌شکل ، کاجی‌شکل .

stroboscope :

آلت‌سنجش‌سرعت یك جسم دوار یا صحت شکل آن . استروبوسکوپ.

stroma :

استروما ، بستر نسجی ، نسج نگاهدارنده. یا پوششی‌یك‌عضو.

strontium :

استرانتیوم ، عنصرفلزی سفیدرنگ که شبیه کلسیوم میباشدوهیدروکسید $Sr(OH)_2$ آن بمصرف تصفیه‌شکر رسیده‌و نمك‌آن‌درکوره‌کاری‌مصرف میشود و ایجادشعله‌قرمزمیکند.

strontium90 :

استرانتیوم ۹۰ ، که‌بشکل‌رادیواکتیو در راکتور اتمی تهیه میگردد.ماده مزبور برای سلامت انسان وحیوان وگیاه خطرناك بوده ، و قسمتی از بمب اتمی راتشکیل‌میدهد .

structure :

ساختمان ، بنا ، ترکیب ، ساخت سبك .

strut :

بست،شمع ، حماله .

strychnine :

استریکنین، ماده‌سمی که ازنوامیك تهیه‌شده و مصرف‌آن باعث انقباض شدید عضلات‌میگردد .

stub :

تنومند،کوتاه وضخیم ، مانند چرخ دنده‌یی که دارای دندانه‌هایی کوتاه و پهن‌میباشد. *stub-tooth gear*

stucco :

گچ ، اندودگچ‌وسیمان که در نمای خارجی ساختمان بکار میرود .

stuffing box :

نوعی‌کاسه نمد ضخیم ، محفظه‌یی که داخل‌آنرا با مواد فشرده پر کرده باشند بطوریکه بخار قادر بنفوذ از آن‌نباشد . این‌مجموعه رادرمخرج بخار (کنار پیستون) موتور بخار نصب‌میکنند تا ازخروج واتلاف گاز جلوگیری شود .

stupor :

بهت،گیجی ناشی ازالکل .

sty, stye :

گل‌مژه ، دمل‌چربی کوچکی که در پلك‌چشم بوجود میآید .

style :

تیرسنگی .ستون‌سنگی‌ساده‌وبی‌آرایش. خامه‌گل(گیاه شناسی) .

stylo, styloid :

ستونی‌شکل .

stylobate :

پایه سراسری زیر چندستون.

stylus :

قلم، سوزنی که روی صفحه گرامافون خطوط موجی ایجاد میکند.

styptics :

داروی خون‌بند ، مانند ، *adrenalin, iron perchloride*

styrene :

استیرین $C_6H_5 \cdot CH:CH_2$ که‌از بنزین + اتیلین تهیه‌شده و بمصرف تهیه لاستیك مصنوعی میرسد .

sub :

زیر، پائین ، چون در ترکیب ، *subnormal* پائین‌تر از حد معمولی .

suber :

چوب‌پنبه ، چوب‌پنبه‌ای، *suberin* سابرین، مواد مومی قشر خارجی تنه درخت که‌از رسیدن آب وغذا بآن جلوگیری کرده‌ در نتیجه لایه‌های مزبور پس ازمدتی مرده و لایه دیگری در جای آنها ایجاد میگردد .

subjective :

ذهنی، آنچه ازحواس وافکار وذهن شخص سرچشمه گرفته و برای دیگران محسوس نباشد .

sublimate :

تصعید، تبدیل یك جامد (مانند آمینوم کلوراید) به‌بخار و برگشت مجدد آن از بخار بحالت اولیه ، بمنظور تصفیه آن.

subliminal :

پائین‌تر از آستانه تحریك یا احساس .

subluxation :

دررفتگی ناقص مفصل .

subsidenc :

فرونشینی، نشست ، افت، (زمین نرم)، فرونشستن معدن .

subsoil :

مصالح زیرسازی جاده ، خاك زیر جاده .

subsonic :

مادون صوت ، زیرسرعت صوت .

substandard stock :

فیلمهای سینمائی کمتر از ۳۵ میلیمتری .

substantive dyes :

رنگهای ثابت پارچه‌های پنبه‌ای.

substitude :

جانشین ساختن ، جانشین کردن یك

ساقه‌های کاکتوس .

succus :

شیره گیاه .

sucker :

شاخه‌یی که ازساقه زیرزمینی یاریشه جوانه میزند. حیوان‌مکنده، اندام مکنده حیوان .

sucrose :

ساخاروز، قند نیشکر ، قندچغندر.

suction :

مکش ، عمل مکیدن مایع ، مانند شیر :

sud :

عرق ، چون‌درترکیب، *sudorific* تعرق آور ، عامل تعرق .

suffused :

فراگرفتن ،پوشاندن، مانندصورت پوشیده ازخون .

sugar of lead :

شکر سرب .

sulcus :

شیار مغز ، شیارهائی‌که شکنج‌های مغزی را ازهم جدا میکند .

sullage :

گل ولای ته نشین شده در جوی .

sulpha :

پیشوندی برای‌کلیه داروهای‌معدوم

عنصر بجای هیدروژن یا اتم‌های دیگر ، دریک‌مولکول .

substrate :

ماده‌ای‌که تحت‌تأثیر یک‌انزیم‌تغییر شکل‌میدهد . رویش باکتری‌یاقارچ برروی گوشت ، ژله یاشربت.

substratum :

قشریاچینه‌های زیرین،قطعه‌سنگ‌های زیرسازی‌جاده و مانندآن .

subtangent :

رش‌به ، *subnormal* .

subtend :

قطع کردن ، روبرو واقع شدن.

subtractive colours :

یک‌برگ سبزدر نور سفید معمولی سبزمینماید، زیرا رنگدانه‌های‌آن، کلیه رنگها (جز رنگ‌سبز) را از نور سفید جذب کرده و فقط رنگ سبزمنعکس میگردد .

succinic acid :

اسید ساکسینیک، نوعی اسیدکه در خزه و جلبک‌وریشه‌های چغندر قند وجود دارد . اسید مزبور درصنعت پلاستیک‌سازی بعنوان رنگ بکار میرود .

succulent :

آبدار، گوشت‌دار، مانند برگها یا

آسی‌تون تهیه شده است .

sulphonation :
تهیه‌اسید های سولمونیك SO_2OH که از حرارت دادن مخلوط اسید سولفریك و بنزین بدست میاید .

sulphones :
ترکیبات سولفون ها ، که بعضی از آنها بعنوان داروهای معالج جذام مصرف میشود .

sulphur :
سولفور ، گوگرد ، یك عنصر غیر فلز که برنگ زرد در طبیعت وجود دارد .

sulphur dioxide :
دیوکسید سولفور ، SO_2 ، گاز بیرنگی که از اثر سوختن سولفور درهوا بوجود میاید . گاز مزبور را در یخچالهای برقی مصرف میکنند .

sulphuric acid :
اسید سولفریك ، SO_4H_2 که در باطری اتومبیل مصرف میگردد . اسید مزبور مصرف رنگسازی داشته ودرتهیه موادمنفجره نیز بکارمیرود

sulphurous acid :
اسید سولفروس ، SO_3H_2.

کننده باکتری در بدن چون در ترکیب ، *sulphamerazine* سولفامرازین . داروئی که اثرش ۸ ساعت طول کشیده و نظر به جذب و دفع کند ، ممکن است عواقب سوئی داشته باشد .

sulphates :
سولفیت ، نمك‌های اسید سولفریك ، مانند سولفات مس SO_4Cu .

sulphation :
سولفاسیون ، تشکیل سولفات سرب برروی صفحات باطری اتومبیل .

sulphate of ammonia:
سولفات آمونیم $(NH_4)_2SO_4$. که بعنوان کود ، بخصوص بمنظور رشد برگهای گیاه مورد استفاده قرارمیگیرد .

sulphides :
سولفیدها ، ترکیبات سولفورها با یك فلز . چون سولفید آهن FeS .

sulphits :
سولفیتها ، نمك‌های اسیدسولفروس SO_3H_2 .

sulphocyanide :
سولفوسیانید .

sulphonal :
سولفونال ، داروی خواب آور ملایم که از اتیل ، مرساپتان و

sulphur trioxide :
تریوکسید سولفور ، SO_3 ، مایعی بیرنگ که در فضای آزاد تبخیر میشود . مایع مزبور در آب حل شده وتشکیل اسیدسولفریك میدهد.

summation :
جمع بندی ، افزایش، عمل جمع.

sump :
(۱) چاهك ، مجرای گنداب رو .
(۲) کارتر،مخزن روغن موتور.

sunspot :
لکه‌های خورشید .

super:
فوق،ماوراء ،روی.چون‌درتر کیب، *superheated* فوق العاده گرم .

super calendered paper:
کاغذ بسیار صاف‌ومرغوب که‌بمصرف چاپ رنگی میرسد .

super charger :
سوپر شارژ ، دستگاهی که هوا را بافشار بداخل‌سیلندر موتورمیراند. این دستگاه مخصوصاً روی موتور هواپیماها نصب گردیده‌تادرارتفاعات زیاد ووجود هوای رقیق درآنجا ، موتوربا کمبود اکسیژن ودرنتیجه غیر کافی بودن احتراق ، مواجه نگردد .

super - conductivity :
هوایت سریع ، فلزات رسانا ، فلزاتی که‌الکتریسته‌را بنحواحسن هدایت میکنند. مانند مس .

super - ego :
غیاث بنفس ، خودستائی .

superfluidity :
مایع فرار ، مایع‌بسیارروان،چون هلیوم که‌در محفظه‌خودشروع بصعود میکند .

supergene deposits :
ته‌نشستی‌های‌آب برروی‌سطح‌زمین، چون رسوبات دریاچه خشك .

superheated steam :
بخار فوق‌العاده گرم .

superior :
عالی، بهترین ، بالا مرتبه ،اعلی، چون‌درترکیب، *superior planet* سیاراتی که فاصله‌شان بخورشیدبیش اززمین بخورشید میباشد .

supernatant liquid :
مایع شناور .

supernumerary :
عدد غیر عادی ، عددبیش ازاندازه عادی وتقریباً غیر ممکن .

superphosphate :
سوپرفسفات، فسفات‌کلسیم که‌بوسیله

suppurate :

چرك كردن زخم ، جمع شدن فساد .

supra :

فوق بالای ، چون در ترکیب ، *supraorbital* فوق‌حدقه‌یی ، بالای چشمخانه .

suprarenal glands :

غدد فوق کلیوی، بخش داخلی‌غدد مزبور آدرنالین‌ترشح کرده وبخش خارجی آنها ماده‌ای ترشح میکند که مصرف نمك ، قند ونشاسته‌رادر بدن کنترول میکند .

suramin :

سورامین ، داروی‌بیماری خواب، چون‌داروی‌مزبورداخل‌سلسله‌اعصاب نمیگردد قادر به معالجه مراحل بعدی بیماری نیست . با وجود این درمراحل اولیه سودمند بوده و خاصیت پیشگیری دارد .

surd :

جذر اصم ، گنگ .

surface tension :

کشش سطح ، مولکولهای موجود در سطح مایع ، بوسیله دیگر مولکولها ، که‌از جانبین،پائین‌وبالا کشیده میشوند لیکن مولکولهای

اسید سولفریك عمل آمده وبمصرف کود گیاهی میرسد .

superpolyamide :

سوپر پلیامید ، که بمصرف تهیه جوراب نایلون زنانه میرسد .

supersaturated :

مایع فوق‌العاده سیر شده . مایعی که ماده جامد درون آن (شکر یا نمك‌آن) زیاد ازحد بوده بطوریکه قادر به حل مقدار بیشتری از جامدات مزبور نیست و آنها را جواب میکند .

supersonic:

مافوق صوت ، این واژه بیشتر برای سرعت‌هواپیمااستعمال میشود، و واژه *ultrasonic* بمنظور بیان نوسانات وارتعاشات بکار میرود .

supination :

برون بر گرداندن عضله کف‌دست، روبیالاقراردادن کف‌دست ، طاق‌باز خوابی .

supine :

به‌پشت‌خوابیده ، طاق‌بازخوابیده .

suppository :

شیاف .

suppression of urine :

شاش‌بند، حبس‌پیشاب ،حبس‌البول.

suture :

درز، بخیه زدن (درجراحی). محل چسبیدن استخوانهای جمجمه بیکدیگر .

swab :

میله برداشت ، قطعه پنبه‌ای که در جراحی برای برداشتن مواد از گلو بمنظور آزمایش باکتری بکارمیرود .

swage :

شکل‌دادن به‌فلز سرد بوسیله چکش کاری. قالب کردن آهن برروی‌سنبه.

sweated joint :

لحیم کردن دوقطعه فلز بیکدیگر.

swine fever :

تب خوك ، تب گراز ، که بر اثر ویروسی عارض‌حیوان شده و باعث التهاب و تورم‌شکم و قسمت تحتانی معده حیوان میگردد .

switch :

سوزن دو راهی (راه‌آهن) . کلید برق .

swivel :

حلقه گردان سرزنجیر ساعت .

sylv :

وابسته بجنگل ، مربوط بجنگل ، چون‌درترکیب، *sylvestral* جنگلی، مخصوص جنگل .

سطح ، ازبالا کشیده نمیشوند . و ازاینرو تمایل به گریز ازسطح داشته وبقسمتهای زیرین مایع متوجه میگردند. همین تمایل‌درون گرایی آنها باعث کوچکتر شدن هرچه بیشترسطح مایع میگردد. بطوریکه گوئی پوسته‌یی روی مایع قرار گرفته است ودراین‌حالت‌اگر جسمی‌مانند سوزن را روی آن‌قرار دهیم بر اثر کشش پوسته سطح ، روی مایع قرار خواهد گرفت‌این حالت را (کشش سطح نامند).

surging :

حرکت سو و آنسوی آب ، چون حرکت امواجی که بساحل بسر خورد کند .

susceptibility (magnetic) :

سنجش‌خاصیت آهنرباشدن فلزات. برای مثال ، خاصیت آهنربا شدن آهن بیش ازپولاد میباشد .

susceptibility to a disease :

استعداد ابتلاء به بیماری .

suspension bridge:

پل معلق .

symbiosis :
زندگی‌تعاونی ، همزیستی ، ارتباط دوموجود زنده چون گیاه‌یا باکتری که برای ادامه حیات بیکدیگر احتیاج‌داشته باشند .

symbol :
علامت ، نشانه،رمز.

symmetrical :
قرینه‌دار ، متناسب .

sympathetic nervous system :
سلسله اعصاب سمپاتیك ، بخشی از سیستم عصبی خودکار که مرکب از یك‌زنجیره در دوطرف ستون فقرات در ناحیه سینه‌ای وکمری است واز آنجا رشته‌هایی به‌کلیه عضلات‌صاف مربوط میگردد .

sympetalous :
کلبرگ‌های پیوسته .

symphysis:
پیوستگی استخوانهای عانه .

sympodium :
ساقه‌جوانه‌دار،ساقه‌یی‌که درسراسر آن جوانه‌های متعددی‌میروید .

symptom :
علامت ، اثر ، نشانه یا تظاهرات ذهنی یك بیماری‌که بوسیله گرفتن نبض ، آزمایش درجه حرارت‌بدن وماننده‌آنها تعیین میگردد .

synapse, synapsis :
پیوندگاه نرونی ، محل پیوند دو نرون .

synchro:
همزمان ، چون در ترکیب ، *synchrosize* سینکرونیزه،همزمان بودن ، هم‌زمان‌کردن .

synchromesh gear:
دنده‌های هم‌گرد . دنده‌های مزبور قبل ازآنکه بایکدیگر درگیرشوند سرعتشان یکسان‌میباشد.

synchrotron :
سینکروترون ، یك دستگاه تولید شتاب‌که حوزه مغناطیسی‌آن تعدیل وتنظیم‌شده ، لیکن‌حوزه الکتریکی آن درفرکانس ثابتی حفظ میشود .

syncline :
چین‌کاسی (زمین شناسی) ، انحنای عمودی طبقات‌صخره‌ها .

syncope :
غش، ضعف .

syndrome :
سندرم ، مجموعه‌ای ازعلائم‌ذهنی و عینی‌که حالت یا مرضی‌را مشخص میکنند .

synergidae :
هم‌کوشی دو سلول در دهانه رحم بمنظور هدایت اسپرها بسوی‌اوول.

synergism :
همکوشی‌یاهمکاری دو دارو ، مانند سولفونامید + پنیسلین .

synodic month :
ماده سینودیك ، کـه عبارتست از ۲۹/۵۳روز، یعنی‌زمان‌بین‌تغییرات شکل ظاهری‌ماه چون قرص‌کامل ، نیمه وپنهان شدن‌آن .

synoptic chart :
جدول اجمالی ، جدول کوچکی که درجات فشار ، حـرارت ، مقدار ابروغیره را در مناطق‌مختلف و در زمـان معین نمایش میدهد . جدول مزبوردر هواشناسی مورد استفاده قرار میگیرد .

synovial membrane :
غشـاء زلالی ، پوششی در داخل کپسول مفصلی‌که سطوح مفصلی را نمی‌پوشاند .

synthesis :
تشکیل مواد شیمیـائی مرکب ، از مواد ساده‌تر .

syphilis :
سیفلیس ، کوفت ، کـه عفونت آن مادرزادی است. مرحله اولیه این بیماری با تورم لنفاوی آغاز شده و در مراحل بعدی همراه‌باضایعات و وریدی ، قلبی ، مغزی و نخـاعی میباشد .

syring :
لوله‌ای ، لوله مانند ، بیماری که ایجـاد حفره‌هـای لوله‌ای شکل میکند .

syringe :
سرنگ ، آبدزدك ، آلت مخصوصی که مایع را باشدت‌هرچه تمامتراز سوراخ‌کوچکی خارج‌میکند .

syrinx :
اندام‌صوتی‌پرنده .

system :
سیستم ، سلسله ، دستگاه ، مـانند سلسله اعصاب‌که شامل،مغز، نخاع، وعصب‌های‌کوچك و بزرگ‌میگردد.

systematics :
سیستماتیك ، مبنی بریك‌روش معین دسته‌بندی علمی و اصولی موجودات زنده بترتیب خانواده و طبقه.

systemic :
وابسته بوجود انسانی ، وابسته‌بهمه جای‌بدن .

systole :
سیستول ، مرحله انقباضی یك دوره کارقلب .

syzygy :
مقارنه ، قران ، تقابل ، روبرو .

T

T.B.:

سل . *tuberculosis*

T.N.T.:

ماده منفجره *trinitrotoluene*
بسیار قوی و مخرب .

Ta:

علامت شیمیائی . تانتالوم .

tab:

قسمت‌لولادار لبه عقب‌بال هواپیما،
که عامل تعادل‌آن میباشد .

tabby weave:

بافت‌موجی‌پارچه ، پارچه‌موجدار.

tabes:

واژه قدیمی بیماری .لاغری‌مفرط.
تب دق .

tacheometer:

آلت اندازه‌گیری سریع فواصل ،
درنقشه‌برداری فاصله‌پیما .

tach:

سریع ، چون در ترکیب ،
tachometer سرعت‌سنج، دورسنج،
آلت‌شمارش دور یك موتور در هر
دقیقه .

tack, tin, tack:

میخ‌سرپهن‌کوتاه ، شراع‌بند.

tackle:

قرقره وطناب .

tacky:

چسبناك .

tactile :
لمسی ، لامسه‌ای ، مربوط به حس بساوائی .

taenia :
کرم کدو ، کچ‌بری باریك‌نواری شکل ، ماهیچه (گیاه شناسی).

taffeta :
تافته ، پارچه‌ای که ازمخلوط ابریشم باکتان یاپشم بافته شده.

tailings:
آشغال وپس مانده‌های معدن .

tail - race :
مجرایی که آب را ازدستگاه آب گرد، دورمیکند.

talc :
تالك ، سنگ مخصوصی که از آن پودر آرایش صورت تهیه میکنند . پودر مزبور مصرف طبی نیزدارد.

tales :
مصرف یك خوراك کامل دارو که گاهی ازچند داروی مختلف‌تشکیل یافته است .

tambour :
کوس ، دهل و هرشیئی که باین اشکال باشد . ستون بسیار کوتاه . ته ستون .

tamp :
سفت کوبیدن تدریجی سنگ روی جاده .

tampon :
فتیله ، فتیله گزاردن درزخم . قطعه‌ای پنبه ، اسفنج ومانند آنها که بمنظوربندآوردن خون، بداخل حفره بینی و سایر حفرات مشابه چپانده میشود .

tan :
تانژان یك زاویه .

tandem in :
قرارگرفتن دوجسم گردنده ، پشت سرهم . مانند یك‌دوچرخه دونفره، اسبهای یك ارابه که پشت سرهم حرکت کنند .

tang :
زبانه یا انتهای ابزار که داخل دسته چوبی قرارگرفته باشد .

tangent :
تانژان ، مماس .

tanker :
کشتی نفت‌کش ومانندآن .

tannic acid :
اسید تانیك ، جوهر مازو که از پوست درختانی چون بلوط و خانواده آن میگیرند .

tantalum :

تانتالوم ، فلزی بسیارسخت و ضد اسید که بمصرف ساختن آلیاژمقاوم اسیدوحرارت‌میرسد . ازفلزمزبور همچنین بمنظور جذب گازهای یك لوله خلاء استفاده میکنند .

tap :

قلاویز .

tapered :

میله‌ای که ازیك سو بسوی دیگر باریك میشود . بتدریج باریك شدن .

tapeworm :

کرم پهن معده .

tappet :

میل تایپید، میله محرك سوپاپ‌هوا ودود سیلندر موتور ، که درزیر آن بادامك‌قرار گرفته‌ودرزمانهای معینی آنرا ببالا میراند و مجدداً توسط فشارفنری بپائین برمیگردد.

tapping :

تخلیه آب یك مخزن یا یك جسم .

tap - root :

ریشه عمودی ، ریشه اصلی .

tarsal bones :

استخوان‌سراسری کف پا .

tartar :

درد ، رسوب روی دندانها که ترکیب اصلی آن عبارتست از ، فسفات آهك .

tartar, cream of :

نوعی مسهل که مدر، نیز میباشد .

tartar emetic :

تارتاریت پتاسیم ، وانتیمون که بمصرف تهیه داروی مسکن سرفه و سرما خوردگی میرسد.

tartaric acid :

اسید تارتاریك ، اسید انگور که‌در چهار شکل وجود دارد . دو نوع آن بر نور پلاریزه اثر داشته و بمصرف تهیه آشامیدنی‌های جوش دار میرسد .

taste - bud :

جوانه چشائی . عصب چشائی ، که درزبان واقع شده ودرانتهای آن سلولهای مخصوصی قرار دارند . سلولهای مزبور بکمك جزء آخر این‌عصب ، تشکیل‌جوانه‌های‌چشائی را میدهند .

taxi - ing :

حرکت یك وسیله نقلیه موتوری.

taxis :

حرکت یك عضو کامل ، (حیوان‌یا

گیاه) براثر یک محرک.

taxonomy :

علم دسته بندی حیوانات و گیاهان.

Te :

علامت‌شیمیائی *tellurium* .

teasing :

شانه کردن ، خارزدن ، رو براه کردن .

technicolor :

تکنیکالر ، روش مخصوصی ازتهیه فیلم‌های سینمائی .

technology :

تکنولوژی ، فن تهیه وتولید آلات وادوات . علم صنعت . فن شناسی .

tect :

سقف ، چون در واژه *tectorial* ، سقف مانند سقفی ؛

tedding :

ولوکردن و برگرداندن علف تازه بمنظورخشکاندن وتبدیل‌آن به‌کاه و یونجه .

telangiectasis :

خالهای قرمز وکوچك روی پوست که براثراتساع عروق (مخصوصاًدر پیران) بوجود میآید .

tele :

دور،چون در واژه *telephone*, ، *telegraph* که معنی اصلی‌شان دور صحبت‌کن میباشد .

telemetry :

تله متری ، فرستادن پیام‌های‌بسیار دورتوسط موشك وهواپیما، بمنظور گزارش اندازه‌گیری، که توسط دستگاه‌های‌مخصوصی‌انجام میگیرد.

teleology:

علم علل غائی، که خود قسمتی از علوم‌الیهیات وفلسفه‌راتشکیل‌میدهد.

telephoto lens:

دستگاه‌تله‌فتو ، دستگاه مزبورعکس اشیاء دورراگرفته ودرشت‌ترنمایش میدهد.

teleprinter, telotype :

تله پرینتر، تله تایپ ، دستگاه فرستنده‌یی‌که پیام را مانند ماشین تحریر مخابره میکند.

telescope :

تلسکوپ ، دوربین نجومی.

teletherapy:

تله تراپی ، استفاده از اشعه«X»و «گاما» درامـورپزشکی و تشخیص بیماری .

television :

تلویزیون .

tellurium :
تلوریم ، فلز سفید رنگی که بمصرف تصفیه روی ، همچنین تهیه آلیاژ باسرب بکارمیرود .

telpher line:
نوعی قرقره سقفی که عمل جر ثقیل را انجام میدهد.

temper :
آبدادن فلز بمنظور فنری ساختن، یاسخت کردن آن .

tempera :
نوعی رنگ که باسفیده تخم مرغ مخلوط کرده وبمصرف کشیدن تصویر روی دیوارمیرسانند.

temperament.
خوی، طبیعت، مزاج، حالت یک انسان .

temperature :
حرارت، گرمی.

tempering:
سخت کردن فلزو فنری کردن آن . تهیه گل رس جهت سفال‌سازی‌وکوزه گری .

template, templet:
الگو ، گوه ، تختـه سنگ زیـر ستونی .

temple :
نورد نساجی .

temporary hardness :
سختی موقت، غلظت موقت ، مانند محلول بیکربنات در آب که چون آب‌را بجوشانند ، محلول‌مز بوراز بین رفته وآب حالت اولیه خودرا بدست خواهدآورد .

tendo, tendon:
وتر، نسج سفید لیفی محکمی کـه عضله را باستخوان وصل‌میکند.

tendril :
پیچک ، ریشه پیچیده .

tenon :
زبانه یك الواریا تخته که درشکاف قطعه دیگرجای گرفته ورویهم‌محکم میشوند . مانند زبانه چارچوب در وپنجره .

tenon saw:
نوعی اره‌که برای برش‌های بسیار دقیق ومستقیم بکارمیرود .

tens:
کشش ، چون درترکیب ، *tensile* مقاومت اهرم ، سیم ومانند آنهادر مقابل کشش.

tensile test :
کشش تدریجی یك‌قطعه سیم یا فلز

کردن رنگ نیز بکار میرود .

tergum :

پشت ، عقب .

term :

جمله ، عبارت (درریاضیات).

terminal :

انتها ، آخر ، پایان خط .

termite :

موریانه .

ternary :

سه‌تائی، دارای‌سه‌متغیر . آلیاژی که ازسه نوع فلز تشکیل‌شده‌باشد.

terpenes .

روغن هیدروکربن که طعمی‌شیرین داشته وبآسانی تبخیر میشود . این ماده دربیشتر گیاهان وجود دارد.

terramycin :

ترامایسین . نوعی انتی‌بیوتیك که ازقارچ‌های خاکی بدست میآید .

tertian malaria :

مالاریـای سه روزه ، تب سه روزه نوعی مالاریا .

tertiary era :

دوره‌ترتیاری ، که از ۵۵ میلیـون سال قبل شروع میشود .

دیگر بمنظور تعیین مقاومت‌آن.

tension:

نیروی کشش موجود در یك سیم یا اهرم .

tent :

فتیله‌گزاردن دریکی ازسوراخهای بدن بمنظور بازشدن تدریجی‌آن .

tentacle :

اندامهای خم شو وطویل حسی و یا گرفتن چیزی ، مانند اندام‌های هشت پا وخرطوم فیل .

tenter:

دستگاه‌کشش پارچه . (در نساجی)

tephigram :

دستگاه نگارش حرارت ، رطوبت‌و فشار ارتفاعات مختلف بالای کـره زمین .

teratology:

هیولا شناسی .

teratoma :

تراتوم ، تومرجنینی شامل نسج و هم بندکه اکثراً درتخمدان و بیضه دیده میشود وخطرناك میباشد .

terebene :

تریبین ، ماده‌ای شبیه‌تربانتین کـه علاوه برمصرف داروئی ، در رقیق

terylene :

تریلین ، الیاف مصنوعی که از اتیلین گلی کول واسید ترفتالیك تهیه شده و میتوان آنرا باسانی شست وخشك کرد. این منسوج دربرابر آفتاب وآب گرم مقاوم میباشد .

testa :

پوست سست ، پوسته خارجی تخم گیاه .

testicles :

بیضه ، تخم ، دستگاه تهیه منی در مرد .

test – tube :

لوله آزمایش مسدود مخصوص آزمایشگاه .

tetanic :

شبیه ، شبه ، در چون درواژه *tetanus* کزاز ، بیماری عفونی که باکتری آن درخاك، زباله و مدفوعات‌وجود دارد. از علائم آن بیماری اسپاسم وانقباض عضلات است .

tetany:

انقباض‌عضلات قسمتی ازبدن ،مانند دست‌ها ، پاها ، وحنجره بواسطه فقدان یونهای کلسیوم درخون.

tetra:

چهار . چون‌درترکیب ، *tetrad* مجموع‌چهارچیز ، چهارگانه .

tetragonal crystal system :

هرم سه‌گوش .

tetrahedron :

جسم چهار سطحی .

tetrode :

ترود ، لامپ ترمونیکی که‌دارای چهار الکترودمیباشد . یك کاتد، یك آند ، یك شبکه کنترول و یك شبکه عایق که جهت جلوگیری‌از اثر متقابل شبکه کنترول وآندبکار میرود .

text :

پیشوندکلمه‌بافتن ، چون‌درترکیب *textiles* منسوجات ، پارچه ، بافتنی، *texture* ، تاروپود، بافت، ترکیب .

thalamus :

اندرون،سرپهن. ساقه‌ای که‌محل‌پیوست گلبرگ وکاسبرگ میباشد .

thalamus :

مجموعه‌ای ازماده خاکستری در قاعده مغزکه کانون و معبر عمده انتقال انگیزه‌های‌حسی به‌قشر مغز است .

thalass :

دریا، چون‌درترکیب *thalassophyte* گیاه دریائی ، علف دریائی .

thallium :

تالیوم ، عنصری فلزی شبیه سرب که‌بمصرف تهیه نوع بخصوصی‌شیشه میرسد.

thallophyta :

قدیمی ترین دسته گیاهان ، که خزه‌ها وجلبك‌ها نیز شامل آنها میگردند . ریشه،ساقه و برگهای این نوع گیاهان بخوبی مشخص نیستند .

thallus :

گیاهانی که فاقدبرگ ، ساقه وریشه مشخص بوده وممکن‌است‌ازسلولهای متعددی تشکیل یافته باشند .

theca :

غلاف، نیام انواع بخصوصی‌از خزه و جلبك.

theine :

تئین ، آلکالوئید موجود در برگ چای .

theobromine :

تئوبرومین ، الکالوئیدی که در برگ‌های گیاه کاکائو موجود بوده و شبیه‌کافئین میباشد .

theodolite :

تئودولید ، آلت پیمایش زوایا ، در نقشه‌برداری .

theorem :

قضیه ، برهان (در ریاضیات) .

theory :

تئوری ، نظریه ، علم‌فرضی .

therapeutic :

درمان‌شناسی ، رشته‌یی ازعلم‌طب‌که درباره درمان‌بیماریها بحث‌وگفتگو میکند.

therm :

واحدگرما، واحدعملی‌مقدارگرمائی که حرارت يك گرم آب چگال را يك درجه سانتیگراد افزایش میدهد .

thermal :

حرارتی ، گرمائی، چون‌درترکیب *thermal efficiency of an engine* نسبت بین‌کار انجام یافته و ارزش گرمائی سوخت مصرف شده .

thermel :

حرارت سنج برقی ، گرما سنج الکتریکی .

thermionics:

ترمیونیك،علمی‌که درباره‌چگونگی خروج الکترونها از يك جسم ،و

جریان می‌یابد . این جریان را میتوان بمنظور سنجش اختلاف حرارت بکار برد .

thermodynamics :
ترمودینامیك ،علم مطالعه دراحوال و روابط حرارت‌وکار و اشکال‌دیگر انرژی .

thermo-electricity :
ترموالکتریسیته ، الکتریسته‌حاصل از تبدیل انرژی حرارتی به‌انرژی الکتریکی . جریان الکتریکی حاصله ازتفاوت‌حرارت.

thermometer :
ترمومتر ، آلت سنجش‌حرارت. حرارت‌سنج .

thermonuclear - reaction :
عکس‌العمل حرارت‌هسته‌یی.

thermopile :
ترموپیل آلت اندازه‌گیری‌حرارت تشعشع .

thermoplastic - substance :
ماده ترموپلاستیك ، اجسامی که در مقابل حرارت ، نرم و خمیری میشوند .

اعمال‌آنها گفتگو میکنند .

thermionic converter:
آلت تبدیل‌مستقیم گرما ، به‌نیروی الکتریکی .

thermistor :
آلت مخصوصی که مقاومت‌الکتریکی آن بر اثرحرارت ،زیاد میشود .

thermit :
مخلوط آلومینیوم و اکسید آهن. که چون‌آنراحرارت دهندگرمای فوق‌العاده‌ای تشعشع‌میکند. اکسید مزبور ، اکسیژن را به‌آلومینیوم ملتهب هدایت‌کرده ،بطوریکه‌آهن ذوب میشود . آهن‌مذاب حاصله را میتوان‌بمصرف تعمیر و جوش‌کردن دوقطعه شکسته ماشین‌آلات‌رسانید .

thermochemistry :
ترموشیمی ، مطالعه و تحقیق‌درباره کیفیت تغییرات‌گرمائی‌عکس‌العمل‌های شیمیائی .

thermocouple:
ترموکوپل ، آلت اندازه‌گیری حرارت‌که از دومیله فلزی‌مختلف، مانندآهن و مس ، تشکیل یافته و سرآنها در دو نقطه بیکدیگر وصل شده است . هرگاه یك مفصل بیش از دیگری گرم شود ، الکتریسته

thinner :

رقیق‌تر ، سیال‌تر.

thionyl :

گروه اتم‌های SO .

thiourea :

$CS(NH_2)_2$ ماده‌یی که همراه‌با ، یا بجای اوره ، در تهیه پلاستیك‌های اوره‌فرمالدهاید بکار میرود . ماده مزبور عمل خنك‌شدن تدریجی پلاستیك را انجام میدهد .

thomas's splint :

آلت شکسته بندی توماس ، که از جابجا شدن استخوان پا جلوگیری میکند .

thompson effect :

اثر تامسون .فشار الکتریکی که براثر اختلاف حرارت‌بین دوقسمت ازیك میله فلزی‌بوجود میاید.هنگامی که جریان از قسمت سردبقسمت گرم‌تر فلز هدایت میشود ، حرارت جذب یادفع میگردد .

thorac :

مربوط به سینه ، صدری ، *thorax* سینه ، صدر، قفسه .

thorium :

توریم ، عنصر رادیو اکتیو ، که میتوان‌آنرا در راکتور ، تبدیل‌به-

thermosetting plastics:

پلاستیك‌هایی که بر اثر حرارت و فشار خاصیت نرمی خود را ازدست داده وسخت‌میگردند.ودرحرارت‌های بعدی نیـز ، سختی خود را حفظ میکنند .

thermosiphon :

ترموسیفون ، سیفون حرارتی ، که آب‌سرد موجود درآن پائین‌رفته و آب گـرم تـا محفظه خنك کننده (رادیاتور) بالامیاید . وبدین‌منظور احتیاجی‌به‌پمپ انتقال مایع‌نیست.

thermostat :

ترموستات ، آلت تعدیل گرما ،که در مجرای آب رادیاتور به موتور قرار میدهند.

thi, thio :

سولفور ،گوگرد ، *thiophene* . تیوفین ، یك‌ترکیب شیمیائی شبیه بنزین که یك‌مولکول ازآن تشکیل شده است از : چهارگروه CH و یك‌اتم سولفور .

thiamides :

ترکیبی که شبیه آمیدها بوده لیکن بجـای یك اتم اکسیژن ، یك اتم سولفور درآن وجود دارد. مانند *acetamide* CH_3CSNH_2

thrust bearing :

برینگ تحت‌فشار .

thrust plane:

سطح تحت‌فشار. بدین‌معنی که صخره‌های واقع بر یك‌سطح ، تحت‌حمله‌فشارهای ناشی از انقباض‌طبقات فوقانی‌زمین قرار میگیرند .

thymus gland :

غده تیموس، که داخل‌قفسه‌سینه‌قرار گرفته و از سن دو سالگی ببعد کوچك وکوچکترشده و درسن ۱۲ سالگی‌بکلی ناپدید میگردد. برخی از دانشمندان عقیده دارندکه غده مزبور رشد انسان را کنترول میکند .

thyratron :

لامپ ترمویونیك پر شده ازگازکه بمنزله سویچ الکترونیکی در صنعت بکار میرود .

thyro :

مربوط به‌غده تیروئید ، که در زیر گلو قرار داشته و بمنزله مخزن یود محسوب میگردد . غده مزبور ماده‌یی‌بنام *thyroxine* ترشح‌میکند که برسوخت‌وساز بدن اثر کنترول کننده‌یی دارد .

اورانیوم ۲۳۳ نمود .

three-day fever :

تب سه‌روزه .

threonin :

یك اسیدآمینه اصلی.

threshold :

آستانه ، آستان ، درگاه.

thrips :

حشره چهار بال بسیار کوچك که بمزارع‌وباغات حمله‌ورمیشود .

thrombin :

ترومبین،ماده‌یی که باعث‌لخته‌شدن خون میگردد .

thrombus :

ترومبوس ، لخته‌یی که‌درداخل‌رگ تشکیل شده باشد .

throttle :

اهرم‌گاز موتور بنزینی‌یادیزل.

throwing :

دلیر کردن کوزه ،قالب گرفتن.

thrush :

برفك ، بیماری قارچی همراه با زخم‌های‌سفیدرنگ‌که درداخل‌دهان و روی‌زبان‌بوجود میآید .

thrust :

فشار وارده بریك‌سطح . چپاندن . حمله‌ورشدن فشار .

Ti .

علامت‌شیمیائی تیتانیوم .

tibia :

استخوان درشت‌نی .

tic :

تیك ، اسپاسم عادتی ، حرکت غیر ارادی‌اسپاسمودیك عضلانی بخصوص عضلات‌صورت که گاه در اثر عادت وگاه در اثرعلل روانی‌رخ میدهد.

Tic douloureux :

دردعصب پیشانی ، صورت وآرواره که اغلب براثر انقباض عضلات آنها رخ میدهد .

tick :

کنه ، حشره .انگل خونخواری که درون‌پشم‌سگ زیسته‌و ناقل‌تب‌راجعه و تیفوس میباشد .

tie-rod :

قید ، بست ، بند ، رابطه (در پل‌و وخرپا) .

tin-plate :

حلبی، ورق‌قلب، حلب‌ورق.

tinman's solder :

لحیم‌بسیارنرم و قابل‌ذوب .

tinnitus .

صداهای غیر عـادی گوش بر اثر اختلالات داخلی .

tin tometer :

آلت مقایسه ، رنگهای مایعـات ، بکمك قطعات شیشه‌ها یا محلول‌های رنگی استاندارد .

tissue :

بافت،نسج ، مجموعه‌یی از یاخته‌ها یا الیاف که عمل واحدی را انجام میدهند .

titanium :

تیتانیوم ، عنصر فلزی که بمصرف زدودن اکسیژن و نیتروژن‌ازپولاد میرسد .

titration :

عیارگیری ، تعیین عیـار یاکیفیت اسیدی‌دومحلول.مانند مخلوط‌مقدار معینی اسید بـا مقدار معینی مواد قلیائی .

Tl :

علامت شیمیائی تالیوم .

Tobin bronze :

نوعی برنز که دارای ۶۰درصدمس‌و مقدارکمی‌قلع، گاهی‌بدون‌قلع، بوده و بمصرف سـاختمان موج‌شکن ، و ساختمانهـای مشابه کـه احتیاج به مواد مقاوم آب دریـا دارد ، میرسد .

toc :
وابسته به‌زایمان ، چون‌در ترکیب، dystocia سخت‌زائی ، زایمان سخت .

toggle:
مفصل‌زانوئی ، قطعه چوبی کوتاه که در سر یك ریسمان بسته و بمنزله تکمه‌یی است برای حلقه سر دیگر ریسمان .

toggle- jointed cutter :
نوعی‌سیم‌چین، آلت مخصوص‌سیم‌بر.

tolerance degree of :
مقدار خلاصی مجاز ، مقدار فاصله یا لقی‌مجاز درماشین‌آلات که‌توسط کارخانه سازنده در نظر گرفته میشود .

tommy bar :
آچار مخصوص‌بازکن‌در جعبه .

ton :
تن ، واحد وزنی معادل ۱۰۰۰ کیلوگرم.

tone :
آهنگ یا دانگ‌صدا . تکیه صدا، پرده (در موسیقی) . (۲) بهبودی مزاج(۳) رنگ‌دادن به . جورشدن رنگ .

tone-deaf :
کر ، نوعی بیماری که بر اثر آن اختلاف پرده‌های موسیقی تشخیص داده نمیشود .

tonic :
مقوی ، نیروبخش . داروی تقویت کننده .

tonic contraction :
انقباض متناوب عضلات ، که بطور ضمنی میگیرد و ول میکند .

toning :
تبدیل رنگ عکس بوسیله مواد شیمیائی .

tonne :
واحد وزن انگلیسی‌که برابر است با ۱۰۰۰کیلوگرم . یا ۲۲۰۴/۶ پوند .

tonsils :
لوزتین ، دوغده‌کوچك‌که‌درانتهای دهان‌قرار گرفته واعمال‌آنهاحفاظت گلو در برابر عفونت میباشد .

tonus :
تنوس ، حالت‌عادی‌کش و قوام یك عضله .

topaz :
یاقوت‌زرد ، زبرجد هندی.

tophus :
توفوس، سنگ نقرس .

topo :
جا ، مکان، چون در ترکیب ، *topography* موضع نگـاری ، نقشه برداری پستی و بلندی‌هـای منطقه‌ای از زمین .

topping-up :
پرکردن (باطری‌اتوموبیل) تاسطح مجاز ، باآب‌اسید.

toroid:
طبقی‌شکل .

torque :
نیروی‌پیچش، نیروی گشت‌آور .

torricellian vacuum :
خلاء توریچلی ، فضای‌مملو ازبخار جیوه (بدون‌هوا) که درقسمت‌فوقانی جیوه موجود درهواسنج‌قراردارد. (توریچلی ، دانشمند ایتـالیـائی ۱۶۰۸-۱۶۴۷) .

torrid zone:
منطقه حاره، منطقه محترقه .

tors, tort :
پیچش، تاب، چون در تـرکیب ، *torsion balance* تـاب سنـج ، پیچش‌سنج ، آلت سنجش نیروهای بسیار جزیی ناشی از مغناطیس یـا الکتریسته .

torticollis :
گردن‌کجی، کج گردنی ، انقباض عضله جناغی ، چنبری و پستانی‌که بدون درد بوده وباعث ، خم شدن اندك سربچپ یاراست میگردد .

torul :
تسبیحی شکـل ، چـون در واژه ، *torulae*قارچ‌های زنجیره‌ای شکل.

total :
جمع ، مجموع ، تمام .

tourmaline :
ترمالین، سنگ شفافی کـه دارای رنگهای گوناگون بوده وازبوروزن وسیلیکات آلـومینیوم تشکیـل یافته است .

tourniquet :
شریان بند ، ابزارمخصوص‌فشردن عروق خونی یك عضوکه معمولا یك لوله لاستیکی میباشد .

toxic :
سمی ، زهرآگین .

toxin :
توکسین ، مواد زهرآگینی که بر اثر باکتریها در نسوج بدن‌بوجود میآیند .

toxamin :

توکسامین ، یك‌ماده ضد ویتامین. ماده‌یی که‌از تأثیرویتامین‌جلوگیری میکند .

toxicology :

زهرشناسی ، سم شناسی .

trabecula:

پوشش داخلی نسج ، قسمتی ازبدن حیوان یا اندام گیاه که یك فضای باز رامیپوشاند .

trace elements :

عناصر کمیاب ، عناصر ضروری رشد انداهای گیاه وحیوان که‌بدون آنها رشد غیرممکن میباشد .مانند مس ،کوبالت ، منیزیوم، وفلوئور.

tracer element :

شکل رادیواکتیوی یك عنصر که بمنظوریافتن خطسیر عنصر دیگری (چون کربن ، آهن ویودین) در بدن‌بکار میرود .

tracery :

میله‌های متقاطع آرایشی پنجره .

trachea :

نای ، قصبته‌الریه . لوله سراسری آبسان ، واقع درساقه‌گیاه .

tracheotomy :

شکافتن نای بیمار بهنگام انسداد مجرای تنفس ولوله گزاری در آنجا .

tracheid :

لیف بلندی که بوسیله سلولهای گیاه بوجود میآید و پس ازرشد ، درون آن خالی شده و آب بگیاه میرساند .. پس ازچندی چون ضخیم‌و درون‌آن‌پرشدخودتبدیل به چوب بدنه گیاه میگردد .

trachoma :

تراخم ، بیماری‌عفونی ملتحمه‌قرینه که اگر درمان نشود منجربکوری میگردد .

tract :

کشیدن ، چون در ترکیب ، *tractor* تراکتور ، موتور محرك ، خرمن کوب ، ارابه ومانندآن‌ها.

trade winds:

بادهای دائمی‌که بسمت منطقه‌حاره میوزند .

trailing edge :

لبه‌های عقب بال هواپیما .

train :

یك سلسله چرخ دنده . (مانند دنده‌های‌ساعت جیبی یادیواری) که انرژی فنررا گرفته وبه عقربه‌ها منتقل میسازد .

trajectory :

مسیر گلوله تفنگ .

tram :

تراموای ، واگن مسافری .

transducer :

آلت تبدیل انرژی بیکدیگر، مانند تبدیل صوت به الکتریسته .

transfer machine :

دستگاه انتقال .

transfer printing :

عکس بر گردان .

transformer :

ترانسفورماتور، دستگاهی که برای تغییر ولتاژ جریان متناوب از یك مدار به مدار دیگر بکار میرود .

transfusion :

انتقال خون ازیك شخص سالم به بیمار. بدیهی است که گروه خون شخص سالم بایستی با بیمار یکی باشد.

transistor :

ترانزیستور، آلت کنترول یك جریان کوچك الکتریسته که تشکیل شده است یك کریستال نیمه هادی که دارای سه الکترود میباشد . ولتاژ واقع دریکی ازآنها جریان بین دوتای دیگر را کنترول میکند .

transit :

عبور ، گذر، ترانزیت، راه گردش یك جرم کوچکتر بدوریك جرم بزرگتر، مانند گردش زمین بدور خورشید. آلت اندازگیری زوایای افقی در یك نقشه که میتوان آنرا نیز درزوایای عمودی مورداستفاده قرار داد .

transition form :

مرحله تغییر هرماه از شکلی بشکل دیگر ، درحرارت معینی .

translocation:

حرکت مایعات در یك گیاه.

translucent substance:

ماده نیم شفاف ، جسم نیم شفاف ، مانند کاغذ روغنی .

transmission :

فرستنده ، جعبه دنده اتوموبیل که نیرو را از موتور به چرخها منتقل میسازد .

transmitter :

دستگاه فرستنده رادیو و تلگراف.

transmutation :

تبدیل ، تغییر شکل ، استحاله ، تغییر ماهیت یك عنصر به عنصری دیگر بطور طبیعی . مانند، تبدیل رادیم به سرب . یا بریلیوم به

trauma :

ضربــه ، صدمه جسمی کــه منتج به اختلالات وضایعات عقلانی گردد .

traverse :

ساختمان عرضی ، خط متقاطع چوب یا تیر عرضی .

trawl :

تور بزرگ سراسری که به ته دریا رسیده تعداد زیادی ماهی را یکجا صید میکند .

trawler :

قسمی قایق بزرگ مــاهی گیری که مجهز به تور بزرگی نیز باشد :

tread :

برخوردگاه چرخ بازمین ، روپله یی ، جاپا ، لگد خور .

trematoda :

دسته یی ازکرم های مسطح انگل .

temor :

لرزیدن ، لرز . لرزش غیر ارادی اندام هــایی مانند ، دست ، سر ، عضلات مفرد و یاگروه کوچکی از عضلات ، طی یك بیماری یــا بــر اثر کهولت .

treenail, trenail :

میخ چوبی ، پین چوبی که نجارها در خودچوب بکار میبرند .

کربن .

transoms :

میله افقی یك پنجره که آنرا بدو بخش میکند . میله‌های افقی واقع درتیرعمودی پشت کشتی .

transonic speeds :

سرعتی معادل ۶۰۰ ـ ۸۰۰ میل در ساعت که اندکی بیشتر یــا کمتر از سرعت صوت میباشد .

transparent substance:

جسم شفاف که نور قادر به عبور از میان آن باشد . چون شیشه ساده .

transuranic elements :

عناصری که عدد اتمی شان بیش از اورانیم باشد . برای اطلاع بیشتر به جدول صفحات آخرهمین فرهنگ مراجعه شود .

transverse :

متقاطع ، اریب ، مورب .

transverse waves :

امواج متقاطع ، امواج مورب .

trap :

زانوئی دفع بو ، که درلوله فاضل‌آب دستشوئی یا مستراح قرار دارد ،

trapesium :

ذوذنقه .

trepan, trephine :

(۱) بـرش یك قطعه از استخوانه دایره‌ای شکل جمجمه بمنظورحذف فشار وارده بر روی مغز ، یا انجام عمل جراحی ناحیه یی ازمغز .
(۲) آلت جراحی برش مزبور .

tri :

سه ، ۳ ، پیشوندی چون درکلمه *triangle* مثلث. (در شیمی)۳ اتمی سه تایی .

triad :

گروهی از سه‌تایی ها .

trial pit :

حفره‌کاوش ، حفره تجسسات علمی (در زمین‌شناسی)که بمنظور تحقیق درطبیعت موادطبقات‌زیرین‌وضخامت طبقات مزبور حفر میکنند .

triangulation :

تقسیم یك منطقه بقطعات سه‌گوش‌که بعداً از طریق اندازه‌گیری قواعد وزوایای‌آنها، طول اضلاع آنها را پیداکنند .

Triassic period :

دوره تریاسیك ، که مقارنست‌باظهور سطح‌کره خاك‌وپیدایش‌حیات.قدمت آن شاید به ۱۸۵ ـ میلیون سال‌قبل رسیده و تـا ۵۰ میلیون سال ادامه داشته . فسیل‌های موجود درصخره های این دوره نشان دهنده پیدایش گیاه (اکثراً کاج وخانواده آن) و جانـوران عظیم خونسرد (سوسمار سانان) همچنین ظهور حشرات‌اولیه میباشد .

trib :

مالش ، چون در ترکیب ، *tribo-electricity* الکتریسته‌مالشی *tribo-luminescence* نوریاروشنائی مالشی،که ازمالش‌دادن‌اشیائی‌چون دوحبه قنددرتاریکی بوجود میآید.

tribometer :

مالش‌سنج،اصطکاك‌سنج،آلت‌مخصوص سنجش مالش دوشیئی بیکدیگر.

triceps :

عضله سه‌سر،که در پشت‌بـازو قرار داشته و بـاعـث راست شدن آن میگردد .

trichiniasis, trichinosis:

ابتلای‌بکرم‌خوك،آلودگی‌به‌تریشین. کرم مزبور موئین بوده و از راه تغذیه‌گوشت خوك وارد بدن انسان میگردد. این کرم‌پس‌ازورود به‌بدن بدرون عضلات راه میابد ودرآنجا در پوشش مخصوصی جـایگزین میگردد .

tricuspid :
دریچه سه‌لختی، دریچه‌تریکوسپید، کــه بین دهلیز و بطن راست قلب قرار دارد .

triforium :
راهروی اطراف یك‌کلیساکـه در بالای پنجره‌های اصلی‌قرار گرفته .

trigeminal nerve :
عصب سه‌قلو ، که پوست‌صورت‌وزبان و دندانها را عصب میدهد .

trigger :
ماشه تفنگ .

trigliph :
سنگ نبشته‌یی که شیارهای حك‌شده برروی آن‌سه‌تایی‌باشند .

trigonal :
سه‌گوش ، دارای سه‌مقطع .

trigonometry :
مثلثات .

trihydrol :
یك‌مولکول که‌ازسه‌ملکول آب‌تشکیل شده باشد H_6O_3 .

trilobite :
یك‌موجود پوشش‌دار (پوشش‌آن از جنس صدف بوده) که فسیل آن در صخره‌های دوره پالائوزوئیك دیده شده .

time a boat :
متعادل و طراز کردن قایق یا کشتی برروی‌آب‌بوسیله قراردادن‌وزنه‌در نقاط مخصوصی از آن .

trimerous :
آراینده ، آرایشی ، چون وضعیت قرار گرفتن گلها (مانند گلهائی از خانواده سوسن و زنبق) بر روی شاخه .

tri-nitro-toluene :
ترکیبات‌متبلورزردرنگی که بواسطه دارا بودن قابلیت انفجارشدید، در گلوله توپ و پوکه فشنگ بکار میرود .

triode :
لامپ‌رادیو که دارای‌سه‌بخش‌بترتیب زیرمیباشد.(۱)یك‌کاتد که‌الکترونها را بخارج‌میفرستد(۲)یك‌شبکه‌سیمی (۳) یك‌آنود (صفحه مثبت) .اندك تغییری در ولتاژ الکتریکی شبکه کنترول،تأثیرعظیمی برروی‌جریان الکترونها بسمت آنود و نتیجتاً بر روی جریان موجود در مدار آن خواهد داشت .

trip-hammer :
یك‌چکش مکانیکی که ضربات‌مکرر وسریع برروی‌فلز وارد میآورد.

triphenylmethane dyes:
مولکولهای گروه بیشماری‌ازرنگها که دارای اتمهای تری‌فنیل متـان میباشند .

triple bond :
سه‌تائی ، ترکیبات سه‌تائی .

triple expansion engine:
موتور بخـاری سه مرحله‌یی ،که بخار موجود درآن ابتدا درسیلندر فشارزیاد، و درمرحله دوم‌درسیلندر فشار متوسط و در مرحله سوم کـه آخرین‌مرحله میباشد ، در سیلندر فشارکم ، منبسط میگردد .

triplex :
سه‌لا، چون‌درترکیب *triplex glass*، نام تجارتی شیشه سه‌لا . مانندشیشه در جلوی اتومبیل .

trismus :
اسپـاسم عضلات ، انقباض عضلات آرواره ،کلیدشدن دندانها .

tritium :
تریتیوم، سومین‌ایزوتوپ‌هیدروژن.

triturate :
سائیدن ، نرم‌کردن .

trivalent :
سه‌ظرفیتی . (در شیمی) .

trocar :
تروکار، میله‌نوك‌تیزی که‌درجراحی بمنظور خارج‌کردن مایع‌ازبدن‌بکار میرود .

troch :
دیسك ، صفحه‌گرد ومسطح ، چون درتـرکیب *trochos* ، قرص ، هر دارویی که بشکل قرص باشد .

trochanter :
برجستگی‌های‌دوگانه‌استخوان‌ران.

trochlea :
قرقره ، استخوان قرقره‌ای بازو ، استخوانی که مانند قرقره‌ای عمل- کند .

troph :
غذا ، غذا دادن ، چون درترکیب *hypertrophy* بزرگ شدگی غیر طبیعی قسمتی از بدن‌که احتیاج به تغذیه بیشتری دارد .

tropic :
پیچش ، مدار ، چون در ترکیب ، *laevotropic* پیچش نور استقطاب شده بسمت‌چپ .

tropopause :
هرگاه‌کسی بسمت بالا صعود کرده و از زمین‌دورشود. بنقطه‌ای‌خواهد رسیدکه تنزل حرارت را احساس

tricuspid :

دریچه سه‌لختی، دریچه‌تریکوسپید، کـــه بین دهلیز و بطن راست قلب قرار دارد .

triforium :

راهروی اطراف یك کلیسـا کـه در بالای پنجره‌های اصلی‌قرار گرفته .

trigeminal nerve :

عصب سه‌قلو ، که پوست‌صورت‌وزبان و دندانها را عصب میدهد .

trigger :

ماشه تفنگ .

trigliph :

سنگ نبشته‌یی که شیارهای حك‌شده برروی‌آن‌سه‌تایی‌باشند .

trigonal :

سه گوش ، دارای سه‌مقطع .

trigonometry :

مثلثات .

trihydrol :

يك‌مولکول که‌ازسه‌ملکول‌آب‌تشکیل شده باشد H_6O_3 .

trilobite :

يك‌موجود پوشش‌دار (پوشش‌آن از جنس صدف بوده) که فسیل آن در صخره‌های دوره پالائوزوئیك دیده شده .

time a boat :

متعادل و طراز کردن قایق یاکشتی برروی‌آب‌بوسیله قراردادن‌وزنه‌در نقاط مخصوصی از آن .

trimerous :

آراینده ، آرایشی ، چون وضعیت قرار گرفتن گلها (مانند گلهائی از خانواده سوسن و زنبق) بر روی شاخه .

tri-nitro-toluene :

ترکیبات‌متبلورزردرنگی که بواسطه دارا بودن قابلیت انفجارشدید، در گلوله توپ و پوکه فشنگ بکار میرود .

triode :

لامپ‌رادیو که دارای‌سه‌بخش‌بترتیب زیرمیباشد.(۱)يك‌کاتد که‌الکترونها را بخارج‌میفرستد(۲)يك‌شبکه‌سیمی (۳) يك‌آنود (صفحه مثبت) .اندك تغییری در ولتاژ الکتریکی شبکه کنترول،تأثیرعظیمی برروی‌جریان الکترونها بسمت آنود و نتیجتاً بر روی جریان موجود در مدار آن خواهد داشت .

trip-hammer :

يك‌چکش مکانیکی که ضربات‌مکرر وسریع‌برروی‌فلز وارد میاورد.

triphenylmethane dyes:
مولکولهای گروه بیشماری‌از رنگها که دارای اتمهای تری‌فنیل متان میباشند .

triple bond :
سه‌تائی ، ترکیبات سه‌تائی .

triple expansion engine:
موتور بخاری سه مرحله‌یی ، که بخار موجود درآن ابتدا درسیلندر فشارزیاد، و درمرحله دوم‌درسیلندر فشار متوسط و در مرحله سوم که آخرین‌مرحله میباشد ، در سیلندر فشارکم ، منبسط میگردد .

triplex :
سه‌لا، چون‌درترکیب *triplex glass*، نام تجارتی شیشه سه‌لا . مانندشیشه در جلوی اتومبیل .

trismus :
اسپاسم عضلات ، انقباض عضلات آرواره ، کلیدشدن دندانها .

tritium :
تریتیوم، سومین‌ایزوتوپ‌هیدروژن.

triturate :
ساییدن ، نرم‌کردن .

trivalent :
سه‌ظرفیتی . (در شیمی) .

trocar :
تروکار، میله‌نوك‌تیزی که‌درجراحی بمنظور خارج کردن مایع‌ازبدن‌بکار میرود .

troch :
دیسك ، صفحه گرد ومسطح ، چون درترکیب *trochos* قرص ، هر دارویی که بشکل قرص باشد .

trochanter :
برجستگی‌های‌دوگانه‌استخوان‌ران.

trochlea :
قرقره ، استخوان قرقره‌ای بازو ، استخوانی که مانند قرقره‌ای عمل ـ کند .

troph :
غذا ، غذا دادن ، چون درترکیب *hypertrophy* بزرگ شدگی غیر طبیعی قسمتی از بدن که احتیاج به تغذیه بیشتری دارد .

tropic :
پیچش ، مدار ، چون در ترکیب ، *laevotropic* پیچش نور استقطاب شده بسمت‌چپ .

tropopause :
هرگاه‌کسی بسمت بالا صعود کرده و از زمین‌دورشود. بنقطه‌ای‌خواهد رسید که تنزل حرارت را احساس

خواهد کرد این تنزل حرارت تادرجه معینی ادامه خواهد یافت تاجائیکه دیگر تغییری درآن حاصل نگشته و ثابت بماند .

troposphere :
نزدیکترین قشر آتمسفر بزمین که درآن، هوا، نسبت بارتفاعات، بطور محسوسی تنزل مییابد .

trowel :
ماله ، بیلچه .

plasterer's trowel :
ماله گچکاری .

gardener's trowel :
بیلچه باغبانی . که خمیده بوده و با آن حفره های کوچك نهال راحفر میکنند .

truncated :
بی‌سر ، سر بریده .

trunnion :
میله های کوتاه و برآمده روی لوله توپ یا تلسکوپ های بزرگ که از آنها بمنزله دستگیره ای برای بالا و پائین بردن لوله بروی اکسل ، استفاده میکنند .

truss :
اسکلت نگاهدارنده سقف یا پل . خرپای شیروانی.

trypanosomes :
تیره ای ازتك یاخته های انگل که بدن آنها بلند بوده و غشائی سراسر بدن آنهارا پوشانیده است . انگل هـای مزبور عامـل بیماری خواب میباشند .

tryparsamide :
داروئی که محتوی آرسینك بوده ودر درمان بیماری تریپانوزومیاز (بیماری خواب) مصرف میشود .

try-plane :
یك رنده نجاری ۲۲ اینچی .

trypsin :
تریپسین، یك آنزیم گوارنده پروتئین که درشیره لوزالمعده وجودداشته و انواع خالص آن برای سیال کردن لخته خون بکارمیرود. درچشم‌پزشکی نیز برای تسهیل آب مرواریدمصرف میگردد .

tryptophan :
یك اسیدآمینه اصلی .

tsetse fly :
مگس تسه‌تسه ، کـه عـامل بیماری خواب میباشد .

tuber :
ساقه وسیع زیر زمینی ، چون تکمه سیب‌زمینی .

tubercle :
(۱) تکمه ، دکمه ، گره، برآمدگی روی گیاه ، (۲) ضایعه مخصوص باسیل‌سل.

tuberculosis :
سل ، تب لازم ، بیماری ریوی که عامل آن باسیل کخ بوده و ممکن است بنقاط دیگر بدن سرایت کند.

tuberosity :
رش‌به ، *tuber* .

tufa :
سنگ شبه‌اسفنج که از کربنات کلسیم (فوران آبهای معدنی) تشکیل‌یافته.

tularaemia :
بیماری عفونی شبیه طاعون که ناقل آن‌موش، خرگوش و گاهی‌هم‌انسان میباشد .

tum :
تورم ، چون‌درترکیب *tumefaction* متورم شدن .

tumbler switch :
کلید معمولی‌برق‌منازل.

tumour, tumor :
تومر ، برآمدگی، ورم، آماس.

tundras :
زمین‌های‌مسطح‌قطب‌شمال که‌قشرهای زیرین‌آن‌همواره منجمدمیباشد.

tuned circuit :
مدار موافق ، تشکیل شده است از یك کویل و یك‌فیوز که یك‌مدارساده را جهت فرکانس‌های معینی بوجود آورده یا بمنزله مقاومت نیرومندی درمقابل فرکانس‌های مناسب خود محسوب میگردند.

tung oil :
روغن نباتی زرد رنگی که خاصیت خشك‌شوندگی‌سریعی‌داشته‌و بمصرف رنگسازی‌میرسد .

tungsten :
تانگستن ، فلز بسیار سخت و مقاوم حرارت که داخل‌لامپ‌های‌روشنائی بکار میرود .

tunic, tunica :
پوشش ، غشاء پوشاننده یك عضو یا اندام .

tuning fork :
دیاپازون، دو شاخه فلزی که چون برآن‌ضربه‌ای واردآورند، بارتعاش درآمده و یك صدای خالص از آن بگوش میرسد .

turbinal :
حلزونی ، شکل مارپیچ ، چون در واژه *turbinal bones* ، کرنه ، شاخك‌های بینی که هوا را قبل از

ورود به‌ریه ، گرم میکنند .

turbine :

توربین ، نوعی چرخ پره‌دار کـه بوسیله‌ریزش آب برروی‌پره‌های‌آن، بگردش درآمده و با ترتیب عوامل خـاصی تولید الکتریسته‌میکند. نوع دیگر این دستگاه بوسیله بخار کار می کند .

turbulent flow :

جریان متلاطم‌آب‌یاهوا ، که بعوض سیرخط‌مستقیم وآرام ، بچپ‌وراست و دایره‌وار حرکت‌کرده و گاهی‌هم عقب میزنند .

turgescent :

متورم ، تورم‌آبکی.

turned sorts :

وارونه‌کردن تابلو ، (در نقاشی) بمنظور رفع‌و اصلاح اشتباهات‌علائم وحروف .

turpentine :

تربانتین ، $C_{10}H_{16}$ روغنی کـه بمنظورترقیق،دررنگ‌داخل کرده و قلم‌موی‌نقاشی‌رانیزباآن تمیزمیکنند.

turquoise :

فیروزه .

turret :

مناره کوچك ، برج کوچك .

turret lathe :

استوانه کوچکی برروی ماشین‌تراش که چندین تیغه مختلف‌تراش روی آن نصب شده و هنگام کار میتوان هریك‌ازآنها بنوبت‌مورداستفاده‌قرارداد.

tussore :

ابریشم نوعی‌کرم ابریشم وحشی.

tuyere :

لوله مسینی‌که ازمیان‌آن‌هوای‌گرم را بداخل‌کوره ذوب سنگ آهن ، میفرستند .

twelfth :

یکدوازدهم، واحداندازه‌گیری‌کارساعت که عبارتست از۱۸۸/۰ میلیمتر یا $\frac{۱}{۱۲}$ لینح .

twill :

نوعی پارچه یا بافت‌اریب‌شکل.

twist drill :

مته دوار .

two-stroke engine :

موتور دو زمانه .

two-way switch :

سویچ دوطرفه ، سویچ‌مضاعف .

tympanum :

گوش‌میانی ، صماغ.

که ساختمان حروف چاپی را تشکیل میدهد .

typhoid fever :

حصبه ، تب حصبه ، بیماری عفونی که از راه غذا ، شیر و آب آلوده سرایت میکند و علائم آن تب، پریدگی رنگ و تورم امعاء و احشاء میباشد.

typhoid state :

دوران حصبه، که باضعف مفرط جسمی، خواب آلودگی ، و اغلب ضعف صدا همراه است .

typhus :

تیفوس ، بیماری حاده عفونی که با تب شدید ، لکه‌های سیاه پوستی، بیهوشی، کابوس و سردرد شدید همراه است.

tyrosine :

اسیدآمینه موجود در پنیر و حبوبات که رنگ مو و پوست را در بدن میسازد .

tyndall effect :

تأثیر تیندال ، هرپرتو نور از میان جسمی، مانند هوا، عبور کند، ذرات ریز تشکیل دهنده آن در جهات مختلف منتشر شده و بخوبی دیده میشوند. درصورتیکه ذرات مزبور فوق‌العاده ریز باشند نور آبی رنگ (نوری که دارای طول موج کوتاه می‌باشد) بیشتر منتشر میگردد . لیکن انتشار نور قرمز (نوری که دارای طول موج بلند میباشد) کمتر میشود ، بهمین مناسبت است که دود معمولا برنگ آبی بنظر میرسد. و هرآینه یك پرتو نور را ازمیان دود عبور دهیم ، رنگ آن قرمز بنظر خواهد رسید. آبی رنگ بودن آسمان و قرمز وزرد بودن آفتاب بهنگام غروب ، نیز بهمین نحو بیان گردیده (تیندال ــ دانشمند انگلیسی ۱۸۲۰-۱۸۹۳) .

type metal :

آلیاژ سرب ، آنتیمونی و قلع ،

U

U :

علامت شیمیائی اورانیم .

ul :

پیشوندکلمه مربوط بەغشاء پوششی آرواره داخلی دهـان . چون در ترکیب *ulitis* التهاب لثەها .

ulcer :

اولسر، زخم‌معده . زخم‌سرباز در ناحیه‌یی ازبدن .

ulna :

زنداسفل، زندپائینی، استخوان‌داخلی ساعد کـه از مچ تـا آرنج ادامه دارد .

ultimate tensile stress :

کشش نهائی یك قطعه‌فلزمورد آزمایش .

ultra :

ماوراء ، مافوق ، چون‌در ترکیب، *ultra violet rays* اشعـه فـوق بنفش .

ultramarine :

لاجورد اصل.

ultra-microscope :

میکروسکوپ فوق‌العـاده قوی‌کـه بوسیله‌آن ذرات بسیار ریز موجود درآب را میتوان دید .

ultrasonics :

مافوق صوت ، علمی کـه دوبـاره فرکانس‌های‌نوساناتی مافوق‌فرکانس‌های نوسانات صوتی ، گفتگو میکند.

ultra-violet light :
نور ماوراء بنفش ، که چشم ازدیدن آن عاجز بوده ، لیکن روی صفحات عکاسی و بدن انسان اثر میگذارد . بدین معنی که رنگ پوست را قهوه‌ای کرده و مقاومت بدن را در مقابل بیماریها زیاد میکند .

umbel :
آرایش چتری ، گل چتری .

umbelliferae :
چتری سانان، خانواده گلهای چتری شکل ، چون کلم ، هویج فرنگی ، کرفس و مانند آنها .

umber :
گلی شبیه گل اخری که برنگ میزنند، و ترکیبات آن عبارتست از : اکسیدهای آهن و منگنز.

umbilicus :
ناف .

umbra :
سایه ، ظل ، سایه زمین بر روی ماه .

unconformity :
عدم تطابق ، اختلاف دوره دوطبقه صخره برروی یکدیگر .

under-carriage :
چرخهای هواپیما .

underclay :
قشرهای خاك واقع در زیر طبقات ذغال سنگ .

underpinning :
تعمیر و تقویت زیر بنا ، بدون دست کاری قسمتهای فوقانی آن .

undershot wheel :
نوعی توربین بخاری ، که بخار بسمت زیر آن میوزد و آنرا بگردش درمیآورد.

under way :
حرکت کشتی بسمت جلو.

under weigh :
لنگر گرفتن و عازم حرکت شدن کشتی .

undine :
قطره‌چکان ، چشم‌شویه .

undulant fever :
تب مالت .

ungual :
مربوط به انگشتان دست .

unguentum :
پماد ، مرهم .

Ungulata :
سم‌داران ، جانوران سم‌دار چون، اسب ، الاغ، گاو وآهو .

unicellular :

تك‌سلولی ، موجود تك‌یاخته‌ای .

unified field theory :

نظریه متحد ، که جاذبه، الکتریسته و مغناطیس را یکجا بیان‌میکند .

uniflow engine :

یك‌موتور بخاری ، که بخار را از هر دو سیلندر گرفته و بدون تغییر جهت‌آن ، آنرا از میان‌یك‌سوپاپ بخارج میفرستد .

unilateral :

یك‌طرف ، یکطرفه ، یکجانبه .

unimagnetic pole :

اتحاد قطب مگنت ، بدین‌معنی‌که هرگاه قطب یك‌آهنربای بسیارقوی را در فاصله یك سانتیمتری قطب آهن‌ربائی باهمان‌قدرت، دریك‌خلاء قرار دهیم نیروی بین آندو یکی میشوند

universal joint :

چهار شاخه‌کاردان در اتوموبیل ، که در انتهای شفت‌گردنده رابط جعبه‌دنده و دیفرانسیال‌قرار گرفته است .

Universe :

کهکشان .

unsatisfied bond,
unsatisfied valency :

پیوندیا والانس‌ناقص . نیروی‌پیوند یك اتم درجائی‌که چیزی برای پیوند بآن وجود نداشته باشد .

unsaturated :

سیرنشده ، اشباع‌نشده .

upcast :

هواکش معدن .

upper :

رویه‌کفش ، ساقه چکمه یاپوتین .

upsetting :

ضخیم‌ترکردن‌یك اهرم فلزی وسیله چکش‌کاری دو سر آن ، هنگامیکه فلز گرم میباشد .

uraemia :

ایجاد اوره درخون ، که ناشی از نارسائی کلیه‌ها میباشد .

uranium

اورانیم ، فلز رادیو اکتیو بوزن اتمی ۲۳۸ . این بزرگترین رقمی است در عناصر شیمیائی موجود در طبیعت .

urea :

ماده‌ای در ادرار که سرشاراز ازت بوده و طی‌آخرین مرحله شکستن پروتئین‌ها ، دربدن ساخته میشود.

urea-formaldehyde -plastic :

پلاستیك فرمالدهایداوره، که بیرنگ بوده و قابلیت رنگ‌پذیری آن زیاد است . جسم مزبور را بمصرف تهیه مواد پلاستیکی، رنگ ، چسب چوب وکاغذ میرسانند .

ureter :

میزنای ، لوله اتصال کلیه‌ها بمثانه که ادرار را بآن میرسانند .

urethra :

میزراه ، پیشابرا ، لوله عبورادرار از مثانه به‌خارج .

uric acid :

اسید اوریك ، ترکیب سفیدمتبلوری که بآسانی حل نشده وبصورت رسوبات زردرنگ در ادرار دفع‌شده وساکن وجود دارد .

urine :

شاش ، پیشاب ، ادرار .

uro :

مربوط به‌ادرار ، چون‌در ترکیب، *urogenital diseases* بیماری‌های دستگاه تناسلی .

urotropin :

هکسامتیلین ـ تترامین . مواد پلاستیك سازی و لاستیك خشك کنی، که بعنوان دارو برای تسهیل ادرار نیز تجویز میگردد .

urticaria :

کهیر ، عارضه آلرژیك پوستی که بصورت بثورات صورتی رنگ وهمراه با خارش است .

usnic acid:

اسید اوسنیك ، که از گلسنگ تهیه میشود و روی باکتریهای مخصوصی (مانند باسیل کخ) اثر درمانی دارد .

uterus :

زهدان ، رحم، بچه‌دان. تخمك از طریق لوله‌های رحمی واردبچه‌دان شده و در آنجا تبدیل به جنین میگردد و تا موقع زایمان‌و رسیدن کامل ، درهمانجا باقی‌میماند .

uvula :

زبان‌کوچك ، زایده کوچکی در انتهای دهان (درحلق) که به‌بلع‌غذا کمك می کند .

V

V :

علامت شیمیائی وانادیوم .

V.H.F. :

اختصارسه کلمه *very high frequencies* فرکانس‌های ۳۰۰–۳۰ مگـاسیکل در ثانیه .

V.P.N. :

رش به : *vicker* .

vaccine :

واکسن ، باکتریهای ضعیف شده که بمنظور پیشگیری برخی بیماریهای واگیردارچون آبله ، دیفتری، فلج وماننداینها ، بشخص تزریق میکنند.

vacuole :

واکول ،حفره ، حباب.

vacuum :

خلاء ، محفظه بدون‌هوا یا گاز.

vacuum drying :

روشی ازخشك کردن بوسیله ایجاد خلاء. بدین معنی که فشار هوارا از اطراف جسم مورد نظر بوسیله‌ای دور میکنند .

vacuum furnace :

کوره‌خلاء، تخلیه هوای کوره بوسیله تلمبه ، و ذوب فلزاتی‌چون‌تیتانیوم وپولاد بسیارمرغوب،درآن.

vagina :

مهبل ، مجرای‌فرج.

vagus nerve :

عصبی که ازقسمت پائین مغز شروع

variable :
قابل تبدیل ، تغییریافتنی، بی‌ثبات، ناپایدار .

variable condenser :
فیوزقابل تبدیل .

variables :
مقادیر تغییر یافتنی ، چون سرعت سقوط یك‌جسم و حجم یك گاز تحت کمپرس .

variable star :
ستاره بی‌ثبات ، که درخشندگی آن متغیر میباشد .

variance :
مجذور انحراف استاندارد ، مغایرت .

variant :
مغایر، مختلف، گوناگون، چون گیاه یاحیوانی که اندك تفاوتی با گیاه یا حیوان معمولی داشته باشد .

variation :
زاویه انحراف ، اختلاف بین شمال مغناطیسی و شمال حقیقی .

variation of latitude :
انحراف عرض جغرافیایی .

varicella :
آبله مرغان .

شده و به گلو ، ریتین ، قلب وشکم میرود . وظیفه عصب مزبور ، تنظیم ضربان نبض و حرکات تنفس میباشد.

valence :
والانس، ظرفیت (درشیمی).

valine :
یك اسید آمینه اصلی .

valve :
سوپاپ ، شیر ، آلتی که عبور مایع یا گاز را ازیك طرف ممکن ساخته و ازباز گشت آنها جلوگیری میکند.
radio valve لامپ رادیو .

vanadium :
سخت‌ترین عنصر فلزی که آلیاژ پولاد محکمی را تشکیل داده و بآسانی شکل پذیر میباشد .

Van der Graaff-generator :
ژنراتور واندرگراف، نوعی دستگاه مولد بسیارقوی که تا ۵ میلیون ولت الکتریسته تولیدمیکند .

Van der Waals forces:
نیروهای واندروالز ، نیروهای ضعیفی که مولکولها را متشکل میسازد .

vapour :
بخار ، هر گازی که بتوان آنرا تحت فشار ، تبدیل بمایع نمود .

V

V :

علامت شیمیائی وانادیوم .

V.H.F. :

اختصار سه کلمه *very high frequencies*
فرکانس‌های ۳۰۰ـ۳۰ مگاسیکل
در ثانیه .

V.P.N. :

رش.به : *vicker* .

vaccine :

واکسن ، باکتریهای ضعیف شده که
بمنظور پیشگیری برخی بیماریهای
واگیردارچون آبله ، دیفتری، فلج
ومانندآنها ، بشخص تزریق میکنند.

vacuole :

واکول ،حفره ، حباب.

vacuum :

خلاء ، محفظه بدون هوا یا گاز.

vacuum drying :

روشی ازخشك کردن بوسیله ایجاد
خلاء. بدین معنی که فشار هوارا از
اطراف جسم مورد نظر بوسیله‌ای
دور میکنند .

vacuum furnace :

کوره خلاء، تخلیه هوای کوره بوسیله
تلمبه ، و ذوب فلزاتی چون تیتانیوم
وپولاد بسیارمرغوب،درآن.

vagina :

مهبل ، مجرای فرج.

vagus nerve :

عصبی که ازقسمت پائین مغز شروع

variable :
قابل تبدیل ، تغییریافتنی، بی‌ثبات، ناپایدار .

variable condenser :
فیوزقابل تبدیل .

variables :
مقادیر تغییر یافتنی ، چون سرعت سقوط یك‌جسم و حجم یك گاز تحت کمپرس .

variable star :
ستاره بی‌ثبات ، که درخشندگی‌آن متغیر میباشد .

variance :
مجـذور انحراف استـانـدارد ، مغایرت .

variant :
مغایر،مختلف،گوناگون،چون گیاه یاحیوانی‌که اندك تفاوتی باگیاه یا حیوان معمولی داشته باشد .

variation :
زاویه انحراف ، اختلاف‌بین شمال مغناطیسی و شمال‌حقیقی .

variation of latitude :
انحراف عرض جغرافیایی .

varicella :
آبله مرغان .

شده و به‌گلو ، ریتین ، قلب وشکم میرود . وظیفه عصب مزبور ، تنظیم ضربان‌نبض و حرکات‌تنفس میباشد.

valence :
والانس، ظرفیت (درشیمی).

valine :
یك‌اسیدآمینه اصلی .

valve :
سوپاپ ، شیر . آلتی‌که عبور مایع یاگاز را ازیك‌طرف ممکن‌ساخته‌و ازبازگشت‌آنها جلوگیری میکند.
radio valve لامپ رادیو .

vanadium :
سخت‌ترین‌عنصرفلزی‌که آلیاژپولاد محکمی را تشکیل داده و باسـانی شکل‌پذیرمیباشد .

Van der Graaff-generator :
ژنراتور واندر گراف، نوعی‌دستگاه مولد بسیارقوی‌که تا ۵ میلیون‌ولت الکتریسته تولیدمیکند .

Van der Waals forces:
نیروهای واندروالز، نیروهای‌ضعیفی که مولکول‌ها را متشکل‌میسازد .

vapour :
بخار ، هرگازی‌کـه بتوان آنـرا تحت فشار ،تبدیل‌بمایع‌نمود .

varicocele :

واریس ورید بیضه‌ها .

varicose veins :

واریس‌پا ، اتساع وریدهای پا .

variegated :

رنگارنگ ، رنگهای گوناگون.

variety :

گوناگون ، متنوع ، جور ، قسم ، رقم .

varnish :

روغن جلا ، ورنی ، لعاب، جلا ، برق .

Varve analysis:

تحقیقات علمی درباره طبقات شن و خاك رسوبی سالیانه ناشی ازیخ‌های مذاب درته‌دریاچه‌های اسکاندیناوی. از روی این آثار ، دانشمندان تغییرات جوی تا ۸۰۰۰ سال‌قبل از میلاد را تخمین‌میزنند.

vas :

رگ ، عروق .

vascular :

عروقی ، مربوط به عروق سراسر بدن .

vaso :

مربوط به‌ورید ورگ‌ها.

vasoconstrictor رگ‌بند ، منقبض کننده عروق . عصب یا هر ماده‌ای که باعث انقباض‌عروق گردد .

vasopressor :

ماده‌ای که باعث افزایش خون میگردد .

vat dyes:

دیوکسیده و محلول‌شدن رنگ . که چون مجدداً اکسیده گردد رنگ اولیه‌خود را نیز بدست‌خواهدآورد.

vector :

(۱) خط حامل ، بردار.(۲)ناقل، هرعامل بیماریزا .

veering :

تغییر جهت (باد).

vegetation :

گیاه ، رستنی . کلیه گیاهان و روئیدنی‌های یك منطقه .

veins :

رگ ، ورید، عروق. *pulmonary vein*
رگی‌که خون اکسیژن‌دار را از ریه بقلب برمیگرداند.

velocity :

سرعت ، شتاب .

velocity of escape :

شتاب‌گریز . حداقل سرعت لازمه يك‌جرم درحال‌گریز ازیك‌سیاره . سرعت گریز هرجرم از زمین۷میل

درثانیه میباشد و هرگاه گلوله‌یی با این سرعت رها شود، دیگر بر نخواهد گشت .

velocity of light :

سرعت نور ، که عبارتست از ۳۰۰۰۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه .

velocity ratio :

نسبت سرعت ، یك قرقره یا اهرم . سرعت حرکت یك طناب در حال کشش - ÷ - سرعت حرکت مقدار باری که قرقره آن طناب در حال بلند کردن است .

velour :

مخمل کلاهی .

velvet :

مخمل .

velveteen :

پارچه پنبه‌ای مخمل نما . مخمل نخ وابریشم .

vena cava :

ورید جوف . دو ورید بزرگ که خون را در دهلیز راست قلب تخلیه میکنند .

venation :

ترتیب قرار گرفتن رگها در یك برگ یا بال حشره .

veneer :

روکش ، چوب بسیار نازکی که روی چوب زخیم‌تر می‌چسبانند .

venereal diseases :

بیماری‌های عفونی مقاربتی ، چون سیفلیس ، سوزاك و شانکر .

venesection :

فصد ، رگ‌زدن ، خونگیری .

venetian blind :

پنجره کرکره‌ای متحرك .

venom :

زهر ، سم‌مار ، رطیل ، عقرب .

venous :

وریدی ، سیاه‌رگی .

vent :

هواکش ، مخرج ، منفذ ، سوراخ . (بخصوص مخرج مقعد) .

ventilator :

تهویه .

ventral :

شکم انسان . قسمت زیرین بدن حیوان .

ventricle :

بطن ، شکمچه ، بطن قلب ، بطن مغزی .

Venturi tube:

لوله ونتوری ، که اصل برنولی

vermilion :

شنگرف‌قرمز ، سولفیدقرمزجیوه ، که بجای‌رنگ، روی‌وسائل حمل‌و نقل پستی بکار میرود .

vernal :

مربوط به‌بهار، بهاره . اعتدال‌بهار. *vernal equinox* زمانی از بهار که شب و روز برابر میشود وآن‌مقارن است‌با ۲۱ ماه مارس .

verreuil process :

روش مخصوصی‌از ساختن‌جواهرات بدلی ، بوسیله ذوب‌آلومینا(اکسید آلومینیوم)درشعله مخلوط‌هیدروژن۔ اکسیژن .

vernier :

ورنیه ، خط‌کش مهندسی که کسور کمتراز‌واحد رامحاسبه میکند.

Veronal:

ورونال ، نام تجارتی یك داروی خواب‌آور .

verruca :

زگیل .

version :

چرخش ، تغییر جهت دادن جنین بطوریکه‌سرآن درپائین‌قرارگرفته و زایمان بطور طبیعی انجام‌گیرد.

(درهر نقطه‌ای‌ازلوله که‌سرعت‌جریان مایع افزایش‌یابد ،از فشارآن‌کاسته خواهدشد)رانمایش میدهد .

venturi meter :

آلت سنجش جریان‌گاز یا مایع ، بوسیله اندازه‌گیری‌کاهش فشارناشی ازآن‌جریان .

verd :

سبز ، سبزرنگ.چون در ترکیب، *verdigris* شکلی از کربنات سبز رنگ مس‌که بر روی‌لوله‌های‌مسین واقع در مجاورت هوا ، مشاهده میگردد .

verges :

لبه‌های برجسته یك سقف شیب‌دار واقع در انتهای‌ساختمان. کناره‌های چمنی جاده .

vermi :

کرم ، چون درترکیب، *vermicide* داروی ضد کرم ، کرم کش .

vermiform کرمی‌شکل، کرم‌مانند.

vermiculite :

نوعی‌میکا که در مجاورت حرارت ، باد میکند. این ماده را بمنظور جلوگیری از نفوذ صوت ، همچنین محافظت جسمی ازآتش ، بکار میبرند .

vertebra :
مهره ، فقره ، هر یك از سی و سه استخوان کوچك ستون فقرات .

vertex :
تارك ، نوك‌سر ، رأس .

vertical :
عمودی .

vertigo :
سرگیجه ، گیج‌رفتن سر .

vesicant :
تاول‌زا ، هرچیز که ایجاد تاول کند .

vestibule :
دهلیز ، دهلیز گوش داخلی .

vestigial structure :
بقایای یك‌اندام گیاهی. باقیمانده عضوی از بدن که در ابتدا وجود داشته و کم و بیش از بین‌رفته‌باشد.

veterinary surgeon :
دامپزشك ، بیطار

viable :
قابل‌زیست ، زنده ماندنی .

vibrios :
تیره‌ای از باکتریهای متحرك که بشکل میله‌های خمیده هستند .

vice, vise :
گیره‌کارگاهی .

Vickers hardness test:
آزمایش‌چکالی منسوب به «ویکر». یك‌قطعه الماس چهار گوش نوك‌دار را زیر فشار معینی قرار میدهند ، و مقدار سختی آنرا از اثری که برروی‌مواد مخصوص نهاده‌است، اندازه میگیرند .

video :
مربوط به فرستادن عکس‌های تلویزیونی ، *video frequency* تعداد سیکل‌هایی که در تلویزیون بکار میرود . (تعداد تقریبی آنها ۲ میلیون میباشد) .

vignetting :
زایل شدن تدریجی رنگ عکس که معمولاً از اطراف آن شروع‌میشود .

villose :
پرز ، پوشیده ازمو، یا کرك.

vincent.s angina :
آنژین وینسنت . التهاب حلق که اغلب براثرکمبود ویتامین B عارض میگردد .

vinculum :
وینکولوم ، خط افقی که بالای چند جمله جبری‌میکشند و عمل‌پرانتزرا انجام میدهد .

vinum :

نام قدیمی شراب . محلول رقیق داروئی .

vinyl acetate plastic :

نوعی پلاستیك كه از اسیتات وینیل، $CH_3 \cdot COOCH:CH_2$ میسازند. پلاستیك مزبور بمصرف تهیه رنگ و چسباندن ورقه‌های چوب بیکدیگر، میرسد .

virilism :

مردصفتی در زن . پیدایش خصایص جسمانی و روحی مردانه ، در زن .

virtual :

نظری ، غیرحقیقی ، مجازی. چون در واژه *virtual image* تصویر مجازی درمبحث آئینه‌ها (درفیزیك).

virulent disease :

بیماری که با شدت وسرعت هرچه تمامتر بدن را مورد حمله قرار دهد .

virus :

ویروس، باکتری بسیار ریز بیماریزا، که قادر است ازصافی (فیلتر) عبور کند .

Viscid :

چسبنده ، غلیظ .

viscera :

احشاء ، اعضاء داخلی، چون، قلب ، ریتین ، جگر، روده‌ها و غیره ...

viscose :

شکل شیمیائی سلولز که ازآن نوعی ابریشم مصنوعی تهیه میشود .

viscosity :

غلظت ، چسبندگی ، لزوجت .

visibility :

شفافیت یا نمایانی هوا ، بطوریکه بتوان اشیاء را از فاصله معینی دید .

visual purple :

ارغوان‌دید ، رنگدانه شبکیه .

vita – glass :

نام تجارتی نوعی شیشه، که برخلاف شیشه‌های معمولی ، اشعه ماوراءبنفش را ازخود عبور میدهد .

vital :

مربوط بزندگی ، حیاتی . *vital statistics* سرشماری ، آمار نوزادان و مرگ و میر هر کشور که هر ساله در مواقع معینی تهیه میگردد .

vitamins :

ویتامین‌ها ، موادآلی که لازمه رشد و سلامت انسان‌میباشند. ویتامین‌های

پوستی میگردد .

vitamin K:

ویتامین K: معمولادربدن ساخته‌شده و دربرگهای سبزنیز وجود دارد، کمبود آن‌سبب‌خونریزی‌و بندنیامدن خون میشود .

vitamin P :

ویتامین‌پ: درپرتقال، ولیموو‌جود دارد . کمبود آن باعث خونریزی مویرگها میگردد .

vitell :

مربوط به‌زرده تخم‌مرغ ،چون در ترکیب ، *vitellarium* غده تشکیل زرده تخم‌مرغ .

vitreous :

شیشه‌ای ، زجاجی ، چون‌در واژه، *vitreous humour* مایه زجاجیه چشم .

vocal cords :

تارهای‌صوتی ، طناب‌های صوتی که در حنجره‌کشیده شده‌اند وصدا بر اثر ارتعاش‌آنها تولیدمیگردد .

vocoder :

روش تجزیه صدا به‌یازده فرکانس مختلف ،که هریك بطور جداگانه، بوسیله رادیو و تلفن مخابره میگردند .

مزبور بترتیب‌حروف الفباوخواص، بقرار ذیل میباشند .

vitamin A:

ویتامین‌آ: در روغن‌ماهی‌و کره وجود داشته و فقدان آن باعث شب کوری و خشونت پوست میگردد .

vitamin B :

ویتامین‌ب: درسبوس برنج و پوست حبوبات وجود داشته و فقدان آن سبب‌بیماری بری‌بری میگردد .

vitamin C :

ویتامین‌ث : درلیموترش‌و میوه‌جات تازه وجود داشته و فقدان‌آن باعث بیماری اسکوربوت میشود. و التیام زخم‌را نیز بتعویق میاندازد.

vitamin D :

ویتامین د: در روغن جگر ماهی و روغن‌تخم‌آفتاب گردان وجود دارد. فقدان آن باعث بیماری راشی‌تیسم (نرمی‌استخوان)میشود .

vitamin E :

ویتامین E در روغن‌تخم‌دانه،(مانند تخم‌پنبه)وجود داشته‌و کمبودآن‌سبب عقیمی میگردد .

vitamin H :

ویتامین هاش : در جگر و نشاسته وجود دارد . کمبودآن‌باعث‌اختلالات

volatile :
مایع‌فرار ، چون الکل ، بنزین و اتر .

volt :
ولت ، واحد اندازه‌گیری فشار الکتریسته .

voltage :
ولتاژ ، نیروی الکتریسته بر حسب ولت .

voltameter :
ولتامتر ، آلت اندازه‌گیری نیروی یك‌جریان‌الکتریکی ، بوسیله‌یافتن وزن‌فلز ته‌نشستی ناشی‌ازالکترولیزه (فساد شیمیائی) بر روی صفحه منفی .

voltmeter :
ولت‌متر ، آلت اندازه‌گیری فشار الکتریسته .(ولتا ،دانشمندایتالیائی ۱۷۴۵ – ۱۸۲۷) .

volume :
حجم، گنجایش ، فضائی‌که یك‌جسم اشغال‌میکند .

volume control :
کنترول‌ولوم ، آلت‌کنترول رسائی صوت در رادیو و دیگردستگاههای صوتی مشابه .

volume resistivity :
مقاومت ولوم ، مقاومت یك‌جسم در برابرعبور الکتریسته از میان‌آن . اهم برهر سانتیمتر مکعب .

volumetric analysis :
تجزیه ولومتریك ، روش مخصوصی از تعیین وزن یك ماده موجود در میان‌یك‌صخره یا مخلوط ، بوسیله محاول‌کردن‌آن‌ماده و اندازه‌گیری ماده دیگری با همان‌کیفیت‌و غلظت که بجسای آن عمل میکند . چون تعیین حجم یك محلول‌قلیائی‌بوسیله خنثی‌کردن آن با یك اسید .

voluntary :
اختیاری،دلخواه ،چون‌درترکیب، *voluntary muscles* عضله ارادی، حرکات ارادی عضله . مانند آنکه دست خود را باراده برای گرفتن چیزی‌درازکنیم. لیکن کارقلب‌شامل این کیفیت نمیشود .

volute :
مارپیچ ، حلزونی .

volvulus :
پیچ خوردگی روده ، پیچ‌خوردن قسمتی از روده بدورخود، بطوریکه سبب انسدادآن‌شود .

vortex :

گرداب ، گردباد ، حلقه ، پیچ .

voussoir :

یکی از سنگ‌های مخروطی شکل که قسمتی از سقف قوسی را تشکیل میدهند .

vulcanism :

آتش‌فشانی کوه .

vulcanite :

صخره‌هـای مسطحی که از فوران آتش‌فشان بوجود می‌آیـد . نوعی لاستیك بسیار سخت کـه سابقاً در قلم‌خودنویس بکار میرفت . امروزه پلاستیك جای آنرا گرفته است.

vulcanized rubber :

نوعی لاستیك که بکمك گوگرد آنرا عمل آورده و سخت کرده باشند بطوریکه شکل خودرادرهرشرایطی حفظ کند . لاستیك مزبور بمصرف زیره کفش ، لاستیك اتوموبیل و مانندآنها میرسد .

vulsion :

حرکت ناشی ازیك نیروی فوق‌العاده چون در ترکیب *convultion* انقباضات غیر ارادی عضلات که ناشی از تحریکات غیرعادی مغز وعلل دیگر میباشد .

vulva :

فرج ، قسمت خارجی عضو تناسلی زن .

W

W :

علامت شیمیائی «ولفرام» .

w.f. :

اختصار دوکلمه *wrong fount* یك یا چندحرف ناقص در حروف‌چینی وچاپ که مکرراً درکلمه‌بیاید.

wales, walings :

تیر سراسری پشتیبان دیوار مقاوم که معمولا در سواحل بنا میکنند .

warble fly :

نوعی مگس که روی پوست دام و احشام تخم‌گزاری کرده و تخم‌های مزبور باعث فساد پوست و درنتیجه غیرقابل استفاده شدن‌آن‌میکردند.

wards:

دندانه‌ها و بریدگی‌های کلید و قفل که بازشدن قفل را بوسیله کلیدهای ناجور غیرممکن میسازد .

warped :

تاب‌برداشتن و ازشکل افتادن‌چوب پس از خشك شدن .

waren girder :

اسکلت وارن، که بشکل«W» بوده و در ساختمان پل‌بکارمیرود.

wart :

زگیل .

washer :

واشر ، پولك فلزی‌که پشت پیچ و مهره قرار میدهند تا سطح‌نرم‌تر یا

وسیع تری برای فشار فراهم گشته و
یا بمنظور زابطه وآب بندی بهتر،
بین دولوله قرار می نهند.

wash-leather :

جیر، پوست نرم و زرد رنگ گوسفند
که بآن روغن زده و برای پولیش کردن
فلز بکار میبرند.

wassermann reaction,
wassermann test :

عکس العمل واسرمن، آزمایش
واسرمن. آزمایش خون بمنظور
اطمینان از ابتلاء، یا عدم ابتلاء
شخص به سیفلیس.

waste preventer :

سیفون توالت.

water equivalent:

ارزش آبی، مقدار آب معادل یك
جرم، عبارتست از وزن مقدار آبی
که هم حجم حرارتی آن جرم باشد.

water – gas :

گازی که بوسیله سرخ کردن ذغال
سنگ یا ذغال چوب وعبور دادن بخار
آب، ازمیان آن، بدست می آید.
بخار، شروع بخنك کردن ذغال
کرده، وآنرا مجدداً گرم ومشتعل
میسازند. چون کاملا آماده شد، عبور
دادن بخار را تکرار میکنند. این
کار را تا جائی که مقدار کافی گاز
بدست آید، ادامه میدهند.

water-glass :

محلول قوی سیلیکات سدیم یا سیلیکات
پتاسیم که بمصرف ضد رطوبت (واتر-
پروف) ساختن سیمان میرسد. مصارف
دیگر آن، محافظت تخم مرغ،
تمیز و سفید کردن پارچه میباشد.

water-lime :

سیمان ضد آب.

watermark :

مارك کاغذ، که چون آنرا در برابر
نور بگیرند، نمایان میشود.

water of crystallization:

آب تبلور، پیوستن آب با بعضی
مواد، هنگام تشکیل بلورها. برای
مثال، هرمولکول از سولفات مس
با ۵ مولکول آب تشکیل بلورهای
سولفات مس را میدهند.
. (CuSO۴.۵H۲O)

watershed :

غنو، آبگذرهای طرفین یك سطح
مرتفع تر، مانند جاده.

water-table :

مخازن زیرزمینی آب.

water-tube boiler :

دیگ بخار که، لوله های پر آبی در

اطراف آن قرار داشته و چون حرارت بالوله‌های مزبور برخورد کند بخار آب داخل آنها وارد دیگ میگردد. مانند دیگ بخار کشتی‌ها و بعضی لوکوموتیوها.

waterwall :

دیوار آبی ، لوله‌هایی که آب را باطراف کوره دیك بخار هدایت میکنند ، تا حرارت آتش باعث ذوب خاکستر ، و درنتیجه چسبیدن آن بدیگر نقاط سرد دیگ، نگردد .

watt :

وات ، واحد اندازه گیری انرژی الکتریکی .

watt-hour :

مصرف یك وات الکتریسته در یك ساعت .

wattle and dab :

نوعی حصار اطراف منازل، که تشکیل یافته است از یك اسکلت چوبی وقطعات کوچکتری از چوب (قطعات طوفال مانند) در وسط آن که روی آنها نیز گچ کاری شده است .

waveband :

طول موج‌های معینی مانند موج متوسط رادیو که از ۲۰۰ تا ۵۵۰ متر تنظیم گردیده .

wave guides :

هادی موج ، لوله‌های فلزی که بجای سیم مدارات الکتریسته ، بمنظور هدایت جریان‌هایی با فرکانس زیاد، مورد استفاده قرار میگیرند.

wavelength :

طول موج .

weal :

دانه‌های کهیری ، برجستگی‌های سطحی و سرخ رنگ پوست .

weather boarding :

حصار موقت چوبی دور بعضی منازل که از الوار تشکیل یافته است . یك سمت الوارهای مزبور باریکتر از سمت دیگر آن بوده و لبه پهن یکی روی لبه باریکتر قرار گرفته و بهمین ترتیب دیواری غیرقابل نفوذ را تشکیل داده‌اند .

weathering :

شکستن و انهدام صخره‌ها بر اثر عوامل طبیعی چون ، باران ، سرما و آفتاب .

web :

تنکه تیرآهن.

Weber Law :

قانون وبر ، کوچکترین تغییر حاصله درصوت، که درعین حال محسوس باشد،

با تلمبه خارج میکنند .

welt :

مغزی دوز کفش .

wen :

کیست چربی زیر پوست ، غده چربی روی صورت یاسر .

weston cell :

پیل وستون ، پیل ساده‌ای که دارای ولتاژ ثابتی بوده و بمنزله ولتاژ استاندارد مورد مصرف قرار میگیرد .

wet and dry bulb :

آلت اندازه گیری رطوبت نسبی آتمسفر .

wheatstone bridge :

آلت اندازه گیری مقاومت الکتریکی.

whip a rope:

نخ پیچ کردن سرطناب بمنظور جلوگیری ازریش شدن آن .

whipcord :

زه ، نخ تابیده که تار پارچه را تشکیل میدهد .

white damp :

مونوکسید کربن(CO) موجود در معادن ذغال .

White Dwarf star :

ستاره‌ای که جرم آن همانند خورشید،

متناسب است با بلندی آن صوت .

weft :

پود ، شیرازه ، نخهای سراسری پارچه که درمقابل تارقرار گرفته‌اند (تاروپود) .

Wegener theory:

نظریه وگنر . وگنر، دانشمند معروف عقیده داشت که کلیه قاره‌های زمین در ابتدا نزدیك بیکدیگر بوده و بمرور زمان از یکدیگر دور و بشکل حاضر مستقر گردیده‌اند .

weigh :

لنگر گرفتن کشتی ، لنگر کشیدن.

weighting :

روشی ازبدست آوردن رقم متوسط یا قدر متوسط .

weightlessness :

بی‌وزنی ، احساس بی‌وزنی در خارج از قوه جاذبه یك کره .

weir :

سد کناره رودخانه که طغیان آب را کنترول میکند .

weld .

جوش ، جوشکاری فلزات .

well :

چاهك یاحوضچه وسط کف کشتی که چون آب درآنجا جمع شود ، آنرا

حرارت آن بیش از خورشید ، لیکن قطر آن بسیار کمتر از خورشید میباشد . بنابراین ستاره مزبور بایستی از ماده‌ای فوق‌العاده چگال تشکیل یافته ، بطوریکه یك فوت مکعب آن چندتن وزن داشته باشد. دانشمندان عقیده دارند که یك چنین ستارگانی ازهسته‌های فشرده اتمی (بدون الکترون) تشکیل‌شده‌اند.

white lead :
سفیداب، کربنات سرب که دررنگ سفید مصرف میشود .

white metal :
آلیاژ قلع ، آنتیمونی و سرب که ساختمان یاطاقان‌های میل‌لنگ،وتور را تشکیل میدهد .

whiting :
گل‌سفید ، که بمصرف رنگ لعابی و بتانه میرسد .

whitlow :
چرك کردن اطراف ناخن .

whitworth screw :
نوعی‌پیچ سرچیاکدار (پیچ گوشتی) که رزوه‌های آن‌مطابق‌با استاندارد خاص‌هیئت مهندسین انگلستان‌ساخته شده و فواصل رزوه‌های پیچ مزبور بستگی دارد به‌ضخامت میله‌ای که پیچ از آن قطع شده است .

whooping-cough :
سیاه سرفه ، بیماری عفونی کودکان که درشمار بیماریهای اکتسابی بوده وطی‌آن کودك برای مدتی‌سرفه‌های شدید میکند .

whorl :
پیچ ، حلقه (درگیاه شناسی) .

Widal test:
آزمایش‌ویدال ، این‌آزمایش‌وجود یا عدم تب تیفوئید را در بدن‌انسان مشخص و معلوم میسازد .

Wiedemann-Franz law:
قانون‌فرانز ، هر فلز که خاصیت و مقاومت هدایت گرما را داشته باشد همین کیفیت‌را درموردهدایت‌الکتریسته دارا خواهد بود . مانند ،سیم‌مسین که هم هادی گرما است و هم هادی حرارت میباشد .

Winger energy:
انرژی‌وینگر ،مقدار انرژی که‌بوسیله تشعشعات اتمی ، در یك‌ماده ذخیره میگردد . مانند ذخیره‌شدن‌آن در گرافیت. (هنگامیکه گرافیت‌بمنزله احیاءکننده در راکتور اتمی مورد استفاده قرار می گیرد).

هواپیما یا قسمتی از بدنه هواپیما ، اندازه گرفته و محاسبه میکنند.

wing nut :

مهره شاخه‌دار ، مهره دسته داری که آنرا با دست سفت میکنند .

wiped joint :

قرار گرفتن سر لوله یی ، در داخل سر لوله دیگر و ثابت کردن و پوشاندن آنها در محل ، بوسیله لحیم نرم .

wire-worm :

شفیره سوسك که در زیر چمن زندگی میکند. پس از شخم زدن زمین مزروعی، دهقانان متوجه خسارات ناشی از این حیوان میگردند.

wolfram :

رش به ، *tungsten* .

wood alcohol, wood spirit :

الکل چوب ، الکل متیل .

wooden tongue :

التهاب و تورم زبان ، دهان و شکم گاو و گوسفند از اثر نوعی قارچ.

Wood's metal:

فلز وود ، نوعی بیسموت ۶۸٪. قلع و کادمیوم . نقطه ذوب آلیاژ مزبور بسیار کم بوده و بهمین جهت بمنظور

Wimshurst machine :

دستگاه مولد ویمشورست، که تشکیل شده است از ، صفحات شیشه‌ای گرداننده ، و روی آن قطعاتی فلزی نصب و ثابت گردیده . ذغال‌های مخصوصی، الکتریسته ساکن موجود درقطعات فلزی در حال گردش را میگیرد و بمصرف میرساند .

Winch :

نوعی جر ثقال کوچك دستی.

wind-cone:

بادنما ، يك مخروط پارچه‌ای که روی تیری عمودی نصب شده و سرعت و جهت باد را مشخص میسازد .

winding :

سیم پیچ کویل یا بالشك دینام و استارت .

windlass :

چرخ چاه ، چرخ آب کشی از چاه .

wind load :

نیروی باد بر روی اجسام .

wind-sock :

رش به ، *wind-cone* .

wind-tunnel:

دالان باد، لوله‌ای که باد را ازمیان آن باسرعت و شدت هرچه تمامتر میوزانند و فشار و اثر آنرا برماکت

wort :

جو خیسانده و تخمیر نشده که بمصرف تهیه آبجو میرسد .

Wratten filters :

نام تجارتی نوعی صافی (فیلتر) که بمنظور حذف یا تقلیل نور بعضی از رنگها ، بجلو عدسی دوربین عکاسی نصب میکنند .

wrench :

آچار، ابزار *pipe-wrench* آچار لوله گیر .

wrought iron :

آهن عمل آمده ، آهن خالص که با مقدار کمی اکسید یا سیلیکات آهن مخلوط ، و آنرا پس از گرم کاری و خروج از کوره ، نورد داده و چکش کاری کرده باشند .

عوامل ایمنی در دیگهای بخار و مانندآن بکار میرود .

work :

کار ، هر نیروئی که مقاومتی رادرهم شکند ، گویندکار انجام شده. مانند بلندکردن جسمی از زمین، هل دادن یا راندن جسمی بجلو .

working :

چکش کاری ، نورد و مانند آنها . *cold-working* چکش کاری فلز سرد .

worm gear :

دنده مارپیچ ، دنده حلزونی ، مانند دنده قرقری فرمان .

worsted :

نخ پشم ، پشم ریسیده و شانه زده . پارچه پشمی که از این نخ بافته شده باشد .

X

xanth :

زرد ، چون در ترکیب ، *xanthene dyes* رنگهای زرد یا قرمز که‌دارای زنجیره‌ای‌ازاتمهای لوزی‌شکل میباشند .

xanthophyll :

گزانتوفیل ، ظهور رنگ‌دانه‌های زرد ، بر روی برگ پس از زایل شدن کلروفیل (سبزینه) آن .

xanthine :

گزانتین ، ماده‌ای که در جگر ، عضلات ولوزالمعده همچنین در بعضی از سنگهای کلیه دیده میشود.

X chromosome :

کروموزوم ایکس، سلولهای تناسلی نر دارای ۲۳ کروموزوم میباشند که یکی از آنها موسوم به کروموزوم «X» میباشد و خصوصیات سکس (جنسیت) را تعیین میکند .

xeno :

بیگانه ، اجنبی ، چون در ترکیب ، *xenolith* قطعات کوچك نوعی صخره که در میان نوع دیگری از صخره‌ها قرار گرفته باشد.

xenon :

گزنون ، گازی خنثی که بمقدار خیلی ناچیز در هوا وجود دارد . گاز مزبور در لامپهای الکتریکی بکار میرود .

xero :

خشك ، چون در ترکیب ، *xeroderma* گزرو درمی ، ایجاد لکه‌های خشك پوستی که ناشی از حساسیت بنور بوده و موروثی نیز میباشند .

xerography :

گزروگرافی ، روش مخصوصی از عکاسی، که آن عبارتست ازصفحه‌ای با جریان الکتریسته (صفحه‌مزبور معمولا ازجنس سلنیوم میباشد) که چون در معرض نور قرار گیرد الکتریسته خود را از دست میدهد. در این حالت ، پودر مخصوصی روی آن پخش میکنند . و پودر مزبور فقط درنقاطی که الکتریسته جریان دارد باقی مانده و درهمان نقاط ، تصویر نمایان میگردد .

X-ray analysis :

تجزیه اشعه مجهول .

X-rays :

اشعه ایکس ، پرتو مجهول که شبیه امواج رادیو بوده لیکن طول‌موج آن بمراتب کمتر از آنها است . تشعشعات الکترومغناطیسی باطول‌موج.

X-ray spectrometer :

آلت اندازه‌گیری طول موج پرتو مجهول .

X-ray tube :

لوله مولد اشعه ایکس .

Xylem :

بافتهای چوبی گیاه .

xylenes :

اگزیلین، مایعی که درقیرذغال‌وجود دارد .ماده مزبور درسه‌نوع‌مختلف یافت میشود که گروههای CH_3 آنها بایکدیگر متفاوت است .این مایع همچنین قابل احتراق بوده و سابقاً در درمان‌شپشك بکار میرفت.

xylonite :

اگزلونیت ، سلولوید، نوعی‌پلاستیك که ازچوب تهیه میشود و بمصرف فیلم‌عکاسی میرسد .

y

Y alloy, Y metal:

آلیاژآلومینیوم با مس ، نیکل و منیزیوم کـه پس از کوره‌کاری و چکش‌کاری سخت‌تر میگردد .

yarn :

نخ‌تابیده ، که ازآن طناب‌وریسمان تهیه میکنند .

yawing :

انحراف هواپیما ازمسیر اصلی.

yawl :

نوعی‌کشتی مسافربری با یك دکل بلند و یکی‌کوتاه ، که هر دو در پشت تیرسکان قرارگرفته‌اند .

yaws :

بیماری گرمسیری‌عفونی‌غیرمقاربتی که بیشتر در افریقا و هندوستـان شایع بوده و باعث تورم وزردرنگ شدن موضعی پوست میگردد .

yeast :

مخمرآبجو ، قارج تك یاخته‌ای که باعث تخمیرالکلی ، همچنین‌ورآمدن خمیرنان میگردد .

yellow fever :

تب‌زرد . بیماری ویروسی‌که بیشتر درآمریکای جنوبی وهندغربی‌شایع میباشد . عوارض‌آن ، ورم کلیه‌ها، جگر ، و معده بوده و رنگ‌پوست را زرد میکند .

yellow spot :

نقطه زرد ، ماکولا ، در شبکیه.

yield point :
نقطه تمدد ، حد مقـاومت يك فلز تحت‌فشار که چون‌فشار وارده برآن بیشتر گردد، فلز مزبورتاب‌نیاورده و امتداد خواهدیافت .

yoke
قید، بند ، رابط ، میله پیوند دو قطعه بیکدیگر. واسطه بین‌دوقسمت از بنا .

Young-Helmholtz theory of colour vision:
فرضیه رنگ‌بینی منسوب به‌یانگ‌هلم هولتز . بدین‌معنی که ، چشم سه رنگ مختلف‌قرمز ، سبز و آبی و بنفش را می‌بیند ، همچنین دیگر رنگها ازترکیب این‌سه‌رنگ‌بوجود آمده‌اند .

Young's modulus :
مدول‌یانگ ، برگشت یك‌فلز تحت آزمایش فشـار ،کشش و پیچش ، بحالت اولیه .

Z

Zamboni pile :

پیل زامبونی. یك باطری که از ۲۰۰۰ پیل کوچك تشکیل شده و هریك از آنها نیز بنوبه خود از یك صفحه کوچك روی، کاغذ و مس تشکیل یافته‌اند. باطری مزبور برای مدت کوتاهی، ولتاژ زیاد و آمپر کم تولید میکند، و بمصرف تولید اشعه مادون بنفش، درشب (بهنگام جنگ) میرسد.

Zeeman effect :

تأثیر زیمن. هرگاه یك منبع نور را دریك میدان مغناطیسی قوی قرار دهیم، خطوط طیف نور بهرسو منشعب میگردد. میدان مغناطیسی یك ستاره را میتوان بدین وسیله سنجید.

zein :

نوعی پروتئین که از ذرت هندی میگیرند و بمصرف کاغذسازی میرسانند. ماده مزبور سطح کاغذرا چون شیشه صیقلی و درخشان میسازد.

zenith :

سمت‌الرأس.

zeolites :

زئولیت، مواد معدنی شیشه‌یی که از سیلیکات‌های آلومینیوم و فلزات دیگری چون کلسیم و سدیم، تشکیل یافته است.

zero energy reactor:
راکتور انرژی صفر، که برای تولید انرژی اندك ساخته شده است .

zero-point vibration :
نوسان اتم‌های موجود در گاز یا مایع که هیچگونه بستگی به‌حرارت نداشته و نوسان‌های خود را حتی، تا صفر مطلق ادامه میدهد .

zinc :
روی ، عنصر فلزی آبی - سفید . که بمنظور حفاظت پولاد و مقاوم‌ساختن آن بکار میرود .

zinco :
صفحه گراور روحی که‌با مواد شیمیائی حساس روکش‌شده است.

zirconium :
زیرکونیم ، فلزی خاکستری و کمیاب ، که بصورت پودر، درلامپ الکتریسته و آلیاژمخصوصی‌ازپولاد بکار میرود .

Zn :
علامت شیمیائی روی .

Zodiac :
زودیاك ، منطقة‌البروج .

zoic :
مربوط بزندگی ، چون‌در ترکیب Azoic قبل‌از زیست،دوره‌خاموشی، ۸۰۰میلیون سال قبل که هنوزآثار حیات وجود نداشته . موجودات زنده‌ای چون *sporo zoites* ، باکتریهای میله‌ای شکل که از راه نیش پشه بخون منتقل میگردد . *trophozoites* مرحله فعال‌ومتحرك یك‌موجود تك‌یاخته .

zone refining :
پالایش منطقه‌ای ، جداکردن مواد زاید موجود در مواد دیگر بوسیله گرم کردن . بدین‌ترتیب که چون منطقه‌گرم‌از میان مایع‌عبورمیکند، مواد زاید را باخود بیکسومیبرد و درآنجا جمع‌میکند .

zoo :
باغ‌وحش ، مربوط به‌حیوانـات . *zoology* جانورشناسی *zooplankton* حیوانات ریزی که طعمه ماهیان دریا میشوند .

zoom lens :
عدسی‌های تلویزیون یا دوربین سینما که میتوان آنها را برای نمایاندن مناظر دور ، تنظیم‌نمود .

zooming :
بکار انداختن نیروی اوج‌هواپیما.

zoospore :
هاگ‌شناگر ، تخمك‌های غیرجنسی

که قادر بشنا هستند .

zoster :

رش به ، *herp* .

Zr :

علامت شیمیائی زیکروتیم .

zygoma :

استخوان گونه .

zygomorphic flower:

نوعی گل که روی گیاه H شکل قرار گرفته است . مانند ثعلب .

Zygomycetes :

گروهی از قارچها که روی نان یا چرم مرطوب زندگی میکنند .

zygospore :

تخمک ضخیمی که قبل از رشد ، می‌خوابد.

zygote ·

تخم بارور ، که از دوتخمک جنسی تشکیل یافته است .

zym :

انزیم تخمیری که‌ازقندالکل‌میگیرند. انزیم مزبور باعث تغییر و تحولات شیمیائی‌عظیمی‌میکردد ، بدون‌آنکه خود تغییری یابد .

zymogen :

انزیم‌ساز، مولدآنزیم .

«جدول عناصر شیمیائی»

جدول ذیل ، اسامی، علائم اختصاری ، اعداد و اوزان اتمی ۹۲ عنصر مختلف شیمیائی را بنحوی ساده و قابل‌فهم ، بترتیب حروف الفبـا ، نمایش میدهد . معدودی ازعناصر مزبور دارای بیش ازیك اسم میباشند ، که آنهم‌در پرانتز مشخص گردیده .

نام عنصر	علامت اختصاری	عدداتمی	وزن اتمی
اکتینیوم	AC	۸۹	۲۲۷
آلومینیوم	Al	۱۳	۲۷
آنتیموئی	Sb	۵۱	۱۲۲
آرگون	A	۱۸	۴۰
آرسنیك	As	۳۳	۷۵
آستاتین*	At	۸۵	--
باریم	Ba	۵۶	۱۳۷
بریلیوم	Be	۴	۹
(گلوسینیوم)	(Gl)		
بیسموت	Bi	۸۳	۲۰۹

نام عنصر	علامت اختصاری	عدد اتمی	وزن اتمی
بورون	B	۵	۱۱
برومین	Br	۳۵	۸۰
کادمیوم	Cd	۴۸	۱۱۲
کاسیوم	C	۵۵	۱۳۳
کلسیم	Ca	۲۰	۴۰
کربن	C	۶	۱۲
سریم	Ce	۵۸	۱۴۰
کلورین	Cl	۱۷	۳۵ ۱/۲
کرومیوم	Cr	۲۴	۵۲
کوبالت	Co	۲۷	۵۹
مس	Cu	۲۹	۶۳ ۱/۲
دیسپروسیم	Dy	۶۶	۱۶۲ ۱/۲
اربیوم	Er	۶۸	۱۶۷
اوروپیم	Eu	۶۳	۱۵۲
فلورین	F	۹	۱۹
فرانسیوم	Fr	۸۷	۲۲۳
کادولینیوم	Gd	۶۴	۱۵۷
کالیم	Ga	۳۱	۷۰
جرمانیم	Ge	۳۲	۷۳
طلا	Au	۷۹	۱۹۷
هافنیم	Hf	۷۲	۱۷۹
هلیم	He	۲	۴
هلمیوم	Ho	۶۷	۱۶۵
هیدروژن	H	۱	۱

نام عنصر	علامت اختصاری	عدد اتمی	وزن‌اتمی
ایندیوم	In	۴۹	۱۱۵
یود	I	۵۳	۱۲۷
ایریدیوم	Ir	۷۷	۱۹۲
آهن	Fe	۲۶	۵۶
کریپتون	Kr	۳۶	۸۴
لانتانوم	La	۵۷	۱۳۹
سرب	Pb	۸۲	۲۰۷
لیتیوم	Li	۳	۷
لوتتیوم	Lu	۷۱	۱۷۵
(کاسیوپیوم)	(Cp)		
منیزیوم	Mg	۱۲	۲۴
منگنز	Mn	۲۵	۵۵
جیوه	Hg	۸۰	۲۰۱
مولیبدنوم	Mo	۴۲	۹۶
نودیمیوم	Nd	۶۰	۱۴۴
نئون	Ne	۱۰	۲۰
نیکل	Ni	۲۸	۵۹
نیوبیوم	Nb	۴۱	۹۳
(کلمبیوم)	(Cb)		
ازت	N	۷	۱۴
اوسمیوم	Os	۷۶	۱۹۰
اکسیژن	O	۸	۱۶
پالادیوم	Pd	۴۶	۱۰۷
فسفر	P	۱۵	۳۱
پلاتین	Pt	۷۸	۱۹۴
پلونیم	Po	۸۴	۲۱۰
(رادیوم F)			

نام عنصر	علامت اختصاری	عدد اتمی	وزن اتمی
پتاسیم	K	۱۹	۳۹
پروسیدیمیوم	Pr	۵۹	۱۴۱
پرومتیوم	*Pm	۶۱	—
پروتاکتینیوم	Pa	۹۱	۲۳۱
رادیم	Ra	۸۸	۲۲۶
رادون	Rn	۸۶	۲۲۲
(نیتون)	(Nt)		
رنیوم	Re	۷۵	۱۸۶
رودیوم	Rh	۴۵	۱۰۳
روبیدیوم	Rb	۳۷	$۸۵\frac{۱}{۲}$
روتنیوم	Ru	۴۴	۱۰۱
ساماریوم	Sm	۶۲	$۱۵۰\frac{۱}{۲}$
اسکاندیوم	Sc	۲۱	۴۵
سلنیم	Se	۳۴	۷۹
سیلیکون	Si	۱۴	۲۸
نقره	Ag	۴۷	۱۰۸
سدیم	Na	۱۱	۲۳
استرانتیوم	Sr	۳۸	۸۸
گوگرد	S	۱۶	۳۲
تانتالوم	Ta	۷۳	۱۸۱
تکنتیوم*	Tc	۴۳	—
تلوریم	Te	۵۲	۱۲۸
تربیوم	Tb	۶۵	۱۵۹
تالیم	Tl	۸۱	۲۰۴
توریم	Th	۹۰	۲۳۲

نام عنصر	علامت اختصاری	عدد اتمی	وزن اتمی
تولیوم	Tm	۶۹	۱۶۹
قلع-حلب	Sn	۵۰	۱۱۹
تیتانیوم	Ti	۲۲	۴۸
تانگستن (ولفرام)	W	۷۴	۱۸۴
اورانیم	U	۹۲	۲۳۸
وانادیوم	V	۲۳	۵۱
گزنون	Xe	۵۴	۱۳۱
یتربیوم	Yb	۷۰	۱۷۳
یتریوم	Y	۳۹	۸۹
روی	Zn	۳۰	۶۵
زرکنیم	Zr	۴۰	۹۱

عناصر فوق‌العاده سنگینی که‌عدد اتمی‌شان از اورانیم بـزرگتر است. این عناصر سوای۹۲ عنصر ذکر شده در بالا بوده و فاقد شماره شاخص وزن اتمی هستند.

نام عنصر	علامت‌اختصاری	عدد اتمی
نپتونیم	Np	۹۳
پلوتونیم	Pu	۹۴
آمریکیوم	Am	۹۵
کوریوم	Cm	۹۶
برکلیوم	Bk	۹۷
کالیفرنیوم	Cf	۹۸
انشتانیوم	E	۹۹
فرمیوم	Fm	۱۰۰
مندلویوم	Mv	۱۰۱
نوبلیوم	No	۱۰۲

توضیح: سه‌عنصر ازعناصر مزبور ، مـانند عناصر فوق‌العاده سنگین ، بطور مصنوعی تهیه شده و درطبیعت بحالت‌آزاد وجود ندارند . ددر جدول باعلامت ستاره (*) مشخص شده‌اند .

مقیاس‌های وزن ، طول و حرارت انگلیسی و معادل آنها به‌مقیاس‌های رایج‌در ایران .

اوزان و مقیاس‌های طول :

۱سانتیمتر =	۰/۳۹	اینچ
۱ متر =	۱/۹	یارد
۱ گرم =	۰/۰۳۵	اونس
۱ کیلوگرم =	۲/۲	پوند
۱ لیتر =	۱/۷۶	پاینت

مقایسه حرارت سانتیگراد با فارنهایت :

سانتیگراد	فارنهایت
۱۰۰ درجه	۲۱۲ درجه
۹۰ »	۱۹۴ »
۸۰ »	۱۷۶ »
۷۰ »	۱۵۸ »
۶۰ »	۱۴۰ »
۵۰ »	۱۲۲ »
۴۰ »	۱۰۴ »
۳۰ »	۸۶ »
۲۰ »	۶۸ »
۱۰ »	۵۰ »
۰ »	۳۲ »

پیشوند مقادیری که گاهی در کتب علمی باختصار در می‌آیند .

micro. = یک‌میلیونیم
milli. = یکهزارم
centi. = یکصدم
deci. = یکدهم
kilo. = یکهزار
meg. = یکمیلیون

انتشارات اردیبهشت
خیابان انقلاب خیابان فروردین
تلفن ۶۴۵۶۸۹
قیمت ۱۰۰ تومان